

[www.al-milani.com](http://www.al-milani.com)

باپشویان ہدایتگر

نگرشی نو بہ شرح زیارت جامعہ کبیرہ

جلد دوم

آیت اللہ سید علی حسینی میلانی

**بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**

## فهرست نگاشته‌ها

بخش چهارم  
امامت و امام شناسی

سخنی در شهادت سوم

رشد یافتگان

وَأَشْهَدُ أَنَّكُمْ الْأَيْمَةَ الرَّاشِدُونَ

هدایت شدگان

الْمَهْدِيُّونَ

معصومان

الْمَعْصُومُونَ

گرامیان

الْمُكْرَمُونَ

مقربان درگاه خدا

الْمُقَرَّبُونَ

پرهیزکاران

الْمُتَّقُونَ

تقوا چیست؟

مراتب تقوا

راستگویان

الصَّادِقُونَ

نکاتی ارزنده

برگزیدگان

## الْمُصْطَفُونَ

اصطفاء در لغت

نکته سوم. اعلم بودن اهل بیت

اطاعت کنندگان از خدا

## الْمُطِيعُونَ لِلَّهِ

اطاعت از حضرت علی اطاعت از پیامبر خداست

اطاعت کنندگان همان پیروزمندانند

از دیگر آثار اطاعت

قائممان به امر خدا

## الْقَوَامُونَ بِأَمْرِهِ

عاملان به اراده خدا

## الْعَامِلُونَ بِإِرَادَتِهِ

پیروزمندان به کرامت خدا

## الْفَائِزُونَ بِكَرَامَتِهِ

برگزیده شدگان به علم خدا

## اصْطَفَاكُمْ بِعِلْمِهِ

کلمه «اصطفاء»

پسندیده شدگان برای غیب

## وَأَرْتَضَاكُمْ لِعَيْبِهِ

برگزیدگان برای سرّ خدا

## وَأَخْتَارَكُمْ لِسِرِّهِ

معانی متعدد کلمه «سرّ»

معنای یکم؛ رازداران خدا

معنای دوم؛ راز خدا

معنای سوم؛ مستقرّ خدا

برگزیده شدگان به قدرت خدا

## وَاجْتَبَاكُمْ بِقُدْرَتِهِ

نکاتی ارزشمند

واژه «اجتباء» در قرآن

«بقدرته» یعنی چه؟

عزّت و هدایت گری

**وَأَعَزَّكُمْ بِهُدَاةٍ**

عزّت مطلق

ائمه و عزّت حقیقی

ویژگی های عزّت حقیقی

عزّت و هدایت

گزینش و هدایت

هدایت چیست؟

مخصوصان به برهان

**وَخَصَّكُمْ بِبُرْهَانِهِ**

برهان یعنی چه؟

رب یعنی چه؟

محصلّ معنا

برهان از نظر مصداقی

برگزیدگان برای نور خدا

**وَأَنْتَجَبَكُمْ لِنُورِهِ**

نور از نظر مصداقی

تأیید شدگان به روح

**وَأَيَّدَكُمْ بِرُوحِهِ**

خلفای خدا در زمین

**وَرَضِيَكُمْ خُلَفَاءَ فِي أَرْضِهِ**

رضا یعنی چه؟

حجّت های الاهی

**وَحُجَجًا عَلَىٰ بَرِيَّتِهِ**

«بریّه» یعنی چه؟

نکات ارزنده

یاوران دین خدا

**وَأَنْصَارًا لِدِينِهِ**

حَافِظَانَ سِرِّ خَدَا

وَحَفَظَهُ لِسِرِّهِ

خَازِنَانَ عِلْمِ خَدَا

وَحَزَنَهُ لِعِلْمِهِ

وَدِيعَهُ دَارَانَ حِكْمَتِ خَدَا

وَمُسْتَوْدَعًا لِحِكْمَتِهِ

بِبَيَانِ گِرَانِ وِحَى خَدَا

وَتَرَاجِمَةً لِبُؤْحِيهِ

پَايَهُ هَايِ تَوْحِيدِ خَدَا

وَأَرْكَانًا لِتَوْحِيدِهِ

از روایات رکن بودن ائمه

اقرار به یگانگی خدا با اقرار به ولایت ائمه

اگر ائمه نبودند خدا شناخته و عبادت نمی شد

شاهدان بر خلق خدا

وَشُهَدَاءَ عَلَى خَلْقِهِ

راهنمایان بندگان

وَأَعْلَامًا لِعِبَادِهِ

نشانه های روشن شهرها

وَمَنَارًا فِی بِلَادِهِ

راهنمایان راه خدا

وَأَدْلِيَاءَ عَلَى صِرَاطِهِ

عصمت ائمه

عَصَمَكُمُ اللّهُ مِنَ الزَّلَلِ

عصمت در لغت

عصمت در اصطلاح

بررسی حقیقت عصمت

اعطایی بودن عصمت

آیا عصمت دارای مراتب است؟

سخنی درباره آیه تطهیر

آیا اراده تکوینی است یا تشریحی؟  
چگونگی دلالت آیه بر عصمت  
اهل بیت چه کسانی هستند؟  
پاسخ از شبهه ای درباره حدیث کساء  
نکاتی درباره سند حدیث کساء  
نقش ائمه علیهم السلام در برابر مقامات اعطایی الاهی  
مقدمه

تعظیم کنندگان جلال خدا  
**فَعَظَّمْتُمْ جَلَالَهُ**

بزرگ شمارندگان شأن خدا  
**وَأَكْبَرْتُمْ شَأْنَهُ**

تمجید کنندگان کرم خدا  
**وَمَجَّدْتُمْ كَرَمَهُ**

ذاکران همیشگی  
**وَأَدْمُتُمْ ذِكْرَهُ**

راه های رسیدن به خدا  
تقویت کنندگان پیمان توحید و فرمان بری خدا  
**وَوَكَّدْتُمْ مِيثَاقَهُ، وَأَحْكَمْتُمْ عَقْدَ طَاعَتِهِ**

۱. مرحله پیمان الاهی

نکاتی از روایات عالم ذر

۲. مرحله دعوت به پیمان

فرق بین عهد و عقد

پند دهندگان در نهان و آشکار

**وَنَصَحْتُمْ لَهُ فِي السِّرِّ وَالْعَلَانِيَةِ**

فراخوانان به راه خدا

**وَدَعَوْتُمْ إِلَى سَبِيلِهِ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ**

جان نثاران در رضای خدا

**وَبَدَلْتُمْ أَنْفُسَكُمْ فِي مَرْضَاتِهِ**

صابران بر مصائب

وَصَبَرْتُمْ عَلَىٰ مَا أَصَابَكُمْ فِي جَنْبِهِ

مواثیق دیگر و فضایلی مهم

برپا کنندگان نماز

وَأَقَمْتُمُ الصَّلَاةَ

نماز از دیدگاه قرآن

ائمه و نماز

پردازندگان زکات

وَأَتَيْتُمُ الزَّكَاةَ

امر کنندگان به معروف و بازدارندگان از منکر

وَأَمَرْتُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَيْتُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ

تفقّه در دین یعنی چه؟

چرا سه بعد؟

جهادگران حقیقی

وَجَاهَدْتُمْ فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ

جهاد در قرآن و روایات

معنای «حق الجهاد»

سه گروه در رابطه با ائمه

اعراض کنندگان از ائمه

فَالرَّأِغِبُ عَنْكُمْ مَارِقٌ

«مروق» در لغت

ملازمان با ائمه

وَاللَّازِمُ لَكُمْ لَاحِقٌ

کوتاهی کنندگان در حق ائمه

وَالْمُقَصِّرُ فِي حَقِّكُمْ زَاهِقٌ

جهالت مردم درباره اهل بیت

فقط اهل بیت حق اند

وَالْحَقُّ مَعَكُمْ وَفِيكُمْ

حق یعنی چه؟

حق از دیدگاه قرآن

حق با علی است

**وَمِنْكُمْ وَالْيُكُمُ**

نگاهی به دانش حضرت امیر

اهل حق چه کسانی هستند؟

**وَأَنْتُمْ أَهْلُهُ وَمَعْدِنُهُ**

میراث داران نبوت

**وَمِيرَاثُ النَّبُوَّةِ عِنْدَكُمْ**

محاسبه مردم در قیامت توسط ائمه

**وَإِيَابُ الْخَلْقِ إِلَيْكُمْ، وَحِسَابُهُمْ عَلَيْكُمْ**

نکاتی ارزشمند

یک بحث قرآنی

حالات شگفت ائمه

مقام اختصاصی در روز قیامت

فصل الخطاب نزد کیست؟

**وَفَصْلُ الْخِطَابِ عِنْدَكُمْ**

فصل الخطاب از دیدگاه قرآن و حدیث

علی الفاروق والمیزان

جایگاه آیات الاهی

**وَأَيَاتُ اللَّهِ لَدَيْكُمْ**

مصادیق آیات الاهی

قرآن مجید

معجزه ها

کتاب های آسمانی

جایگاه اوامر حتمی الاهی

**وَعَزَائِمُهُ فِيكُمْ**

جایگاه نور الاهی

**وَنُورُهُ وَبُرْهَانُهُ عِنْدَكُمْ**

تفویض امر الاهی

**وَأَمْرُهُ إِلَيْكُمْ**

ائمه و ولایت در احکام

شارع کیست؟

دیدگاه علما

پیروان اهل بیت پیروان خدا هستند

مَنْ وَالَاكُمْ فَقَدْ وَالَى اللَّهَ وَمَنْ عَادَاكُمْ فَقَدْ عَادَى اللَّهَ

ولاء یعنی چه؟

نکته ای قابل ذکر

دو راه اساسی

راه خدا

راه شیطان

ائمه و ولایت بر اموال و انفس

دلیل های ولایت تشریحی از قرآن

دلیل یکم

اقرار مفسرین عامه

دلیل دوم

دلیل سوم

ولایت تشریحی از دیدگاه احادیث

ولایت تشریحی در حدیث ولایت

حدیث ولایت به روایت احمد

حدیث ولایت به روایت ترمذی

حدیث ولایت به روایت طبری

حدیث ولایت به روایت طبرانی

ولایت تشریحی و حدیث وهب

ولایت تشریحی در حدیثی دیگر

مهرورزی به ائمه اهل بیت

وَمَنْ أَحَبَّكُمْ فَقَدْ أَحَبَّ اللَّهَ، وَمَنْ أَبْغَضَكُمْ فَقَدْ أَبْغَضَ اللَّهَ

تمسک جویندگان به ائمه

وَمَنْ اغْتَصَمَ بِكُمْ فَقَدْ اغْتَصَمَ بِاللَّهِ

بخش چهارم  
امامت و امام شناسی

وَأَشْهَدُ أَنَّكُمْ الْأَيْمَةُ الرَّاشِدُونَ الْمَهْدِيُّونَ الْمَعْصُومُونَ الْمَكْرَمُونَ الْمُقْرَبُونَ الْمُتَّقُونَ  
الصَّادِقُونَ الْمُصْطَفَوْنَ الْمُطِيعُونَ لِلَّهِ الْقَوَامُونَ بِأَمْرِ الْعَامِلُونَ بِإِرَادَتِهِ الْفَائِزُونَ  
بِكِرَامَتِهِ;

گواهی می‌دهم که شما پیشوایان رشد یافته، هدایت یافته، معصوم، گرامی، مقرب، پرهیزکار، راستگو، برگزیده و فرمانبر خدا هستید که در امر او استوار و به اراده او عمل می‌کنید و به کرامت او دستگار شدید.

## سخنی در شهادت سوم

وَأَشْهَدُ أَنْكُمْ الْأَيْمَةُ الرَّاشِدُونَ الْمَهْدِيُّونَ الْمَعْصُومُونَ الْمَكْرَمُونَ الْمُقْرَبُونَ؛

و گواهی می‌دهم که شما پیشوایان رشد یافته، هدایت یافته، معصوم، گرامی و مقرب خدا هستید. برای مقدمه می‌گوییم: شهادت ثالثه یعنی شهادت و گواهی دادن به امامت، ولایت و خلافت ائمه اطهار علیهم السلام که بعد از شهادت به یگانگی خدا و رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله اهمّ اصول شیعه؛ بلکه به تعبیر بزرگان ما، این شهادت مکمل شهادتین در دین ماست؛ هم چنان که خداوند می‌فرماید:

(الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ)؛<sup>۱</sup>

امروز دین شما را کامل نمودم.

به تعبیر دیگر، بدون شهادت ثالثه، شهادتین اثر لازم را ندارند؛ چرا که خداوند می‌فرماید:

(وَرَضِيتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا)؛<sup>۲</sup>

و اسلام را به عنوان دین جاودان شما پذیرفتم.

البته در این بحث‌ها طرف خطاب کسانی هستند که (فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ)<sup>۳</sup> نباشند، وگرنه ما با کسانی که دل

بیماری دارند کاری نداریم.<sup>۴</sup>

در این مورد بیان چند مطلب ضروری است.

**مطلب یکم.** به یقین آیه ولایت درباره امیر مؤمنان علی علیه السلام نازل شده است. آن جا که می‌فرماید:

(إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ)؛<sup>۵</sup>

سرپرست شما تنها خدا و پیامبر و آنانی هستند که ایمان آورده‌اند؛ همانان که نماز را برپا داشته و در حال رکوع زکات می‌دهند.

۱ . سوره مائده (۵): آیه ۳.

۲ . همان.

۳ . سوره حجر: آیه ۹۹.

۴ . گفتنی است که ما مباحثی را درباره «شهادت ثالثه در اذان» ارائه کرده ایم که چاپ شده است. رک: محاضرات فی الاعتقادات: ۲ / ۶۵۰

۵ . سوره مائده (۵): آیه ۵۵.

در این زمینه احادیث فراوانی از شیعه و سنی نقل شده است. پس دلالت آیه بر ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام، بعد از ولایت خدا و رسول او، مسلم و قطعی است و هم چنان که به ولایت خدا و رسول شهادت می دهیم باید به ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام نیز شهادت دهیم.

**مطلب دوم.** روایات بسیاری نقل شده که در آن ها آمده است که قبل از این عالم و هم چنین در غیب این عالم، هر جا اسم خدا و رسول بوده در پی آن، اسم امیرالمؤمنین علیه السلام نیز بوده است. به عبارت دیگر، در هر مرتبه ای از مراتب وجود که هر جا «لا إله إلا الله، محمد رسول الله» نوشته شده «علی صفة الله، علی حجة الله» نیز با اوصاف گوناگون نگاشته شده است. این احادیث در کتاب های شیعه و سنی فراوان نقل شده است.<sup>۶</sup>

**مطلب سوم.** در خصوص شهادت به ولایت بعد از شهادتین روایاتی نقل شده که این روایات، اطلاق و عموم دارند و شامل اذان نیز می شوند.

**مطلب چهارم.** اگر بپذیریم که به جهت تمام نبودن این روایات مطلق از نظر سندی نتوانیم به آن ها استدلال کنیم، به روایات «من بلغ» استدلال می نماییم و همین استدلال برای فتوا دادن به شهادت ثالثه در اذان کافی است. **مطلب پنجم.** اگر شهادت ثالثه در اذان از شعائر مذهب باشد - آن سان که برخی از بزرگان فرموده اند و فتوا داده اند - گفتن آن در اذان واجب است. (نه این که ادعای بزرگی برای آن ها بکنیم که آنان بزرگ هستند؟ مثل مرحوم آقای حکیم که در مستمسک چنین فرموده اند).<sup>۷</sup>

بنابراین، شهادت ثالثه چیزی نیست که از ما و از جهت هوای نفس و یا به داعیه حب اهل بیت علیهم السلام باشد؛ بلکه واقعییتی است که بر این معنا دلیل قائم است. گرچه ما ارادت و اخلاص خود را به اهل بیت علیهم السلام، به هر نحوی که برایمان پیش بیاید، اظهار می کنیم.

در شرح این فراز نکات و تأملات مفیدی است که تمام آن چه از ناحیه خداوند متعال برای ائمه علیهم السلام ذکر می شود به عنوان های «اصطفاکم بعلمه، ارتضاکم لغیبه، اختارکم لسره، اجتباکم بقدرته، أعزکم بهداه...» همه این افعال به خداوند متعال مربوط است که خداوند متعال این حضرات را این چنین قرار داده و مقاماتی را به آن ها عطا کرده است. این سروران لیاقت، شایستگی و اهلیت برای این مقامات را پیدا کردند و خداوند هم آن ها را در چنین جایگاهی قرار داده است. پرسش این که ائمه علیهم السلام چه عملی انجام داده اند که به این مقام رسیده اند؟ پس از پایان این فراز، عبارت بعدی با «فاء» تفریع می آید، می فرماید: «فعظمتم جلاله وأکبرتم شأنه»؛ یعنی هر چه خدا شما را بالا برد، تواضع و خشوع شما برای خدا بیشتر شد. در این جا بیان دو مطلب ضروری است:

۶. ترجمه الامام الحسین علیه السلام، ابن عساکر: ۱۸۶، در این منبع آمده است: «قال رسول الله صلى الله عليه وآله: ليلَةُ عِرجِ بي إلى السماء رأيت على باب الجنة مكتوباً: لا إله إلا الله، محمد رسول الله، على حب الله، والحسن والحسين صفة الله، فاطمة أمة الله، على باغضهم لعنة الله». ر.ك: لسان الميزان: ۵ / ۷۰ و نفحات الازهار في خلاصة عبقات الأنوار: ۵ / ۲۳۶.

۷. مستمسک العروة الوثقى: ۵ / ۵۴۵.

**مطلب اول:** کسانی می گویند: وقتی انسان به جایی رسید دیگر نماز، عبادت، خضوع و خشوع برای خدا لازم نیست.<sup>۸</sup> این افراد، توهم می کنند که به جایی رسیده اند، از این رو از تکالیف شرعی شانه خالی می کنند؛ در حالی که خداوند متعال در قرآن می فرماید:

(وَأَعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ)<sup>۹</sup>

پروردگارت را تا زمانی که یقین (مرگ) تو فرا رسد عبادت کن.

**مطلب دوم:** دسته دیگر از منحرفان کسانی هستند که می گویند: اساساً زیارت جامعه غلو دارد. این افراد اگر مصداق (فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ)<sup>۱۰</sup> هستند، کاری با آن ها نداریم و اگر این گونه نیستند، پس ملاحظه کنند که این مقامات و منازل را خداوند متعال به ائمه علیهم السلام داده است که می فرماید: «اصطفاکم، اجتباکم...» و سپس می گوئیم: «فعظمتکم جلاله و اکبرتم شأنه وأحکمتم عقد طاعته» کجای این مطلب غلو دارد؟ ما پیش تر از قرآن مجید استفاده کردیم که در تاریخ اسلام، بلکه از ابتدای خلقت چنین است که ائمه دو قسم هستند:

۱. امامان گمراهی.

۲. ائمه هدایت.

این موضوع بحث جداگانه ای می خواهد، اجمالاً، مقتضای حکمت و سنت الهی بر این قرار گرفته و از آن وقتی که ابلیس حاضر نشد بر حضرت آدم علیه السلام سجده کند، این قضیه شروع شد.

### رشد یافتگان

وَأَشْهَدُ أَنَّكُمْ الْأَئِمَّةُ الرَّاشِدُونَ؛

و گواهی می دهم که شما پیشوایان رشد یافته هستید.

اولین وصفی از اوصاف ائمه علیهم السلام که بدان گواه هستیم این است که آن حضرات «راشد» هستند، اتصافشان به این وصف یک حقیقت است که حتی مخالفان نیز گواه هستند و احدی نمی تواند آن را انکار کند.

واژه «رشد»، «رشید» و «راشد» که جمع آن «راشدین» است به چه معناست؟

در کتاب المفردات فی غریب القرآن آمده است:

الرُّشْدُ والرُّشْدُ: خلاف الغی، يستعمل استعمال الهدایة... قال تعالى: (فَإِنْ أَنْسَلْتُمْ مِنْهُمْ

رُشْدًا)<sup>۱۱</sup> و (وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِنْ قَبْلُ).<sup>۱۲</sup>

---

۸. نهج الحق وکشف الصدق: ۵۸. گفتنی است که اکثر این افراد صوفی هستند که قائلند خدا در بدن عارفان حلول می کند. برخی از آن ها اتحاد را قائلند و چون عارف با خدا متحد شد به عبادت نیازی ندارد و به این آیه شریفه استدلال می کنند (وَأَعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ) (سوره حجر (۱۵): آیه ۹۹).

۹. سوره حجر (۱۵): آیه ۹۹.

۱۰. سوره بقره (۲): آیه ۱۰.

۱۱. سوره نساء (۴): آیه ۶.

وبین الرشیدین؛ أَعْنَى الرَّشِدِ الْمُؤْنَسِ مِنَ الْيَتِيمِ، وَالرَّشِدَ الَّذِي أُوتِيَ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ،  
بِوْنٍ بَعِيدٍ... .

وقال بعضهم: الرَّشِدُ أَحْصَى مِنَ الرَّشِدِ، فَإِنَّ الرَّشِدَ يُقَالُ فِي الْأُمُورِ الدُّنْيَوِيَّةِ وَالْآخِرَوِيَّةِ،  
وَالرَّشِدَ يُقَالُ فِي الْأُمُورِ الْآخِرَوِيَّةِ لَا غَيْرَ. وَالرَّاشِدَ وَالرَّشِيدَ يُقَالُ فِيهِمَا جَمِيعاً، قَالَ  
تَعَالَى: (أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ)<sup>١٣</sup>.

بنابر قول راغب: رشد مقابل غی است، چنان که در قرآن مجید نیز آمده که فرمود: (قَدْ تَبَيَّنَ الرَّشْدُ مِنَ  
الْغَى)<sup>١٥</sup>.

رشد به معنای هدایت نیز به کار می رود.

اما در القاموس المحيط برای این واژه خصوصیتی دیگر است که آمده:

الرَّشِدُ: الْاسْتِقَامَةُ عَلَى طَرِيقِ الْحَقِّ مَعَ تَصَلُّبٍ فِيهِ...<sup>١٦</sup>.

و به نظر می رسد که همین معنا مناسب حال حضرت ابراهیم علیه السلام - که فرمود: (وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ  
رُشْدَهُ مِنْ قَبْلُ...)<sup>١٧</sup> - و حال ائمه اطهار علیهم السلام می باشد.

کلمه «الراشدون» فقط یک مرتبه در قرآن مجید آمده که فرموده:

(وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبِيبٌ إِلَيْكُمُْ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُْ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ  
أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ \* فَضْلاً مِنَ اللَّهِ وَنِعْمَةً وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ)<sup>١٨</sup>.

فضیل بن یسار می گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا حبّ و بغض از ایمان است؟  
فرمود:

وهل الإيمان إلا الحبّ والبغض، ثمّ تلا هذه الآية...<sup>١٩</sup>؛

مگر ایمان چیزی جز حبّ و بغض است؟ آن گاه این آیه را تلاوت فرمود... .

ائمه علیهم السلام به تمام معنای کلمه راشد بودند؛ یعنی بر هدایت بودند و بر آن استقامت داشتند، که البته این معنا  
صحیح است؛ ولی آن ها در واقع خودشان نور و هدایت هستند و البته هادی اند به راهی که هرگز در آن شائبه غی  
وجود ندارد، و چون این گونه باشند شایسته رهبری هستند که قرآن کریم فرموده:

١٢ . سوره انبیاء (٢١): آیه ٥١.

١٣ . سوره حجرات (٤٩): آیه ٧.

١٤ . المفردات فی غریب القرآن: ١٩٦.

١٥ . سوره بقره (٢): آیه ٢٥٦.

١٦ . القاموس المحيط: ١ / ٢٩٤.

١٧ . سوره انبیاء (٢١): آیه ٥١.

١٨ . سوره حجرات (٤٩): آیه ٧.

١٩ . الکافی: ٢ / ١٢٥، حدیث ٥.

## أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِي)<sup>۲۰</sup>؛

آیا آن کس که به حق و راستی هدایت می کند شایسته پیروی است یا آن کس که خود هدایت نمی شود مگر آن که هدایتش کنند؟

به راستی چه کسانی را در مقابل اهل بیت علیهم السلام عَلم کردند و آن ها را به خلفای راشدین متّصف نمودند؟ بلکه در برخی از کتاب های حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله روایت می کنند که آن حضرت فرمود:

### عليكم بسنتي وسنة الخلفاء الراشدين من بعدي<sup>۲۱</sup>؛

بر شما باد حفظ سنت من و سنت خلفای راشدین پس از من.

ولی بنابر تحقیقی که در متن و سند این حدیث انجام داده ام روشن شد که اساساً این حدیث - حتی بر مبانی اهل سنت و با استناد به اقوال علمای جرح و تعدیل آن ها - صحّت ندارد؛ و بعضی از بزرگان اهل سنت نیز به عدم اعتبار این حدیث تصریح کرده اند، ولی اگر از بحث سندی نیز تنزل کنیم و صحّت حدیث را بپذیریم، ناگزیر خلفای راشدین، ائمه علیهم السلام خواهند بود، نه زید، بکر و خالد؛ زیرا به قطع نظر از روایات و ادله دیگر، زندگانی آن بزرگواران حاکی از «راشد» بودن آن ها و مطالعه در احوالاتشان شاهد و گواه بر این معناست.

حالا اگر اکثریتی در این جهان چنین باشند که دانسته و با اختیار خودشان راه رشد را انتخاب نکردند و راه غی را برگزیدند و سراغ کسانی رفتند که به غلط، آن ها را به خلفای راشدین متّصف کردند... آن ها خود مقصّرند... قرآن کریم می فرماید:

### وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا<sup>۲۲</sup>؛

اگر آنان راه رشد و رستگاری را ببینند آن راه، راه خود انتخاب نمی کنند.

بدیهی است که این القاب، القاب ائمه علیهم السلام است؛ القابی چون «الصدیق» و «الفاروق» لقب امیر مؤمنان علی علیه السلام است.<sup>۲۳</sup> طبق تحقیقی که انجام یافته بزرگانی از اهل سنت می گویند که درباره لقب «الفاروق» برای عمر حدیث نداریم؛ «وإنما لقبه بذلك أهل الكتاب»؛ یعنی یهودی ها این لقب را برای عمر گفته اند.<sup>۲۴</sup> آری، ائمه ما امامان راشدین هستند. به همین جهت خداوند متعال آن ها را برای هدایت منصوب کرد و مقتدا قرار داد.

۲۰ . سوره یونس (۱۰): آیه ۳۵.

۲۱ . المعجم الكبير: ۱۸ / ۲۴۷، المستصفی، غزالی: ۱۶۹، الأحكام، آمدی: ۱ / ۲۴۱.

۲۲ . سوره اعراف (۷): آیه ۱۴۶.

۲۳ . عیون أخبار الرضا علیه السلام: ۱ / ۹، الأمالی، شیخ صدوق: ۲۸۵.

۲۴ . رک: البداية والنهاية: ۷ / ۱۵۰.

## هدایت شدگان الْمَهْدِيُّونَ؛

گواهی می‌دهم که شما هدایت شده می‌باشید.

در اصول کافی بابی به عنوان «الْأُمَّةُ هُمُ الْهَدَاةُ»<sup>۲۵</sup> وجود دارد که هم چنان که در عنوان آمده - هدایت و هادویّت هر دو به این ذوات مقدّسه منحصر است، خداوند متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾<sup>۲۶</sup>

فقط تو بیم‌دهنده‌ای و برای هر گروهی هدایت‌گری است.

و رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله - چنان که در احادیث فریقین آمده - فرموده که هادی اُمّت، علی است.<sup>۲۷</sup>

بنابراین، آیا می‌شود هادی، مهدی نباشد؟ یا غیر مهدی، هادی باشد؟

هر کدام از ائمه‌علیهم‌السلام «مهدی» است، ولی هادی آن‌ها کیست؟

هادی آن‌ها خداوند متعال است، حال، باید فکر کنیم، کسی که هادی او خداوند متعال است چگونه است؟

اما حضرت ولی عصر ارواحنا فداه ملقب شدند به «مهدی» به جهت این که در ایشان و کیفیت هدایتشان خصوصیتی وجود دارد. شاید از مهم‌ترین آن‌ها این باشد که به توسط ایشان وعده خداوند در آیه مبارکه (هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ)<sup>۲۸</sup> و وعده رسول خدا که «يَمْلَأُهَا قِسْطًا وَعَدْلًا بَعْدَ مَا مَلَأْتُمْ ظُلْمًا وَجوراً»<sup>۲۹</sup> تحقق پیدا خواهد کرد، عَجَلُ اللَّهِ تَعَالَىٰ فَرَجَهُ الشَّرِيفَ وَجَعَلْنَا مِنْ أَنْصَارِهِ وَأَعْوَانِهِ.

## معصومان الْمَعْصُومُونَ؛

گواهی می‌دهم که معصوم، شما هستید.

در چند جای زیارت جامعه عصمت ائمه‌علیهم‌السلام ذکر شده و ما ادله این مقام عظیم را در بخش عرضه اعتقادات بیان خواهیم کرد؛<sup>۳۰</sup> در آن جا بحث عصمت، شفاعت و رجعت، و بعضی مسائل اعتقادی دیگر که زایر در خدمت امام علیه السلام می‌خواهد عرضه بدارد به طور مفصّل بیان خواهد شد.

## گرامیان الْمُكْرَمُونَ؛

گواهی می‌دهم که شما گرامیان هستید.

۲۵ . ر.ک: الکافی: ۱ / ۱۹۱.

۲۶ . سوره رعد (۱۳): آیه ۷.

۲۷ . ر.ک: جلد یکم، صفحه ۲۳۵ از همین کتاب.

۲۸ . سوره توبه (۹): آیه ۳۳.

۲۹ . ر.ک: بحار الأنوار: ۵۱ / ۹.

۳۰ . گفتنی است که نگارنده درباره عصمت رساله‌ای نوشته به نام العصمة و چاپ شده است.

ائمه عليهم السلام مکرمون هستند. درباره واژه «کرم» پیش تر با استناد به آیه ای از قرآن به طور مفصل بحث شد. آن جا که می فرماید:

**(بَلْ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ \* لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهٖ يَعْمَلُونَ)؛<sup>۳۱</sup>**

فرشتگان بندگان شایسته خدا هستند. هرگز در سخن از او پیشی نمی گیرند و به فرمان او عمل می کنند.

کرم در آن جا به چه معناست؟ و ائمه مکرمون هستند یعنی چه؟

بین این دو تعبیر - مکرّمون و مکرمون - فرق است، هر چند در اصل معنا که «تکریم» می باشد با هم شریک اند، این تشدید طبق قانون «کثرة المبانی تدلّ علی کثرة المعانی» باید دلالت زاید و معنای اضافه ای داشته باشد. ائمه عليهم السلام نزد خداوند کرامت خاصه ای دارند و بر دیگران مقدّم هستند.

این واژه از آیه ای اخذ شده که می فرماید:

**(وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ)؛<sup>۳۲</sup>**

ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم.

اصولاً انسان از بسیاری از مخلوقات افضل است، ولی لبّ تکریم بنی آدم وجود محمّد و آل محمّد عليهم السلام است که در جمیع جهات بر دیگران مقدّم هستند؛ زیرا انبیای سابقین نیز مکرمون هستند و هم چنین ملائکه، مکرمون هستند، اما در جای خود ثابت شده و در گذشته نیز اشاره کرده ایم که ائمه از همه انبیا - به جز پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله - افضل هستند؛ حتی انبیای اولوالعزم، گرچه قبول آن بر بعضی سخت است و شاید در آینده این موضوع را توضیح بیشتری بدهیم.

در شرح «وعباده المکرمین الذین لا یسبقونه بالقول وهم بأمره یعملون» که متّخذ از آیه مبارکه<sup>۳۳</sup> بود به جهاتی از تکریمات معنویه الهیه نسبت به ائمه عليهم السلام از قبیل عصمت، علم و شفاعت اشاره شد،<sup>۳۴</sup> و لکن تکریمات معنویه به آن امور اختصاص نداشته، آن حضرات مظاهر همه اسماء حسنی و صفات علیای حق تعالی هستند. پس وقتی می گوییم: رسول الله و اهل بیت طاهرین عليهم السلام از همه جهات بر همه مخلوقات مقدّم هستند، مقصود امتیاز آنان است در اصل خلقت، صفات و کمالات؛ چه باطنیه و چه ظاهریه. این است که در آینده نیز خواهیم خواند که «فَبَلِّغِ اللّٰهَ بِكُمْ أَشْرَفَ مَحَلِّ الْمَكْرَمِينَ».

**مقربان درگاه خدا**

**الْمُقَرَّبُونَ؛**

گواهی می دهم که شما مقربان درگاه الهی هستید.

۳۱ . سوره انبیاء (۲۱): آیه های ۲۶ و ۲۷.

۳۲ . سوره اسراء (۱۷): آیه ۷۰.

۳۳ . سوره انبیاء (۲۱): آیه ۲۶ و ۲۷.

۳۴ . رک: جلد یکم، صفحه ۳۸۸ از همین کتاب.

ائمه عليهم السلام مقربان درگاه الاهی هستند. همه انبیا، اولیا و عباد صالحین قرب معنوی دارند و برای مقربان درگاه الاهی عنایات خاصه وجود دارد که فرموده:

**(عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقْرَبُونَ)؛<sup>۳۵</sup>**

چشمه ای که مقربان از آن می نوشند.

اما از آیات و روایات استفاده می شود که مراتب آنان متفاوت است و لذا در قرآن مجید آمده است:

**(وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ...)<sup>۳۶</sup>**

و به تحقیق ما برخی از پیامبران را بر بعضی دیگر برتری دادیم... .

مثلاً، درباره حضرت عیسی علیه السلام فرموده:

**(وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقْرَبِينَ)؛<sup>۳۷</sup>**

در حالی که در دنیا و جهان آخرت آبرومند خواهد بود و از مقربان است.

و مثلاً ملائکه همگی در عالم ملکوت هستند، اما در یک مرتبه نیستند، لذا آمده: **(وَلَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقْرَبُونَ)؛<sup>۳۸</sup>**

حال، این تعبیر قرآن را ملاحظه کنید که می فرماید:

**(وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ \* أُولَئِكَ الْمُقْرَبُونَ)؛<sup>۳۹</sup>**

پیشگامان، پیشگامان هستند. آنان مقربند.

چگونه در این آیه ضمن اشاره به اختلاف مراتب مقربین مقام کمال قرب را به «السابقون» اختصاص داده است؟

و «المقربون» در زیارت جامعه اشاره به این آیه مبارکه است.

ائمه عليهم السلام «السابقون» هستند؛

در اصل خلقت، که در احادیث آفرینش آن ها از نور وارد شده، و در شرح «خلقکم الله أنواراً» نیز خواهد آمد.

در معرفت، که فرمودند:

**بنا عرف الله.<sup>۴۰</sup>**

در میثاق، چنان که در «ووکدتم میثاقه» خواهد آمد.

در عبادت، که فرمودند:

**بنا عبدالله.**

در حدیث دیگری فرمودند:

۳۵ . سوره مطففین (۸۳): آیه ۲۱.

۳۶ . سوره اسراء (۱۷): آیه ۵۵.

۳۷ . سوره آل عمران (۳): آیه ۴۵.

۳۸ . سوره نساء (۴): آیه ۱۷۲.

۳۹ . سوره واقعه (۵۶): آیه ۱۰ و ۱۱.

۴۰ و ۳ . رک: بحار الأنوار: ۲۶ / ۲۶۰.

## سَبَّحْنَا فَسَبَّحَتِ الْمَلَائِكَةُ بِتَسْبِيحِنَا.<sup>۴۱</sup>

اما در این عالم، «سابق إلى الإسلام» امیرالمؤمنین علیه السلام هستند که در روایات فریقین به تواتر رسیده است.<sup>۴۲</sup>

### پرهیزکاران الْمُتَّقُونَ؛

گواهی می‌دهم که پرهیزکاران، شما هستید.

پرهیزکاران ائمه ما هستند که البته این ترجمه چنان که روشن خواهد شد مسامحه است.

واژه «تقوا» از «وقایه» گرفته شده است. راغب اصفهانی گوید:

**وقی: الوقایه حفظ الشیء مما یؤذیه ویضره، یقال: وقیت الشیء أقیه وقایه... والتقوی جعل النفس فی وقایه مما یخاف...<sup>۴۳</sup>.**

وقایت از هر ضرری به حسب آن ضرر است. برای مثال اگر هوا سرد باشد و انسان لباس گرم می‌پوشد که بیمار نشود، می‌گویند: فلانی خود را از سرما حفظ کرد. به زبان عربی می‌گویند: وقی نفسه من البرد، یا: توقی البرد. ضرر یعنی چه؟

ضرر یعنی انحراف از مسیر صحیح و مطلوب در هر موردی.

برای مثال، مسیر صحیح و وضع مطلوب یک تاجر این است که سود کند و در تجارت پیشرفت نماید، اگر از این مسیر انحراف پیدا کرد، می‌گویند که ضرر کرد.

مثال دیگر، مزاج انسان عملکرد اعضای مختلفی است که اگر هر عضوی در مسیر صحیح خودش کار نکند بدن سالم و مزاج مستقیم می‌شود، و اگر در بعضی از این اعضا، مشکلی پیدا بشود، می‌گویند: مزاج آقا به هم ریخته و سلامتی خود را از دست داده و بیمار است.

در قضایای معنوی نیز همین طور است. ضرر یعنی انحراف از مسیر صحیح و از وضعیت مطلوب عند الشارع خارج شدن. مسیر صحیح در بعد اعتقادی این است که انسان اعتقادات خود را تصحیح و از کتاب، سنت، عقل و منابع معتبر بگیرد و آن‌ها را حفظ کند؛ و چنان عقایدش قوی باشد که آسیبی نرسد و انحرافی حاصل نشود. از این رو اگر کسی در عقیده‌ای از عقایدش، از مسیر صحیح خارج شود، می‌گویند که فلانی انحراف پیدا کرده است.

انسان به انجام تکالیفی، اجتناب از محرّماتی و عمل به واجباتی موظف است. این‌ها را باید از جای صحیحی اخذ کند که در شریعت معین کرده‌اند که در این صورت انسان یا مجتهد است، یا مقلّد و یا محتاط، اگر فردی بر مبنای

۴۱ . ر.ک: نجات الازهار فی خلاصه عبقات الأنوار: ۵ / ۱۵۱.

۴۲ . ر.ک: همان: ۲۰ / ۴۰۹.

۴۳ . المفردات فی غریب القرآن: ۵۳۰.

صحیحی عمل کند و احکام را به طور صحیح انجام بدهد؛ عمل او بی نقص و بی غلط خواهد بود و اگر ایراد، نقص و غلطی در کار باشد و یا این احکام را از جای غیر صحیحی اخذ کند می گویند که او انحراف پیدا کرده است. در بُعد اخلاق نیز همین طور است؛ نَفْسِ انسانی بایستی مراقبت گردد، طبق فرمایش اهل بیت علیهم السلام، نَفْسِ انسانی باید تزکیه و تهذیب شده، به صفات حسنه مزین گشته و از صفات سیئه پاک بشود. انسان باید در این مسیر گام بردارد و بر پاکی نَفْسِ خود، مواظبت کند و بکوشد که این پاکی را افزایش دهد. در این راستا باید از کتاب، دوست و محیط زیان آور اجتناب کند، نباید به هر سخنی گوش فرا دهد، با هر کسی هم نشین شود؛ چرا که اثر می گذارد و در این صورت گفته می شود: فلانی انحراف پیدا کرده است. بنابراین آن چه گذشت، تقوا سالم بودن از همه از انواع و اقسام انحرافات است که انسان مکلف در مسیر کمال قدم بردارد، در هر سه بعد اعتقادی، عملی و اخلاقی مواظبت کند و اگر در جایی ایرادی پیش آمد، ضرر و انحراف از مسیر صحیح و خروج از وضع مطلوب خواهد بود.

### تقوا چیست؟

با بیان مذکور مستفاد از روایات و کلمات بزرگان و مراجعه به کتب لغت باید بگوییم که «تقوا» یعنی مواظبت از وقوع در مضرات و برحذر بودن از انحرافات، وقتی گویند: فلانی متقی است؛ یعنی ملکه مواظبت بنحو مذکور را داراست؛ ولی در کتاب های اخلاقی بر مراقبه به شدت تأکید شده، مراقبه و نیز محاسبه که در کتاب های اخلاقی وجود دارد نوعی از وقایه بوده و از مصادیق آن است، که دست کم آن چه را که انسان به دست آورده است، بتواند نگهدارد و سپس همین طور رشد یابد و پیشرفت کند تا به کمال مطلوب برسد.

### مراتب تقوا

تقوا مراتبی دارد، ائمه ما علیهم السلام به معنای تام کلمه و در اعلا مراتب «الْمُتَّقُونَ» هستند. خداوند در قرآن مجید می فرماید:

(وَالَّذِي جَاءَ بِالصَّدَقِ وَصَدَّقَ بِهِ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ)<sup>۴۴</sup>؛

و آن کس که سخن راست بیاورد و آن کس که وی را تصدیق کند، آنان پرهیزکاران هستند. وقتی دقت می کنیم منظور از (وَالَّذِي جَاءَ بِالصَّدَقِ) پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله است و در تفسیر و حدیث نیز چنین گفته اند.

أَمَّا (صَدَّقَ بِهِ) کیست؟

بنابر روایات ما، ائمه علیهم السلام فرموده اند که مراد از (صَدَّقَ بِهِ) شخص امیر مؤمنان علی علیه السلام، (وَالَّذِي

جَاءَ بِالصَّدَقِ) رسول خدا صلی الله علیه وآله است.<sup>۴۵</sup>

۴۴ . سوره زمر (۳۹): آیه ۳۳.

۴۵ . تفسیر القمی: ۲ / ۲۴۹، تفسیر مجمع البیان: ۸ / ۴۰۰، تفسیر نور الثقلین: ۴ / ۴۸۶، حدیث ۵۰ و ۵۱، تفسیر الصافی: ۴ / ۳۲۲، حدیث ۳۳، بحار الأنوار:

۳۵ / ۴۱۶، حدیث ۱۵ و ۱۶.

جالب این که در برخی روایات خود حضرت علی علیه السلام به این آیه احتجاج کرده اند.<sup>۴۶</sup>  
عجیب این که در کتاب های اهل سنت نیز همین معنا آمده است که مراد از (صَدَقَ بِهِ) امیرالمؤمنین علیه السلام است. گرچه قولی دارند که مراد ابوبکر است، ولی در تفسیرهای الدر المنثور، البحر المحیط، و کتاب های دیگر آمده است که مراد از (صَدَقَ بِهِ) امیرالمؤمنین علیه السلام است.<sup>۴۷</sup>

بنابراین، منظور از (أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ) امیرالمؤمنین علیه السلام می شود. به راستی توصیف امیر مؤمنان علی علیه السلام به تقوا در چنین جایی، نشان گر چه تقوایی است؟

اگر کسی بگوید: امیرالمؤمنین علیه السلام مفرد و (أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ) جمع است و بین ضمیر و مرجع و صفت و موصوف مطابقت شرط است، چگونه مراد از (وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ) علی علیه السلام می تواند باشد؟  
مفسران به این جهت توجه دارند. آنان می گویند: «الَّذِي» در این جا به معنای «الَّذِينَ» است و اگر ابوبکر هم مراد بود، او نیز مفرد بود، اما مفسران می گویند: منظور امیرالمؤمنین علیه السلام است.

از سوی دیگر، برخی ادعا می کنند که در استعمالات فصیح، «الَّذِي» به معنای «الَّذِينَ» آمده است.  
البته در خصوص امیر مؤمنان علی علیه السلام این قضیه نظیر دارد، شما آیه ولایت راملاحظه کنید، آن جا که می فرماید:

(إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا...)<sup>۴۸</sup>;

سرپرست شما تنها خدا، پیامبر و آنانی هستند که ایمان آورده اند...

در این آیه مبارکه عبارت های (وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ)، (وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ) و (وَهُمْ رَاكِعُونَ) به صیغه جمع آمده است، با این وجود بین شیعه و سنی متفق علیه است که منظور شخص امیرالمؤمنین علیه السلام است.<sup>۴۹</sup>

آری، عملی را که امیرالمؤمنین علیه السلام انجام می دهند با عمل همه (الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ) معادل است، کاری را که آن حضرت در تصدیق رسول الله صلی الله علیه و آله انجام دادند که تصدیق اعتقادی، قولی و فعلی بود تا حدی که جانشان را فدای رسول خدا کردند و در لیلۃ المبیت، در بستر آن حضرت خوابیدند و خودشان را در معرض خطر قرار دادند؛ همه این ها، تصدیق است، چه کسی چنین کارهایی را انجام داده است؟

۴۶ . شواهد التنزیل: ۲ / ۱۸۱، حدیث ۸۱۵، مختصر البصائر: ۱۶۳، حدیث ۱۲، بحار الأنوار: ۵۳ / ۶۹، حدیث ۶۶

۴۷ . تفسیر الدر المنثور: ۵ / ۳۲۸، البحر المحیط: ۷ / ۴۱۲، تفسیر قرطبی: ۱۵ / ۲۵۶، تفسیر معانی القرآن، نحاس: ۶ / ۱۷۵ و ۱۷۶، شواهد التنزیل: ۲ / ۱۷۸، حدیث ۸۱۰ .

۴۸ . سوره مائده (۵): آیه ۵۵.

۴۹ . تفسیر العیاشی: ۱ / ۳۲۸، حدیث ۱۳۹، تفسیر القمی: ۱ / ۱۷۰، الامالی، شیخ صدوق: ۱۸۶، تفسیر مجمع البیان: ۳ / ۳۶۲، المناقب، ابن شهر آشوب: ۲ /

۲۰۸ - ۲۱۰، تفسیر جامع البیان: ۶ / ۳۸۹، تفسیر ابن ابی حاتم: ۴ / ۱۱۶۲، حدیث ۶۵۵۱، تاریخ مدینة دمشق: ۴۲ / ۳۵۷، شواهد التنزیل: ۱ / ۲۰۹، حدیث

۲۱۶، الدر المنثور: ۲ / ۲۹۳، فتح القدر: ۲ / ۵۳، کنز العمال: ۱۳ / ۱۰۸، حدیث ۳۶۳۵۴.

فراتر این که نه تنها عمل امیرالمؤمنین علیه السلام معادل عمل آنان است؛ بلکه عمل آن حضرت از عمل همه جن و انس افضل است، مگر رسول خدا صلی الله علیه وآله در قضیه قتل عمرو بن عبدود، فرمودند:

### لضربه على يوم الخندق أفضل من عبادة الثقلين؛<sup>۵۰</sup>

یک ضربه شمشیر علی علیه السلام در روز خندق (که بر عمرو بن عبدود وارد کرد) از عبادت جن و انس برتر است.

در تفاسیری که به جنبه های ادبی آیات توجه می شود؛ هم چون الکشاف زمخشری و برخی تفاسیر و کتب دیگر این پرسش را مطرح می نمایند که چرا آیه ولایت به صیغه جمع آمده با این که منظور شخص امیرالمؤمنین می باشد؟! آن ها چند نکته ذکر می کنند که در کتاب تشیید المراجعات در ذیل آیه ولایت ذکر کرده ام.<sup>۵۱</sup>

بنابر آن چه گذشت کلمه «المتقون» در زیارت جامعه، ممکن است به این آیه مبارکه اشاره باشد که در این زمینه نکته جالبی در تفسیر طبری آمده است. ابن تیمیّه نیز این مطلب را عنوان کرده است.

نقل شده در جلسه یک عالم سنّی سؤال شد که مراد از (وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ) کیست؟ آن عالم گفت: ابوبکر است.

شخصی شیعی در آن جا بود و گفت: نه، منظور علی علیه السلام است.

وی در پاسخ گفت: اگر منظور علی باشد، تو که معتقد به عصمت علی بن ابی طالب هستی و این عقیده با آیه سازگار نیست؛ چرا که هر چند در ذیل آیه آمده است: (أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ)، اما بعد از این آیه آمده است:

(لِيَكْفُرَ اللَّهُ عَنْهُمْ أَسْوَأَ الَّذِي عَمِلُوا وَيَجْزِيَهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ)<sup>۵۲</sup>؛

تا خداوند بدترین اعمالی که از آنان سر زده است بیامزد و آنان را به بهترین اعمالی که انجام می دهند پاداش و جزا دهد.

بنابراین نباید - حتی از نظر شما - منظور از این آیه، علی بن ابی طالب باشد، چون با عصمت منافات دارد. ولی روشن است که این عالم سنّی ندانسته یا اعمال غرض کرده و تعصّب نموده است؛ چرا که خداوند متعال در

سوره فتح به پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرموده:

(لِيُعْزِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ)<sup>۵۳</sup>؛

۵۰. این حدیث شریف در منابع اهل سنّت با تعبیرهای گوناگونی آمده است. ر.ک: ینابیع الموده: ۱ / ۴۱۲، حدیث ۵، السیره الحلبیه: ۲ / ۶۴۳، المواقف،

قاضی ایچی: ۳ / ۶۲۸، المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۳۲، تاریخ بغداد: ۱۳ / ۱۹، شواهد التنزیل: ۲ / ۱۴، حدیث ۶۳۶، کنز العمال: ۱۱ / ۶۲۳، حدیث

۳۳۰۳۵.

و از منابع شیعی ر.ک: المناقب، ابن شهر آشوب: ۲ / ۳۲۷، الطرائف: ۵۱۴، اقبال الأعمال: ۲ / ۲۶۷، كشف الغمّه: ۱ / ۱۴۸، حدیث ۱۰۲، حلیة الأبرار: ۲ / ۱۶۰،

بحار الأنوار: ۳۶ / ۱۶۵، حدیث ۱۴۷.

۵۱. تشیید المراجعات: ۳ / ۲۵۵.

۵۲. سوره زمر (۳۹): آیه ۳۵.

۵۳. سوره فتح (۴۸): آیه ۲.

تا خداوند گناهان گذشته و آینده تو را که به تو نسبت می دادند ببخشد. این چه گناهی بوده که از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله قبلاً سر زده؟ و چه گناهی بوده که بعداً از آن حضرت صادر شده است؟

هر چه درباره این آیه پاسخ دهند، همان پاسخ را درباره آن آیه خواهیم داد. این آیات با عصمت هیچ منافاتی ندارند؛ نه با عصمت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و نه با عصمت امیرالمؤمنین علیه السلام.

البته به جهت وجه عدم منافات باید به تفاسیر مراجعه نمود.

## راستگویان الصَادِقُونَ؛

گواهی می دهم که راستگویان، شما هستید.

اَئِمَّةَ مَا عَلَيْهِمُ السَّلَامُ راستگویان هستند. این عبارت به آیه دیگری اشاره دارد که می فرماید:

**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ**؛<sup>۵۴</sup>

ای کسانی که ایمان آورده اید! تقوای الهی را پیشه سازید و با راستگویان باشید.

اَئِمَّةَ مَا كَسَانِي هَسْتَنْدَ که خداوند متعال امر کرده است که ما با آن ها باشیم، از این رو در شهادت ثالثه زیارت جامعه به حضور آنان خطاب می کنیم که شما چنین هستید و خدا امر کرده است که ما با شما باشیم. از طرف دیگر، در روایات معتبره وارده از اهل عصمت، آمده که مراد از راستگویان، اَئِمَّةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ هستند.

امام باقر علیه السلام فرمودند:

**إِيَّانَا عَنِ**؛<sup>۵۵</sup>

منظور از راستگویان ما هستیم.

احمد بن محمد گوید: از امام رضا علیه السلام درباره آیه **(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ**

**الصَّادِقِينَ)** پرسیدم، فرمود:

**الصَّادِقُونَ: الْأَئِمَّةُ الصِّدِّيقُونَ بِطَاعَتِهِمْ**؛<sup>۵۶</sup>

«صادقون» ائمه هستند که در طاعت خدا «صدیق» می باشند.

۵۴ . سوره توبه (۹): آیه ۱۱۹.

۵۵ . الکافی: ۱ / ۲۰۸.

۵۶ . بصائر الدرجات: ۵۱، حدیث ۱۴، بحار الأنوار: ۲۴ / ۳۱، حدیث ۵.

ممکن است کسی ادعا کند که من نیز صدیق هستم، یا صدیق بودن را برای کسی ادعا کند، اما شاهد صدق لازم است. این ادعا در مقام اثبات دلیل می خواهد. از این رو ائمه ما در طاعت، ایمان، تقوا، محبت به خداوند متعال و در دفاع از رسول خدا صلی الله علیه وآله و دین صدیق بودند.

خداوند متعال می فرماید: با راستگویان باشید. کون و بودن با راستگویان مقدمه دارد، هر کسی این توفیق را ندارد. نخست بایستی تقوا باشد، آن گاه بودن با صادقان. غیر متقی لیاقت بودن با صادقان را ندارد.

در منابع سنی فراوان روایت نقل شده که مراد از صادقان در این آیه، ائمه علیهم السلام هستند. عجیب این که آنان به این حقایق اقرار می کنند، اما در عین حال از آن بزرگواران اعراض می کنند که

**(وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ)<sup>۵۷</sup>**

در حالی که یقین به آیات الهی داشتند، از روی ظلم و سرکشی (آیات الهی را) انکار کردند.

مالک بن انس، ابوبکر بن جعابی، ابن مردویه اصفهانی، ابواسحاق ثعلبی، ابونعیم اصفهانی، حاکم حسکانی، خطیب خوارزمی، ابن عساکر دمشقی، سبط ابن جوزی، ابوالحجاج مزنی، جلال الدین سیوطی، جمال الدین زرنندی، ابن حجر مکی، قاضی القضاة شوکانی و شهاب الدین آلوسی که هر کدام در زمان خود بزرگی بوده اند از بزرگان صحابه و تابعین روایت کرده اند که مراد از «الصادقین» در این آیه، ائمه اهل بیت علیهم السلام هستند.<sup>۵۸</sup>

### نکاتی ارزنده

با توجه به این آیه، نکاتی قابل ذکر است:

### نکته یکم. عصمت.

این آیه بر عصمت دلالت دارد، وقتی می فرماید: با راستگویان باشید، به عصمت ائمه اطهار علیهم السلام اشاره دارد. چون هر گاه این آیه مبارکه بر کسی خوانده شود که اهل لسان باشد و یا ترجمه آن برای اهل هر لغتی گفته شود همه می فهمند که مراد، بودن جسمی نیست. وقتی کسی می گوید: من با فلانی هستم؛ یعنی در عقیده و فکر و عمل، تابع فلانی هستم.

پس «با صادقان باشید» به معنای اقتدا و تبعیت است و بنابراین باید این صادقان معصوم باشند، وگرنه تناقض لازم می آید. چون اگر معصوم از گناه و خطا نباشد ممکن است کار خلافی انجام دهد، که البته تبعیت از او در آن کار جایز نیست، و حال آن که امر به بودن با او و تبعیت از او مطلق می باشد و دلالت دارد بر این که هر چه می گوید یا انجام می دهد حق است. نتیجه این که در آن کار هم با او باشیم و هم نباشیم، و این محال است. پس باید «الصادقین» در آیه معصوم باشند.

۵۷. سوره نمل (۲۷): آیه ۱۴.

۵۸. رک: نظم در السبطين: ۹۱ - ۹۲، فتح القدير: ۲ / ۴۱۴، صحيح ابن حبان: ۸ / ۱۶۲ - ۱۶۳، الدر المنثور: ۳ / ۲۸۹ و ۲۹۰، الديباج على صحيح مسلم: ۶ / ۱۱۵، المناقب، خوارزمي: ۲۸۰، شواهد التنزيل: ۱ / ۳۴۳، حديث ۳۵۵ و ۳۴۵، حديث ۳۵۷، تاريخ مدينة دمشق: ۴۲ / ۳۶۱ و ۵۰ / ۲۰۰ و ۲۰۱، تهذيب الكمال: ۵ / ۸۴، فتح الباري: ۱۰ / ۴۲۲، المعجم الكبير: ۱۹ / ۴۶ و ۴۷، كتاب التوايين ابن قدامة: ۱۰۰.

## نکته دوم. وجود صادقان.

این آیه بر وجود صادقان به معنای مذکور در هر زمانی دلالت دارد؛ چرا که آیه برای عموم مسلمانان تا روز قیامت آمده است؛ یعنی ای مسلمان ها! از امروز تا روز قیامت با صادقان باشید، لابد در هر زمانی باید یکی از این صادقان وجود داشته باشد، تا مردم با صادقان باشند؛ وگرنه امر به بودن با صادقان و اقتدا به آن ها، معنا نخواهد داشت. اکنون این پرسش مطرح است که صادق در هر زمان کیست؟

آیا افرادی چون منصور دوانیقی، متوکل عباسی... معاویه، عثمان، شیخین صادق هستند؟  
با توجه به آیه مبارکه می توان فهمید که باید در هر زمانی معصومی وجود داشته باشد.

## نکته سوم. وجود معصوم.

قرار شد در هر زمانی معصومی باشد، برای چه؟ برای این که او قدوه، اسوه و هادی انسان ها باشد؛ برای این که مرشد و رهبر مردم باشد و مردم از او پیروی و اطاعت کنند.

بنابراین، امام علیه السلام در این عالم وظیفه ای دارد و مردم باایمان نیز وظایفی در رابطه با امام دارند، او هادی است و مردم باید به هدایت او اهتدا کنند.

از طرفی، تحقق هدایت او در عالم - به تمام معنای هدایت - این است که او قدرت و نفوذ کلمه داشته باشد و جامعه شنوای سخن او باشند، و به طور واقعی از او اطاعت و تبعیت کنند.

پرسش این است که اکنون امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف غایب است، چگونه مردم از او پیروی کنند؟ در پاسخ این اشکال می گوییم: خداوند امامی را نصب فرموده است و وظیفه امام، قبول مسئولیت است که آن را پذیرفته. آیا مردم به وظیفه خود عمل نموده اند؟ پس مردم هستند که در رابطه با امام مقصّرند و آن ها باعث محرومیت خود می باشند و هر گاه لیاقت پیدا کنند دوران غیبت تمام می شود.

## نکته چهارم. سخنی با فخر رازی.

فخر رازی در ذیل این آیه، به دلالت آن بر عصمت اقرار می کند. او گریزی نداشت و ناچار بود که اعتراف نماید؛ چرا که این امر برهانی است، وگرنه تناقض لازم می آید. نمی شود خداوند به نحو اطلاق به بودن با صادقان امر کند و آن ها معصوم نباشند، این ممکن نیست. از این رو غیر معصوم اطاعت مطلقه و ولایت مطلقه ندارد. این واقعیتی است انکارناپذیر، فخر رازی در این زمینه می نویسد:

إِنَّهٗ تَعَالَى أَمْرَ الْمُؤْمِنِينَ بِالْكُونِ مَعَ الصَّادِقِينَ، وَمَتَى وَجِبَ الْكُونُ مَعَ الصَّادِقِينَ فَلَا بَدَّ مِنْ  
وَجُودِ الصَّادِقِينَ فِي كُلِّ وَقْتٍ، وَذَلِكَ يَمْنَعُ مِنْ إِطْبَاقِ الْكَلِّ عَلَى الْبَاطِلِ، وَمَتَى امْتَنَعَ  
إِطْبَاقُ الْكَلِّ عَلَى الْبَاطِلِ، وَجِبَ إِذَا أَطْبَقُوا عَلَى شَيْءٍ أَنْ يَكُونُوا مُحَقِّقِينَ. فَهَذَا يَدُلُّ عَلَى  
أَنَّ إِجْمَاعَ الْأُمَّةِ حِجَّةٌ؛<sup>۵۹</sup>

۵۹. تفسیر رازی: ۱۶ / ۲۲۰.

خداوند به مؤمنان دستور داده است که با صادقان باشند و آن گاه که بودن با صادقان واجب شد، به ناچار باید صادقان در هر زمان وجود داشته باشند و همین مطلب ثابت می کند که تمام اُمّت هرگز بر باطل نیستند و به ناچار بر هر چه اجماع و اطباق نمودند، باید حق باشد و همین مطلب دلیل بر حجت بودن اجماع اُمّت است. خلاصه، هر جا اطاعت به طور اطلاق باشد آن جا حق و حقیقت و عصمت می باشد، وگرنه اطاعت مطلقه نخواهد بود، مثلاً:

خداوند متعال فرموده:

(وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا)؛<sup>۶۰</sup>

به یاد آورید زمانی را که از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم که جز خداوند را پرستش نکنید و به پدر و مادر نیکی کنید.

در آیه دیگر فرموده:

(قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا)؛<sup>۶۱</sup>

بگو: بیایید تا آن چه را پروردگارتان بر شما حرام کرده برای شما بخوانم که هیچ چیز را شریک و همتای خدا قرار ندهید و به پدر و مادر نیکی کنید.

در آیه دیگر می خوانیم:

(وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَنْلَغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أَفْ وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا \* وَاحْفَظْ لَهُمَا جَنَاحَ الذَّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا)؛<sup>۶۲</sup>

و پروردگارت فرمان داده که تنها او را بپرستید و به پدر و مادر نیکی کنید، هر گاه یکی از آن دو یا هر دو آن ها نزد تو به سن پیری برسند کمترین اهانتی (گفتن اف) به آنان مکن و بر سر آن ها فریاد مزن؛ بلکه با گفتار لطیف و بزرگووارانه با آن ها سخن بگو و بال های تواضع خود را از روی محبت در برابرشان پهن کن و بگو: پروردگارا! آن ها را مشمول رحمت خویش قرار ده؛ همان گونه که در دوران کودکی مرا تربیت کرده اند.

اطاعت و احترام از والدین این قدر مهم است؛ در عین حال می فرماید:

(وَإِنْ جَاهِدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا)؛<sup>۶۳</sup>

اگر پدر و مادرت تلاش کنند که برای من همتایی قائل شوی که به آن علم نداری؛ از آن ها پیروی نکن!

یعنی اطاعت مطلقه نسبت به والدین نیست؛ چرا که این اطاعت مطلقه همیشه مقرون با عصمت است.

۶۰ . سوره بقره (۲): آیه ۸۳ .

۶۱ . سوره انعام (۶): آیه ۱۵۱ .

۶۲ . سوره اسراء (۱۷): آیه ۲۳ و ۲۴ .

۶۳ . سوره عنکبوت (۲۹): آیه ۸ .

از این رو فخر رازی ناچار می شود که برهان را بپذیرد و نمی تواند منکر بشود.

وی در مورد دیگر به نکته دوم هم اقرار می کند و می نویسد:

آری، صادقان باید در هر زمانی باشند، خطاب «یا ایها الذین آمنوا» به عموم مسلمانان تا روز قیامت است. اگر فردی صادق نباشد، بودن با صادقان محال خواهد بود.  
فخر رازی پس از اقرار به هر دو مورد می گوید:

**سَلَّمْنَا ذَلِكَ، لَكِنْ لَمْ لَا يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ الصَّادِقُ هُوَ الْمَعْصُومُ الَّذِي يَمْتَنِعُ خَلْوَ زَمَانِ التَّكْلِيفِ عَنْهُ، كَمَا تَقُولُهُ الشَّيْبَعَةُ؟**

برای چه جایز نباشد که صادق همان معصومی باشد که ممتنع است زمان از وی خالی باشد؛ همان گونه که شیعه به آن قائل است.

بنابراین است که در هر زمان یکی از صادقان وجود داشته باشد، این صادق، آن صادقی نیست که شیعیان می گویند، آن معصوم، معصومی نیست که شیعیان می گویند، چرا؟ به خاطر این که مردم به او دسترسی ندارند تا با او باشند تا و «**کونوا مع الصادقین**» تحقق پیدا بکند.<sup>۶۴</sup>

سخن در این است که آیا این جا قصور هست یا تقصیر؟ آیا این قصور و یا تقصیر از مردم است یا از صادقان؟ روشن است که همه پیشوایان از اهل بیت در بین مردم بودند و مردم به آن بزرگواران دسترسی داشتند. اما مردم با آن ها چه کردند؟ اکنون که نوبت به امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف رسید، مردم به آن حضرت دسترسی ندارند و حضرتش غایب اند، آن یازده امام قبلی که غایب نبودند؟ آیا چنین عذری پذیرفته است که انسان به واقعیت اقرار نکند و بهانه بتراشد؟

خداوند متعال امام زمان علیه السلام را برای اقامه عدل قرار داده است، خود آن حضرت نیز برای این کار آمادگی دارند. پس چرا اقامه عدل تحقق پیدا نمی کند؟  
این بهانه نمی تواند از مصداقیت ائمه برای آیه مبارکه مانع باشد، که مصداق آیه فقط و فقط ائمه علیهم السلام هستند.

فخر رازی می گوید: مقصود از «صادقان» مجموع اُمت است، اُمت من حیث المجموع معصوم است، در آن صورت معنای آیه چنین می شود: «یا ایها الذین آمنوا کونوا مع الذین آمنوا».  
اگر مراد از اُمت، جز اهل بیت علیهم السلام باشد، اُمت بدون اهل بیت، اُمت نیست. اگر مقصود این است که همه افراد اُمت که اهل بیت معصومین علیهم السلام نیز داخل باشند که «إِنَّ أُمَّتِي لَا تَجْتَمِعُ عَلَيَّ خَطَأً» اما به وجود معصوم؛ البته ما نیز این مطلب را قبول داریم، باز دوباره برگشت به ائمه علیهم السلام خواهد بود.  
گفتنی است که این مورد از جاهایی است که فخر رازی هیچ راهی برای تشکیک نداشته، اما خواسته به واقعیت اقرار نکند.

۶۴. تفسیر رازی: ۱۶ / ۲۲۰ و ۲۲۱.

آن چه گذشت نکاتی بود در آیه مبارکه که وقتی با کلمه «الصادقون» به امام علیه السلام خطاب می کنیم چقدر مطلب وجود دارد. این که فرموده اند: زیارت جامعه را در مشاهد مشرفه بخوانیم و ائمه علیهم السلام را به این حقایق مورد خطاب قرار دهیم بی جهت نیست. البته باید به معانی این زیارت که می خواهیم به آن حضرات خطاب کنیم توجه داشته باشیم.

## برگزیدگان الْمُصْطَفَوْنَ؛

گواهی می دهیم که شما برگزیدگان هستید.

ائمه علیهم السلام برگزیدگان هستند؛ کسانی که اصطفاء، انتخاب، اجتناب و اختیار شده اند. این واژگان تا حدودی مترادف هستند، اگر بخواهیم مترادف در لغت عرب را منکر بشویم، اختلافات و تمایزاتی باید تصور بکنیم و اگر به مترادف قائل باشیم این گونه خواهد بود که خداوند متعال ائمه اطهار علیهم السلام را انتخاب و اختیار کرده است. درباره کلمه «المصطفون» آیات متعددی داریم و در این زمینه احادیثی نیز نقل شده است که پیش تر برخی از احادیث صحیح را از کتاب های اهل تسنن و صحیحین نقل کردیم.<sup>۶۵</sup>

در آیه ای می خوانیم:

﴿قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَسَلَامٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَىٰ اللَّهُ خَيْرٌ مَّا يُشْرِكُونَ﴾<sup>۶۶</sup>

بگو: حمد مخصوص خداوند است و سلام بر بندگان برگزیده او. آیا خدا بهتر است یا بت هایی که همتای وی

قرار می دهید؟

به راستی منظور از عباد، چه کسانی هستند؟

نظیر این را در آیه دیگر می فرماید:

﴿بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ﴾<sup>۶۷</sup>

بلکه آنان بندگان شایسته او هستند.

عباد مکرم چه کسانی هستند؟

در آیه مبارکه دیگری می فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ \* ذُرِّيَّتَهُ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾<sup>۶۸</sup>

۶۵. ر.ک: جلد یکم، صفحه ۲۱۹ - ۲۲۱ از همین کتاب.

۶۶. سوره نمل (۲۷): آیه ۵۹.

۶۷. سوره انبیاء (۲۱): آیه ۲۶.

۶۸. سوره آل عمران (۳): آیات ۳۳ و ۳۴.

خداوند آدم، نوح، آل ابراهیم و آل عمران را بر عالمیان برتری داد. آنان فرزندان بودند که از (جهت پاکی و فضیلت) برخی از نسل برخی دیگر برترند و خداوند شنوا و داناست.

و در آیه دیگری می فرماید:

**﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا﴾**<sup>۶۹</sup>

سپس این کتاب را به گروهی از بندگان برگزیده خود به میراث دادیم.

در تفاسیر آمده است که منظور آل محمد علیهم السلام هستند.<sup>۷۰</sup>

سدیر گوید: امام باقر علیه السلام درباره آیه **﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾** \* ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ فرمود:

**نحن منهم ونحن بقیة تلك العتره**<sup>۷۱</sup>;

ما از آن ها هستیم و ما یادگار آن عترتیم.

و بنا به روایتی، منظور آل ابراهیم هستند و یا مستقلاً در خود آیه عنوان «آل محمد» وجود داشته است که روایاتی در این زمینه نقل شده است. البته اگر ظاهر این روایات را اخذ نکنیم، شبهه تحریف قرآن پیش می آید، ولی این آیه و نظیر آن در آیات قرآن مجید کم نیستند که نامی از امیرالمؤمنین، یا از اهل بیت و یا از آل محمد و یا امثال آن ها آمده است. هشام بن سالم گوید:

**سألت أبا عبدالله عليه السلام عن قول الله (إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا).**

**فقال: هو آل إبراهيم وآل محمد على العالمين فوضعوا اسماً مكان اسمي**<sup>۷۲</sup>;

از امام صادق علیه السلام از این فرمایش خدای تعالی پرسیدم؟

فرمود: همان آل ابراهیم و آل محمد هستند که بر جهانیان برتری داده شدند؛ پس نامی را مکان نام دیگر قرار دادند.

در روایت دیگری ایوب گوید:

**سمعتني أبو عبدالله عليه السلام وأنا أقرأ: (إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ).**

**فقال لي: «وآل محمد»، كانت فمحوها وتركوا آل إبراهيم وآل عمران**<sup>۷۳</sup>;

در حالی که این آیه را می خواندم امام صادق علیه السلام به من فرمود: «و آل محمد» نیز در آن بوده است؛ آن را حذف کردند و آل ابراهیم و آل عمران را باقی گذاردند.

۶۹. سوره فاطر (۳۵): آیه ۳۲.

۷۰. ر.ک: تفسیر فرائد کوفی: ۱۴۵، حدیث ۱۱، تفسیر القمی: ۲ / ۲۰۹، بحار الأنوار: ۲۳ / ۲۲۲، حدیث ۲۸، باب ۱۲.

۷۱. تفسیر العیاشی: ۱ / ۱۶۸، حدیث ۲۹، بحار الأنوار: ۲۳ / ۲۲۵، حدیث ۴۴.

۷۲. همان: ۱ / ۱۶۸، حدیث ۳۰، همان: ۲۳ / ۲۲۵، حدیث ۴۵.

۷۳. همان: ۱ / ۱۶۹، حدیث ۳۴، همان: ۲۳ / ۲۲۷، حدیث ۴۸.

اما علمای ما این روایات را به نحوی تفسیر و یا تأویل نموده و یا به عنوان شأن نزول ذکر می کنند که بر تحریف قرآن دلالت نکند؛ چرا که باید قرآن را از تحریف در الفاظ، از زیادی و یا نقصان منزّه بدانیم. درباره آیه مبارکه (ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا)<sup>۷۴</sup> نیز روایات فراوان آمده است. در بصائر الدرجات آمده است که امام باقر علیه السلام فرمود:

**هی فی ولد علی و فاطمه علیهم السلام؛<sup>۷۵</sup>**

این آیه درباره فرزندان علی و فاطمه علیهم السلام نازل شده است.

و در کتاب الکافی از امام باقر علیه السلام در ذیل ادامه آیه شریفه (فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقُ بِالْخَيْرَاتِ) می فرماید:

**السابق بالخيرات: الإمام، والمقتصد: العارف للإمام، والظالم لنفسه: الذي لا يعرف الإمام؛<sup>۷۶</sup>**

امام، همان شتاب کننده به نیکی هاست، معتدل و میانه رو کسی است که حق امام را بشناسد و ستمگر به خویش کسی است که امام را نشناسد.

در این زمینه روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده که بعضی ادعا کردند که این آیه در فاطمیان ظهور دارد. زیدیه ادعا کرده اند که این آیه درباره آن ها نازل شده است، امام صادق علیه السلام می فرماید:

**ليس حيث تذهب ليس يدخل في هذا من أشار بسيفه ودعا الناس إلى خلاف.**

**فقلت: فأى شيء الظالم لنفسه؟**

**قال: الجالس في بيته لا يعرف حق الإمام، والمقتصد: العارف بحق الإمام، والسابق بالخيرات: الإمام؛<sup>۷۷</sup>**

چنان که تو پنداری نیست. کسی که شمشیر کشد و مردم را به مخالفت فرا خواند در این آیه داخل نیست.

عرض کردم: پس ستمگر به خویشتن کیست؟

فرمود: کسی است که در خانه خود بنشیند و حق امام را نشناسد و معتدل و میانه رو کسی است که حق امام را بشناسد و شتاب کننده به نیکی ها، امام است.

در روایت دیگری امام کاظم علیه السلام می فرماید:

**فنحن الذين اصطفانا الله عز وجل وأورثنا هذا الذي فيه تبيان كل شيء؛<sup>۷۸</sup>**

۷۴ . سوره فاطر (۳۵): آیه ۳۲.

۷۵ . بصائر الدرجات: ۶۵ (باب ۲۱).

۷۶ . الکافی: ۱ / ۲۱۴، حدیث ۱، بحار الأنوار: ۲۳ / ۲۲۳، حدیث ۳۵.

۷۷ . همان: ۱ / ۲۱۴، حدیث ۲.

۷۸ . الکافی: ۱ / ۲۲۶، حدیث ۷، بحار الأنوار: ۱۷ / ۱۳۴، حدیث ۱۰.

ما همان کسانی هستیم که خدای تعالی برگزیده و این کتاب را به ارث بخشیده است؛ کتابی که در آن همه چیز بیان شده است.

در روایت دیگری راوی درباره این آیه از امام رضا علیه السلام می پرسد، حضرت می فرماید:

**ولد فاطمة عليها السلام والسابق بالخيرات: الإمام، والمقتصد: العارف بالإمام، والظالم لنفسه: الذي لا يعرف الإمام؛<sup>۷۹</sup>**

منظور فرزندان حضرت فاطمه عليها السلام می باشند و منظور از شتاب کنندگان به نیکی ها امام و میانه رو کسی است که امام را بشناسد و ستمگر به خویشان کسی است که امام را نمی شناسد.

هم چنین از دیگر ائمه عليهم السلام روایاتی نقل شده که این آیه درباره آن بزرگواران است. در الاحتجاج آمده است که ابوبصیر گوید:

**سألت أبا عبدالله عليه السلام عن هذه الآية: (ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا).**

**قال: أي شيء تقول؟**

**قلت: إني أقول إنها خاصة لولد فاطمة عليها السلام.**

**فقال عليه السلام: أما من سل سيفه ودعا الناس إلى نفسه إلى الضلال من ولد فاطمة عليها السلام وغيرهم فليس بداخل في الآية.**

**قلت: من يدخل فيها؟**

**قال: الظالم لنفسه الذي لا يدعو الناس إلى ضلال ولا هدى، والمقتصد من أهل البيت هو**

**العارف حق الإمام، والسابق بالخيرات هو الإمام؛<sup>۸۰</sup>**

از امام صادق عليه السلام درباره آیه شریفه «ثم اورثنا...» پرسیدم.

فرمود: نظر تو چیست؟

عرض کردم: بندگان برگزیده فقط فرزندان حضرت فاطمه عليها السلام هستند.

فرمود: اما آن گروه از فرزندان حضرت فاطمه سلام الله عليها که دست به شمشیر برده و با گمراهی مردم را به سوی خود فرا می خوانند و دیگر مردمان، مشمول این آیه شریفه نمی شوند.

گفتم: چه کسانی شامل این آیه می شوند؟

فرمود: منظور از ستم گر به خود کسی است که مردم را نه به گمراهی فرا می خواند و نه به هدایت دعوت می کند و میانه رو از ما اهل بیت کسی است که حق امام را به خوبی بشناسد و سبقت گیرنده به نیکی ها،

همان امام است.

در المناقب ابن شهر آشوب آمده است: امام صادق عليه السلام فرمود:

۷۹. همان: ۱ / ۲۱۵، حدیث ۳، تفسیر نور الثقلین: ۴ / ۴۶۱، حدیث ۷۶.

۸۰. الاحتجاج: ۲ / ۱۳۸ و ۱۳۹، این حدیث در بحار الأنوار: ۲۳ / ۲۱۵، حدیث ۵ با اندکی تفاوت نقل شده است.

## نزلت فی حقنا وحق ذریاتنا خاصه؛<sup>۸۱</sup>

این آیه به خصوص در حق ما و حق فرزندان ما نازل شده است.

در مورد دیگری می فرماید:

## هی لنا خاصه وایانا عنی؛<sup>۳</sup>

این آیه در خصوص ماست و فقط ما منظور شده ایم.

در روایت دیگری امام باقر علیه السلام می فرماید:

## هم آل محمد علیهم السلام؛<sup>۸۲</sup>

آنان همان آل محمد علیهم السلام هستند.

بنابراین روایات، این آیه درباره اهل بیت علیهم السلام می باشد؛ یعنی کلمه «المصطفون» در زیارت جامعه به این

آیات اشاره دارد.

## اصطفاء در لغت

راغب اصفهانی در معنای واژه «اصطفی» مطلب لطیفی دارد. وی می گوید:

واصطفاء الله بعض عباده قد یكون بإیجاده تعالی إیاه صافياً عن الشوب الموجود فی

غیره، وقد یكون باختیاره وبحکمه وإن لم یتعرّ ذلك من الأوّل؛<sup>۸۳</sup>

خداوند متعال کسانی را که اصطفاء و اختیار می کند، دو قسم هستند:

یک قسم کسانی هستند که از اول پاک و پاکیزه خلق کرده است؛ اصلاً از اول آن ها را چنین خلق می کند...

اگر این کلام تمام باشد، معلوم می شود که وجود ائمه علیهم السلام و اصل خلقتشان با خلقت دیگر مردم تفاوت

دارد.

فخر رازی در تفسیر خود در ذیل آیه اصطفاء<sup>۸۴</sup> از حلیمی که یکی از بزرگان محدثان و مفسران پیشین اهل سنت

است، کلام جالب مفصلی نقل می کند که او بر این معنا برهان اقامه می کند که وجود انبیا و اصل خلقتشان، از نظر

روحی و جسمی با دیگر مردم متفاوت است. اصلاً اصل آفرینش آن ها فرق می کند.<sup>۸۵</sup> و کلام راغب اصفهانی به همان

مطالب اشاره دارد.

اگر این نظریه به اثبات برسد، انصافاً مطالب جالبی خواهد بود، ممکن است به راحتی نتوانیم بپذیریم که اصلاً

خلقت آن ها با خلقت ما فرق می کند؟ یا این که لازمه آن شبهه جبر می باشد؛ ولی اگر آن مطالب تمام باشد، شبهه

جبر هم جواب دارد.

۸۱ و ۳. المناقب، ابن شهر آشوب: ۳ / ۲۷۴، بحار الأنوار: ۲۳ / ۲۲۲، حدیث ۲۸ و ۲۲۳، حدیث ۲۹ و حدیث ۳۰.

۸۲. المناقب، ابن شهر آشوب: ۳ / ۲۷۴، بحار الأنوار: ۲۳ / ۲۲۳، حدیث ۳۰.

۸۳. المفردات فی غریب القرآن: ۲۸۳.

۸۴. سوره آل عمران (۳): آیات ۳۳ و ۳۴.

۸۵. تفسیر رازی: ۸ / ۲۲ و ۲۳.

بنابراین، کسانی را که خدای متعال برگزیده، از همان اول، از همه شوب ها پاک و پاکیزه و طاهر و مطهر هستند. شوب ها عبارت از شک، شبهه، جهل و انواع و اقسام ادناس و ارجاس است که در آیه تطهیر می فرماید: **(لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ)**.<sup>۸۶</sup>

یعنی «رجس» به هر معنایی که باشد، از اهل بیت علیهم السلام «اذهاب» شده و این به معنای رفع بعد الوجود نیست، بلکه دفع است.

پس معلوم می شود که این کلام، به قرآن برمی گردد و ادله و براهین ما نیز در خصوص ائمه علیهم السلام تمام می شود. البته انبیا نیز همین طور هستند و مقام عصمت را دارند.

فخر رازی در ادامه، کلام حلیمی را نقل می کند که حضرت علی علیه السلام فرمود:

**عَلَّمَنِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَلْفَ بَابٍ مِنَ الْعِلْمِ وَاسْتَنْبَطْتُ مِنْ كُلِّ بَابٍ أَلْفَ بَابٍ؛**<sup>۸۷</sup>

رسول خدا صلی الله علیه و آله هزار باب از علم را به من تعلیم داد و از هر بابی نیز هزار باب استنباط کردم.

آری، این بزرگواران موجودات خاص استثنایی هستند.

از طرفی دلالت کلمه «اصطفاء» بر افضلیت واضح است، در تفسیر طبری آمده است:

**عن الحسن في قوله: (إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ - إِلَى قَوْلِهِ - وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ)، قال: فضلهم الله على العالمين بالنبوة على الناس كلهم كانوا هم الأنبياء الأتقياء المطيعين لربهم؛**<sup>۸۸</sup>

امام حسن علیه السلام درباره این آیه فرمود: خدای تعالی آنان را به تمامی مردم با قرار دادن نبوت در آنان، برتری داد؛ چرا که آنان همان انبیای پرهیزکارند که مطیع پروردگارشان می باشند.

از طرف دیگر اگر کلمه «العالمین» عالم علوی را نیز در بر بگیرد، این آیه مبارکه از دلایل افضلیت ائمه علیهم السلام از فرشتگان حتی فرشتگان مقرب خواهد بود.

**نکته سوم. اعلم بودن اهل بیت**

**نکته سوم** این که آیه مبارکه **(ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ...)** بر اعلمیت دلالت می کند، زیرا اگر منظور از «کتاب»، قرآن مجید باشد، قرآن اشرف کتاب های آسمانی است. آن چه در آن کتب بوده در قرآن موجود است. پس کسی که وارث قرآن می شود از کسانی که صاحبان کتاب های پیشین بوده اند، افضل و اعلم خواهد بود.

و اگر منظور از «کتاب»، چیز دیگری باشد که قرآن نیز در ضمن آن باشد، دلالت بهتر خواهد بود.

و در نتیجه ائمه علیهم السلام از همه پیامبران الهی، غیر از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به طور مطلق اعلم و افضل خواهند بود.

۸۶ . سوره احزاب (۳۳): آیه ۳۳.

۸۷ . تفسیر رازی: ۸ / ۲۳.

۸۸ . تفسیر طبری: ۳ / ۳۱۷ و ۳۱۸.

در کتاب غایه المرام در ذیل آیه «اصطفاء» روایات مفیدی نقل شده است. ابواسحاق ثعلبی از مفسران بزرگ قرن چهارم در تفسیر خود به سند از اعمش از ابی وائل نقل می کند:

**قَرَأْتُ فِي مَصْحَفِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ: (إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ) وَآلَ مُحَمَّدٍ (عَلَى الْعَالَمِينَ);<sup>۸۹</sup>**

در مصحف عبدالله بن مسعود خواندم که نوشته بود: «همانا خداوند آدم، نوح، آل ابراهیم و آل محمد علیهم السلام «را بر تمام عالمیان برتری داد».

البته ما این روایت ها را به گونه ای توجیه می کنیم که بر تحریف قرآن مجید دلالت نکنند. در این زمینه از طرق ما نیز روایات متعددی نقل شده است. برای نمونه، شیخ طوسی رحمه الله در الامالی به سند روایت می کند که راوی گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که این گونه قرائت کرد:

**(إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ) وَآلَ مُحَمَّدٍ (عَلَى الْعَالَمِينَ).  
قال: هكذا نزلت;<sup>۹۰</sup>**

و فرمود: این آیه این گونه نازل شده است.

شیخ طبرسی رحمه الله نیز در مجمع البیان می نویسد:

**وفي قراءة أهل البيت عليهم السلام «وآل محمد على العالمين»;**

و در قرائتی که از اهل بیت علیهم السلام وارد شده، آمده است: «وآل محمد علی العالمین».

یکی از وجوه این گونه روایات اختلاف قرائات است.<sup>۹۱</sup>

عیاشی نیز در تفسیر خود روایتی را نقل می کند که هشام بن سالم گوید:

**سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله: (إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا).**

**فقال: هو آل إبراهيم وآل محمد على العالمين، فوضعوا إسمًا مكان اسم;<sup>۹۲</sup>**

از امام صادق علیه السلام از این فرمایش خدای تعالی که (إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا) پرسیدم.

فرمود: همان آل ابراهیم و آل محمد هستند که بر جهانیان برتری داده شدند؛ پس نامی را مکان نام دیگر قرار دادند.

ذکر این نکته جالب است که در احادیث پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله تأکید شده که به هنگام صلوات «آل محمد»

را هم بگویید و از صلوات بی ذکر «آل» نهی فرموده اند، از جمله این حدیث است که:

**لا تصلوا على الصلاة البتراء;<sup>۹۳</sup>**

۸۹. غایه المرام: ۳ / ۲۷۰، بحار الأنوار: ۲۳ / ۲۲۸، حدیث ۵۱، العمده: ۵۵، حدیث ۵۵، شواهد التنزیل: ۱ / ۱۵۲، حدیث ۱۶۵، به نقل از تفسیر الثعلبی: ۳ /

۵۳، گفتنی است که: در تفسیر الثعلبی به جای «آل محمد»، «آل عمران» جایگزین شده است.

۹۰. الامالی، شیخ طوسی: ۳۰۰، حدیث ۵۹۲، بحار الأنوار: ۲۳ / ۲۲۲، حدیث ۲۶.

۹۱. تفسیر مجمع البیان: ۲ / ۲۷۸.

۹۲. تفسیر العیاشی: ۱ / ۱۶۸، حدیث ۳۰، بحار الأنوار: ۲۳ / ۲۲۵، حدیث ۴۵.

بر من صلوات و درود ناقص نفرستید.

بعضی از مخالفان اهل بیت رسول الله می گویند: مراد از «آل محمد» اُمّت محمد صلی الله علیه وآله می باشد؛ ولی در عین حال به هنگام صلوات بر پیامبر اکرم، «وآله» را نمی گویند.

روایت جالبی درباره آل محمد از امام صادق علیه السلام نقل شده است. ابوعمر و زبیری از آن حضرت می پرسد:

ما الحجة في كتاب الله أن آل محمد هم أهل بيته؟

قال: قول الله تبارك وتعالى: (إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ «وَأَلَّ مُحَمَّدًا» - هَكَذَا نَزَلَتْ - عَلَى الْعَالَمِينَ \* ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ).

ولا يكون الذرية من القوم إلا نسلهم من أصلابهم.

وقال: (اعملوا آل داوود شكراً وقليل من عبادي الشكور)<sup>۹۴</sup> وآل عمران وآل محمد;<sup>۹۵</sup>

چه دلیلی از قرآن دارید که آل محمد، اهل بیت او هستند؟

فرمود: خداوند در قرآن می فرماید: «به راستی خداوند آدم، نوح، آل ابراهیم، آل عمران و آل محمد را بر تمام

جهانیان اختیار کرد و برگزید» آیه چنین نازل شد. «آن ها فرزندان و خاندانی بودند که بعضی از بعض دیگر

گرفته شده بودند و خداوند شنوا و داناست» و ذریه از هر قومی جز فرزندان ایشان از صلب آن ها نخواهد بود.

و فرمود: «ای آل داوود - و آل عمران و آل محمد - شکرگزاری کنید؛ ولی عده کمی از بندگان من

شکرگزارند».

بنابراین، از آیه مبارکه (ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ) اعلم بودن اهل بیت - علاوه بر عصمت و افضلیت آن بزرگواران -

به دست می آید. ما پیش تر گفتیم که «اصطفاء» به برکت عبودیت است و این چیزی است که در آیات قرآن نیز آمده

است، آن جا که می فرماید:

(وَسَلَامٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَى)<sup>۹۶</sup>;

و سلام بر بندگان او؛ همان هایی که برگزیده است.

روی عبودیت تأکید شده؛ چرا که عبودیت مقدمه رسیدن به کمالات و مقامات است؛ یعنی از این جا باید شروع

کرد و راه این است.

آن بزرگواران قبل از رسیدن به آن مقامات و بعد از رسیدن نیز عبد بود و به عبادت مشغول بودند، به آیه مبارکه:

(وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ عِنْدَهُ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ)<sup>۹۷</sup>;

۹۳ . رک: وسائل الشیعه: ۲۰۷ / ۷، حدیث ۹۱۲۷، الصواعق المحرقة: ۲ / ۴۳۰، فصل یازدهم، آیه دوم، ینابیع الموده: ۱ / ۳۷، حدیث ۱۴.

۹۴ . سوره سبأ (۳۴): آیه ۱۳.

۹۵ . تفسیر العیاشی: ۱ / ۱۶۹ و ۱۷۰، حدیث ۳۵، بحار الأنوار: ۲۳ / ۲۲۷ و ۲۲۸، حدیث ۴۹.

۹۶ . سوره نمل (۲۷): آیه ۵۹.

۹۷ . سوره انبیاء (۲۱): آیه ۱۹.

تمام کسانی که در آسمان ها و زمین هستند از آن او هستند و آن ها که نزد او هستند (فرشتگان) هیچ گاه از پرستش او تکبر ندارند و هرگز خسته نمی شوند.

و آن چه در ذیل آن آمده، توجه کنید، آن جا که امام علیه السلام به مفضل بن عمر می فرماید:

ويحك يا مفضل! أَلستم تعلمون أنّ «من في السماوات» هم الملائكة، و«من في الأرض» هم الجنّ والبشر وكلّ ذي حركة، فمن الذين فيهم ومن عنده الذين قد خرجوا من جملة الملائكة.

قال المفضل: من تقول يا مولاي!

قال: يا مفضل! ومن نحن الذين كنا عنده، ولا كون قبلنا ولا حدوث سماء ولا أرض ولا ملك ولا نبى ولا رسول...<sup>۹۸</sup>

اگر ما گفتیم ائمه عليهم السلام عبد هستند، ولی عبادی که خداوند متعال به برکت عبودیتشان این ها را به این جا

رسانده است، آیا این را غلو می گویند؟

اطاعت کنندگان از خدا

المطيعون لله؛

گواهی می دهم که شما فرمانبران از خدا هستید.

ائمه عليهم السلام مطیع خداوند متعال هستند. در توضیح این عبارت می گوئیم: وقتی کسی را به اطاعت وصف بکنند و بگویند که این فرد - هر که باشد - مطیع خدا است، در حقیقت او را به ایمان وصف کرده اند؛ چون اطاعت، فرع ایمان است و آن، فرع معرفت می باشد. پس پیش از ایمان، او را به معرفت، وصف می کنند. پس اگر گفتند: فلانی مطیع خداوند است؛ یعنی خدا را شناخته، به خدا ایمان آورده و از خدا اطاعت می کند.

پس اعتراف و اقرار به عبودیت و اطاعت کسی به خدای سبحان؛ یعنی وصف او به ایمان و قبل از ایمان به

معرفت.

بنابراین «المطيعون لله» یعنی «العارفون بالله، المؤمنون بالله، المطيعون لله». اما چه معرفتی؟ چه

یقینی؟ و چه عبودیتی؟

آن ها می گویند:

ما عبدتك خوفاً من نارک ولا طمعاً فی جنتک بل وجدتك أهلاً للعبادة فعبدتک؛<sup>۹۹</sup>

(خدایا!) عبادت کردن من برای تو نه به خاطر ترس از آتش دوزخ توست و نه به خاطر رغبت به بهشت تو؛ بلکه

تو را عبادت می کنم به خاطر این که تو را شایسته عبادت یافتم.

در این جا سخن امیر مؤمنان علی علیه السلام روشن می شود که فرمودند:

۹۸ . الهدایة الكبرى: ۴۳۳.

۹۹ . روض الجنان: ۲۷، مشارق الشموس: ۱ / ۸۸، شرح اصول کافی: ۱ / ۲۵۷، عوالی اللالی: ۱ / ۲۰، بحار الأنوار: ۶۷ / ۱۸۶ و ۱۹۷، مرآة العقول: ۲ / ۱۰۱.

## لو کشف لی الغطاء ما ازددت یقیناً؛<sup>۱۰۰</sup>

اگر پرده های حجاب بالا رود یقین من بیشتر نمی شود.

وقتی آن حضرت چنین بفرمایند، آیا می شود ذره ای نسبت به خداوند متعال شک و جهلی و یا لحظه ای غفلت داشته باشد؟

ائمه علیهم السلام مصداق اتمّ «العلماء» هستند که خداوند متعال در قرآن فرمود:

(إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ)؛<sup>۱۰۱</sup>

از میان تمام بندگان خدا، تنها عالمان از خدا می ترسند.

بلکه آن بزرگواران (وَهُمْ مِنْ خَشِيَّتِهِ مُشْفِقُونَ)؛<sup>۱۰۲</sup> «آن ها تنها از خداوند می ترسند و تنها ترس او را به دل راه

می دهند» هستند.

## اطاعت از حضرت علی اطاعت از پیامبر خداست

اکنون در معنای اطاعت تأمل و آن را درک نماییم، اگر کسانی نسبت به خداوند متعال چنین اطاعتی داشته باشند که با وجود مقام «عند الله» بودن، «لا يستكبرون عن عبادته» «وهم من خشيته مشفقون» هستند، ناگزیر اطاعت از آن ها، اطاعت خداوند متعال می شود. در حدیثی پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

يا علي! من أطاعك فقد أطاعني ومن أطاعني فقد أطاع الله ومن عصاك فقد عصاني  
ومن عصاني فقد عصي الله؛<sup>۱۰۳</sup>

ای علی! آن کس که تو را اطاعت کند مرا اطاعت نموده است؛ و آن کس که مرا اطاعت کند همانا خداوند را اطاعت کرده است. و آن کس که از تو سرپیچی نماید از من سرپیچی نموده است و هر کس از من سرپیچی نماید همانا از خداوند سرپیچی کرده است.

چرا اطاعت چنین فردی لازم است؟

چون تمام حرکات، سکانات، افعال و تروک او، اطاعت از خداوند متعال است. پس کسی که می خواهد مطیع خدا باشد باید از او اطاعت داشته باشد.

## اطاعت کنندگان همان پیروزمندانند

با توجه به آن چه گذشت ذکر این آیه شریفه مناسب است که:

(وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَخْشِ اللَّهَ وَيَتَّقْهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ)؛<sup>۱۰۴</sup>

۱۰۰ . المناقب، ابن شهر آشوب: ۱ / ۳۱۷، تفسیر ابی السعود: ۱ / ۵۶، کشف الغمه: ۱ / ۱۶۹، الصراط المستقیم: ۱ / ۲۳۰، بحار الأنوار: ۴۰ / ۱۵۳ و ۴۶ / ۱۳۵،

ینابیع الموده: ۱ / ۲۰۳، حدیث ۸، مناقب خوارزمی: ۳۷۵.

۱۰۱ . سوره فاطر (۳۵): آیه ۲۸.

۱۰۲ . سوره انبیاء (۲۱): آیه ۲۸.

۱۰۳ . الأمالی، شیخ طوسی: ۵۵۲، المناقب، ابن شهر آشوب: ۳ / ۶، بحار الأنوار: ۳۸ / ۲۹، بشارة المصطفی: ۴۲۰، حدیث ۲۸ و رک: المستدرک علی

الصحيحين: ۳ / ۱۲۸.

و هر کس از خدا و رسولش اطاعت کند و از خدا بترسد و از مخالفت با او پرهیز نماید چنین کسانی همان پیروزمندان واقعی هستند.

در آیه دیگری «فوز» را به «عظمت» وصف کرده، می فرماید:

(وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا)<sup>۱۰۵</sup>

و هر کس از خدا و رسولش اطاعت نماید، به رستگاری بزرگی دست یافته است.

اطاعت از امام، اطاعت از خدا و رسول است، و هنگامی که اطاعت با خشیت باشد، فوز خواهد بود. آن گاه این

پرسش مطرح می شود که مراد از فوز در این آیه چیست؟

در پاسخ این پرسش به قرآن مراجعه می کنیم که «فوز» را چگونه معنا می کند.

قرآن کریم در آیه دیگری آن گاه که نعمت های بهشتی را می شمارد می فرماید:

(وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ)<sup>۱۰۶</sup>

خشنودی و رضای خداوند (از همه چیز برتر است) و پیروزی و رستگاری بزرگ همین است.

چه مقامی بالاتر از این؟!

نعمت های بهشتی در برابر (رِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ) چیزی نیست.

روایتی را از مرحوم پدرم نقل می کنم، ایشان می فرمودند: در روایتی آمده است:

اصحاب سیدالشهداء سلام الله علیه در بهشت دور آن حضرت را گرفته و در محضرشان می نشینند و ملازم آن

حضرت هستند و هم چنان به آن حضرت نگاه می کنند. و هر چه حوریان بهشتی با آن آرایش ها و... که دارند می آیند

و التماس می کنند که به سراغ ما بیایید، آن ها از حضرت سیدالشهداء علیه السلام جدا نمی شوند.<sup>۱۰۷</sup>

## از دیگر آثار اطاعت

از طرف دیگر، اگر کسی این گونه خداوند متعال را عبادت بکند و مطیع او باشد، خداوند متعال تمام کائنات را در

خدمت او و مطیع او قرار می دهد. البته این معنا را در فرازهایی از زیارت جامعه خواهیم خواند. در روایتی آمده است که

امام صادق علیه السلام فرمود:

۱۰۴ . سوره نور (۲۴): آیه ۵۲.

۱۰۵ . سوره احزاب (۳۳): آیه ۷۱.

۱۰۶ . سوره توبه (۹): آیه ۷۲.

۱۰۷ . کامل زیارات: ۱۶۸ و ۱۶۹، حدیث ۲۱۹، بحار الأنوار: ۴۵ / ۲۰۷ و ۲۰۸، حدیث ۱۳. در قسمتی از حدیث امام علیه السلام چنین می فرماید:

«... والخلق يعرضون وهم حداث الحسين عليه السلام تحت العرش وفي ظل العرش لا يخافون سوء الحساب يقال لهم: ادخلوا الجنة، فيأبون ويختارون مجلسه وحديثه، وإن الحور لترسل إليهم أنا قد اشتقناكم مع الولدان المخلدین، فما يرفعون رؤوسهم إليهم لما يرون في مجلسهم من السرور والكرامة...».

من خاف الله أخاف الله منه كل شيء، ومن لم يخف الله أخافه الله من كل شيء.<sup>۱۰۸</sup>

به همین جهت، اطاعت اهل بیت علیهم السلام فرض و بر این اطاعت، امر شده است.

از این رو در اصول کافی بابی تحت این عنوان آمده است: «باب فرض طاعة الائمة عليهم السلام».<sup>۱۰۹</sup>

بنابراین، اطاعت مطلقه با عصمت ملازمه دارد و تسلیم مطلق با ولایت تکوینی و تشریحی مساوی است.

در قرآن کریم آیه ای در فضیلت ائمه علیهم السلام آمده است که می فرماید:

(أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ  
وَأَتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا)<sup>۱۱۰</sup>;

یا این که مردم بر آن چه به آنان (پیامبر و خاندانش) از فضلش بخشیده است حسد می‌ورزند. همانا ما به آل

ابراهیم کتاب و حکمت دادیم و حکومتی بزرگ به آنان عطا کردیم.

امام باقر علیه السلام در ذیل این آیه فرمودند:

نحن المحسودون;<sup>۱۱۱</sup>

ما همان کسانی هستیم که بر ما حسد می‌ورزند.

البته منظور از «ملکاً عظیماً» ولایت تکوینی است که ما - إن شاء الله - در جای خود در این باره به تفصیل بحث

خواهیم کرد.

قائمان به امر خدا

الْقَوَامُونَ بِأَمْرِهِ;

گواهی می‌دهم که شما قائمان به امر خدا هستید.

ائمه علیهم السلام قائمان به امر خدا هستند. منظور از کلمه «القوام» کثیر القیام است از جهت این که صیغه مبالغه

است، یا منظور نسبت می‌باشد مثل «عطار» که اگر کسی با عطر، سر و کار داشته باشد و تمام وقت و همه فکرش، در

تهیه، حمل و نقل و عرضه آن باشد به عطر نسبت داده می‌شود و به او عطار می‌گویند، چون شغلش همین است.

در علم نحو درباره آیه: (وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ)<sup>۱۱۲</sup> می‌گویند: واژه «ظلام» به معنای افعال تفضیل نیست.<sup>۱۱۳</sup>

چون اگر به معنای افعال تفضیل باشد، ماء نافیقه، تفضیل را از بین می‌برد و بقیه اش می‌ماند که در این صورت باید به

۱۰۸ . الکافی: ۲ / ۶۸، حدیث ۳، بحار الأنوار: ۶۷ / ۳۸۱، حدیث ۳۳.

۱۰۹ . همان: ۱ / ۱۸۵، باب فرض طاعة الائمة عليهم السلام. در این باب ۱۷ حدیث نقل شده است.

۱۱۰ . سوره نساء (۴): آیه ۵۴.

۱۱۱ . بصائر الدرجات: ۵۵ / حدیث ۳، الکافی: ۱ / ۲۰۶، حدیث ۲. در این منبع از ابوالحسن علیه السلام نقل شده است، بحار الأنوار: ۲۳ / ۲۸۶، حدیث ۵.

شواهد التنزیل: ۱ / ۱۸۳، حدیث ۱۹۵. در این منبع از امام صادق علیه السلام نقل شده است.

۱۱۲ . سوره فصلت (۴۱): آیه ۴۶.

۱۱۳ . شرح الفیه ابن مالک: ۲۷۲ در این کتاب چنین آمده است:

خداوند متعال نسبت ظلم داده شود و این کفر است، بنابراین قول خدای متعال (وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ) یعنی؛ نسبتی بین خدا و ظلم وجود ندارد، هم چنان است اگر گفته شود: فلانی عطار نیست، بلکه نجار است. «قوام بامر» را به معنای نسبت، بهتر است از این که أفعال التفضیل یعنی «کثیر القیام بامر الله» باشد. اصلاً شأن آن بزرگواران قیام به امر خداوند متعال است، مثل عطار که شأن، شغل، فکر، وقت و تمام شئونش مربوط به عطر است، یا در هر حرفه ای دیگر مثل: نجار، بقال ... و این چیزی است که با توجه به حالات ائمه علیهم السلام به نظر این جانب می آید، نمی دانم کسی گفته یا نه، چون به شروح نگاه نمی کنم.

اکنون این پرسش مطرح است که چرا نفرمود: «الفعالون بامر»، بلکه فرمود: «القوامون بامر»؟ در این جهت به جنبه برپا داشتن و زنده نگه داشتن امر خدا اشاره شده است و زنده نگه داشتن هر چیزی بر حسب خود آن چیز است. زنده نگه داشتن، یعنی علاوه بر عمل کردن، منتشر کردن، تعلیم کردن و بیان کردن. از طرفی، واژه «امر» در این جا اسم جنس است و به ضمیری که به خداوند متعال برمی گردد اضافه شده و آن گاه که اسم جنس اضافه شد بر عموم دلالت دارد.

به عبارتی دیگر «القوامون بامر الله» ای بکل امر الله.

وقتی امر خداوند متعال این گونه شرح شد، این آیه شریفه تفسیر خواهد شد که می فرماید:

(تَنْزِلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ)<sup>۱۱۴</sup>

فرشتگان و روح در آن شب به اذن پروردگارشان برای (مقدّر کردن) هر کاری نازل می شوند.

بنابراین معنا، تمام خواست خداوند متعال و آن چه را که مربوط به حضرت حق است در برمی گیرد و قوام وجود و مقوم آن، ائمه علیهم السلام هستند.

البته ما به طور اجمال از امر خداوند متعال آگاه هستیم که همه چیز را شامل است، و در شرح «المستقرین فی

امر الله» نیز مطالبی بیان شد، ولی تفصیل آن را باید خود ائمه علیهم السلام بیان بکنند.

در شب قدر مراتب علوم ائمه علیهم السلام بالا می رود، و بر خواست و تقدیرات خداوند متعال نسبت به اشخاص و

امم اطلاع پیدا می کنند و در آن شب وظایف و تکالیف هر امام، در زمان خودش معین و ابلاغ می شود.

پس هر کاری را که ائمه علیهم السلام انجام بدهند و به آن قیام کنند، از خداوند متعال است و هر چه که انجام دهند عین صلاح و مصلحت است؛ سکوت کنند، بجنگند، شهید بشوند، زندان بروند و در حال غیبت باشند، قائمان به امر خداوند متعال هستند.

اساساً خواست خداوند متعال، در خارج به سکنات و حرکات امام علیه السلام تشخص می یابد. از این روست که در

ادامه می خوانیم: «العاملون یارادته» و در زیارت آل یاسین نیز آمده است: «ودلیل ارادته».

(ومع فاعل وفعال) - بفتح فتشید - (فعل) بفتح فکسرة (فی نسب أغنی عن الیاء) السابقة (فقبل) إذ ورد كقولهم: لابن وتمار وطعمی ای صاحب لبن وتمر وطعم، ولیس فی هذین الوزنین معنی المبالغة الموضوعین ای: خرج علیه قوله تعالى: (وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ) ای بذی ظلم.

۱۱۴ . سوره قدر (۹۷): آیه ۴.

اگر بخواهیم به جایی برویم و به کسی نیاز داشته باشیم که آن جا را به ما نشان بدهد، نام آن شخص دلیل است. ائمه علیهم السلام دلیل اراده خدا هستند، اگر بخواهیم از اراده باری تعالی آگاه شویم، باید ببینیم که آن بزرگواران چه کار کرده یا به چه چیزی امر می کنند، حرکت، سکون، گفتار و کردار ائمه علیهم السلام برای ما، دلیل بر اراده خداوند متعال در هر مورد است و آن را نشان می دهند. آیا این غلو است؟!!

در حدیث قدسی آمده است که خداوند متعال می فرماید:

**عبدی أطعنی تکن مثلی أنا أقول للشيء: كن! فيكون وأنت تقول للشيء: كن! فيكون؛<sup>۱۱۵</sup>**

بنده من اطاعت مرا کن، مثل من خواهی شد.

این حدیث نیز با کلمه «عبدی» شروع شده است، ما هم تأکید می کنیم، که باید از بندگی شروع بشود. آری، انسان از طریق عبودیت و طاعت به جایی می رسد که به اذن خداوند متعال همه کائنات مطیع او می شوند.

در حدیث قدسی دیگر آمده است که خدای عزوجل می فرماید:

**ما زال العبد يتقرب إليّ بالنوافل حتى أكون سمعه الذي يسمع به وبصره الذي يبصر به ویده التي يبطش بها...؛<sup>۱۱۶</sup>**

همواره بنده به واسطه انجام نوافل ها به من نزدیک می شود تا این که گوش او می شوم تا به واسطه آن بشنود؛

برای او چشمش می شوم که به واسطه آن ببیند و دستش می شوم تا با آن بگیرد... .

جالب این که این حدیث در شرح حافظ نووی بر صحیح مسلم<sup>۱۱۷</sup> نیز آمده که چه قدر زیبا معنا کرده است.

پس باید از عبودیت شروع بشود تا به محبت برسد و محبت، قرب می آورد، اما چه قربی؟!!

در این حدیث نفرمود: «ما زال الرجل» یا «المؤمن»؛ بلکه فرمود: «ما زال العبد» این برای مطلق عبد

است. پس اگر نسبت به ائمه علیهم السلام این گونه گفتیم، غلو است یا ایرادکننده مرضی در قلب دارد؟

بنابر آن چه بیان شد این عبارت با عبارت قبلی از زیارت جامعه بر ولایت مطلقه دلالت دارد و ولایت مطلقه نیز

بر عصمت دلالت می کند؛ یعنی کسی که در جمیع شؤوناتش دلیل اراده خداوند متعال باشد، نمی تواند غیر معصوم

باشد و غیر معصوم نمی تواند به این جا برسد.

از طرفی، این عبارات بر علم امام علیه السلام نیز دلالت دارند و تا امام به اراده خداوند متعال عالم نباشد نمی تواند

دلیل اراده او باشد. از این رو می گوییم: افعال، سلوک، سکنت، حرکات ائمه علیهم السلام مظهر اراده خداوند متعال

هستند.

۱۱۵ . شرح رساله حقوق الإمام زین العابدین علیه السلام: ۴۱۰، الفوائد الرجالية سيد بحر العلوم: ۱ / ۳۹ با اندکی تفاوت.

۱۱۶ . ر.ک: المحاسن: ۱ / ۲۹۱، حدیث ۴۴۳، الکافی: ۲ / ۳۵۲، حدیث ۷، بحار الأنوار: ۶۷ / ۲۲، حدیث ۲۱، جامع الأخبار: ۸۸، معارج اليقين فی أصول

الدین: ۲۰۵، حدیث ۵۰۵.

۱۱۷ . ر.ک: شرح صحیح مسلم: ۱۵ / ۱۵۱. این حدیث در صحیح بخاری: ۷ / ۱۹۰، مجمع الزوائد: ۱۰ / ۲۶۹ به صورت کامل آمده است.

جای تعجب نیست؛ چرا که وقتی عزرائیل روح کسی را قبض می کند، شما می گویند: اراده خدا این بود که اجل این آقا برسد، چرا؟ چون عزرائیل مأمور خدا است، فعل او، فعل خداست، می گویند: اراده خداوند متعال این بود که این آقا بیش از این عمر نداشته باشد و اجلس فرا برسد. پس فعل عزرائیل برای ما اراده خداوند متعال را نشان داد.

و همین گونه است فعل میکائیل و جبرائیل؛

اما وقتی به ائمه علیهم السلام برسد برخی می گویند: غلو است!!

وقتی می گوئیم: دشمنی با اهل بیت وائمه علیهم السلام دشمنی با خداست، این غلو است؟ چرا در این آیه غلو نیست که می فرماید:

**(مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَجِبْرِيلَ وَمِيكَالَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ)؛<sup>۱۱۸</sup>**

کسی که دشمن خدا، ملائکه، رسولان، جبرئیل و میکائیل باشد [کافر است] و همانا خداوند دشمن کافران است.

اما وقتی به ائمه علیهم السلام برسد غلو است و باطل؟!

**عاملان به اراده خدا**

**الْعَامِلُونَ بِأَرَادَتِهِ؛**

گواهی می دهم که شما عاملان به امر خدا هستید.

عمل ائمه علیهم السلام نمایان گر اراده خداست، و ما پیش تر با استفاده از حدیث قدسی گفتیم که همه این مراتب، از عبودیت و بندگی شروع می شود؛ پیش تر روایتی را از امام باقر علیه السلام خواندیم که آن حضرت فرمود:

**كان علي عليه السلام واللّه عبداً لله صالحاً أخو رسول الله صلى الله عليه وآله... ما نال الكرامة من الله إلا بطاعته لله ولرسوله؛<sup>۱۱۹</sup>**

به خدا سوگند! علی بنده صالح خدا و برادر رسول خدا صلی الله علیه وآله بود... او به این مقام در نزد خداوند نایل نشد، مگر با اطاعت از خدا و رسول او.

و در خصوص شخص رسول الله صلی الله علیه وآله نیز، آن گاه که خداوند متعال می خواهد رفتن آن حضرت به معراج را بیان فرماید، با کلمه «عبده» شروع می کند و می فرماید:

**(سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى)؛<sup>۱۲۰</sup>**

پاک و منزّه است آن خداوندی که بنده اش را در یک شب از مسجد الحرام به مسجد اقصی برد.

در این زمینه روایتی نقل شده که در زمان عمر، امیرالمؤمنین علیه السلام در حال طواف دیدند که جوانی به زن های مردم نگاه می کند، حضرت سیلی محکمی به صورت این جوان زدند. او پیش عمر رفت و از آن حضرت شکایت کرد.

۱۱۸ . سوره بقره (۲): آیه ۹۸.

۱۱۹ . رک: جلد یکم، صفحه ۸۱ از همین کتاب.

۱۲۰ . سوره اسراء (۱۷): آیه ۱.

وقتی عمر از قضیه خبردار شد، گفت: «رَأَتْكَ عَيْنُ اللَّهِ وَضَرَبَتْكَ يَدُ اللَّهِ».<sup>۱۲۱</sup>

به راستی اگر یک شیعی این مقام را برای اهل بیت علیهم السلام منکر بشود، کمتر از عمر نیست؟!!

**پیروزمندان به کرامت خدا**

**الْفَائِزُونَ بِكَرَامَتِهِ؛**

گواهی می دهم که شما پیروزمندان به کرامت خدا هستید.

راغب اصفهانی می گوید:

**الفوز: الظفر بالخير مع حصول السلامة.**<sup>۱۲۲</sup>

پس ائمه علیهم السلام ظفر یافتگان به خیر با کمال رضا و خوشی هستند، اما کدام خیر؟ می فرماید: به «کرامته».

ائمه ظفر یافتگان به کرامت خدا هستند، کرامت الاهی باید مقام بلندی باشد تا در مقام تجلیل از ائمه بگوییم به آن

ظفر یافته اند، و ما پیش تر به گوشه ای از حقیقت معنای «کرامت خدا» ائمه را در شرح «وعبادة المکرّمین الذین

لا یسبقونه بالقول وهم بأمره یعملون» اشاره نمودیم.<sup>۱۲۳</sup>

و بنابراین باء «بکرامته» زائده است.

و ممکن است باء در این جا سببیه باشد، که خداوند چون آن مقام بلند را به ائمه عنایت کرده، پس آن حضرات

پیروزمندان هستند، چنان که پیش تر مطالبی در این باره با ذکر برخی آیات گذشت.

و بیان اول بهتر به نظر می رسد. واللّه العالم.

۱۲۱ . ر.ک: الرياض النضرة: ۳ / ۱۶۵، جواهر المطالب: ۱ / ۱۹۹، النهایة فی غریب الحدیث: ۳ / ۳۳۲، بحار الأنوار: ۸۷ / ۳۶.

۱۲۲ . المفردات فی غریب القرآن: ۳۸۷.

۱۲۳ . ر.ک: جلد یکم، صفحات ۳۸۸ - ۳۹۸ از همین کتاب.

اصْطَفَاكُمْ بِعِلْمِهِ، وَارْتَضَاكُمْ لِعَيْبِهِ، وَاخْتَارَكُمْ لِسِرِّهِ، وَاجْتَبَاكُمْ بِقُدْرَتِهِ، وَأَعَزَّكُمْ  
 بِبَهْدَاهُ، وَخَصَّكُمْ بِبُرْهَانِهِ، وَأَنْتَجَبَكُمْ لِنُورِهِ، وَأَيَّدَكُمْ بِرُوحِهِ، وَرَضِيَكُمْ خُلَفَاءَ فِي أَرْضِهِ،  
 وَحُجَجًا عَلَى بَرِيَّتِهِ، وَأَنْصَارًا لِدِينِهِ، وَحَفَظَةً لِسِرِّهِ، وَخَزَنَةً لِعِلْمِهِ، وَمُسْتَوْدَعًا  
 لِحِكْمَتِهِ، وَتَرَاجِمَةً لَوْحِيهِ، وَأَرْكَانًا لِتَوْحِيدِهِ، وَشُهَدَاءَ عَلَى خَلْقِهِ، وَأَعْلَامًا لِعِبَادِهِ،  
 وَمَنَارًا فِي بِلَادِهِ، وَأَدِلَاءَ عَلَى صِرَاطِهِ.  
 عَصَمَكُمْ اللَّهُ مِنَ الزَّلَلِ، وَأَمَنَكُمْ مِنَ الْفِتَنِ، وَطَهَّرَكُمْ مِنَ الدَّنَسِ، وَأَذْهَبَ عَنْكُمْ  
 الرَّجْسَ وَطَهَّرَكُمْ تَطْهِيرًا؛

او شما را به دانش خویش برگزید و برای غیب خود پسندید و برای حفظ سرّ خویش برگزید و به قدرت خود  
 ممتاز ساخت و به هدایت خود عزّت داد و به برهان خود مخصوص نمود و برای نور خویش انتخاب کرد و با روح  
 خود تأیید فرمود.

او شما را جانشینان خویش در روی زمین، حجّت‌های او بر بندگان، یاران دین خود و نگهبانان راز و  
 گنجینه داران دانش، امانتداران حکمت، مفسّران وحی، بنیان‌های توحید، گواهان بر آفریدگان، پرچم‌های  
 برافراشته برای بندگان، نشانه‌های روشن در شهرها و راهنمایان راهش قرار داد.  
 خداوند شما را از لغزش‌ها نگاه داشت و از فتنه‌ها ایمن ساخت و از هر گونه آلودگی پاکتان نمود و هر پلیدی را  
 از شما زدود و شما را پاک و پاکیزه ساخت.

## برگزیده شدگان به علم خدا إِصْطَفَاكُمْ بِعِلْمِهِ؛

گواهی می‌دهم که خدا شما را به علم خود برگزیده است.

این ابتدای یکی از فرازهای شهادت ثالثه است که هر یک از این فرازها بر پاره‌ای از خصائص ائمه مشتمل است و هر کدام نکته‌ای دارد.

نکته‌ای که در این عبارت و همه جمله‌های این فراز وجود دارد این است که اوصاف، شئون و خصائص ائمه علیهم السلام از خداوند متعال است؛ زیرا چنان که ملاحظه می‌کنید هر جمله‌ای فعل است و فاعل، ذات باری تعالی است.

این گونه تعبیر صریح است در این که هر چند این اوصاف، منازل و مقامات به ائمه اختصاص دارد، اما از ناحیه خداوند متعال است که او خواسته است که آن بزرگواران را با این خصوصیات و اختصاصات قرار دهد. بنابراین، نه تنها هیچ وجهی برای غلو در این تعابیر وجود ندارد؛ بلکه احتمال آن نیز نمی‌رود.

### کلمه «اصطفاء»

پیش‌تر گفتیم که کلمه «اصطفاء» به معنای انتخاب و جدا کردن است<sup>۱۲۴</sup> که خداوند متعال به سبب علم خود، ائمه علیهم السلام را از حیث شأن و منزلت از دیگران جدا کرده و به آنان مقام خاصی داده که به دیگران نداده است. توضیح این مطلب چنین است که خداوند متعال، آفریدگار بشر است و از همان لحظه آفرینش از همه اوصاف و اخلاق و حالات او به طور کامل باخبر است. در قرآن مجید می‌فرماید:

﴿أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ﴾<sup>۱۲۵</sup>

آیا آن کسی که موجودات را آفریده از حال آنان آگاه نیست؟! در حالی که او (از همه چیز) باخبر و آگاه است. آیا می‌شود خدای لطیف و خبیر به همه اشیا از اموری که به مخلوقاتش مربوط است بی‌خبر باشد؟ پس او می‌داند که چه خلق کرده و از جمیع ابعاد و احوال اختیاری هر یک از افراد باخبر است. از این رو به سبب همین علم و با توجه به حالاتشان به آن‌ها مراتب قرب می‌دهد که هرکس در این مسیر بیشتر کار کرده باشد، البته قرب و منزلتش

۱۲۴ . ر.ک: المفردات فی غریب القرآن: ۲۸۳.

۱۲۵ . سوره ملک (۶۷): آیه ۱۴.

بیشتر خواهد بود؛ ولی ائمه علیهم السلام به مرتبه ای رسیدند که از دیگران ممتاز شدند؛ یعنی صاحب خصوصیتی شدند که برای دیگران حاصل نشده است.

بنابراین، خداوند متعال به علم خود به حالات، صفات و عبادات ائمه علیهم السلام آن‌ها را اصطفااء کرد و چنین مقامی به آنان عطا فرمود.

در این جا دو نکته قابل ذکر است:

**نخست آن که ائمه علیهم السلام مثل دیگر افراد بشر مخلوق خدا هستند.**

**دوم آن که هر یک از افراد بشر می توانند با اختیار خود راه صحیح قرب به خداوند متعال را پیدا کرده و در آن راه حرکت کنند.**

با توجه به این دو نکته بیان سه مطلب ضروری است:

**مطلب یکم.** چند شرط بیان می شود:

شرط نخست در یافتن راه صحیح قرب، علم و آگاهی به راه است، که انسان راه را پیدا نکند و عوضی نرود و یا بدون پیدا کردن راه، حرکت نکند.

شرط دوم. عبادت و بندگی صادقانه و پیشرفت در این راه است.

شرط سوم. این است که این حرکت، از روی اختیار باشد.

**مطلب دوم.** وقتی چنین شد ناگزیر مراتب اشخاص مختلف خواهد بود.

**مطلب سوم.** به مقتضای ادله فراوان از کتاب و سنت و دقت در احوالات ائمه علیهم السلام روشن می شود که این

بزرگواران نزد خداوند متعال به مرتبه ای رسیده اند که فوق همه مراتب است.

گفتنی است که این بحث می تواند از بحث عصمت جدا باشد که ائمه علیهم السلام با اختیار خود معصوم هستند.

خداوند منان در آیه مبارکه ای می فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ \* ذُرِّيَّتَهُ بَعْضُهَا مِنْ

بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾؛<sup>۱۲۶</sup>

خداوند آدم، نوح، آل ابراهیم و آل عمران را بر عالمیان برتری داد. آنان فرزندانی بودند که از (جهت پاکی و

فضیلت) برخی از نسل برخی دیگر برترند و خداوند شنوا و داناست.

اصطفااء و اختیار اینان از ناحیه خداوند متعال است و این فعل به خداوند متعال نسبت داده شده است. اما در ذیل

آیه می فرماید: «والله سمیع علیم»؛ یعنی علم خداوند متعال در این اصطفااء دخیل است. در آیه مبارکه دیگری

می فرماید:

﴿اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ \* يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ

وَمَا خَلْفَهُمْ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ﴾؛<sup>۱۲۷</sup>

۱۲۶. سوره آل عمران (۳): آیه ۳۳.

خداوند از فرشتگان و هم چنین از مردم رسولانی برمی‌گزیند. خداوند شنوا و بیناست. آن چه در پیش رو و پشت سر آن هاست می‌داند و تمامی امور به سوی خداوند باز می‌گردد.

بنابراین، درست است که اصطفاء از خداوند متعال و فعل الاهی است و به خداوند متعال نسبت داده شده؛ اما اصطفاء او از روی علم و به برکت عبودیت بوده که گفتیم، راه را پیدا کرده و در آن راه حرکت کنند. شاهد بر این مطلب در آیات و روایات فراوان است. در مباحث پیش‌تر نیز مقداری بیان شد. در آیه مبارکه دیگری در خطاب به رسول الله صلی الله علیه وآله می‌خوانیم:

**(وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّخْمُودًا)؛<sup>۱۲۸</sup>**

مقداری از شب را به تهجد [و نماز و عبادت] سپری کن. این یک وظیفه‌ای اضافی برای توست. امید که پروردگار تو را به مقامی در خور ستایش برانگیزاند.

بنابراین آیه، تهجد مقدمه مقام محمود می‌شود، هم چنین در این آیه ای که می‌خوانیم تأمل کنید! خداوند متعال می‌فرماید:

**(وَأَذْكُرْ عِبَادَنَا إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ أُولَى الْأَيْدِي وَالْأَبْصَارِ \* إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ \* وَإِنَّهُمْ عِنْدَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنِ الْأَخْيَارِ)؛<sup>۱۲۹</sup>**

به یاد آور بندگان ما ابراهیم، اسحاق و یعقوب را؛ صاحبان دست‌ها و چشم‌ها. ما آنان را خالص کردیم خالص کردن ویژه و آن یاد آور سرای آخرت بود. و همانا آنان در نزد ما از برگزیدگان و نیکانند. در این آیه از آغاز، عبودیت چنین بندگانی ذکر شده، تا آن جا که می‌فرماید: «**أَخْلَصْنَاهُمْ**» و این مطلب بسیار مهمی است.

در آیه دیگری می‌فرماید:

**(ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا)؛<sup>۱۳۰</sup>**

سپس این کتاب را به گروهی از بندگان برگزیده خود به میراث دادیم.

در این آیه، اصطفاء از بین بندگان است و همان گونه که بیان شد مراتب عباد مختلف است؛ ولی کسانی هستند که در این مسیر گام برداشته و پیش‌رفته‌اند تا خداوند متعال آن‌ها را از عباد، اصطفاء کرده و آن‌ها را وارثان کتاب قرار داده که همان اهل بیت پیامبر اکرم علیهم السلام هستند.

آن چه آوردیم خلاصه شرح این جمله بنابر نسخه «**اصطفاکم بعلمه**» بود.

۱۲۷ . سوره حج (۲۲): آیه ۷۵ و ۷۶.

۱۲۸ . سوره اسراء (۱۷): آیه ۷۹.

۱۲۹ . سوره ص (۳۸): آیه ۴۵ و ۴۷.

۱۳۰ . سوره فاطر (۳۵): آیه ۳۲.

اما بنابر نسخه «اصطفاکم لعلمه» معنای دیگری خواهد داشت، در این معنا خداوند متعال ائمه را به جهت این که وعاء علم خود باشند، برگزیده، حال باید ملاحظه کرد:

۱. در بین این همه خلائق از اولین و آخرین انتخاب ائمه علیهم السلام چه دلالتی دارد؟

۲. انتخاب کننده خداوند خالق لطیف خیبر حکیم است.

۳. برای این که ظرف علم الاهی باشند انتخاب شده اند.

۴. علم خداوند متعال که قابل حدّ و حصر نیست.

۵. علم، کمالی است که بالاتر از آن کمالی نیست؛ بلکه بازگشت همه کمالات به علم است.

در این جا فقط به ذکر دو مطلب اکتفا می کنیم:

**مطلب اول.** شواهد بر این که ائمه علیهم السلام وعاء علم الاهی هستند از قرآن و روایات بسیار است، از جمله

روایاتی که در ذیل آیه مبارکه (وَكُلُّ شَيْءٍ أُخْصِيْنَاهُ فِيْ إِمَامٍ مُّبِيْنٍ)<sup>۱۳۱</sup> «و ما همه چیز را در کتاب آشکار کننده ای

احصا کرده ایم» آمده است:

**عن أبي جعفر عن جدّه عليهما السلام قال:**

**لما نزلت هذه الآية (وَكُلُّ شَيْءٍ أُخْصِيْنَاهُ فِيْ إِمَامٍ مُّبِيْنٍ) على رسول الله صلى الله عليه وآله، قام**

**أبو بكر وعمر من مجلسهما فقالا: يا رسول الله! هو التوراة؟**

**قال: لا.**

**قالا: فهو الإنجيل؟**

**قال: لا.**

**قالا: فهو القرآن؟**

**قال: لا.**

**قال: فأقبل أمير المؤمنين علي عليه السلام، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: هو هذا، إنه الإمام**

**الذي أحصى الله تبارك وتعالى فيه علم كل شيء؛<sup>۱۳۲</sup>**

هنگامی که این آیه بر پیامبر خدا صلى الله عليه وآله نازل شد، ابوبکر و عمر برخاستند و گفتند: ای رسول خدا! منظور

تورات است؟

فرمودند: نه.

گفتند: منظور انجیل است؟

فرمودند: نه.

۱۳۱. سوره یس (۳۶): آیه ۱۲.

۱۳۲. معانی الأخبار: ۹۵، حدیث ۱، المناب، ابن شهر آشوب: ۲ / ۲۶۳، الفصول المهمّة: ۱ / ۵۰۹ و ۵۱۰، حدیث ۶۱ بحار الأنوار: ۳۵ / ۴۲۷ و ۴۲۸، حدیث

۲، ینابیع الموده: ۱ / ۲۳۰، حدیث ۶۶

گفتند: منظور قرآن است؟

فرمودند: نه.

در این هنگام امیر مؤمنان علی علیه السلام آمدند، پیامبر خدا صلی الله علیه وآله به آن حضرت اشاره کردند و فرمودند:

منظور همین شخص است؛ او امامی است که خداوند متعال علم و دانش همه چیز را در او احصا کرده است.

و از جمله روایاتی است که در ذیل آیه مبارکه (قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ)<sup>۱۳۳</sup> آمده است، که در شرح «وخزآن العلم» به برخی از آن ها اشاره شد.

**مطلب دوم.** خداوند متعال و رسول اکرم صلی الله علیه وآله معلّم امامان هستند؛ به این صورت که علم رسول الله از

خداوند متعال است که فرمود:

(عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى...)<sup>۱۳۴</sup>

آن کس که قدرت عظیمی دارد پیامبر را تعلیم داده است.

و هم چنان که به رسول الله صلی الله علیه وآله فرمود:

(وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ)<sup>۱۳۵</sup>

همان گونه (که بر پیامبران پیشین وحی فرستادیم) بر تو نیز روحی را به فرمان خود وحی کردیم، تو پیش از این

از کتاب و ایمان آگاه نبودی، ولی ما آن را نوری قرار دادیم که به وسیله آن هر کس از بندگان خویش را

بخواهیم هدایت می کنیم و به طور مسلم تو مردم را به سوی راه مستقیم هدایت می کنی.

هم چنین فرمود:

(ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا...)<sup>۱۳۶</sup>

سپس این کتاب (آسمانی) را به گروهی از بندگان برگزیده خود به ارث دادیم.

و ائمه علیهم السلام فرمودند:

**علم الكتاب - والله - كله عندنا**<sup>۱۳۷</sup>

به خدا سوگند، همه علم کتاب در نزد ماست.

و نیز آنان از رسول الله صلی الله علیه وآله اخذ کرده اند که خود حضرت فرمودند:

**معاشر الناس! ما من علم إلا وقد أحصاه الله في، وكل علم علمت فقد أحصيته في إمام**

**المتقين، وما من علم إلا علمته علياً وهو الإمام المبين...<sup>۱۳۸</sup>**

۱۳۳ . سوره رعد (۱۳): آیه ۴۳.

۱۳۴ . سوره نجم (۵۳): آیه ۵.

۱۳۵ . سوره شوری (۴۲): آیه ۵۲.

۱۳۶ . سوره فاطر (۳۵): آیه ۳۲.

۱۳۷ . الکافی: ۱ / ۲۵۷، حدیث ۳، بحار الأنوار: ۲۶ / ۱۹۷، حدیث ۸.

و امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

**عَلَّمَنِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَلْفَ بَابٍ مِنَ الْعِلْمِ يَفْتَحُ لِي مِنْ كُلِّ بَابٍ أَلْفَ بَابٍ؛<sup>۱۳۹</sup>**

رسول خدا صلی الله علیه وآله هزار باب از ابواب علم را به من آموخت که از هر بابی، هزار باب برایم گشوده می شود.

حال، ملاحظه کنید حضرت امام رضا علیه السلام درباره امام و امامت چه می فرمایند:

**الإمام... مخصوص بالفضل كلّه من غير طلب منه ولا اكتساب، بل اختصاص من المفضل الوهاب... إنّ العبد إذا اختاره الله عزوجل لأمر عباده، شرح صدره لذلك وأودع قلبه ينابيع الحكمة وألهمه العلم إلهاماً، فلم يعى بجواب ولا يحير فيه عن الصواب... يخصّه الله بذلك ليكون حجته على عباده وشاهده على خلقه...<sup>۱۴۰</sup>**

**پسندیده شدگان برای غیب**

**وَارْتِضَاكُمْ لِعَيْبِهِ؛**

گواهی می دهم که شما پسندیده شدگان برای غیب هستید.

خداوند متعال ائمه ما را برای غیب خود پسندید. به نظر می رسد این جمله از زیارت جامعه، بیان مصداق برای آیه مبارکه ای باشد، که می فرماید:

**قُلْ إِنْ أَدْرَىٰ أَوْ قَرِيبٌ مَا تُوعَدُونَ أَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّي أَمَدًا \* عَالِمِ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا \* إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا \* لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أُبْلَغُوا رَسُولَاتِ رَبِّهِمْ وَأُحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَأُحْصِيَ كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا؛<sup>۱۴۱</sup>**

بگو: نمی دانم آن چه به شما وعده داده شده، نزدیک است، یا این که پروردگارم برای آن زمانی قرار می دهد. اوست که عالم به غیب و هیچ کس را بر اسرار غیبش آگاه نمی سازد. مگر رسولانی که آنان را برگزیده است و مراقبانی از پیش رو و پشت سر برای آنان قرار می دهد. تا بدانند رسولانش رسالت های پروردگارشان را ابلاغ کرده اند و خداوند به آن چه در نزد آن هاست احاطه دارد و همه چیز را احصا کرده است.

این جا نیز از مواردی است که ما همواره تأکید می کنیم که هر چه ائمه علیهم السلام دارند از خداوند متعال است. این ظرفیت را کسی نداشته و قهراً آن چه که آن بزرگواران از خداوند متعال داشتند کسی دیگر نداشته است.

این آیه شریفه، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله را مورد خطاب قرار داده است که آن حضرت از خودشان نفی علم کنند که من نمی دانم آن چه به شما وعده داده می شود چیست؟ و در چه زمانی واقع خواهد شد؟

۱۳۸ . الإحتجاج: ۱ / ۷۴، بحار الأنوار: ۳۷ / ۲۰۸.

۱۳۹ . نوادر المعجزات: ۱۳۱، دلائل الإمامة: ۲۳۵، بحار الأنوار: ۶۹ / ۱۸۳، نظم درر السمطين: ۱۱۳، ینابيع الموده: ۱ / ۲۲۲، حدیث ۴۳ با اندکی تفاوت.

۱۴۰ . الکافی: ۱ / ۲۰۱ و ۲۰۳، الأمالی، شیخ صدوق: ۷۷۶ - ۷۷۸، بحار الأنوار: ۲۵ / ۱۲۴ - ۱۲۷.

۱۴۱ . سوره جن (۷۲): آیه های ۲۵ - ۲۸.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله از خودشان نفی علم می کنند؛ چون غیب است، عالم الغیب، خداوند متعال است. عبارت «عالم الغیب» خبر مبتدای محذوف است؛ یعنی «هو عالم الغیب». هم چنان که در آیه دیگری فرموده است:

﴿قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ...﴾؛<sup>۱۴۲</sup>

بگو: هیچ کس از کسانی که در آسمان ها و زمین هستند از غیب آگاه نیستند جز خداوند.

پس خداوند متعال عالم الغیب بالذات است و بر مغیباتی که وجود دارد احدی را مطلع نمی کند (إِلَّا مَنْ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ).

این الفاظ باید مورد دقت و تأمل قرار بگیرد، کلمه «إِن»، نافیه است. «فلا يظهر»؛ یعنی احدی را مسلط و مطلع نمی کند.

کلمه «ارتضی» یعنی چه؟

پیش تر کلماتی نظیر اصطفاء، انتخاب و اجتناب گذشت و گفتیم گرچه این ها از حیث مفهوم با هم نزدیک اند؛ اما ترادف ندارند و باید تفاوتی هر چند دقیق بین این مفاهیم وجود داشته باشد، از جمله کلمه ارتضاء است. واژه «رضا» در لغت در مقابل سخط است.<sup>۱۴۳</sup>

سخط، بی جهت نمی تواند باشد، ناگزیر رضا نیز بی جهت نمی تواند باشد. اگر کسی استحقاق سخط ندارد، مورد سخط واقع نمی گردد، قهراً اگر کسی استحقاق رضا و رضایت نداشته باشد، مورد رضایت نخواهد بود. پس انسان باید از حیث صفات و حالات به گونه ای باشد که مورد رضایت واقع بشود. این نکته می تواند نکته افتراق بین ارتضاء، انتخاب، اجتناب و اصطفاء باشد.

به تصور ما کسی که استحقاق مقام و جایگاهی را دارد؛ یک حالت منتظره ای هم دارد؛ یعنی وقتی استحقاق داشته باشد توقع دارد؛ چرا که استحقاق دارد که آن مقام به او داده بشود. این خصوصیت در کلمه های اصطفاء و یا در انتخاب وجود ندارد.

از طرف دیگر با دقت در آیه، می بینیم که از دو عموم، استثنا شده است:

عموم اول «علی غیبه» در (فَلا يُظْهِرُ عَلَی غَیْبِهِ) می باشد و این نکره در سیاق نفی است که افاده عموم می کند. یعنی: هیچ غیبی از مغیبات را بر احدی اظهار نمی کند و مطلع نمی سازد، و اگر از نظر فنی این عموم ثابت نشود، بی تردید اطلاق تمام است.

عموم دوم کلمه «أحداً» در (فَلا يُظْهِرُ عَلَی غَیْبِهِ أَحَدًا) می باشد؛ یعنی هیچ احدی.

ملاحظه کنید! کسی که مورد رضایت خداوند متعال باشد تا غیب او را در بین این همه خلائق دارا باشد و از آن مطلع بشود باید چگونه شخصیتی باشد که استحقاق این مقام را داشته باشد.

منظور از «من ارتضی» کیست؟

۱۴۲. سوره نمل (۲۷): آیه ۶۵.

۱۴۳. ر.ک: معجم مقاییس اللغة: ۲ / ۴۰۲، لسان العرب: ۱۴ / ۳۳۳.

یعنی: کسی که خدا او را به جهت اطلاع بر غیب قبول کرده، و او کسی است که خود او را تعلیم و تربیت و هدایت کرده و بر همه شئونش نظارت دارد، از او حمایت و او را تثبیت می کند. و این عنوان منطبق بر ائمه می باشد و لذا جمله «**وارتضاکم لغیبه**» ائمه علیهم السلام را مصداق بر این معنا قرار می دهد.

ولی خداوند در پی آن می فرماید: «من رسول»، ائمه علیهم السلام که رسول نیستند. پس باید به روایات مراجعه کنیم تا ببینیم علاوه بر زیارت جامعه، خود ائمه علیهم السلام در ذیل این آیه مبارکه چه فرموده اند که اگر خواستیم این جمله را برای این آیه مصداق قرار بدهیم، روایات شاهد باشند، وگرنه با وجود کلمه «من رسول» چگونه تمام می شود؟

وقتی حرف «من» بیانیه و «رسول» نیز به معنای پیامبر باشد، مصداقیت، تمام نمی شود و این معنا با آیه مبارکه سازگار نخواهد بود؛ ولی با نگاه به روایات به طور کامل روشن خواهد شد که دسته ای از روایات، بر طبق ظهور همین آیه وارد شده اند.

برای نمونه، در روایتی امام رضا علیه السلام می فرماید:

**أَوْ لَيْسَ اللَّهُ يَقُولُ: (عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا \* إِلَّا مَنْ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ)؟**  
**فَرَسُولُ اللَّهِ، عِنْدَ اللَّهِ مَرْتَضَى، وَنَحْنُ وَرَثَةُ ذَلِكَ الرَّسُولِ الَّذِي أَطَّلَعَهُ اللَّهُ عَلَى مَا شَاءَ مِنْ**  
**غَيْبِهِ، فَعَلِمْنَا مَا كَانَ وَمَا يَكُونُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ...<sup>۱۴۴</sup>**

آیا خداوند نمی فرماید: «اوست که عالم به غیب و هیچ کس را بر اسرار غیبش آگاه نمی سازد. مگر رسولانی که آنان را برگزیده است»؟

پس رسول خدا نزد خداوند مرتضی می باشد و ما ورثه همان رسولی هستیم که خداوند او را از هر آن چه از غیبش خواسته، مطلع و آگاه ساخته است. پس ما به آن چه در گذشته رخ داده است و آن چه در آینده تا روز قیامت رخ خواهد داد آگاهییم.

**بِرِغْزِيدِ كَانٍ بَرَاءِ سِرِّ خَدَا  
وَإِخْتَارِكُمْ لِسِرِّهِ;**

گواهی می دهم که خداوند شما را برای راز خود برگزید.

خداوند متعال ائمه اطهار علیهم السلام را برای حفظ سرّ خود اختیار کرده است. در بدو نظر واژه «سر» به معنای مقابل «علن» است. راغب اصفهانی در المفردات فی غریب القرآن می نویسد:

**علن: العلانية ضد السرّ وأكثر ما يقال ذلك في المعاني دون الأعيان.<sup>۱۴۵</sup>**

ابن فارس در این باره می گوید:

۱۴۴ . الخرائج والجرائح: ۱ / ۳۴۳، بحار الأنوار: ۴۹ / ۷۵، ذیل حدیث ۱، فتح الباری: ۸ / ۳۹۵، تفسیر الثعلبی: ۱۰ / ۵۶.

۱۴۵ . المفردات فی غریب القرآن: ۳۴۵.

فالسّرّ خلاف الإعلان، يقال: أسررت الشيء إسراً خلاف أعلنته... أسررت الشيء:  
أخفيته و أسررتّه أعلنته.<sup>۱۴۶</sup>

ابن منظور نیز در لسان العرب می نویسد:

وأسرّ الشيء: كتمه وأظهره، وهو من الأضداد، سررتّه: كتمته.<sup>۱۴۷</sup>

معانی متعدّد کلمه «سرّ»

البته در لغت عرب واژه «سرّ» معانی متعدّدی دارد. چنان که در کتاب های معجم مقائیس اللغه، صحاح اللغه و لسان العرب ذکر شده است.<sup>۱۴۸</sup> گرچه خطوط معنای مقابل «علن» در درجه اول به ذهن قابل انکار نیست؛ ولی این خطوط در اثر کثرت استعمال این واژه در این معنا نسبت به معانی دیگر است.

پس شیوع استعمال در این معنا منشأ شده که در وهله نخست همین معنا به ذهن بیاید، وگرنه ظاهر عبارت های لغویون این است که این واژه بین این معنا و معانی دیگر مشترک است، نه این که این واژه در معنای مذکور حقیقت باشد - که در علم اصول نیز مقرر شده که تبادر، علامت حقیقت است - و در معانی دیگر مجاز. خلاصه، به نظر می رسد که این لفظ در این معنا و معانی دیگر به نحو حقیقت بوده باشد. معنای دیگری که در لغت برای لفظ «سرّ» ذکر کرده اند، چنین است:

السّرّ: خالص الشيء؛<sup>۱۴۹</sup>

«سرّ» همان زبده و خالص بودن شیء است؛ به طوری که هیچ چیز دیگری با آن مخلوط نباشد.

می گویند: «ومنه السّرور».

این که انسان به سرور - مقابل حزن - متّصف می شود واضح است، به آن حالت «سرور» گفته می شود؛ چرا که از حزن خالی است.

از طرفی لفظ «سرّه» به معنای «ناف» در لغت عرب از همین جا گرفته شده است؛ چرا که به ناف «سرّه» گفته اند؛ «لأنّه خالص جسمه ولينه».<sup>۱۵۰</sup>

و بنابر تعبیر بعضی از لغویون بدین جهت به «ناف» سرّه می گویند که در وسط بدن قرار گرفته است.

و در روایات نقل شده: الولد سرّ أبیه.<sup>۱۵۱</sup>

چون به طور کلی صفات پدر در فرزند بوده و در او تجلّی نموده و ظاهر می گردد.

۱۴۶ . معجم مقائیس اللغه: ۳ / ۶۷

۱۴۷ . لسان العرب: ۴ / ۳۵۷

۱۴۸ . معجم مقائیس اللغه: ۳ / ۶۹ و ۷۰، صحاح اللغه: ۲ / ۶۸۱ و ۶۸۲ لسان العرب: ۴ / ۳۵۸ - ۳۶۰

۱۴۹ . معجم مقائیس اللغه: ۳ / ۶۸ صحاح اللغه: ۲ / ۶۸۲

۱۵۰ . همان.

۱۵۱ . در مستدرک سفینه البحار: ۵ / ۱۹ این گونه آمده است: روی: «الولد سرّ أبیه» و در اعیان الشیعه: ۵ / ۹۲ این طور آمده است: قوله صلى الله عليه وآله:

«الولد سرّ أبیه».

به عبارت دیگر، اصولاً فرزند معرف حقیقت پدر است.  
می گویند: «فلان سر قومه»؛<sup>۱۵۲</sup> فلانی سر قومش است.  
یعنی کمالات و صفات همه فامیل در این شخص جمع شده و نمایان گر آن ها گشته است.  
معنای دیگر «سر الشیء: مستقر الشیء» است.  
به تختی که انسان روی آن می خوابد می گویند: «سریر»، چرا؟ چون انسان روی این تخت استقرار و آرامش پیدا می کند.

و نیز گویند: «سریر الرأس مستقره».

در کتاب معجم مقائیس اللغة می نویسد:

**(السر) السین والراء یجمع فروعه: إخفاء الشیء وما کان من خالصه ومستقره.**<sup>۱۵۳</sup>

پس تمام مشتقات این کلمه در لغت عرب به این سه معنا بر می گردد.  
در این جا چیزی به ذهن رسید که در کتاب های لغوی هنوز نیافتیم، گرچه جست و جوی زیادی هم نکرده ام و آن این است که شاید هر سه معنا به یک معنا برگردد؛ یعنی واژه «سر» در مقابل «علن» به معنای خالص بودن چیزی و مستقر بودن آن در جای خودش باشد. چون وقتی خبر یا مطلبی به عنوان سر به کسی گفته می شود به این معناست که این سخن پیش تو بماند و مستقر باشد و به جای دیگر منتقل نشود.  
اگر گفتیم: «الولد سر أبیه» یا «فلان سر قومه»؛ یعنی صفات افراد این قوم و قبیله در نزد این شخص اجتماع کرده و مستقرند.

گمان می کنم - والله العالم - هر سه معنا به معنای سوّم برگردد؛ ولی بایستی تتبع بیشتری کرد که لغویین نیز گفته اند یا نه.

### معنای یکم؛ رازداران خدا

بنابر آن چه گذشت، اگر «واختارکم لسرّه» به معنای نخست باشد؛ یعنی خداوند متعال ائمه اطهار علیهم السلام را محرم اسرار خود قرار داده و آن ها را برای این جهت اختیار نموده است.  
پیش تر در توضیح عبارت «وحفظه سرّه» گفتیم که معنای کلمه «سر» شاید چنین باشد که پس از این که به کسی گفته شد، هرگز به کسی منتقل نشود و از دیگران مخفی و مکتوم بماند.  
ما اسراری را می توانیم تصور بکنیم که اصلاً به احدی گفته نشود و گفته نشده است. ممکن است نزد خداوند متعال اموری باشد که حتی به پیغمبر اکرم و ائمه اطهار علیهم السلام - با این که اقرب الناس هستند - گفته نشده باشد.  
بنابراین، سر آن چیزی است که مکتوم بماند. مکتوم ماندن دو مصداق دارد.  
۱. انسان اساساً سرش را به احدی نگوید.

۱۵۲. تفسیر التبیان: ۲ / ۲۶۷، تفسیر مجمع البیان: ۲ / ۱۱۹، لسان العرب: ۴ / ۳۵۹.

۱۵۳. معجم مقائیس اللغة: ۳ / ۶۷.

۲. انسان سر خود را به کسی بگوید و به او توصیه کند که این سر است و از او بخواهد که به احدی گفته نشود. پس معنای اول «واختارکم لسرّه» این است که خدا شما را به جهت حفظ رازهای خود اختیار کرده است، ائمه اطهار علیهم السلام حفاظاً و حَفَظَهُ سرّ خدا بودند. حال، آن اسرار چه بوده است و چه قضایایی نزد پیامبر اکرم و ائمه اطهار علیهم السلام بوده که به احدی گفته نشده است؟ الله العالم.

در این باره روایات اهل بیت علیهم السلام فراوان است. برای نمونه در کتاب بصائر الدرجات آمده که امام باقر علیه السلام می فرماید:

**نحن شجرة النبوة وبيت الرحمة ومفاتيح الحكمة ومعادن العلم وموضع الرسالة ومختلف الملائكة وموضع سرّ الله ونحن وديعة الله في عباده ونحن حرم الله الأكبر ونحن عهد الله...؛<sup>۱۵۴</sup>**

ما درخت نبوت، خانه رحمت، کلیدهای حکمت، کانون دانش و علم، جایگاه رسالت و محل آمد و شد ملائکه و محل راز خداوند هستیم. ما امانت خدا در میان بندگانش حرم بزرگ خداوند و عهد و پیمان خدا هستیم. در روایت دیگر به سند دیگری در همین کتاب و در کتاب الکافی آمده است که امام صادق علیه السلام فرمود:

**يا خيشمة! نحن شجرة النبوة وبيت الرحمة ومفاتيح الحكمة ومعادن العلم وموضع الرسالة ومختلف الملائكة وموضع سرّ الله ونحن وديعة الله في عباده ونحن حرم الله الأكبر ونحن ذمة الله...؛<sup>۱۵۵</sup>**

ای خیشمه! ما درخت نبوت، خانه رحمت، کلیدهای حکمت، کانون دانش و علم، جایگاه رسالت و محل آمد و شد ملائکه و محل راز خداوند هستیم. ما امانت خدا در میان بندگانش، حرم بزرگ خداوند و امان خدا هستیم... هم چنین در الکافی در روایت دیگری آمده که امام صادق علیه السلام به ابوبصیر که کنیه اش ابومحمد بوده می فرماید:

**يا أبا محمد! إن عندنا - والله - سرّاً من سرّ الله وعلماً من علم الله؛**

ای ابامحمد! به خدا سوگند، همانا که سرّی از سرّ خدا و علمی از علم خدا در نزد ماست.

اگر در این روایت حرف «من» تبعیضیه باشد معلوم می شود که برخی از امور حتی به اهل بیت علیهم السلام هم گفته نشده است و چون گفته نشده، از آن ها به سرّ تعبیر می شود که حضرت در ادامه روایت فرمودند:

**ما يحتمله ملكٌ مقربٌ ولا نبيٌّ مرسلٌ ولا مؤمنٌ امتحن الله قلبه للإيمان. والله ما كلف الله ذلك أحداً غيرنا ولا استعبد بذلك أحداً غيرنا وإن عندنا سرّاً من سرّ الله وعلماً من علم الله أمرنا الله بتبليغه...؛<sup>۱۵۶</sup>**

۱۵۴. بصائر الدرجات: ۷۷، حدیث ۳، بحار الأنوار: ۲۶ / ۲۴۵، حدیث ۸.

۱۵۵. همان: ۷۷، حدیث ۶ الکافی: ۱ / ۲۲۱، حدیث ۳.

۱۵۶. الکافی: ۱ / ۴۰۲، حدیث ۵.

هیچ فرشته مقرب و نبی مرسل و مؤمنی که خدا دلش را به ایمان آزموده باشد تحمل آن را نتواند داشت. به خدا سوگند، خداوند احدی را غیر از ما به آن مکلف نکرده است و احدی را غیر از ما به بندگی خود نگرفته است و همانا در نزد ما سرّی است از سرّ الاهی و علمی است از علم خدا که خدای تعالی ما را به تبلیغ آن ها امر فرموده است.

از این روایت معلوم می شود که بعضی از امور را - با این که از آن ها به سرّ تعبیر شده - خداوند متعال به تبلیغ آن ها به مردم امر کرده است.

روایت دیگری در این زمینه در الأملی شیخ صدوق و روضه الواعظین آمده است: امیر مؤمنان علی علیه السلام در ضمن ایراد خطبه ای فرمودند:

**أنا حجة الله وأنا خليفه الله وأنا صراط الله وأنا باب الله وأنا خازن علم الله وأنا المؤمن على سر الله وأنا إمام البرية بعد خير الخليقة محمد نبي الرحمة صلى الله عليه وآله؛<sup>۱۵۷</sup>**

من حجت خدا، خلیفه او، صراط و باب خدا و خازن علم الاهی و امین سرّ خدا هستیم و من پس از بهترین مردم یعنی محمد پیامبر رحمت صلی الله علیه وآله امام تمامی مردم هستیم.

روایت دیگری در کمال الدین آمده که شیخ صدوق رحمه الله به سند خود از ابن عباس روایت می کند که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمودند:

**إن علي بن أبي طالب إمام أمتي وخليفتي عليها من بعدى؛**

همانا علی بن ابی طالب امام و پیشوای امت من و پس از من خلیفه من بر آنان است.

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله مطلب را به امام زمان و غیبت آن حضرت می رساند، جابر برمی خیزد و سؤال می کند:

**يا رسول الله! وللقائم من ولدك غيبه؟**

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می فرماید:

**إي وربّي، ولیمحص الله الذين آمنوا ويمحق الكافرين.**

**يا جابر! إن هذا الأمر أمر من أمر الله وسر من سرّ الله مطوى عن عباد الله، فإياك والشك فيه، فإنّ الشك في أمر الله عزوجل كفر؛<sup>۱۵۸</sup>**

ای جابر! این امر از امور الاهی و سرّی از اسرار ربوبی و مستور از بندگان خداست. مبدا در آن شک کنی که شک در امر خدای تعالی کفر است.

محتمل است «**إنّ هذا الأمر**» به اصل امامت برگردد و محتمل است که مراد غیبت امام زمان علیه السلام باشد.

پس اگر مراد اصل امامت باشد یکی از تعابیری که از امامت شده «**سر من سرّ الله**» خواهد بود.

تا این جا معنای اوّل از معانی سه گانه «سر» در توضیح «اختارکم لسه» که در روایات نیز آمده، بیان شد.

۱۵۷ . الأملی، شیخ صدوق: ۸۸ ، حدیث ۹، روضه الواعظین: ۱۰۱ با اندکی تفاوت، بحار الأنوار: ۳۹ / ۳۳۵، حدیث ۱.

۱۵۸ . کمال الدین: ۲۸۷ و ۲۸۸، حدیث ۷، بحار الأنوار: ۵۱ / ۳۳ ح ۱۸ با اندکی تفاوت.

## معنای دوم؛ راز خدا

اکنون این جمله را با توجه به معنای دوم سرّ که در لغت آمده با دقت بررسی می کنیم؛ یعنی - «واختارکم لسره» به همان ترتیبی که «الولد سرّ ابيه» «فلان سرّ قومه» - ائمه عليهم السلام «سرّ الله» هستند که خداوند متعال آن بزرگواران را برای خودش استخلاص کرده و خالص قرار داده است که آنان واجد کمالات و صفات الهی باشند.

هم چنان که «الولد سرّ ابيه» را این گونه معنا کرده اند که پدر در این فرزند از جهات معنوی خلاصه شده، نسبت ائمه نیز به خداوند متعال این چنین باشد که خداوند متعال ائمه عليهم السلام را اختیار کرده است برای این که خلاصه صفات او باشند.

البته روایات فراوان و شواهد بسیاری وجود دارد که ائمه عليهم السلام مظاهر صفات الهی و کمالات ربوبی هستند و این معنا درست است و هیچ مشکلی ندارد.

یکی از شواهد، روایتی است که علامه مجلسی رحمه الله در بحار الأنوار در «باب جامع فی صفات الإمام وشرائط الإمامه» آورده و نیز روایت مفصلی است که طارق بن شهاب از امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل می کند که حضرت به او خطاب می کنند و می فرمایند:

والإمام - يا طارق! - بشر ملكي وجسد سماوي وأمر إلهي وروح قدسي ومقام علي...  
السنام الأعظم والطريق الأقوم، من عرفهم وأخذ عنهم فهو منهم، وإليه الإشارة بقوله:  
(فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي).<sup>۱۵۹</sup>

خلقهم الله من نور عظمتهم وولاهم أمر مملكته، فهم سرّ الله المخزون وأولياؤه المقربون، وأمره بين الكاف والنون، إلى الله يدعون وعنه يقولون وبأمره يعملون...<sup>۱۶۰</sup>  
ای طارق! امام انسان ملکوتی، پیکر آسمانی و امری الهی و روحی قدسی و مقامی والا و... و راهی استوار است. هر کس آنان را بشناسد و از ایشان بگیرد و اقتباس کند، از آن هاست و این کلام به این کلام خداوند اشاره دارد که «پس هر کس از من تبعیت کند از من است».

خدا آنان را از نور عظمتش خلق کرده و اختیار جهان را به آن ها داده است. آنان سرّ مخزون الهی و اولیاء مقرب اویند و امر خدا بین کاف و نون هستند. به سوی خدا دعوت می کنند و از جانب او سخن می گویند و به امر او عمل می کنند... .

امامان بندگان خدا و مأمورین او هستند، به امر او عمل می کنند، به طرف او دعوت می نمایند و آن چه که می گویند از اوست، نه از خودشان.

پس آنان سرّ خدا هستند که در این جا به همان معنای دوم خواهد بود.

۱۵۹ . سوره ابراهیم (۱۴): آیه ۳۶.

۱۶۰ . بحار الأنوار: ۲۵ / ۱۷۲ و ۱۷۳، حدیث ۳۸.

## معنای سوم; مستقرّ خدا

اگر سرّ را در «اختارکم لسه» به معنای سوم که همان استقرار بود بگیریم و به «سریر» به این مناسبت سریر گفته می شود که انسان روی آن استقرار دارد - خداوند متعال در اهل بیت علیهم السلام مستقر است و از آنان جدا نمی شود و آنان نیز از خداوند متعال جدا نمی شوند.

این معنا نیز شواهد فراوان دارد که «هم مع الله»، «الله معهم»، «الله عندهم»، و در احادیث قدسی نیز آمده است که خداوند متعال می فرماید:

«أنا عند المنكسرة قلوبهم».<sup>۱۶۱</sup>

مگر این گونه نیست که «قلب المؤمن عرش الرحمان»؟<sup>۱۶۲</sup>

اصلاً خداوند متعال چنین مقام و مرتبه ای را به آن هایی که نزدش مقرب هستند، عنایت می کند که قرآن کریم می فرماید:

«وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أحيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرَزَقُونَ»<sup>۱۶۳</sup>

گمان مبرید آنان که در راه خدا کشته شده اند مرده اند؛ بلکه آنان زنده اند و در نزد پروردگارشان روزی می خورند.

بنابراین، ائمه علیهم السلام عند الله استقرار دارند و خداوند متعال عند اهل البيت استقرار دارد و مابین آن ها از حیث معنا و واقعیت امر جدایی نیست.

علامه مجلسی رحمه الله روایتی را از کتاب مشارق أنوار الیقین تألیف مرحوم حافظ شیخ رجب برسی رحمه الله می آورد که در آن روایت آمده است:

فهم سرّ الله المخزون؛<sup>۱۶۴</sup>

انان سرّ مخزون الاهی هستند.

علما درباره شیخ رجب برسی رحمه الله و مطالب کتاب مشارق أنوار الیقین دیدگاه های متفاوتی بیان کرده اند. مرحوم علامه امینی در کتاب الغدیر به تفصیل از حافظ شیخ رجب برسی رحمه الله تجلیل می کند و از وی خیلی دفاع می نماید و او را از غلو که به او نسبت داده شده، منزّه می دارد.<sup>۱۶۵</sup>

۱۶۱ . منیة المرید: ۱۲۳، شرح الأسماء الحسنی: ۱ / ۱۴۶.

۱۶۲ . بحار الأنوار: ۵۵ / ۳۹، ح ۶۱ شرح الأسماء الحسنی: ۱ / ۳۴.

۱۶۳ . سوره آل عمران (۳): آیه ۱۶۹.

۱۶۴ . مشارق أنوار الیقین: ۱۷۸، بحار الأنوار: ۲۵ / ۱۷۳، حدیث ۳۸.

۱۶۵ . ر.ک: الغدیر: ۷ / ۳۳، شماره ۷۴. علامه امینی رحمه الله در توصیف حافظ شیخ رجب برسی رحمه الله چنین می نویسد:

الحافظ الشیخ رضی الدین رجب بن محمّد بن رجب البرسی الحلّی، من عرفاء علماء الإمامیة وفقهاؤها المشارکین فی العلوم، علی فضله الواضح فی فن الحدیث، وتقدّمه فی الأدب وقرض الشعر وإجاده... وله فی العرفان والحروف مسالک خاصّة، كما أن له فی ولاء أئمّة الدین علیهم السلام آراء ونظریات

اما عمده، کلام خود علامه مجلسی رضوان الله علیه است. چون ما مطلب را از بحار الأنوار نقل کردیم. شیخ مجلسی رحمه الله در مقدمه بحار الأنوار به هنگام شمارش منابع آن، چنین می نویسد:

**وكتاب مشارق الأنوار وكتاب الألفين للحافظ رجب البرسي. ولا أعتمد على ما يتفرد بنقله،  
لاشتمال كتابيه على ما يوهم الخبط والخلط والإرتفاع؛**

من به آن چه که شیخ رجب برسی به تنهایی نقل کرده اعتماد نمی کنم، چون این دو کتاب مشتمل هستند بر چیزی که موهم غلو است.

آن گاه می فرمایند:

**وإنما أخرجنا منهما ما يوافق الأخبار المأخوذة من الأصول المعتمدة؛<sup>۱۶۶</sup>**

اما آن چه از این دو کتاب آورده ایم روایت هایی است که از اصول معتبر گرفته شده اند. بنابراین، کلامی که از امیرالمؤمنین علیه السلام خطاب به طارق روایت شده موافق اخبار مأخوذة از اصول معتبر است.

پس «واختاركم لسره» را به هر سه معنا می توانیم بگیریم، هر چند در شروح زیارت جامعه جز همان معنای اول نباشد، معنای دوم و سوم را هم صحیح می دانیم و هیچ اشکالی ندارد.

**برگزیده شدگان به قدرت خدا  
وَاجْتَبَاكُمْ بِقُدْرَتِهِ؛**

گواهی می دهم که خداوند شما را به قدرت خود برگزید.

الله سبحانه وتعالى ائمه اطهار عليهم السلام را به قدرت خود اجتباء کرده است.

کلمه «اجتباء» در لغت و کتاب های تفسیری و حدیثی نوعاً به معنای اصطفاء اخذ شده است. اما پیش تر بیان شد که اصطفاء، اختیار، انتخاب، اجتباء و انتقاء مفاهیمی نزدیک به هم هستند. از این رو هر یک از این کلمات را به جای کلمه دیگر به کار می برند، به جای «اجتباء» می گویند: «اصطفاء»، ولی با توجه به این که در لغت عرب مترادف را نمی شود تأیید کرد، از این رو باید بین این واژه ها افتراقی باشد، هر چند خیلی به هم نزدیک باشند، بایستی بین این مفاهیم از جهت عموم و خصوص یا خصوصیات و دقایق دیگر تفاوت وجود داشته باشند.

---

لا یرتضیها لفیف من الناس، ولذلک رموه بالغلو والارتفاع، غیر إن الحق أن جمیع ما یرتبه المترجم لهم علیهم السلام من الشؤون هی دون مرتبة الغلو غیر درجة النبوة... .

آن گاه علامه نمونه ای از اشعار او را پیرامون غدیر می آورد که از جمله:

هو الشمس؟ أم نور الضریح یلوح؟ \*\*\* هو المسک؟ أم طیب الوصی یفوح؟

وبحر ندا؟ أم روضة حوت الهدی \*\*\* وأدم؟ أم سر المهیمن نوح؟

وداود هذا؟ أم سلیمان بعده؟ \*\*\* وهارون؟ أم موسی العصا ومسیح؟

وأحمد هذا المصطفی؟ أم وصیه \*\*\* علی؟ نماه هاشم وذبیح...

۱۶۶ . بحار الأنوار: ۱ / ۱۰.

راغب اصفهانی در المفردات فی غریب القرآن چنین می نگارد:

جیبت الماء فی الحوض جمعته، والحوض الجامع له جاییه، وجمعها: جواب، قال الله تعالى: (وَجِفَانٌ كَالْجَوَابِ)<sup>۱۶۷</sup> ومنه استعیر جیبت الخراج جبايه، ومنه قوله تعالى: (يُجْبَىٰ إِلَيْهِ ثَمَرَاتٌ كُلٌّ شَيْءٌ)<sup>۱۶۸</sup> والاجْتَبَاءُ: الجمع على طريق الاصطفاء. قال عزوجل: (فَاجْتَبَاهُ رَبُّهُ)<sup>۱۶۹، ۱۷۰</sup>

بنابراین، معلوم شد که اجتناء همان اصطفاء نیست و این دو واژه مترادف نیستند؛ بلکه اجتناء از اصطفاء اخص است و جمع بر طریق اصطفاء است. پس هر اصطفاء، اجتناء است، ولی هر اجتناء، اصطفاء نیست؛ بلکه اخص است و خصوصیتی دارد که همان خصوصیت جمع کردن است.

اگر چند چیز سوا کرده را کنار هم جمع نمایید به شما می گویند: «اجتناء» کردید. ممکن است انسان چند چیز را از یک مجموعه ای جدا بکند؛ ولی این ها را به صورت متفرق در جایی بگذارد، این کار فقط اصطفاء است. پس اجتناء همان جمع بر طریق اصطفاء خواهد بود. این دقت ها، هم برای فهم قرآن مجید، هم برای فهم حدیث و هم برای فهم عبارات زیارت جامعه، ضمن فهم معانی لغات، مفید است.

خداوند متعال می فرماید:

(فَاجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَجَعَلَهُ مِنَ الصَّالِحِينَ)<sup>۱۷۱</sup>

خداوند متعال او را برگزید و از صالحان قرار داد.

راغب اصفهانی در ادامه می گوید:

واجْتَبَاءُ اللَّهِ الْعَبْدَ تَخْصِيصُهُ إِيَّاهُ بِفِيضِ الْإِلَهِيِّ يَتَحَصَّلُ لَهُ مِنْهُ - (يعني من الفيض) أنواع من النعم بلا سعي من العبد، وذلك للأنبياء وبعض من يقاربهم من الصديقين والشهداء<sup>۱۷۲</sup>؛

اجتناء خداوند متعال عبدی را به این است که او را به یک فیض الاهی تخصیص می دهد که برای آن عبد از آن فیض انواع نعمت ها بدون کوشش از بنده حاصل می شود و این تخصیص از خدای سبحان برای پیامبران و کسانی که در مرتبه به آن ها نزدیکند از صدیقان و شهیدان می باشد.

**نکاتی ارزشمند**

- 
- ۱۶۷ . سوره سبأ (۳۴): آیه ۱۳.
  - ۱۶۸ . سوره قصص: آیه ۵۷.
  - ۱۶۹ . سوره قلم (۶۸): آیه ۵۰.
  - ۱۷۰ . المفردات فی غریب القرآن: ۸۷.
  - ۱۷۱ . سوره قلم (۶۸): آیه ۵۰.
  - ۱۷۲ . المفردات فی غریب القرآن: ۸۷ - ۸۸.

در این کلام راغب اصفهانی سه نکته وجود دارد:

**نکته یکم.** آن گاه که خداوند متعال عبدی از عباد خود را اجتناء می کند به او عنایت خاصه ای اختصاص

می دهد که به برکت آن، انواع نعمت ها برای آن عبد حاصل می شود.

**نکته دوم.** این فیض و خصیصه الاهی عطیه خداوند و تفضلی است که تحصیلی نیست.

**نکته سوم.** این معنا به پیامبران اختصاص ندارد؛ بلکه به «**من یقاربهم من الصدیقین والشهداء**» نیز

حاصل می شود - و منافات ندارد که مراتب هم محفوظ باشد - اما خداوند متعال این فیض را به غیر از این ها به دیگر مردم و بندگان نمی دهد.

پس ما به برکت قرآن مجید و کتاب المفردات فی غریب القرآن راغب اصفهانی که برای بیان معانی الفاظ قرآن

مجید نوشته شده می توانیم معنای اجتناء را بفهمیم و این که ائمه اطهار علیهم السلام از سوی خداوند متعال اجتناء شده اند، یعنی چه.

آری، خداوند متعال ائمه اطهار را به سوی خود جذب کرده و به جایی رسانده که به خودشان اختصاص دارد، و در

این جهت اعمال قدرت نموده که آن معنا به جز از خدا ساخته نیست.

### واژه «اجتناء» در قرآن

اکنون برای تکمیل مطلب به آیات قرآن مجید مراجعه می کنیم تا معلوم بشود که این واژه در زیارت جامعه به

آیاتی از قرآن مجید اشاره دارد و این مقام را خدای عزوجل در قرآن مجید در جاهای متعددی در ضمن مقاماتی آورده که این امتیازات و خصایص عنایتی و تفضلی است.

خداوند متعال در سوره انعام می فرماید:

(وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَى وَهَارُونَ وَكَذَلِكَ نَجْزِي  
الْمُحْسِنِينَ \* وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَى وَعِيسَى وَإِلْيَاسَ كُلٌّ مِنَ الصَّالِحِينَ \* وَإِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ  
وَيُونُسَ وَلُوطًا وَكُلًّا فَضَّلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ \* وَمِنْ آبَائِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَإِخْوَانِهِمْ وَاجْتَبَيْنَاهُمْ  
وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ \* ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَلَوْ  
أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ \* أُولَئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ)؛<sup>۱۷۳</sup>

و از فرزندان او [ابراهیم] داوود و سلیمان و ایوب و موسی و هارون را [هدایت کردیم] و این گونه نیکوکاران را

پاداش می دهیم. و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس را نیز [هدایت کردیم] و همه آنان از صالحان بودند. و

اسماعیل و الیسع و یونس و لوط را؛ و همه را بر جهانیان برتری دادیم. و از پدران، فرزندان و برادران آنان

[افرادی را برتری دادیم] و برگزیدیم و به راه راست هدایت نمودیم. این همان هدایت خداست که هر کس از

بندگان خود را بخواهد هدایت می کند و اگر آنان مشرک شوند، اعمالی که انجام داده اند به یک باره نابود

می گردد. آنان کسانی هستند که کتاب، حکم و نبوت به آن ها دادیم.

۱۷۳ . سوره انعام (۶): آیات ۸۴ - ۸۹ .

بنابراین آیات، این بزرگواران اجتناب شدند و چنین مقاماتی به آن ها داده شده است. چنان که ملاحظه می شود، خدا در این آیه می فرماید: (وَاجْتَبَيْنَاهُمْ وَهَدَيْنَاهُمْ) و «هدایت» در کنار «اجتناب» آمده است و در زیارت جامعه نیز، هدایت با اجتناب آمده که «واجبتابکم بقدرته وأعزکم بهداه».

پس به تعبیر راغب اصفهانی همین منازل و مقاماتی که به برکت این فیض الاهی به انبیای مقربین درگاه الاهی داده شده، به ائمه اطهار علیهم السلام نیز - با حفظ مراتب - اعطا شده است.

خداوند متعال در سوره مریم در چند مورد می فرماید: (وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ...), آن گاه می فرماید:

(أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ مِنْ ذُرِّيَةِ آدَمَ وَمِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ وَمِنْ ذُرِّيَةِ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْرَائِيلَ وَمِمَّنْ هَدَيْنَا وَاجْتَبَيْنَا إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا)؛<sup>۱۷۴</sup>

آنان پیامبرانی بودند که خداوند آنان را مشمول نعمت های خود نموده بود. از فرزندان آدم و از کسانی که به همراه نوح بر کشتی سوار کردیم و از فرزندان ابراهیم و اسرائیل (یعقوب) و از کسانی که هدایت کرده و برگزیدیم. آنان کسانی بودند که آن گاه که آیات الاهی بر آنان خوانده می شد، به خاک می افتادند و در حال سجده گریان بودند.

سپس در سوره نحل در خصوص حضرت ابراهیم علیه السلام می فرماید:

(إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَلَمْ يَكُنْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ \* شَاكِرًا لِّأَنْعَمِهِ اجْتِبَاهُ وَهْدَاهُ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ \* وَأَتَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ)؛<sup>۱۷۵</sup>

همانا ابراهیم خود امتی بود مطیع فرمان خداوند. او خالی از هر گونه انحراف بود و از مشرکان نبود. وی شکرگزار نعمت های پروردگار بود؛ [از این رو] خدا وی را برگزید و به راه راست هدایت فرمود. و به او در دنیا و آخرت نیکویی عنایت کردیم و در جهان آخرت نیز از نیکوکاران است.

در این آیه نیز هدایت با اجتناب آمده است.

باز در جای دیگر درباره حضرت یونس علیه السلام می فرماید:

(فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْحُوتِ إِذْ نَادَىٰ وَهُوَ مَكْظُومٌ \* لَوْ لَا أَنْ تَدَارِكُهُ نِعْمَةٌ مِنْ رَبِّهِ لَنُبَذَ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ مَذْمُومٌ \* فَاجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَجَعَلَهُ مِنَ الصَّالِحِينَ)؛<sup>۱۷۶</sup>

پس صبر کرده و منتظر فرمان پروردگارت باش و مانند صاحب ماهی (یونس) نباش [که عجله کرد] و در آن زمان با نهایت اندوه و حزن خدا را خواند. و اگر رحمت الاهی به کمکش نیامده بود، از [شکم ماهی] بیرون

۱۷۴ . سوره مریم (۱۹): از آیه ۵۸.

۱۷۵ . سوره نحل (۱۶): آیه های ۱۲۰ - ۱۲۲.

۱۷۶ . سوره قلم (۶۸): آیات ۴۸ - ۵۰.

انداخته می شد در حالی که نکوهش شده بود. سپس خدای تعالی او را انتخاب کرده و وی را در زمره صالحان قرار داد.

آری، این کاری است که خداوند متعال در رابطه با پیامبران و ائمه اطهار و مقربان در گاهش انجام داده است. این حقیقتی است که در تفاسیر و در کتاب های لغت به آن اشاره شده است. در کلمات آن ها در این باره خیلی عبارت لطیفی آمده است، آن جا که می نویسند:

**الاجْتِبَاءُ مِنْ جَبِيَّتِ الشَّيْءِ إِذَا خَلَصَتْهُ لِنَفْسِكَ.**<sup>۱۷۷</sup>

اجتباء؛ یعنی جدا کردن چیزی از بین اشیاء و جمع نمودن آن از این جا و آن جا و به خود اختصاص دادن آن به طوری که به خودتان اختصاص بدهید، مال خودتان باشد و شریکی برای شما نسبت به آن نباشد.

این همان تعبیری است که در قرآن مجید آمده است:

**(إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ)**<sup>۱۷۸</sup>

مگر بندگان خدا که (به خدا) اختصاص یافته اند.

آن ها کسانی هستند که به واسطه عبادتشان به جایی رسیدند که فقط برای خداوند متعال خالص می شوند. از این روست که علامه طباطبایی در تفسیر المیزان<sup>۱۷۹</sup> می نویسد:

**فاجتبه الله سبحانه عبداً من عباده، هو أن يقصده برحمته ويخصه بمزيد كرامته فيجمع شمله ويحفظه من التفرق في السبل المتفرقة الشيطانية المفرقة للإنسان ويركبه صراطه المستقيم وهو أن يتولى أمره ويخصه بنفسه.**

خلاصه این که: اگر خداوند متعال بنده ای را اجتباء کرد، همه شئون او خدایی می شود؛ یعنی تمام حرکات، سیره، سکون، نطق، فعل و ترک او به اراده خداوند متعال خواهد بود.

این، همان «**إِذَا حَصَلَتْهُ لِنَفْسِهِ**» بود که در کلمات علماء فریقین آمده بود. آن گاه صاحب المیزان می نویسد:

**فلا يكون لغيره فيه نصيب.**<sup>۱۸۰</sup>

یعنی تمام ابعاد وجود این شخص برای خداوند متعال است و در اختیار اوست و در این وجود چیزی برای غیر خدا نیست؛ بلکه تمام حرکاتش حرکات خدایی و همه افعال و تروکش الهی است.

علامه طباطبایی در جای دیگر می نویسد:

**اجتباء الله الإنسان، هو إخلاصه لنفسه وجمعه من التفرق في المذاهب المختلفة؛**<sup>۱۸۱</sup>

۱۷۷ . ر.ک: تفسیر التبیان: ۶ / ۹۸، تفسیر القرطبی: ۹ / ۱۲۸، زاد المسیر: ۳ / ۵۵، تفسیر رازی: ۱۸ / ۸۹، تفسیر بیضاوی: ۳ / ۲۷۴، لسان العرب: ۱۴ / ۱۳۲،

تاج العروس: ۱۹ / ۲۶۷، معانی القرآن: ۳ / ۳۹۸.

۱۷۸ . سوره صافات (۳۷): آیات ۴۰ و ۷۴ و ۱۲۸ و ۱۶۰.

۱۷۹ . گفتنی است که من تفسیر المیزان را ترویج نمی کنم و در بسته و سر بسته آن را اهل فن باید بیان بکنند، اما این تفسیر ظرایف و دقایقی دارد، مثلاً در عبارت «اجتباء الله سبحانه» دو جا با هم تفاوتی دارد، شاید اگر دقت شود، عبارات ایشان با هم تهاافت داشته باشد.

۱۸۰ . تفسیر المیزان: ۱۱ / ۷۹.

این که خدای تعالی انسان را «اجتباء» می‌کند؛ یعنی وی را برای خود خالص گردانده و او را از تفرق و پراکندگی در مذهب‌ها و راه‌های مختلف جمع کرده و به یک راه وی را هدایت می‌کند.

آن‌گاه عبارت راغب اصفهانی را هم در تفسیر سوره انعام نقل می‌کند و تعلیقه‌ای بر آن می‌نویسد و می‌گوید:

**وَأَلَّذِي ذَكَرَهُ مِنْ مَعْنَى «الاجْتِبَاءِ» وَإِنْ كَانَ كَذَلِكَ عَلَى مَا يَفِيدُهُ مَوَارِدُ وَقَوْعِهِ فِي كَلَامِهِ تَعَالَى، لَكِنَّهُ لَازِمُ الْمَعْنَى الْأَصْلِيِّ، بِحَسَبِ انطِبَاقِهِ عَلَى صِنْعِهِ فِيهِمْ؛<sup>۱۸۲</sup>**

و آن کسی که معنای اجتباء را برگزیدن انتخاب کرده است، اگر چه از موارد استعمالش این چنین استفاده می‌شود، ولیکن معنای اصلی لغت نیست؛ بلکه لازم آن معناست و معنای اصلی آن همان جمع آوری است.

من اندکی درباره کلمه «صنع» اندیشیدم که خداوند متعال انبیا و ائمه اطهار علیهم السلام و مقربان درگاهش را می‌سازد و آن‌ها را برای کاری و جهتی و مقام و منزلتی آماده می‌کند. آن‌گاه علامه می‌افزاید:

**وَأَلَّذِي يُعْطِيهِ سِيَاقُ الْآيَاتِ أَنَّ الْعِنَايَةَ تَعَلَّقَتْ بِمَعْنَى الْكَلِمَةِ الْأَصْلِيِّ وَهُوَ الْجَمْعُ مِنْ مَوَاضِعٍ وَأَمْكَنَهُ مُخْتَلَفُهُ مُتَشَتَّتُهُ فَيَكُونُ تَمْهِيداً لِمَا يَذْكَرُ بَعْدَهُ مِنَ الْهُدَايَةِ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ، كَأَنَّهُ يَقُولُ: وَجَمَعْنَاهُمْ عَلَى تَفَرُّقِهِمْ حَتَّى إِذَا اجْتَمَعُوا وَانضَمَّ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ هَدَيْنَاهُمْ جَمِيعاً إِلَى صِرَاطٍ كَذَا وَكَذَا؛<sup>۱۸۳</sup>**

از سیاق آیات نیز چنین به دست می‌آید که همان معنای لغوی مورد توجه است و آن جمع کردن از مواضع و مکان‌های مختلف و متشتت است؛ پس به این وسیله خواسته است تا برای بیان هدایت به صراط مستقیمی که بعداً ذکر می‌کند مقدمه چینی کرده باشد، گویی فرموده است: ما تمامی انبیا را که در طول تاریخ متفرق بوده و هر یک در زمانی می‌زیسته‌اند جمع کردیم و در یک جا و با ضمیمه کردن یکی به دیگری و با عنایت خود، به سوی راه راست هدایت کردیم.

کوتاه سخن این که خداوند متعال ائمه اطهار علیهم السلام را هم چون انبیا برای خودش ساخته و این‌ها را برای خودش اختصاص داده است و به گونه‌ای این‌ها را ساخته که برای آن هدایت خاصی که خودش برای این مراتب از عبادش قرار داده، آماده کرده است. این مفاد آیاتی است که پیش‌تر خواندیم، و ائمه علیهم السلام در ذیل این آیات سخنانی دارند.

در تفسیر نور الثقلین، مجمع البیان، کتاب المناقب ابن شهر آشوب و برخی کتاب‌های دیگر در ذیل بعضی از این آیات - سوره مریم - از امام سجّاد علیه السلام این گونه نقل شده که فرمودند:

**نحن عینا بها؛<sup>۱۸۴</sup>**

۱۸۱ . همان: ۱۲ / ۳۶۸.

۱۸۲ . همان: ۷ / ۲۴۷.

۱۸۳ . تفسیر المیزان: ۷ / ۲۴۷.

۱۸۴ . تفسیر مجمع البیان: ۶ / ۴۳۱، تفسیر المیزان: ۱۴ / ۸۰، المناقب، ابن شهر آشوب: ۳ / ۲۷۳، تفسیر نور الثقلین: ۳ / ۳۵۱، حدیث ۱۱۴، بحار الأنوار: ۱۱ /

۱۷ و ۲۴ / ۱۴۷، حدیث ۲۱، تفسیر الصافی: ۳ / ۲۸۶.

مراد - از این ها - ما هستیم.

آلوسی در تفسیر روح المعانی در ذیل آیه سوره مریم، این روایت را ذکر می کند و می گوید: آری، این ها روایات شیعیان است.

آن گاه شیعیان را «هو» می کند و مناقشه علمی ندارد و این روایت را با «هو» کردن و استهزا نمودن رد می کند و می نویسد:

وروی بعض الإمامیة عن علی بن الحسین رضی الله تعالی عنهما أنه قال: نحن عنینا بهؤلاء القوم. ولا یخفی أن هذا خلاف الظاهر جداً. وحال روایات الإمامیة لا یخفی علی أرباب التمییز.<sup>۱۸۵</sup>

البته آلوسی چنین خیال کرده است. اکنون برای این که معلوم بشود این «هو» کردن ها چه قدر بی ارزش است، آیه ها را می آوریم که خیلی مفصل است و از آیه ۱۵ شروع می شود که می فرماید:

(وَأذْکُرُ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ انْتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرْقِيًّا)<sup>۱۸۶</sup>;

از مریم در این کتاب یاد کن آن گاه که از خانواده اش جدا شد و در ناحیه شرقی (بیت المقدس) مستقر شد.

و در داستان حضرت ابراهیم علیه السلام می فرماید:

(وَأذْکُرُ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا)<sup>۱۸۷</sup>;

از ابراهیم در این کتاب یاد کن. همانا وی بسیار راست گو و پیامبر الاهی بود.

آن گاه می فرماید:

(وَأذْکُرُ فِي الْكِتَابِ مُوسَى إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا)<sup>۱۸۸</sup>;

از موسی در این کتاب یاد کن. همانا وی مخلص و رسول و پیامبری والامقام بود.

و در داستان حضرت اسماعیل علیه السلام می فرماید:

(وَأذْکُرُ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا)<sup>۱۸۹</sup>;

در این کتاب از اسماعیل یاد کن که او در وعده اش صادق، و رسول و پیامبری بود.

سپس می فرماید:

(وَأذْکُرُ فِي الْكِتَابِ إِدْرِيسَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا \* وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا)<sup>۱۹۰</sup>;

از ادريس در این کتاب یاد کن. همانا وی بسیار راست گو و پیامبر الاهی بود. و ما او را به مقام والایی رساندیم.

۱۸۵ . تفسیر روح المعانی: ۱۶ / ۱۰۸.

۱۸۶ . سوره مریم (۱۹): آیه ۱۶.

۱۸۷ . همان: آیه ۴۱.

۱۸۸ . همان: آیه ۵۱.

۱۸۹ . همان: آیه ۵۴.

۱۹۰ . همان: آیه های ۵۶ و ۵۷.

آن گاه می فرماید:

أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ مِنْ ذُرِّيَةِ آدَمَ وَمِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ وَمِنْ ذُرِّيَةِ  
إِبْرَاهِيمَ وَإِسْرَائِيلَ وَمِمَّنْ هَدَيْنَا وَاجْتَبَيْنَا إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ خَرُّوا سُجَّدًا  
وَبُكْيًا<sup>۱۹۱</sup>؛

آنان پیامبرانی بودند که خداوند آن ها را مشمول نعمت های خود نموده بود؛ از فرزندان آدم و از کسانی که به همراه نوح بر کشتی سوار کردیم و از فرزندان ابراهیم و اسرائیل (یعقوب) و از کسانی که هدایت کرده و برگزیدیم. آنان کسانی بودند که آن گاه که آیات الاهی بر آنان خوانده می شد، به خاک می افتادند و در حال سجده گریان بودند.

عبارت «أُولَئِكَ الَّذِينَ» به همه آن «واذکر»ها متعلق می شود و عبارت «وَمِمَّنْ حَمَلْنَا» «وَمِمَّنْ هَدَيْنَا وَاجْتَبَيْنَا» بر «النَّبِيِّينَ» عطف است. معلوم شد که در این آیات، حضرت مریم علیها السلام نیز هست، گرچه آن حضرت از انبیا نیست. بنابراین، روشن می شود که مقام اجتناب، غیر انبیا را نیز در بر گرفته است. و کلام امام سجاد علیه السلام در تفسیر آیه اشکالی نخواهد داشت.

اما آلوسی از این قضیه غفلت کرده و فکر کرده که لازمه این تفسیر این است که ائمه علیهم السلام جزء انبیا باشند. از این رو این مطلب را مسخره و استهزا می کند و می گوید: این روایت از روایاتی است که شیعه ها جعل کرده اند. در صورتی که راغب اصفهانی نیز در این باره گفته: این مقامی است که خداوند متعال به انبیا و مقربان درگاهش «صدیقان و شهدا» می دهد.<sup>۱۹۲</sup>

بنابراین، ملاحظه می کنید که بدون اشکال این عبارت از زیارت جامعه، به مراتبی که در قرآن مجید برای انبیا و ائمه علیهم السلام قرار داده شده، اشاره دارد.

«بقدرته» یعنی چه؟

اینک به معنای «بقدرته» می پردازیم.

عمده بحث این است که «باء» این کلمه به چه معنایی آمده است؟ باید در این جهت دقت شود؛ چرا که معنای کلمه قدرت معلوم است. در این جا چند احتمال وجود دارد.

۱. این اجتنابی که به معنای جمع بر طریق اصطفا است، به قدرت خداوند متعال است. در این صورت «باء» سببی می شود یعنی: «بسبب قدرته تعالی جمعکم واصطفاکم».

معلوم می شود که اعمال قدرت در این قضیه لازم بوده است.

اگر در آیه ای، ذکری از قدرت الاهی آمده به خصوص با باء سببی کاشف می شود از این که در آن جا، یک کار با عظمتی صورت گرفته است. برای مثال در سوره قیامت چنین آمده است:

۱۹۱. همان: آیه ۵۸.

۱۹۲. المفردات فی غریب القرآن: ۸۷ - ۸۸.

أَلَيْسَ ذَلِكَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَىٰ؛<sup>۱۹۳</sup>

آیا چنین کسی قادر نیست که مردگان را زنده کند؟

واضح است که زنده کردن مردگان کار بزرگی است که قدرت الاهی برای آن کار لازم است.

و هم چنین در آیه مبارکه دیگری می فرماید:

بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ؛<sup>۱۹۴</sup>

آری ما قادریم که حتی خطوط سرانگشتان او را دوباره به صورت اول موزون و مرتب کنیم.

و در آیه مبارکه دیگری آمده است:

أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَىٰ وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ؛<sup>۱۹۵</sup>

آیا کسی که آسمان ها و زمین را (با آن همه عظمت و عجایب) آفریده توانایی ندارد که همانند آنان را بیافریند؟

آری می تواند و او آفریننده آگاه و داناست.

۲. این که خداوند ائمه علیهم السلام را به جهت مظهر بودن قدرت خود اختیار کرده، و بنابراین «باء» به معنای

«لام» می شود، اگر در لغت عرب استعمال شده باشد.

اما اگر در منابع اولیه روایت زیارت جامعه به جای «بقدرته»، «لقدرته» - هر چند به عنوان نسخه بدل - آمده

باشد مطلب تمام خواهد بود.

به هر حال، می توان این جمله را به عبارت: «اجتباکم لتکونوا مظاهر قدرته» تفسیر نمود هر چند مجاز باشد.

آری، خداوند متعال کار با عظمتی انجام داده و افراد با عظمتی را خلق کرده، تا نشانه قدرت او باشند.

و نیز، خدا ائمه را برای این جهت ساخته تا در این عالم دارای قدرت تصرف در کون بوده باشند که همان ولایت

تکوینی است.

و نیز آنان علاوه بر قدرت جسمانی قدرت ربّانی داشتند. در قضیه قلع باب خیبر از امیر مؤمنان علی علیه السلام

سؤال شد. حضرت فرمودند:

والله ما قلعت باب خیبر ورمیت به خلف ظهري أربعين ذراعاً بقوة جسدیه، ولا حرکه

غذائیه، لکنی أیدت بقوة ملکوتیه...؛<sup>۱۹۶</sup>

من این باب را به قدرت جسمانی فتح نکردم؛ بلکه به قدرت ربّانی بود... .

عزت و هدایت گری

۱۹۳. سوره قیامت (۷۵): آیه ۴۰.

۱۹۴. همان: آیه ۴.

۱۹۵. سوره یس (۳۶): آیه ۸۱.

۱۹۶. الأمالی، شیخ صدوق: ۶۰۴ - ۶۰۵ حدیث ۸۴۰، روضه الواعظین: ۱۲۷، بحار الأنوار: ۲۱ / ۲۶، حدیث ۲۵.

## وَأَعَزَّكُمْ بِهُدَاةٍ؛

گواهی می‌دهم که خداوند شما را به هدایت خود عزت بخشید.

راغب اصفهانی درباره کلمه «عزت» چنین می‌نگارد:

### العزّة حالة مانعة للإنسان من أن يُغلب؛

عزت یک حالتی است در انسان که با وجود آن حالت، انسان مغلوب واقع نمی‌شود.

آن‌گاه می‌نویسد:

### والعزیز الذی یقهر ولا یفهر؛

و عزیز آن کسی است که بر دیگران برتری، غلبه و سلطه دارد و دیگران را تحت قهر و قاهریتش می‌گیرد، اما خودش مغلوب و مقهور کسی نمی‌شود.

عزّ الشیء أى قلّ وجوده (عزّ الشیء قلّ اعتباراً بما قیل: کلّ موجود مملول وکلّ مفقود مطلوب، وقوله: (وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ) أى یصعب مناله ووجوده مثله).<sup>۱۹۷</sup>

شیء عزیز یعنی قلیل الوجود.

از مجموع آن چه نقل شد، معنای عزت عبارت است از این که انسان به گونه‌ای باشد که تحت نفوذ، سیطره، قدرت و قاهریت کسی قرار نگیرد و البته چنین کسی قلیل الوجود است.

این معنای حقیقی این کلمه در لغت عرب است، اما در مقام کاربرد، به اغراض و مقاصد دیگری به کار می‌رود؛ هر چند بازگشت همه معانی به همان معنایی است که بیان شد.

### عزت مطلق

بدون تردید عزت مطلق از هر جهت، از هر حیثی و به هر معنایی از آن خداوند متعال بوده و به او اختصاص دارد. قرآن کریم می‌فرماید:

(إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا)<sup>۱۹۸</sup>؛

همانا تمامی عزت‌ها برای خدای تعالی است.

در این آیه شریفه کلمه «العزّة» با الف و لام جنس آمده، و در عین حال قرآن مجید این معنا را با کلمه «جمیعاً» تأکید کرده است.

و از طرف دیگر «لام» در «لله» لام ملکیت است.

بنابراین، هر کس به هر مقدار از عزت حقیقی را داشته باشد البته از خداوند متعال خواهد بود و غیر از خدا هر که عزیز باشد از اوست و ذاتی آن فرد نیست؛ چرا که گفتیم گاهی بشر اشیا، امور و حالاتی را عزت می‌داند. او فرض

۱۹۷. المفردات فی غریب القرآن: ۳۳۲ و ۳۳۳.

۱۹۸. سوره نساء (۴): آیه ۱۳۹ و سوره یونس (۱۰): آیه ۶۵.

می کند که اگر مثلاً فلانی با او چنین رفتار کند، یا در فلان جا راهش بدهند و حضور پیدا کند و یا فلان چیز را دارا بشود عزیز خواهد بود.

شاید هم در عرف همین طور باشد؛ یعنی ما یک عزت عرفی را تصویر بکنیم، ولی این عزت ها که از نظر عرف و عقلا عزت است بعد از گذر زمان و دگرگونی اوضاع و احوال روزگار از بین می روند و ماندنی نیستند.

فرض کنید زید به ریاستی رسید، دوران آن ریاست پایان می پذیرد. یا انسان به خاطر جمالش یا وصفی از اوصاف، عزت یافت، این عزت تمام می شود.

بنابراین عزت حقیقی فقط عزت خدایی است؛ عزتی که دوام دارد و همیشگی و ابدی است. وقتی عزت مطلق از خداوند متعال باشد و همه عزت ها از او و هر که عزتی دارد از او کسب کرده یا تفضل اوست، باید بدانیم که عزت فقط به برکت رابطه با او حاصل می شود.

انسان هرچه با مرکز و مبدأ عزت حقیقی مرتبط باشد، عزت می یابد و چون آن مرکز با دوام و ماندگار است قهرماً این عزت هم به قدر خودش دائمی و ماندگار خواهد بود.

بنابراین عمده شاخصه عزت حقیقی، همیشگی و بادوام بودن آن است، چون از جایی اخذ شده که دائمی است و همیشگی.

### ائمه و عزت حقیقی

خداوند متعال عزت حقیقی را به ائمه اطهار علیهم السلام داده است چه تنها باشند یا جمعیتی دورشان باشد فرق نمی کند. برای آن ها خانه و زندان، حیات و ممات ظاهری فرق نمی کند، در هر شرایطی این عزت یکسان است. چرا؟ برای این که این عزت را جز خدا کسی نداده است و چون خدا این عزت را داده، کسی نمی تواند بگیرد که عزت الاهی این گونه است.

از این رو اگر می خواهیم دارای عزت حقیقی باشیم باید تلاش کنیم با خدا ارتباط داشته باشیم که چنین عزتی به برکت ارتباط با خداوند متعال به دست می آید که در آن صورت عزت بخش دیگران نیز خواهیم شد؛ یعنی افرادی که با ما در ارتباط باشند، عزت خواهند یافت. به سخن دیگر، ما در حد خودمان می توانیم منشأ عزت برای دیگران باشیم. از این رو خداوند متعال که می فرماید:

(إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا)؛

همانا تمامی عزت ها برای خدای تعالی است.

در جای دیگر می فرماید:

(وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ)؛<sup>۱۹۹</sup>

و تمام عزت ها برای خدا، رسولش و مؤمنان است.

---

۱۹۹. سوره منافقون (۶۳): آیه ۸.

مؤمنی که عزت خدایی داشته باشد هرگز بی ارزش و ذلیل نمی شود و خوف و واهمه نخواهد داشت که قرآن

می فرماید:

**(أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ)؛<sup>۲۰۰</sup>**

آگاه باشید! به راستی اولیای خدا، نه ترسی بر آن هاست و نه اندوهگین می شوند.

آری، عزت ائمه اطهار علیهم السلام عزتی است که خداوند متعال به آن ها داده است و این عزت در حدّ اعلای عزت الهی است که هیچ کسی در قرب الهی، کمالات، حالات و دیگر شئون بر آن ها مقدم نیست.

### ویژگی های عزت حقیقی

ائمه اطهار علیهم السلام عزیزند؛ یعنی قلیل المثال هستند، آن ها از حیث جهات کمال و قرب به خداوند متعال دیگران را مقهور و مغلوب خود قرار داده اند و دیگران نسبت به آن بزرگواران خاضع و کوچک هستند و این عزت همواره با علو همراه است که قرآن کریم می فرماید:

**(وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ)؛<sup>۲۰۱</sup>**

و سخن خدا بالا و برتر است و خداوند عزیز و حکیم است.

این عزت همیشه با توکل همراه است، آن جا که می فرماید:

**(وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ)؛<sup>۲۰۲</sup>**

و هر کس بر خدا توکل کند (پیروز می شود) خداوند قدرتمند و حکیم است.

این عزت همیشه با پیروزی و نصرت همراه است. هرچه دشمنان خواستند ائمه علیهم السلام را بشکنند، نتوانستند.

ائمه علیهم السلام همواره منتصر بودند که قرآن می فرماید:

**(وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ)؛<sup>۲۰۳</sup>**

پیروزی تنها از جانب خداوند است. به راستی خدا توانا و حکیم است.

این عزت با قوت همراه است، آن جا که می خوانیم:

**(إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ)؛<sup>۲۰۴</sup>**

همانا پروردگار تو قوی و شکست ناپذیر است.

این عزت با حکمت همراه است که چه قدر در قرآن مجید در وصف خداوند متعال آمده است:

**(عَزِيزٌ حَكِيمٌ)؛<sup>۲۰۵</sup>**

۲۰۰ . سوره یونس (۱۰): آیه ۶۲

۲۰۱ . سوره توبه (۹): آیه ۴۰

۲۰۲ . سوره انفال (۸): آیه ۴۹

۲۰۳ . همان: آیه ۱۰

۲۰۴ . سوره هود (۱۱): آیه ۶۶

او توانای حکیم است.

آن عزت با علم همراه است که قرآن می فرماید:

(الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ)؛<sup>۲۰۶</sup>

او توانای علیم است.

عجیب این که با همه این قدرت، علم، حکمت و نصرت که خدا دارد، همراه با رحمت است، آن جا که

می فرماید:

(وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ)؛<sup>۲۰۷</sup>

و همانا پروردگارت توانای رحیم است.

خداوند متعال مغلوب واقع نمی شود؛ و با این که مغلوب واقع نمی شود رحیم و غفور نیز می باشد.

ائمه علیهم السلام همین طور بودند. با وجود حکمت، قدرت، نصرت و همه کمالات، مقامات و منازل از خداوند

متعال، در عین حال از کسانی که به آن ها ظلم و تعدی کردند و به هر نحوی خواستند آنان را کوچک کنند، گذشت

هم داشتند.

### عزت و هدایت

بنابر آن چه گذشت ائمه علیهم السلام مظهر همه این اسما و صفات الاهی هستند که هر کدام در جای خود از این

صفات استفاده کرده اند. البته چنین عزتی با این ابعاد و با این خصوصیات، هدایت الاهی لازم دارد و بدون آن حاصل

نمی شود، لذا می گوییم: «اعزکم بهداه»!

خداوند متعال همه مخلوقات را هدایت کرده است، آن جا که می فرماید:

(الَّذِي أُعْطِيَ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى)؛<sup>۲۰۸</sup>

(پروردگار ما) کسی است که به هر موجودی آن چه را که لازمه خلقت او بوده، عطا کرده سپس هدایت کرده

است.

اما هدایت هر مخلوقی با خلقت و ظرفیت آن مخلوق متناسب است، از این رو است که در جای دیگر می فرماید:

(وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى)؛<sup>۲۰۹</sup>

خداوند کسی است که مقدر کرد و هدایت نمود.

---

۲۰۵ . سوره بقره (۲): آیه های ۲۰۹، ۲۲۰، ۲۲۸، ۲۴۰ و ۲۶۰، سوره مائده (۵): آیه ۲۸، سوره انفال (۸): آیه های ۱۰، ۴۹، ۶۳ و ۶۷، سوره توبه (۹): آیه

۴۰ و ۷۱ و سوره لقمان (۳۱): آیه ۲۷.

۲۰۶ . سوره انعام (۶): آیه ۹۶، سوره نمل (۲۷): آیه ۷۸، سوره یس (۳۶): آیه ۳۸ و ...

۲۰۷ . سوره شعراء (۲۶): آیه های ۹ و ۶۸ و ۱۰۴ و ۱۲۲ و ۱۴۰ و ۱۵۹ و ۱۷۵ و ...

۲۰۸ . سوره طه (۲۰): آیه ۵۰.

۲۰۹ . سوره اعلی (۸۷): آیه ۳.

پس اندازه گیری لازم است و ظرفیت باید باشد. درست است که خداوند متعال بدون اندازه گیری نیز می تواند هدایت کند، اما ظرفیت لازم است، این مطلب از آیه ای استفاده می شود که می فرماید:

(وَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ)<sup>۲۱۰</sup>

اگر می خواست تمامی شما را هدایت می فرمود.

آری، مشیت الهی چنین نیست که همه مردم همه مخلوقات را بدون حساب و کتاب و بی مقدمه و بدون امتحان و اختیار هدایت بکند. این خلاف حکمت خلقت است. مقتضای حکمت خلقت این است که هدایت روی حساب، برنامه و قاعده باشد، یعنی مطابق ظرفیت ها و استعدادها باشد؛ چرا که هدایتی که این همه عظمت، ارزش و اثر دارد، نمی شود که بدون حساب و کتاب باشد.

### گزینش و هدایت

از طرفی لازم به تذکر است که خداوند متعال مقربان خود را از انبیا و ائمه قبلاً امتحان و اختبار کرده و سپس آن ها را از دیگران جدا می کند و هدایت های خاصه الهی نصیب آن ها می شود. پیش تر در توضیح عبارت «اجتباکم» بیان شد که اجتناب مقدمه داشته و آن مقدمه امتحان بوده و در پی اجتناب، هدایت بوده است، در این مورد به برخی از آیات اشاره کردیم که می فرماید:

(ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَهَدَى)<sup>۲۱۱</sup>

سپس پروردگارش وی را برگزید و توبه اش را پذیرفت و هدایتش نمود.

او پیامبر را امتحان می کند، آن گاه اجتناب می نماید. سپس هدایت می کند. درباره پیامبر دیگری می فرماید:

(شَاكِرًا لِأَنْعُمِهِ اجْتَبَاهُ وَهَدَاهُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ)<sup>۲۱۲</sup>

وی شکرگزار نعمت های پروردگار بود و خدا او را برگزید و به راهی راست هدایت فرمود.

در مورد دیگر درباره مجموعه ای از پیامبران می فرماید:

(وَاجْتَبَيْنَاهُمْ وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ)<sup>۲۱۳</sup>

آنان را برگزیدیم و به راه راست هدایت نمودیم.

پیامبران الهی از اُمت خود مشقت ها دیدند و در این عالم چه امتحاناتی دادند و بعد از آن اجتناب شدند، ائمه اطهار علیهم السلام نیز همین طور بودند که پس از آن مورد هدایت خاصه قرار گرفتند آن گاه خود نیز هادی شدند که خداوند متعال می فرماید:

(إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ)<sup>۲۱۴</sup>

۲۱۰ . سوره نحل (۱۶): آیه ۹.

۲۱۱ . سوره طه (۲۰): آیه ۱۲۲.

۲۱۲ . سوره نحل (۱۶): آیه ۱۲۱.

۲۱۳ . سوره انعام (۶): آیه ۸۷.

۲۱۴ . سوره رعد (۱۳): آیه ۷.

همانا تو فقط بیم دهنده ای و برای هر گروهی هدایت کننده ای است.

طبق احادیث فراوانی از فریقین این آیه خطاب به امیر مؤمنان علی علیه السلام است که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله

فرمود:

**أنا المنذر وعلى الهادى من بعدى. يا على! بك يهتدى المهتدون؛**<sup>۲۱۵</sup>

من انذار کننده ام و علی پس از من هدایت گر اُمت است. ای علی! به وسیله تو طالبان حقیقت هدایت می شوند.

آیه دیگری در مورد ائمه علیهم السلام است، آن جا که می فرماید:

**(وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا)؛**<sup>۲۱۶</sup>

و از آنان امامان و پیشوایانی قرار دادیم که به امر ما، هدایت می کردند؛ چون شکیبایی نمودند.

جابر جعفی گوید: امام باقر علیه السلام فرمودند:

**نزلت هذه الآية في ولد فاطمة سلام الله عليها خاصة، (وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ...)**<sup>۲۱۷</sup>

این آیه در خصوص فرزندان فاطمه سلام الله عليها نازل شده است که (می فرماید): «و از آنان امامان و پیشوایانی قرار دادیم...».

البته ائمه اطهار علیهم السلام صبر کردند و مظهر صبر به معنای گسترده آن بودند. آن گاه خداوند متعال آن ها را برای امامت نصب و برای هدایت جعل کرد و آن هدایت خاصه، بعد از آن خصوصیات به آن ها داده شد و آنان خود هادی و هدایت گر شدند.

اگر ما به هر مقداری که با خداوند متعال مرکز عزت ارتباط داشته باشیم، نه تنها عزت می یابیم؛ بلکه خود ما برای دیگران منشأ عزت می شویم.

از این رو است که درباره علما روایاتی آمده که اگر کسی دارای علوم اهل بیت علیهم السلام باشد قهراً عزت پیدا می کند و عزت بخش می شود. در روایتی امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

**من جالس العلماء وقر؛**<sup>۲۱۸</sup>

هر کس با عالمان بنشیند، عظمت یابد.

مجالست با علما عزت می آورد؛ به خاطر این که عالم مقداری از علوم اهل بیت علیهم السلام را دارد.

و کسی که با این عالم معاشرت و مجالست می کند در جامعه مورد احترام خواهد بود.

۲۱۵ . تفسیر مجمع البیان: ۶ / ۱۵، تفسیر نور الثقلین: ۲ / ۴۸۲، حدیث ۱۶، بحار الأنوار: ۹ / ۱۰۷، ۲ / ۲۳، شواهد التنزیل: ۱ / ۳۸۴، حدیث ۴۰۰، تاریخ مدینه دمشق: ۴۲ / ۳۵۹.

۲۱۶ . سوره سجده (۳۲): آیه ۲۴.

۲۱۷ . تأویل الآیات: ۲ / ۴۴۴ - ۴۴۵، حدیث ۸، بحار الأنوار: ۲۴ / ۱۵۸، حدیث ۲۳، تفسیر فرات کوفی: ۳۲۹، حدیث ۴۴۹، شواهد التنزیل: ۱ / ۵۸۳، حدیث ۶۲۵.

۲۱۸ . کنز الفوائد: ۱۴۷، بحار الأنوار: ۱ / ۲۰۵، حدیث ۳۰.

بنابراین، ائمه عليهم السلام هدایت را از خداوند متعال دریافت کردند و آن گاه خود هادی شدند و به راستی چه انسان هایی به برکت ائمه عليهم السلام هدایت شدند؟

از این روست که آن گاه که برای امامت منصوب شدند خداوند متعال امر کرد که از آنان تبعیت کنید، آن جا که می فرماید:

**(أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِي فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ)؛<sup>۲۱۹</sup>**

آیا کسی که به حق و راستی هدایت می کند، شایسته پیروی است، یا آن کس که خود هدایت نمی شود مگر آن که هدایتش کنند؟

به تعبیر بنده، می فرماید: مگر عقل ندارید؟ کسی که خود به هادی نیاز دارد و راه را از چاه تشخیص نمی دهد، شما او را امام و مقتدای خود قرار می دهید و کسی را که به حق هدایت می کند رها می نمایید؟! از طرف دیگر، خداوند به کسانی که در پی هدایت اهل بیت عليهم السلام بوده و از آنان پیروی کنند وعده مغفرت و رحمت داده است، آن جا که می فرماید:

**(وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى)؛<sup>۲۲۰</sup>**

و من هر آن که را که توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد، سپس هدایت شود، می آمرزم.

روایاتی در ذیل این آیه کریمه آمده که منظور، ولایت امیر مؤمنان علی و اهل بیت عليهم السلام است.<sup>۲۲۱</sup>

امام باقر علیه السلام از پدر و جدّ بزرگوارش این گونه نقل می کند:

**خرج رسول الله صلى الله عليه وآله ذات يوم فقال: إن الله تعالى يقول: (وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى)،<sup>۲۲۲</sup> ثم قال لعلی بن أبی طالب علیهما السلام: إلی ولایتک؛<sup>۲۲۳</sup>**

روزی رسول خدا صلی الله علیه وآله از منزل بیرون رفت و فرمود: خدای تعالی می فرماید: «و من هر آن که را توبه کند و ایمان آورد... می آمرزم». ای علی! هر کس به سبب ولایت تو هدایت شود، مورد بخشش و غفران و عفو قرار می گیرد.

و در روایت دیگری امام باقر علیه السلام می فرماید:

**(ثم اهتدى) إلی ولایتنا أهل البيت، فوالله، لو أن رجلاً عبدالله عمره ما بین الركن والمقام ثم مات ولم یجىء بولایتنا لأکبه الله فی النار علی وجهه.<sup>۲۲۴</sup>**

۲۱۹ . سوره یونس (۱۰): آیه ۳۵.

۲۲۰ . سوره طه (۲۰): آیه ۸۲ .

۲۲۱ . المناقب، ابن شهر آشوب: ۳ / ۴۰۳، بحار الأنوار: ۲۴ / ۲۱، حدیث ۳۸.

۲۲۲ . سوره عنکبوت (۲۹): آیه ۶۹.

۲۲۳ . شواهد التنزیل: ۱ / ۴۹۳، حدیث ۵۲۱.

پس روشن شد که به ائمه علیهم السلام، هدایت داده شد و این هدایت برای آن ها عزت آورد و خودشان هادی شدند، آن گاه به متابعت از این بزرگواران دستور داده شد، سپس وعده داده شد که اگر از این ها متابعت کنید، مورد آمرزش قرار خواهید گرفت.

گفتنی است که برخی خیال می کنند که وقتی به خدا و رسول ایمان آورده اند و نماز، روزه، حج و اعمال صالح دیگر انجام دادند، همین کافی است و با اهل بیت و ولایت آن بزرگواران و تبعیت آنان کاری ندارند. اینان خیال می کنند که کارشان درست است.

نه، این گونه نیست. ایمان، عمل صالح و هدایت به ولایت امیر مؤمنان علی و اهل بیت علیهم السلام و مجموعه این ها موجب آمرزش می شود.

آری، خداوند متعال چنین عزتی به ائمه اطهار علیهم السلام عطا کرده است. البته در زیارت جامعه موارد دیگری داریم که علاوه بر این که به تبعیت از ائمه علیهم السلام امر کرده، برای کسانی که تابع اهل بیت باشند وعده مغفرت داده است.

خداوند متعال پس از آن وعده داده که اگر در این راه قدم بردارید ما شما را کمک می کنیم، آن جا که می فرماید:

**وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا**؛<sup>۲۲۵</sup>

آنان که در راه ما جهاد کنند قطعاً به راه های خود هدایتشان خواهیم کرد.

در روایتی حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام در ذیل این آیه می فرماید:

**هذه نزلت في آل محمد وأتباعهم**؛<sup>۲۲۶</sup>

این آیه درباره آل محمد علیهم السلام و شیعیان آنان نازل شده است.

آری، ائمه علیهم السلام با این عزت دارای هدایت خاصه و هادی شدند و به تبعیت از این ها امر و به مغفرت پیروان آن ها وعده داده شد. از آن طرف نیز خداوند متعال عنایت نمود و قلوب را نیز به طرف اینان سوق داد که این نیز نحوه ای عزت برای ائمه علیهم السلام است؛ آن جا که فرمود:

**(الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْ لَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ)**؛<sup>۲۲۷</sup>

ستایش مخصوص خداوندی است که ما را به این همه نعمت ها رهنمون شد و اگر خداوند ما را هدایت نکرده بود، ما هدایت نمی یافتیم.

---

۲۲۴ . تفسیر مجمع البیان: ۷ / ۴۵، بحار الأنوار: ۲۴ / ۱۴۹، حدیث ۲۹، تفسیر الصافی: ۳ / ۳۱۴، حدیث ۸۲، تفسیر نور الثقلین: ۳ / ۳۸۷، حدیث ۹۵، شواهد التنزیل: ۱ / ۴۹۲.

۲۲۵ . سوره عنکبوت (۲۹): آیه ۶۹.

۲۲۶ . المناقب، ابن شهر آشوب: ۲ / ۴۰۳، بحار الأنوار: ۲۴ / ۲۱، حدیث ۳۸.

۲۲۷ . سوره اعراف (۷): آیه ۴۳.

## هدایت چیست؟

بحثی نیست که هدایت دو نوع است:

گاهی نشان دادن راه است که قرآن کریم می فرماید:

**﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا﴾**<sup>۲۲۸</sup>

ما راه را به انسان نشان دادیم، حال می خواهد شاکر باشد و یا ناسپاس.

و گاهی هدایت این گونه است که هادی مقداری از راه را هم با شما می آید و شما را همراهی می کند.

وقتی آدرس کسی را می خواهید یک وقت به شما آدرس می دهند و شما را راهنمایی می کنند که آن مقصد

کجاست. در این زمینه قرآن می فرماید:

**﴿وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى﴾**<sup>۲۲۹</sup>

و کسانی که هدایت یافته اند، خداوند بر هدایتشان می افزاید.

در آیه دیگری می فرماید:

**﴿وَيَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى﴾**<sup>۲۳۰</sup>

و کسانی که در راه هدایت تو قدم برداشتند خداوند بر هدایتشان می افزاید.

خداوند متعال در این مسیر، بر هدایت می افزاید که راهنما دست طرف را می گیرد تا به مقصد برساند و دیگر

هیچ احتمال گمراهی نیست که قرآن می فرماید:

**﴿وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُضِلٍّ﴾**<sup>۲۳۱</sup>

و هر کس را که خدا هدایت کند، هیچ گمراه کننده ای نخواهد داشت.

همه این ها مراتبی از هدایت است، اما انسان باید ظرفیت و آمادگی داشته باشد تا به آن جایی برسد که بتواند در

جای پای آن بزرگواران که دارای هدایت خاصه هستند قدم بگذارد و تابع آن ها باشد و در نتیجه هم عزت و هدایت

یابد و هم منشأ عزت و هدایت و چراغ راه برای دیگران بشود و این روشنایی و هدایت و این راه خدا، پیامبر اکرم و

اهل بیت علیهم السلام ادامه داشته باشد.

## مخصوصان به برهان

**﴿وَخَصَّكُمْ بِبُرْهَانِهِ﴾**

گواهی می دهم که شما به برهان خدا مخصوص هستید.

راغب اصفهانی درباره کلمه «اختصاص» می نویسد:

۲۲۸ . سوره انسان (۷۶): آیه ۳.

۲۲۹ . سوره محمد صلی الله علیه وآله (۴۷): آیه ۱۷.

۲۳۰ . سوره مریم (۱۹): آیه ۷۶.

۲۳۱ . سوره زمر (۳۹): آیه ۳۷.

التخصیص والاختصاص والخصوصیة والتخصّص: تفرّد بعض الشیء بما لا یشارکه فیه الجملة، وذلك خلاف العموم والتعمّم والتعمیم.<sup>۲۳۲</sup>

برهان یعنی چه؟

راغب اصفهانی درباره واژه «برهان» می گوید:

**البرهان: بیانٌ للحجّة... والبرهان أوكد الأدلّة وهو الذی یقتضی الصدق أبداً لا مُحالاً.**<sup>۲۳۳</sup>

برهان، قوی ترین ادلّه و بیان حجّت است و هرگز از مطابقت با واقع جدا نمی شود و همیشه مقتضی صدق است. برهان یعنی حقیقت و مطابقت با واقع.

در قرآن مجید در سه جا کلمه «برهان» به کار رفته است. در یک جا درباره پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می فرماید:

**قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ**<sup>۲۳۴</sup>؛

دلیل روشن از جانب پروردگارتان برای شما آمد.

در جای دیگر در قضیّه حضرت یوسف علیه السلام می فرماید:

**وَلَقَدْ هَمَمْتُ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ**<sup>۲۳۵</sup>؛

آن زن قصد او کرد و او نیز اگر برهان پروردگار را نمی دید، قصد وی می نمود.

در جای سوم در داستان حضرت موسی علیه السلام و فرعون می فرماید:

**فَذَانِكَ بُرْهَانَانِ مِنْ رَبِّكَ إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ**<sup>۲۳۶</sup>؛

این دو برهان روشن (عصا و ید بیضا) از پروردگارت به سوی فرعون و اطرافیان اوست.

در این آیات واژه «برهان» به خداوند متعال آن هم با وصف «ربّ» اضافه شده؛ یعنی این برهان به اقتضاء ربوبیّت خدا است.

رب یعنی چه؟

راغب اصفهانی درباره کلمه «ربّ» می نویسد:

**الربّ فی الأصل التّربیة وهو إنشاء الشیء حالاً فحالاً إلى حدّ التمام یقال: ربّه وربّاهُ**

**وربّه... فالربُّ مصدرٌ مستعارٌ للفاعل ولا یقال: الربّ مطلقاً إلاّ لله تعالی المتکفّل**

**بمصلحه الموجودات... والمتولّى لمصالح العباد**<sup>۲۳۷</sup>؛

۲۳۲ . المفردات فی غریب القرآن: ۱۴۹.

۲۳۳ . همان: ۴۵.

۲۳۴ . سوره نساء (۴): آیه ۱۷۴.

۲۳۵ . سوره یوسف (۱۲): آیه ۲۴.

۲۳۶ . سوره قصص (۲۸): آیه ۳۲.

۲۳۷ . المفردات فی غریب القرآن: ۱۸۴.

ربّ در اصل لغت عرب به معنای تربیت است و تربیت یعنی ساختن و درست کردن چیزی که پیشرفت کند و به حدّ تمام و کمال برسد.

برای مثال می گویند: فلانی گل هایی را در منزلش تربیت کرده، منظور این است که به آن ها از نظر آفتاب، آب، هوا و خاک و امور دیگر رسیدگی نموده تا رشد کرده و به سرحدّ تمام و کمال رسیده اند. یا فلانی شاگرد تربیت می کند؛ یعنی افرادی تحت نظارت او مراحل پیشرفت را طی می کنند تا آن ها را به سرحدّ کمال برساند.

بنابراین، خداوند متعال به کمال رساننده موجودات است که هر موجودی اعم از انسان و غیر انسان بر حسب حال خودش کمالی دارد.

### محصلّ معنا

با توجه به معنای «تخصیص» و «برهان» و این که به «ربّ» اضافه شده است معنای «وخصّکم ببرهانه» روشن می شود.

و محصلّ معنا این است: خداوند متعال آن حجّت محکمی را که به توسط آن، موجودات قابل رشد - مخصوصاً انسان - را تربیت می کند و به کمال می رساند به ائمه اطهار علیهم السلام اختصاص داده و آن ها را متولّیان مصالح همه موجودات قرار داده است، پس ائمه طاهرين وسیله رشد و کمال بشریت و دیگر موجودات هستند.

### برهان از نظر مصداقی

حال ببینیم که «برهان» مصداقاً چه چیزی است که به حضرات ائمه علیهم السلام اختصاص پیدا کرده، آیا مقصود چیز معینی است که در اختیارشان قرار گرفته یا مراد مطلق حجّت مطابق واقع می باشد؟ به عبارت دیگر، آیا «برهان» در این جمله علم است بر شیء خاصی یا مراد آن است که ائمه علیهم السلام اختصاص پیدا کرده اند به اقامه حجّت بر بندگان به آن گونه که خود خدا اقامه می کند؟

اینک می گوییم: اگر مراد از برهان شیء معینی باشد چیست؟

محتمل است مراد قرآن مجید باشد که خداوند متعال فهم کلام خود را به ائمه علیهم السلام اختصاص داده است و از قرآن به «برهان» می شود تعبیر نمود و ممکن است آیه مبارکه:

(قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ)<sup>۲۳۸</sup>

دلیل روشن از جانب پروردگارتان برای شما آمد.

به قرآن تفسیر کرد، که قرآن یک حجّت صادقیه ای است که تا ابد با واقع مطابقت دارد و برهان رسول الله صلی الله علیه وآله بر حقانیت اسلام و رسالت خود و برهان ائمه علیهم السلام بر امامت و ولایت خویش در برابر مخالفان می باشد. به راستی این اختصاص چه معنایی دارد؟

۲۳۸ . سوره نساء (۴): آیه ۱۷۴.

یعنی بدون تردید معارف، اسرار، حقایق، احکام و تمام خصوصیات که قرآن در جهت تربیت انسان و وصول او به کمال حقیقی دارد همه این ها نزد ائمه علیهم السلام خواهد بود.

و محتمل است مراد از «برهان» معجزه باشد، که خداوند متعال معجزاتی را که در مسیر تربیت بشری و اقامه حجتی برای رسیدن او به کمال است، به ائمه علیهم الصلاة والسلام اختصاص داده که هر کدام از معجزات اختصاصی ائمه حجتی بر حقانیت آن ها و مطابق بودن فرمایشات آن ها با واقع است.<sup>۲۳۹</sup>

البته معجزه همیشه برای دعوت به ایمان، هدایت، رساندن به کمال مطلوب، باز داشتن از گمراهی و نجات دادن از ضلالت است. از این روست که در داستان موسی علیه السلام آمده که به آن حضرت خطاب شد:

(اسْلُكْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجُ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ وَاضْمُمُ إِلَيْكَ جَنَاحَكَ مِنَ الرَّهْبِ فَذَانِكَ بُرْهَانَانِ مِنْ رَبِّكَ إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ)<sup>۲۴۰</sup>

دستت را در گریبان خود فرو بر و هنگامی که خارج می شود سفید و درخشان است بدون عیب و نقص دست هایت را بر سینه ات بگذار تا ترس و وحشت از تو دور شود. این دو (معجزه عصا و ید بیضاء) دو برهان روشن از جانب پروردگارت به سوی فرعون و اطرافیان اوست و آنان قوم فاسقی هستند. و محتمل است که مراد اسم اعظم باشد که به ائمه علیهم السلام اختصاص دارد و موجب افضلیت آنان از همه عالمیان گردیده، در برخی از دعاها آمده:

**وباسمک الذی جعلته عندهم وبه خصصتهم دون العالمین وبه أبتهم وأبنت فضلهم من فضل العالمین، حتی فاق فضلهم فضل العالمین جمیعاً.**

به هر تقدیر، این جمله از زیارت جامعه از دلایل افضلیت رسول الله و ائمه علیهم السلام و تقدّمشان بر همه عالمیان می باشد، که البته لفظ «عالمیان» همه مقربان درگاه حق تعالی را شامل است.

**برگزیدگان برای نور خدا**

**وَأَنْتَجَبَكُمُ لِنُورِهِ؛**

و گواهی می دهم که خدا شما را به جهت نور خود انتخاب کرده است.

پیش تر بیان شد که کلمه های انتجاب، انتخاب، اختیار و اصطفاء مفاهیمی بسیار به هم نزدیک هستند، ولی

مترادف نیستند.

درباره کلمه «انتجاب» در لغت چنین آمده است:

۲۳۹. ر.ک: تفسیر مجمع البیان: ۳ / ۲۵۲، تفسیر الصافی: ۱ / ۵۲۵.

۲۴۰. سوره قصص (۲۸): آیه ۳۲.

## والمنتجب: المختار من كل شيء، وقد انتجب فلان فلاناً إذا استخلصه واصطفاه اختياراً على غيره.<sup>۲۴۱</sup>

پس ائمه عليهم السلام اختيار شده خالص خدا هستند به جهت نور خود؛ وقتی کسی را از ديگران به جهت کاری انتخاب می کنند، آن شخص با توجه به آن کار بر ديگران امتیاز دارد؛ یعنی غیر از او برای آن کار شایستگی ندارد، اما در این جا انتخاب محض نیست، بلکه خصوصیت استخلاص نیز وجود دارد، همان معنایی که در:

**قال فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ \* إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ**؛<sup>۲۴۲</sup>

گفت: به عزت تو سوگند که همه آن ها را گمراه خواهیم کرد، مگر بندگان مخلص تو از میان آن ها. ابلیس به عزت خدا سوگند یاد می کند که همه بندگان خدا را گمراه می کند، اما از آن ها «مخلصین» را استثنا کرده، چون می داند زورش به این گروه نمی رسد، چون این ها کسانی هستند که خدا آن ها را خالص برای خود قرار داده است.

«انتجاب» از «نجب» به معنای «طهارت» گرفته شده. می گویند: فلانی فرد نجیبی است؛ یعنی از عیوب و نقایصی که ديگران دارند پاک و مبراً و خالص است.

بنابر نسخه «النوره»، خدا، ائمه عليهم السلام را چنان مطهر و منور قرار داده که فقط خودشان قابلیت و سنخیت نور خدا را داشتند.

نور به زبان فارسی روشنایی است. روشنایی بر دو قسم است، مادی و معنوی. نور مادی به توسط باصره انسان احساس می شود، اما نور معنوی بصیرت است که هر انسانی دارا نمی باشد. از طرفی نور، خود روشنایی بخش است. از این رو در تعریف نور می گویند:

**النور هو الظاهر بنفسه والمظهر لغيره**؛<sup>۲۴۳</sup>

نور آن چیزی است که خود به خود آشکار و آشکار کننده غیر می باشد. چنان که در شرح «خلقکم أنواراً» خواهد آمد، ائمه عليهم السلام نور هستند، و تمام حیثیاتشان نور می باشد، لذا در تمام اقوال و افعال و تروکشان روشنایی بخش و هدایت گرند، و از این روست که وجودشان حجت و قول، فعل و تقریرشان نیز حجت است.

### نور از نظر مصداقی

پس - بنابر شرحی که دادیم - معنای این جمله این است که ائمه عليهم السلام مظهر نور خدا، و در عین حال حامل نور خدا هستند، و برای نور خدا مصداقی می توان تصور نمود:  
یکی از مصداق نور، قرآن مجید است. در قرآن می خوانیم:

۲۴۱. لسان العرب: ۱ / ۷۴۸.

۲۴۲. سوره ص (۳۸): آیه ۸۲ و ۸۳.

۲۴۳. بحار الأنوار: ۸۸ / ۵۷، فیض القدير: ۲ / ۶۱۸ تفسیر الصافی: ۳ / ۴۳۴، حدیث: ۳۵.

فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ<sup>۲۴۴</sup>؛

پس کسانی که به او (پیامبر) ایمان آوردند و از او حمایت نمودند و از نوری که به همراه او نازل شد، پیروی نمودند، آنان رستگارانند.

مصدق دیگر نور، رسول الله صلی الله علیه وآله است. قرآن کریم می فرماید:

﴿وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا﴾<sup>۲۴۵</sup>؛

و به فرمان خدا تو را دعوت کننده به سوی خدا و چراغی روشنی بخش قرار دادیم.

مراد از نور در این آیه، شخص رسول الله صلی الله علیه وآله است.<sup>۲۴۶</sup>

در آیه دیگری می خوانیم:

﴿قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ﴾<sup>۲۴۷</sup>؛

از جانب خدا نور و کتابی آشکار به سوی شما آمد.

مراد از نور در این آیه نیز پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله است. در تفسیر مجمع البیان این گونه آمده است:

«قد جاءكم من الله نور» یعنی بالنور محمد صلی الله علیه وآله، لأنه يهتدى به الخلق، كما يهتدون بالنور، عن قتاده واختاره الزجاج. وقيل: عنى به القرآن، لأنه يبين الحق من الباطل، عن أبي على الجبائی. والأول أولى...<sup>۲۴۸</sup>؛

منظور از نور، حضرت محمد صلی الله علیه وآله است؛ زیرا مردم به وجود او هدایت می شوند؛ هم چنان که مردم به وسیله نور هدایت می شوند. این معنا از قتاده است و همین معنا را زجاج نیز انتخاب کرده است. ابوعلی جبائی گفته است که منظور، قرآن است که حق را از باطل جدا می کند؛ لکن معنای نخست بهتر است... .

و در تفسیر معانی القرآن آمده است:

«قد جاءكم من الله نور» قيل: نور یعنی به النبی صلی الله علیه وآله وهو تمثيل، لأن النور هو الذي تتبين به الأشياء<sup>۲۴۹</sup>؛

منظور از نور در این جا حضرت محمد صلی الله علیه وآله است و این تمثیلی است میان پیامبر و نور؛ زیرا نور آن چیزی است که به وسیله آن اشیا واضح و روشن می شوند.

---

۲۴۴ . سوره اعراف (۷): آیه ۱۵۷.  
۲۴۵ . سوره احزاب (۳۳): آیه ۴۶.  
۲۴۶ . ر.ک: شرح الأخبار: ۳ / ۴۱۸، الأمالی، شیخ طوسی: ۵۲۶، المناقب، ابن شهرآشوب: ۱ / ۱۳۱، بحار الأنوار: ۷۴ / ۷۴، تفسیر التبیان: ۸ / ۳۴۹، تفسیر مجمع البیان: ۸ / ۱۶۸، زاد المسیر: ۶ / ۲۰۶.  
۲۴۷ . سوره مائده (۵): آیه ۱۵.  
۲۴۸ . تفسیر مجمع البیان: ۳ / ۳۰۱.  
۲۴۹ . تفسیر معانی القرآن: ۲ / ۲۸۴، حدیث ۵۲.

از مصادیق دیگر نور، علم است. در روایتی آمده است:

**العلم نورٌ يقذفه الله في قلب من يشاء؛<sup>۲۵۰</sup>**

علم نوری است که خداوند در قلب هر آن کس که خواهد قرار می دهد.

در زیارت جامعه نیز خواهیم خواند: «**کلامکم نور**».

آیا کلام ائمه اطهار غیر از کلام خدا که همان قرآن است، می باشد؟

آیا به راستی ائمه علیهم السلام غیر از قرآن هستند؟ ما می توانیم از طریق برهان و از کتاب و سنت مخصوصاً

احادیث اهل سنت استدلال کنیم و به اثبات برسانیم که ائمه علیهم السلام همان قرآن هستند و قرآن، همان ائمه. در

حدیثی متواتر می خوانیم که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

**علیٌّ مع قرآن والقرآن مع علی لا یفترقان؛<sup>۲۵۱</sup>**

علی با قرآن است و قرآن با علی و این دو از هم فاصله نخواهند گرفت.

از این معیت، اثبنت استظهار می شود. اما در حدیث ثقلین پیامبر خدا صلی الله علیه وآله می فرماید:

**کتاب الله وعترتی اهل بیتی؛<sup>۲۵۲</sup>**

کتاب خدا و عترتم اهل بیتم.

در این حدیث بین ائمه علیهم السلام و قرآن مجید قرآن حاصل شده است؛ ولی مطلب فراتر از این است؛ بلکه

ائمه علیهم السلام قرآن ناطق هستند و این قرآن، قرآن صامت. امیر مؤمنان علی علیه السلام در سخنی فرمود:

**هذا کتاب الله الصامت، وأنا کتاب الله الناطق.<sup>۲۵۳</sup>**

آیا به راستی ائمه علیهم السلام غیر از رسول الله صلی الله علیه وآله هستند؟

به اقتضای آیه مباحله امیر مؤمنان علی علیه السلام در همه کمالات - جز نبوت - نفس رسول الله صلی الله علیه وآله

هستند.

نظام الدین نیشابوری در تفسیر خود در ذیل آیه مبارکه (وَكَيْفَ تَكْفُرُونَ وَأَنْتُمْ تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ آيَاتُ اللَّهِ

وَفِيكُمْ رَسُولُهُ)<sup>۲۵۴</sup> گفته است:

**وکیف تکفرون: استفهام بطریق الإنکار والتعجب، والمعنی: من أين يتطرق إليکم**

**الکفر، والحال أن آیات الله تتلى علیکم علی لسان الرسول صلی الله علیه وآله غصه فی کلّ**

**واقعه، و بین أظهرکم رسول ینبئ لکم کلّ شبهة ویزیح عنکم کلّ عله... .**

۲۵۰ . مستدرک سفینه البحار: ۸ / ۳۰۵، المسترشد: ۹، مصباح الشریعه: ۱۶.

۲۵۱ . ر.ک: جلد یکم، صفحه ۴۳۲ از همین کتاب.

۲۵۲ . ر.ک: جلد یکم، صفحه ۳۲۵ از همین کتاب.

۲۵۳ . بحار الأنوار: ۸۹ / ۴۹، حدیث ۸ به نقل از تفسیر القمی: ۲ / ۶۲۰ العمده: ۳۳۰، وسائل الشیعه: ۲۷ / ۳۴، باب ۵ من أبواب صفات القاضي، حدیث ۱۲،

تاریخ طبری: ۵ / ۶۶ تذکره الخواص: ۹۶.

۲۵۴ . سوره آل عمران (۳): آیه ۱۰۱.

قلت: أما الكتاب فإنه باق على وجه الدهر، وأما النبي صلى الله عليه وآله فإنه إن كان قد مضى إلى رحمته الله في الظاهر، ولكن نور سره باق بين المؤمنين فكأنه باق، على أن عترته صلى الله عليه وآله ورثته يقومون مقامه بحسب الظاهر أيضاً، ولهذا قال: «إني تارك فيكم الثقلين»...؛<sup>٢٥٥</sup>

حاصل معنا این که: گرچه پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در ظاهر نیستند؛ ولی عترت آن حضرت؛ وارثان و قائم مقامان ایشان، در این عالم هستند، چنان که در حدیث ثقلین فرموده اند: «همانا من در میان شما دو چیز گران بها را قرار داده ام...».

آیا ائمه اطهار علیهم الصلاة والسلام غیر از علم هستند؟ یعنی تمام آن چه که از ائمه دیده و شنیده می شود علم است و نور و آن جا تاریکی و جهل وجود ندارد.

اصلاً، ائمه علیهم السلام یکپارچه علم هستند، در زیارت حضرت ولی عصر ارواحنا فداه می خوانیم:

السلام عليك أيها العلم المنصوب والعلم المصوب.<sup>٢٥٦</sup>

اجمالاً، ائمه اطهار نورند، و همه مصادیق نور که به خدا مضاف است در وجودشان می باشد.

و این به انتخاب و اراده خدا است، و در این اعتقاد هیچ شائبه غلو وجود ندارد.

و اما بنابر نسخه «بنوره» ظاهر آن است که «باء» سببی باشد، و «بنوره» یعنی «بعلمه». خداوند به سبب علم

خود به ذوات مقدسه، ائمه علیهم السلام را انتخاب و به خود اختصاص داده است.

تأييد شدگان به روح

وَأَيِّدْكُمْ بِرُوحِهِ؛

گواهی می دهم که خداوند شما را به روح خود تأیید کرد.

خداوند متعال ائمه علیهم السلام را به روح خود تأیید کرده است. تأیید در لغت از ماده «أيد»، به معنای قوت شدید

است. راغب اصفهانی می نویسد:

أيد: قال الله عز وجل (أَيِّدْتُكَ بِرُوحِ الْقُدْسِ)<sup>٢٥٧</sup> فعلت من الأيد أي القوة الشديدة. وقال

تعالی: (وَاللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصْرِهِ مَنْ يَشَاءُ)<sup>٢٥٨</sup> أي يكثر تأييده.<sup>٢٥٩</sup>

این واژه در قرآن مجید نیز در مواردی به کار رفته است. در آیه ای می خوانیم:

(وَاللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصْرِهِ مَنْ يَشَاءُ)؛

و خداوند هر که را بخواهد با یاری خود تأیید می کند.

٢٥٥ . غرائب القرآن: ١ / ٣٤٧.

٢٥٦ . الاحتجاج: ٢ / ٣١٦، بحار الأنوار: ٥٣ / ١٧١.

٢٥٧ . سوره مائده (٥): آیه ١١٠.

٢٥٨ . سوره آل عمران (٣): آیه ١٣.

٢٥٩ . المفردات فی غریب القرآن: ٣٠.

در آیه ای دیگر آمده است:

(هُوَ الَّذِي أُيِّدَكَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ)؛<sup>۲۶۰</sup>

اوست که تو را با یاری خود و مؤمنان تقویت کرد.

در آیه دیگری می فرماید:

(فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَىٰ عَدُوِّهِمْ فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ)؛<sup>۲۶۱</sup>

ما مؤمنان را در برابر دشمنشان تأیید کردیم و سرانجام پیروز شدند.

خداوند متعال در این آیه به مؤمنان قوت شدید عنایت می کند که نتیجه آن تأیید، غلبه و پیروزی است. البته غلبه در هر میدانی مصداق خود را دارد. برای مثال غلبه در میدان جنگ معلوم است، در میدان بحث و مناظره و جدل به شکل دیگری تحقق پیدا می کند، وگرنه مفهوم لفظ همان غلبه است.

هم چنین کیفیت تأیید خداوند متعال نیز مختلف است، و بر حسب موارد فرق می کند.

گاهی خداوند متعال برای حصول غلبه، به وسیله ای ظاهری تأیید می کند و قوت شدید عنایت می نماید. در آیه

مبارکه ای می فرماید:

(هُوَ الَّذِي أُيِّدَكَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ)؛<sup>۲۶۲</sup>

اوست که تو را با یاری خود و مؤمنان تقویت کرد.

در این آیه «بِالْمُؤْمِنِينَ» بر «بِنَصْرِهِ» عطف شده، و بآء در هر دو سببی است.

معنای «نصر» معلوم است، راغب اصفهانی می گوید:

**النصر والنصرة: العون.**<sup>۲۶۳</sup>

بنابراین، «نصر» یعنی: کمک.

اما در دعا برای حضرت ولی عصر ارواحنا فداه آمده است:

**وَأَيِّدْهُ بِالنَّصْرِ؛**

(خدایا!) او را به توسط نصر تقویت کن!

به نظر می رسد مقصود، امداد غیبی از ملائکه و غیره بوده باشد.

به هر حال، خداوند متعال حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله را کمک کرده و قوت بخشیده تا غلبه حاصل شده،

اما کلمه «بِالْمُؤْمِنِينَ» در کنار «بِنَصْرِهِ» در نقش داشتن مؤمنان در غلبه ظهور دارد، و چون «بآء» سببی باشد، خداوند

به سبب مؤمنان به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نصرت و غلبه داده و آن حضرت از مؤمنان استعانت جسته اند.

۲۶۰ . سوره انفال (۸): آیه ۶۲

۲۶۱ . سوره صف (۶۱): آیه ۱۴

۲۶۲ . سوره انفال (۸): آیه ۶۲

۲۶۳ . المفردات فی غریب القرآن: ۴۹۵.

پس می توان این آیه مبارکه را از ادله بطلان قول کسانی که استعانت به غیر خدا را شرک می دانند، قرار داد؛ بلکه این آیه در استعانت خدا و رسول به خلق در جهت پیروزی اسلام بر مشرکان ظهور دارد. کوتاه سخن این که تأیید گاهی به وسیله ظاهری است و گاهی به وسیله غیبی. خداوند متعال در آیه مبارکه ای می فرماید:

**(فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا)؛<sup>۲۶۴</sup>**

خداوند سکینه و آرامش خود را بر وی فرستاد و با لشکرهایی که مشاهده نمی شدند او را تقویت نمود. در این آیه تأیید به وسیله غیبی بوده؛ یعنی نیروهایی که دیده نمی شوند؛ یعنی ملائکه، چنان که در تفسیر ذیل آیه مبارکه آمده است<sup>۲۶۵</sup> هم چنان که در آیات جنگ بدر و جنگ حنین به آمدن ملائکه جهت نصرت رسول الله صلی الله علیه وآله تصریح شده است.<sup>۲۶۶</sup>

اما در چند جای قرآن، وسیله غیبی مطلق جنود نیست؛ بلکه خصوص روح آمده و خداوند متعال به وسیله روح رسول اکرم صلی الله علیه وآله و مسلمانان را غلبه داده است. اما به انحاء مختلف آمده است: در یک جا می فرماید:

**(أَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ)؛<sup>۲۶۷</sup>**

و آنان را با روحی از جانب خویش تقویت فرمود.

و در جای دیگری می فرماید:

**(أَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ)؛**

ما او را با روح القدس تقویت نمودیم.

و این روح القدس، وسیله غلبه پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله بوده است.

و هم به توسط او مطالب نازل می شده است، آن جا که می فرماید:

**(قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ لِيُثَبِّتَ الَّذِينَ آمَنُوا)؛<sup>۲۶۸</sup>**

بگو: روح القدس آن را از جانب پروردگارت به حق نازل کرده است تا افراد مؤمن را ثابت قدم گرداند.

این مقام خاصی است که اگر مراد از روح القدس، ملک باشد - که ظاهراً هم همین طور است - شأن خاصی در دستگاه ربوبی دارد.

و در آیه ای از قرآن می خوانیم:

**(نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ \* عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ)؛<sup>۲۶۹</sup>**

۲۶۴ . سوره توبه (۹): آیه ۴۰.

۲۶۵ . ر.ک: الکافی: ۸ / ۳۷۸، حدیث ۵۷۱.

۲۶۶ . عیون أخبار الرضا علیه السلام: ۱ / ۲۰۷، المسترشد: ۴۳۶.

۲۶۷ . سوره مجادله (۵۸): آیه ۲۲.

۲۶۸ . سوره نحل (۱۶): آیه ۱۰۲.

روح الامین آن را بر قلب تو نازل نموده است تا از انذار کنندگان باشی.

آیا این همان است که گاهی به قدس و گاهی به امین توصیف شده است؟ باید تحقیق بشود.

در این زمینه در کتاب بصائر الدرجات دو باب باز شده که اینک به برخی از احادیث آن ها اشاره می شود. در یک

باب آمده است:

جابر گوید: از امام باقر علیه السلام درباره علم پرسیدم، فرمود:

**یا جابر! إنّ فی الأنبياء والأوصياء خمسة أرواح: روح القدس وروح الإيمان وروح الحياة**

**وروح القوة وروح الشهوة. فبروح القدس - یا جابر! - علمنا ما تحت العرش إلى ما**

**تحت الثرى...؛<sup>۲۷۰</sup>**

ای جابر! در انبیا و اوصیای الاهی ۵ روح است:

۱. روح القدس،

۲. روح ایمان،

۳. روح زندگی (حرکت)،

۴. روح قوت،

۵. روح شهوت.

ای جابر! ما به واسطه روح القدس آن چه که زیر عرش تا زیر خاک است می دانیم.

ظاهر این روایت این است که «روح القدس» اسم روحی از ارواح انبیا و اوصیا است.

امام باقر علیه السلام در روایت دیگری فرمود:

**إنّ الأوصياء محدثون یحدثهم روح القدس ولا یرونه، وكان علی علیه السلام یعرض علی**

**روح القدس ما یستل عنه، فیوجس فی نفسه أن قد أصبت بالجواب فیخبر فیکون کما**

**قال؛<sup>۲۷۱</sup>**

همانا اوصیا، محدث هستند. روح القدس با آنان صحبت می کند، ولی او را نمی بینند. حضرت علی علیه السلام بر

روح القدس آن چه را از او پرسیده می شد عرضه می داشت و در دل خود احساس می کرد که جواب صحیح

است؛ پس جریان را نقل می فرمود همان طور بود که فرموده بود.

در باب دیگر نقل شده:

سماعة بن مهران گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود:

---

۲۶۹. سوره شعراء (۲۶): آیه ۱۹۳ و ۱۹۴.

۲۷۰. بصائر الدرجات: ۴۶۷، حدیث ۴، باب ما جعل الله فی الأنبياء والأوصياء والمؤمنين وسائر الناس من الأرواح... و بحار الأنوار: ۲۵ / ۵۵، حدیث ۱۵. در

این منبع به جای «علمنا»، «عرفوا» آمده است.

۲۷۱. بصائر الدرجات: ۴۷۳، حدیث ۹، باب فی الأئمة عليهم السلام أنّ الروح القدس یتلقاهم إذا احتاجوا إليه، بحار الأنوار: ۲۵ / ۵۷، حدیث ۲۴.

## إِنَّ الرُّوحَ خَلْقَ أَكْبَرٍ مِنْ جِبْرَائِيلَ وَمِيكَائِيلَ كَمَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَسْدَدُهُ وَيُرْسِدُهُ وَهُوَ مَعَ الْأَنْمَةِ وَالْأَوْصِيَاءِ مِنْ بَعْدِهِ؛<sup>٢٧٢</sup>

همانا روح مخلوقی بزرگ تر از جبرئیل و میکائیل است و دائماً با رسول خدا صلی الله علیه وآله و او با ائمه و اوصیا پس از رسول خدا علیهم السلام نیز می باشد و آن ها را تقویت می کند.

و ظاهر این روایات آن است که «روح القدس» از جنس ملائکه بوده و مقام ویژه ای دارد.

از طرفی در قرآن مجید می فرماید:

(تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ)؛<sup>٢٧٣</sup>

ملائکه و روح نازل می شوند.

و ظاهر آیه مبارکه عطف خاص بر عام می باشد.

اما در قرآن مجید «روح» به خدا اضافه شده؛ گاهی با واسطه مثل:

(أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ)؛<sup>٢٧٤</sup>

آنان کسانی هستند که خداوند ایمان را بر دل هایشان نوشته (ثابت کرده) است و با روحی از جانب خود آنان را تقویت نموده است.

و گاهی مستقیم به خود خداوند متعال اضافه شده است، آن جا که می فرماید:

(فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا)؛<sup>٢٧٥</sup>

ما روح خود را به سوی او فرستادیم و به صورت انسانی بی عیب و نقص (بر مریم) ظاهر شد.

حال باید تحقیق شود که «روح» در این دو آیه یکی است؟ و آیا همان «روح القدس» است یا نه؟

در زیارت جامعه می خوانیم: «وَأَيَّدَكُمْ بِرُوحِهِ» نه «أَيَّدَكُمْ بِرُوحِ مَنْهُ» یا «أَيَّدَكُمْ بِرُوحِ الْقُدْسِ» یا «الروح الأمين».

این تعبیرات قرآنی باید در جای خود برای اهلس مورد بحث و تحقیق قرار بگیرد که اضافه روح به خداوند یا به

ضمیر تأثیر خاصی دارد و فرق می کند؟

همین مقدار مسلم است که ائمه علیهم السلام به آن ملک عظیم مقرب مؤید هستند که به این معنا در روایاتی که

در بصائرالدرجات و اصول کافی آمده کاملاً تصریح شده است.<sup>٢٧٦</sup>

در نهج البلاغه امیرالمؤمنین علیه السلام در وصف پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می فرماید:

٢٧٢ . بصائرالدرجات: ٤٧٦، حدیث ٤ و ٥، بحار الأنوار: ١٨ / ٢٦٧، حدیث ٢٨ و ٢٥ / ٦٠، حدیث ٣١.

٢٧٣ . سوره قدر (٩٧): آیه ٤.

٢٧٤ . سوره مجادله (٥٨): آیه ٢٢.

٢٧٥ . سوره مریم (١٩): آیه ١٧.

٢٧٦ . بصائرالدرجات: ٤٧٦ - ٤٧١، کافی: ١ / ٢٧١ - ٢٧٤.

ولقد قرن الله به صلى الله عليه وآله من لدن أن كان فطيماً أعظم ملك من ملائكته يسلك به طريق المكارم ومحاسن أخلاق العالم ليله ونهاره ولقد كنت أتبعه اتباع الفصيل أثر أمه، يرفع لي في كل يوم من أخلاقه علماً ويأمرني بالاعتداء به؛<sup>٢٧٧</sup>

همانا خداوند بزرگ ترین فرشته خود را مأمور تربیت پیامبر صلى الله عليه وآله کرد تا شب و روز او را به راه های بزرگواری و راستی و اخلاق نیکو هدایت نماید و من نیز همواره با پیامبر بودم به مانند فرزندی که با مادر است. پیامبر هر روز از اخلاق خویش به من تعلیم می داد و من نیز همواره از وی پیروی می نمودم.

به تعبیر ما، از همان بدو زندگی سکنان پیامبر خدا صلى الله عليه وآله در دست این ملک؛ بزرگ ترین فرشته بوده است و این با اختیار رسول الله منافات ندارد. در این صورت دقیقاً جمیع حرکات و سکنات و افعال، اقوال و همه شئونات پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله زیر نظر این ملک بوده است.

پس بنا به فرمایش امیر المؤمنین علیه السلام، در آن زمان که امور در دست پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله بوده و امیرالمؤمنین فردی از افراد امت و شاگرد رسول الله بودند، این سکنانی که در دست آن ملک بوده تنها برای رسول الله نبوده؛ بلکه امیرالمؤمنین علیه السلام نیز بوده، چون امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: من همواره از او پیروی می کردم.

علاوه بر این روایات، در اصول کافی از جمله آن چه در ذیل آیه مبارکه (وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ)<sup>٢٧٨</sup> «همین طور بر تو نیز روحی را به فرمان خویش امر نمودیم و تا پیش از آن نمی دانستی که کتاب و ایمان چیست» وارد شده است که امام صادق علیه السلام فرمود:

**خلق من خلق الله عز وجل أعظم من جبرئيل و ميكائيل، كان مع رسول الله صلى الله عليه وآله يخبره ويسدده وهو مع الأئمة من بعده؛**<sup>٢٧٩</sup>

او آفریده ای از آفریدگان خدای تعالی است به خدا قسم! از جبرئیل و میکائیل بزرگ تر است با پیامبر صلى الله عليه وآله و به او خبر می داد و تقویت می کرد. او با ائمه علیهم السلام نیز می باشد و موجب تسدید و تقویت آن ها می شود.

این روایت صریح است در این که همان ملکی که مأموریت حفظ و مواظبت رسول الله را داشته، مأمور است پس از ایشان، همراه ائمه بوده و آن ها را تسدید کند.

این مقام - دارا بودن روح قدسی، و نگهبانی روح القدس - برای چه کسی جز ائمه علیهم السلام حاصل می شود؟ البته در این باره در بحث ولایت و اقسام ولایت به تفصیل سخن خواهیم گفت.

**خلفای خدا در زمین  
وَرَضِيكُمْ خُلَفَاءَ فِي أَرْضِهِ؛**

٢٧٧ . نهج البلاغه: ٢ / ١٥٧ (در ضمن خطبه قاصعه)، بحار الأنوار: ١٤ / ٤٧٥. در این منبع آمده است: «علماً من أخلاقه».

٢٧٨ . سوره شوری (٤٢): آیه ٥٢.

٢٧٩ . الکافی: ١ / ٢٧٣، حدیث ١، بحار الأنوار: ١٨ / ٢٤٤، حدیث ٢٢.

گواهی می‌دهم که خداوند رضایت داده که شما خلفای او در زمین باشید.

اگر اندکی در این جمله تأمل و تعمق کنیم انصافاً خیلی مطلب دارد.

کلمه «خلافت» در زبان فارسی به معنای جانشینی است؛ یعنی وقتی کسی از جایی رفت و به رفتن او خلائی پیدا شد و دیگری آمد و خلاء او را پر کرد به این دو می‌گویند: خلیفه اوست.

از این رو راغب اصفهانی در معنای لغوی «خلیفه» می‌نویسد:

**وَالْخِلَافَةُ: النِّيَابَةُ عَنِ الْغَيْرِ إِذَا لَغِيْبَهُ الْمُنُوبُ عَنْهُ وَإِذَا لَمُوتِهِ وَإِذَا لِعجزِهِ وَإِذَا لِتَشْرِيفِ الْمَسْتَخْلَفِ... ٢٨٠**

توضیح مطلب:

چون خداوند متعال حضرت آدم علیه السلام را آفرید و بنا شد بشر، جانشین جن بشود - زیرا می‌گویند: قبلاً جنیان در این کره، روی زمین می‌زیسته اند - از این مخلوق جدید به «خلیفه» تعبیر شده، قرآن کریم در این زمینه چنین می‌فرماید:

**وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ ٢٨١**

[بیاد آور] آن گاه را که پروردگارت به ملائکه فرمود: من در روی زمین خلیفه ای قرار خواهم داد.

فرشتگان عرضه داشتند: خدایا! آیا کسی را در زمین قرار می‌دهی که فساد و خون ریزی نماید؛ در حالی که ما

تسبیح و حمد تو را به جا می‌آوریم و تو را تقدیس می‌نماییم؟

خداوند فرمود: من اموری می‌دانم که شما نمی‌دانید.

و نیز وقتی خداوند متعال قوم نوح را از بین برد، کره زمین از بشر خالی شد به انسان‌های بعد از قوم نوح

«خلفاء» گفته شد، آن جا که می‌فرماید:

**(وَإِذْ كُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ) ٢٨٢**

به یاد آورید هنگامی را که شما را جانشینان قوم نوح قرار داد.

یعنی با رفتن آن‌ها خلائی پیدا شد و بعد از آن‌ها شما آمدید و جای آن‌ها پر کردید، پس همان گونه که با

آن‌ها رفتار کردیم با شما نیز همان گونه رفتار می‌کنیم.

و نیز در آیه دیگر وقتی داستان قوم عاد را مطرح می‌فرماید که ما آن‌ها را از بین بردیم و کسی باقی نماند، به

کسانی که به جای آن‌ها آمدند «خلفاء» گفته و به آن‌ها نیز هشدار می‌دهد و می‌فرماید:

**(وَإِذْ كُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ عَادٍ وَبَوَّأَكُمْ فِي الْأَرْضِ) ٢٨٣**

٢٨٠ . المفردات فی غریب القرآن: ١٥٦.

٢٨١ . سوره بقره (٢): آیه ٣٠.

٢٨٢ . سوره اعراف (٧): آیه ٦٩.

به یاد آورید که شما را جانشینان قوم عاد قرار داد و در زمین مستقر ساخت.

و در قصه فرعون نیز همین طور است، آن جا که می فرماید:

(وَجَعَلْنَاهُمْ خَلَائِفَ وَأُغْرَقْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا)؛<sup>۲۸۴</sup>

ما آنان را جانشین قرار دادیم و کسانی را که آیات ما را تکذیب نمودند غرق کردیم.

در همه این موارد از کسانی که بعد از اقوام گذشته آمده اند به «خلیفه» تعبیر شده است. این معنای لغوی

«خلیفه» است. در هیچ یک از موارد یاد شده برای جانشین فضیلتی نمی باشد.

ولیکن در جمله «ورضیکم خلفاء فی أرضه» فضیلتی غیر قابل وصف و مقامی غیر قابل درک وجود دارد؛ زیرا این

جمله دلالت دارد بر جانشینی ائمه علیهم السلام از خداوند جل و علاء، و با توجه به سه امر، تا حدی می توان به حقیقت

موضوع پی برد:

**نخست آن که بین خلیفه و مستخلف باید یک ارتباط و نسبتی وجود داشته باشد که بتواند جای او را پر کند،**

وگرنه چرا چیز دیگری و کس دیگری جای او را پر نکند؟

**دوم آن که این خلافت از کجا پیدا شده؟ چه کسی این خلافت را داده؟ چه کسی آن را قرار گذاشته؟**

**سوم آن که خلافت در چه جهتی است؟ وقتی می فرماید: خداوند متعال راضی شد که شما خلفای او در زمین**

باشید، در چه جهتی؟

خداوند جامع جمیع کمالات است، پس ائمه نیز دارای همه صفات کمال الاهی در حدّ عالم امکان هستند.

و این خلافت به اراده و جعل الاهی است.

و این خلافت در جهت آن است که ائمه علیهم السلام در حدّ امکان کارهای خدایی در عالم انجام دهند.

و این مقامی است که به ائمه اطهار علیهم السلام عطا شده است.

البته این مقام در این عالم به نحو کامل به فعلیت نرسید، دشمنان نگذاشتند ائمه در این عالم آن طور که خدا

خواسته بسط ید و نفوذ کلمه داشته باشند، اما وعده الاهی به فعلیت رسیدن این مقام - که فرموده:

(وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ

الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ...)<sup>۲۸۵</sup>

خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده اند و کارهای شایسته انجام داده اند وعده داده است که به یقین آنان را

خلیفه روی زمین کند؛ همان گونه که پیشینیان آن ها را خلافت داد، و دین و آیینی را که برای آن ها پسندیده،

محکم و پابرجا در زمین مستقر سازد و خوف و ترسشان را به امنیت و آرامش مبدل نماید .

در زمان حضرت مهدی علیه السلام تحقق خواهد یافت، **إن شاء الله.**

۲۸۳ . همان: آیه ۷۴.

۲۸۴ . سوره یونس (۱۰): آیه ۷۳.

۲۸۵ . سوره نور (۲۴): آیه ۵۵.

برای تفصیل بیشتر باید به روایات کتاب الکافی تحت عنوان: «باب أن الأئمة خلفاء الله»<sup>۲۸۶</sup> با تأمل مراجعه نمود. در بین پیامبران گذشته فقط حضرت داوود علیه السلام بوده که این مقام را داشته و به فعلیت رسیده است، آن جا که می فرماید:

(يا داوُدُ اِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْاَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ)<sup>۲۸۷</sup>

ای داوود! ما تو را خلیفه در زمین قرار دادیم؛ پس در میان مردم به حق حکمرانی کن. با تأمل در این آیه روشن می شود، این خلافتی که به حضرت داوود علیه السلام داده شد:

۱. از جانب خداوند متعال است.

۲. جانشینی خداست.

۳. اطلاق دارد و جهت خاصی و حیثیت معینی ندارد.

۴. وقتی خلافت مقرر شد؛ با فاء تفریع می فرماید:

(فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ)

من تو را خلیفه خودم قرار دادم و خلافت مطلقه هم به تو دادم که مقید به قیدی نیست، پس آن گاه در بین مردم به حق حکمرانی کن.

اما فعلاً بحث ما در ثبوت اصل این مقام است برای ائمه علیهم السلام...

خلافت ائمه علیهم السلام جعل خداوند متعال است و به غیر خداوند متعال ربطی ندارد. حتی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در خلافت ائمه نقشی ندارد. در این جا دو مطلب قابل ذکر است:

**مطلب اول.** مردم حق دخالت در تعیین خلیفه و نصب او ندارند.

**مطلب دوم.** گاهی در برخی از کتاب ها نوشته شده که خلافت موروثی شد و پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله این

قضیه را در اولاد خودش قرار داد!!

نه، اصلاً قضیه به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله ربطی ندارد. از طرف دیگر، این خلافت، خلافت از خداوند متعال به

همان معنای جانشینی است و ائمه علیهم السلام بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله خلیفه خداوند متعال هستند.

چرا که خداوند متعال جسم نیست و بین ذات مقدس الهی و مخلوقات سنخیت وجود ندارد تا به طور مستقیم بر

مردم حاکم باشد، از این رو به داوود علیه السلام فرمود: من به تو ولایت مطلقه دادم، پس بین مردم به حق حکمرانی کن.

ما در مباحث کلامی از این آیه استفاده کردیم که خلافت، غیر از حکومت است - و این غلط بزرگی است که

بعضی فکر کرده اند که خلافت و حکومت با هم مترادف دارند. حکومت شأنی از شئون خلیفه است. ممکن است خلافت

باشد و حکومت نباشد، و ممکن است کسی خلیفه باشد و سالیان درازی در زندان و یا قرن ها از دیدگان غایب باشد - .

۲۸۶. الکافی: ۱ / ۱۹۳ و ۱۹۴، حدیث ۱ و ۲ و ۳.

۲۸۷. سوره ص (۳۸): آیه ۲۶.

پس حکومت حقّه در زمین از آن خلیفه بر حق است؛ خلیفه ای که به نحو اطلاق به او خلافت داده شده و برای خداوند متعال از جانب او خلیفه شده است.

به عبارت دیگر، اگر بنا بود خداوند متعال - تعالی الله عن ذلك - جسم باشد و بخواهد در این عالم به طور عملی حکومت بکند خودش این کار را می کرد. چون نمی شود و از طرفی زمین حاکم لازم دارد، این مقام باید به عهده کسی گذاشته شود که مناسب جانشینی خداوند متعال باشد تا کارهای خدای را انجام دهد.

از این حقیقت در یکی از اذن دخول هایی که در عتبات مقدّسه خوانده می شود سخن به میان آمده است و این یک واقعیت است؛ چه متنی که می خوانیم سند معتبر داشته باشد یا نه. در این اذن دخول چنین آمده:

اللّٰهُمَّ إِنَّ هَذِهِ بَقْعَةٌ طَهَّرْتَهَا وَعَقَّوْهُ شَرَفْتَهَا وَمَعَالِمَ زَكَّيْتَهَا، حَيْثُ أَظْهَرْتَ فِيهَا أَدِلَّةَ التَّوْحِيدِ وَأَشْبَاحَ الْعَرْشِ الْمَجِيدِ الَّذِينَ اصْطَفَيْتَهُمْ مَلُوكًا لِحِفْظِ النَّظَامِ وَاخْتَرْتَهُمْ رُؤَسَاءَ لْجَمِيعِ الْأَنَامِ، وَبَعَثْتَهُمْ لِقِيَامِ الْقِسْطِ فِي ابْتِدَاءِ الْوُجُودِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ. ثُمَّ مَنَنْتَ عَلَيْهِمْ بِاسْتِنَابَةِ أَنْبِيَائِكَ لِحِفْظِ شَرَائِعِكَ وَأَحْكَامِكَ، فَأَكْمَلْتَ بِاسْتِخْلَافِهِمْ رِسَالَةَ الْمُنْذِرِينَ كَمَا أَوْجَبْتَ رِيَاسَتَهُمْ فِي فِطْرِ الْمَكْلُوفِينَ، فَسُبْحَانَكَ مَنْ إِلَهٍ مَا أَرَأْفَكَ وَلَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ مَنْ مَلِكٌ مَا أَعْدَلُكَ.

منظور از «اشباح» عرش خداوند متعال، ائمه عليهم السلام هستند و منظور از «ملوک» همان حکام اند که برای حفظ نظام قرار داده است. اصلاً این مقتضای عدل خدا است که چون خودش جسم نیست و نمی شود در این عالم متصدی امر بشود کسی را بگذارد که مثل خودش باشد. در ادامه می فرماید:

حَيْثُ طَابِقَ صُنْعُكَ مَا فَطَرْتَ عَلَيْهِ الْعُقُولَ وَوَافَقَ حَكْمُكَ مَا قَرَّرْتَهُ فِي الْمَعْقُولِ وَالْمَنْقُولِ، فَلِكِ الْحَمْدِ عَلَى تَقْدِيرِكَ الْحَسَنِ الْجَمِيلِ، وَلِكِ الشُّكْرِ عَلَى قَضَائِكَ الْمَعْلَلِ بِأَكْمَلِ التَّعْلِيلِ. فَسُبْحَانَكَ مَنْ لَا يَسْأَلُ عَنْ فِعْلِهِ وَلَا يَنَازِعُ فِي أَمْرِهِ، وَسُبْحَانَكَ مَنْ كَتَبَ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ قَبْلَ ابْتِدَاءِ خَلْقِهِ.

همه این مطالب برهانی است. آن گاه در ادامه می خوانیم:

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي مَنَّ عَلَيْنَا بِحُكْمٍ يَقُومُونَ مَقَامَهُ لَوْ كَانَ حَاضِرًا فِي الْمَكَانِ.

اگر خدا جسم بود چه کار می کرد؟ خودش روی کرسی ریاست می نشست و خود اداره امور بندگان، مخلوقات و موجودات را مباشرت می کرد؛ اما این نمی شود؛ چرا که خداوند جسم نیست، باید کسی در جای او بنشیند.

آن گاه می خوانیم:

وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الَّذِي شَرَّفْنَا بِأَوْصِيَاءَ يَحْفَظُونَ الشَّرَائِعَ فِي كُلِّ الْأَزْمَانِ، وَاللَّهُ أَكْبَرُ الَّذِي أَظْهَرَهُمْ لَنَا بِمَعْجَزَاتٍ يَعْجُزُ عَنْهَا الثَّقَلَانِ، وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ الَّذِي أَجْرَانَا عَلَى عَوَائِدِهِ الْجَمِيلَةِ فِي الْأُمَمِ السَّالِفِينَ.

اللهم فلك الحمد والثناء العلى كما وجب لوجهك البقاء السرمدى وكما جعلت نبينا خيرا  
 النبيين وملوكنا أفضل المخلوقين واخترتهم على علم على العالمين، وفقنا للسعى إلى  
 أبوابهم العامرة إلى يوم الدين، واجعل أرواحنا تحن إلى موطن أقدامهم ونفوسنا تهوى  
 النظر إلى مجالسهم وعرصاتهم حتى كأننا نخاطبهم فى حضور أشخاصهم.  
 فصلّى الله عليهم من سادة غائبين ومن سلاله طاهرين ومن أئمة معصومين.  
 اللهم فأذن لنا بدخول هذه العرصات التى استعبدت بزيارتها أهل الأرضين والسموات،  
 وأرسل دموعنا بخشوع المهابة وذلل جوارحنا بذلّ العبودية وفرض الطاعة حتى نقر بما  
 يجب لهم من الأوصاف ونعترف بأنهم شفعاء الخلائق إذا نصبت الموازين فى يوم  
 الأعراف، والحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى محمد وآله الطاهرين.<sup>٢٨٨</sup>

رضا یعنی چه؟

اینک به نحو اجمال کلمه «رضا» را معنا می کنیم. رضا ضدّ سخط است<sup>٢٨٩</sup> هم چنانی که رحمت ضدّ غضب  
 است.

خداوند متعال رضایت داده که ائمه عليهم السلام در روی زمین خلفای او باشند؛ یعنی خداوند آن بزرگواران را برای  
 این جهت اختیار کرده است و هیچ گونه سخطی نسبت به ائمه عليهم السلام و مقامشان نیست و نخواهد بود.  
 به عبارت دیگر، خداوند متعال از اول رضایت داده که ائمه عليهم السلام در روی زمین خلفای او باشند و هرگز نسبت  
 به این جهت سخطی نبوده و از آن ها موجب سخطی صادر نشده است.

گفتنی است که ارتضاء همان اختیار است، اما با یک تفاوتی؛ فرقی که کلمه «ارتضاء» با «اختیار» دارد این است  
 که هر دو اختیار هستند با این اضافه که ارتضاء اختیاری است که تا پایان با عدم سخط توأم است؛ یعنی آن چه که  
 موجب سخط است از این مختار - به معنای اسم مفعول - دیده نشده و صادر نشده است.

از این رو راغب اصفهانی در کتاب المفردات فى غریب القرآن این طور می نویسد:

**رضا الله عن العبد هو أن يراه مؤتمراً لأمره و منتهياً عن نهيه؛<sup>٢٩٠</sup>**

خداوند متعال این عبد را چنین می بیند که از اوامر اطاعت و از نواهی او در تمام افعال، اقوال، حرکات، سکنت و  
 شئون خودداری کند که در این صورت هیچ موجبی برای سخط وجود ندارد.

**حجّت های الاهی**

**وَحُجَجًا عَلَى بَرِيَّتِهِ؛**

و گواهی می دهم که شما حجّت های خدا بر آفریدگان او هستید.

٢٨٨ . بحار الأنوار: ٩٩ / ١١٥ و ١١٦.

٢٨٩ . معجم مقائیس اللغة: ٢ / ٤٠٢، لسان العرب: ١٤ / ٣٣٣، تاج العروس: ١٠ / ١٥١.

٢٩٠ . المفردات فى غریب القرآن: ١٩٧، تاج العروس: ١٠ / ١٥١.

یعنی خداوند متعال رضایت داده که ائمه علیهم السلام حجّت ها بر آفریدگان او باشند.  
حجّت یعنی چه؟

واژه «حجّت» در لغت - به ویژه در لغت قرآن - مفید و ظریف است. راغب اصفهانی می گوید:

**وَالْحُجَّةُ: الدَّلَالَةُ الْمَبِينَةُ لِلْمَحْجَّةِ، أَيْ الْمَقْصِدِ الْمُسْتَقِيمِ وَالَّذِي يَقْتَضِي صِحَّةَ أَحَدِ  
النَّقِیْضِینِ.<sup>۲۹۱</sup>**

حجّت نشان دادن راه مستقیم است به طور واضح و بدون شبهه که راه را برود، کاری را انجام دهد، یا نرود و انجام ندهد.

این کلمه مکرر در قرآن مجید آمده است. در آیه ای می فرماید:

**(قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ)<sup>۲۹۲</sup>;**

بگو: دلیل قاطع و رسا برای خداست.

در جای دیگر می فرماید:

**(لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ)<sup>۲۹۳</sup>;**

تا پس از این رسولان، حجّتی برای مردم بر خداوند باقی نماند.

خداوند متعال، ائمه علیهم السلام را دلیل قاطع قرار داده و رضایت داده که بیان گر راه مستقیم به سوی خود بعد از رسولان باشند.

«بریه» یعنی چه؟

در معنای واژه «بریه» راغب اصفهانی این گونه می گوید:

**الْبَرِيَّةُ: الْخَلْقُ.<sup>۲۹۴</sup>**

اما معلوم است که مطلق خلق مراد نمی باشد؛ بلکه خلقی که نیاز به حجّت دارد، یعنی خلائق دارای نفس از ملائکه، انس و جن.

«بریه»، هم به خوبی متّصف می شود هم به بدی. در قرآن کریم می فرماید:

**(أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ)<sup>۲۹۵</sup>;**

آنان بهترین خلق خدا هستند.

در آیه دیگری می فرماید:

**(أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ)<sup>۲۹۶</sup>;**

۲۹۱ . المفردات فی غریب القرآن: ۱۰۷.

۲۹۲ . سوره انعام (۶): آیه ۱۴۹.

۲۹۳ . سوره نساء (۴): آیه ۱۶۵.

۲۹۴ . المفردات فی غریب القرآن: ۴۵.

۲۹۵ . سوره بینه (۹۸): آیه ۷.

آنان بدترین مخلوقات هستند.

پس این کلمه در این جا از جهتی مقید است و از جهتی مطلق.

بنابراین، خداوند متعال ائمه علیهم السلام را بین خود و خلق خود اعمّ از خلائق خوب و بد حجّت قرار داده تا همه آن هایی که به راهنمایی نیاز دارند، راهنمایی شوند و بر همه اتمام حجّت شده باشد.

خداوند متعال آدمیان را خلق کرد و این خلقت بی هدف که نیست. هدف، کمال است که باید همه افراد بشر برای رسیدن به این هدف حرکت کنند که خداوند متعال بشر را برای آن خلق کرد. این راهی را که بشر باید طی کند؛ همان راهی است که از آن به صراط مستقیم تعبیر می شود. انسان باید در این راه گام بردارد تا به مقصد برسد، و حرکت در این راه البته به دلیل و راهنما نیاز دارد که:

**اولاً** انسان در این راه اشتباه نکند و راه را عوضی نرود.

**ثانیاً** بر فرض این که انسان در طریق مستقیم حرکت می کند و راه منحرفی را طی نمی کند، اما اگر در این مسیر گرفتار مشکلی شد و چیزی سدّ راه او قرار گرفت، باید بداند چگونه رفتار کند.

پس انسان هم در اصل حرکت در این راه به راهنما نیاز دارد و هم در استمرار این حرکت.

به سخن دیگر، این حرکت هم در حدوث و هم در بقاء به دلیل و راهنما نیاز دارد. از این رو در فرازهای پیشین

خواندیم: «والأدلاء علی مرضات الله».

ائمه معصومین علیهم السلام هدایت گران به راه خداوند متعال هستند هم در اصل ورود و هم در ادامه حرکت؛ راهی که به کمال، قرب الاهی و رضوان خدا منتهی شود که این راه دلیل لازم دارد و خدا، ائمه علیهم السلام راهنمایان این راه قرار داده و برای این جهت اختیار کرده؛ یعنی غیر این ها منتخب خدا نیستند و پیروی از دیگران مورد رضا نمی باشد. پس اگر فرد دیگری را دلیل قرار بدهیم، او دلیل نیست، چون راهی را می خواهیم برویم که به خدا منتهی بشود و او باید دلیل را معین کند.

از طرفی رسیدن به کمال - که هدف خلقت است - وقتی برای انسان حاصل می شود که در تمام جهات وجودی او صلاح و فلاح پیدا بشود؛ چرا که کمال در یک بعد فایده ندارد و هدف نیست؛ بلکه هدف، کمال انسان است از نظر فکری و عقیدتی که درست فکر کند، انحراف عقیدتی نداشته باشد، در اصول دین محکم باشد؛ زیرا که یک بعد وجود انسان، فکر اوست.

بُعد دیگر کمال در اعمال است. انسان وقتی به کمال عملی می رسد که به احکام مولا به طور کامل تعبّد داشته باشد؛ بعد صالح کسی است که به آن چه که مولا گفته و خواسته و مقرر کرده مطیع و در جمیع افعال و تروک انقیاد کامل داشته باشد، این کمال مربوط به اعمال بدنی و جسمی است.

بُعد سوم کمال، نفسانی است، که انسان باید از نظر اخلاقی نیز فرد صالح و با کمالی باشد. ممکن است کسی از نظر فکری انحراف عقیدتی نداشته باشد و فکر و اندیشه او صحیح باشد، و از نظر عملی نیز از محرّمات اجتناب کند و

واجبات و مستحبات را به جا آورد حتی از مکروهات هم اجتناب کند؛ اما از جهت اخلاقی به کمال نرسیده باشد؛ یعنی بخل، حسد، کبر و... دارد، به صفات حسنه مزین نیست و از صفات سیئه منزّه نیست.

انسان وقتی کامل خواهد بود که در جمیع جهات به سر حدّ کمال برسد. از این رو انسان باید تهذیب نفس کند و این نفس را از صفات قبیحه منزّه و به صفات حسنه مزین نماید.

بنابر آن چه گذشت، اگر کسی از نظر فکری، عملی و نفسانی تلاش کرد و در هر جهت به کمال متناسب خودش رسید، انسان کامل خواهد بود.

ولی این هدف، راه دارد و برای حرکت به سوی این هدف به راهنما نیاز هست و آن راهنما باید در همه ابعاد کمال در اعلی مراتب بوده و گرنه نمی تواند راهنما باشد چون: **فاقد الشيء لا يعطى.**

و او در هر زمان امامی از ائمه اهل بیت علیهم السلام می باشد، و جز آن ها کسی صلاحیت راهنمایی این امت را ندارد.

پس ما در جهت اعتقادی به دلیل نیاز داریم و باید اعتقاد خود را از ائمه علیهم السلام بگیریم، و در بعد عملی، عبادی و اخلاقی بایستی در مکتب اهل بیت علیهم السلام شاگردی کنیم و فرمایشات و کلمات آن بزرگواران را بسنجیم و با نفی صفات سیئه و اثبات صفات حسنه - آن گونه که فرموده اند - در خودمان منعکس و پیاده نماییم که این کمال، هدف خلقت است.

پس خداوند متعال ائمه علیهم السلام را با رضایت خود برگزید تا در این مسیر از مردم دستگیری کنند. قرآن کریم می فرماید:

**(وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ)؛<sup>۲۹۷</sup>**

و من جن و انس را خلق نکردم مگر برای این که مرا بپرستند.

هدف، عبادتی است که باید از روی معرفت، کمال و شناخت باشد. پس خداوند متعال انسان را آفرید و از او حرکت در راه کمال خواسته و رسیدن به کمال را هم می خواهد، از آن طرف می داند که انسان در انتخاب راه به اشتباه می افتد؛ چرا که در هر زمانی شیادان و راهزنانی وجود دارند و انسان قدرت تشخیص به تمام معنا را ندارد.

خلاصه کلام این که در جمله قبل «**ورضیکم خلفاء فی أرضه**» ضرورت وجود خلیفه خدا در زمین امری مفروغ عنه و مسلم بوده، آن گاه فرمود که خلفاء، ائمه اطهار هستند.

و در این جمله آمده که ائمه، حجّت های خدا بر خلائقی هستند که به حجّت نیاز دارند. پس اصل وجود حجّت نیز امری تمام شده است، و ائمه علیهم السلام مصداق می باشند.

این که ضرورت وجود خلیفه و حجّت مسلم گرفته شده به سبب آن است که وجودش مقتضای قاعده لطف است و الا نقض غرض و یا تکلیف بما لا یطاق لازم می آید.

برای توضیح این مطلب می گوئیم:

۲۹۷. سوره ذاریات (۵۱): آیه ۵۶.

چون خداوند متعال از خلق بشر و تکلیف او به عمل به شریعت غرض داشته، برای تحقق غرض که همانا کمال بشر می باشد، باید سه کار انجام بشود:

۱. خداوند متعال باید دلیلی برای بشر بگذارد تا به راهنمای او در راه مستقیم حرکت کند و به مقصد برسد، یا دست کم به مقصد نزدیک تر بشود که در جهان آخرت نیز اهل نجات باشد و این دلیل، یا نبی یا وصی نبی در هر زمانی است.

این کار از نظر عقلی بر خداوند متعال به قاعده لطف واجب است، وگرنه تناقض، نقض غرض، تکلیف بما لا یطاق لازم می آید.

۲. به عهده نبی یا وصی است که این مسئولیت را به احسن وجه انجام دهد که انبیا و اوصیای آنان در هر امتی این مسئولیت را پذیرفته اند و به احسن وجه به این مسئولیت قیام کرده اند.

۳. بشر باید از دلالت این دلیل از نظر حدوثی و بقایی استفاده بکند تا در این مسیر حرکت کرده و منحرف نشود و در اثنای مسیر دچار مشکل نگردد تا به هدف که کمال اوست و نفعی برای خداوند متعال ندارد، برسد؛ چرا که اگر همه این خلائق بر ضد کمال گام بردارند، هیچ ضرری به خداوند متعال وارد نمی شود.

پس اگر بشر به کمال نرسید چه کسی مقصّر است؟ اگر روز قیامت از این بشر بپرسند: چرا چنین شد؟ نمی تواند عذر و بهانه ای بیاورد. چون قرآن کریم می فرماید:

﴿قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ﴾<sup>۲۹۸</sup>

بگو: دلیل رسا برای خداوند است.

در ذیل این آیه در روایتی آمده است که مسعده بن زیاد گوید:

سمعت جعفر بن محمد علیهما السلام وقد سئل عن قوله تعالى: ﴿فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ﴾.

فقال: إنَّ الله تعالى يقول للعبد يوم القيامة: عبدی أکنت عالماً؟ فإن قال: نعم، قال له: أفلا عملت بما علمت؟ وإن قال: کنت جاهلاً، قال له: أفلا تعلمت حتّی تعمل؟ فیخصمه وذلك الحجة البالغة؛<sup>۲۹۹</sup>

از امام صادق علیه السلام شنیدم که درباره این سخن خدای تعالی که می فرماید: «دلیل رسا برای خداوند است» پرسیده بودند، فرمود: همانا خدای تعالی در روز قیامت به بنده می فرماید: بنده من، آیا می دانستی؟ پس اگر بگوید: آری! به او گفته می شود: پس چرا به آن چه می دانستی عمل نکردی؟ و اگر بگوید: نمی دانستم و جاهل بودم؛ به او گفته می شود: چرا نیاموختی تا عمل کنی؟ پس او را محکوم می نماید و این است همان حجّت رسا و آشکار.

در آیه دیگر می فرماید:

۲۹۸. سوره انعام (۶): آیه ۱۴۹.

۲۹۹. الأمالی، شیخ مفید: ۲۲۷ - ۲۲۸، حدیث بحار الأنوار: ۲ / ۲۹، حدیث ۱۰.

(لَيْلًا يَكُونُ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ)؛<sup>۳۰۰</sup>

تا پس از این رسولان، حجتی برای مردم بر خداوند باقی نماند.

آری، خداوند متعال بعد از انبیا، اوصیا را نصب می کرد و دیگر هیچ بنده ای در برابر خداوند متعال حجتی ندارد. از این روست که در علم اصول در تعریف حجت می گویند:

الحجیة متقومه بالمنجیة علی تقدیر الموافقة، والمعدریة علی تقدیر المخالفة للواقع،  
فإنَّ الحجَّةَ بالاعتبار الأوَّل حجَّةٌ للمولی علی عبده وبالاعتبار الثانی حجَّةٌ للعبد علی  
مولاه.<sup>۳۰۱</sup>

اگر بنده، کسی را نداشت که برود از او بپرسد که راه از کجاست و کسی نبود که در ابعاد سه گانه او را دستگیری کند، یاد بدهد و راهنمایی نماید، روز قیامت می تواند به خداوند متعال بگوید: خداوند! کسی را برای من نگذاشته بودی که از او یاد بگیرم.

اما قرآن کریم می فرماید:

(لَيْلًا يَكُونُ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ)؛<sup>۳۰۲</sup>

تا پس از این رسولان، حجتی برای مردم بر خداوند باقی نماند.

بنابراین بیان، هر بشری که در این عالم به جایی نرسد و در آن عالم روسیاه باشد خودش مقصر است؛ چرا که مطلب از ناحیه خداوند متعال، انبیا و اوصیای انبیا تمام است.

### نکات ارزنده

پس از توضیح مطلب از حیث کبروی مفروغ عنه، می گوییم:

خلفاء خدا و حجت های الهی بعد از انبیا، ائمه اطهار از اهل بیت رسول الله و خاتم النبیین صلی الله علیه وآله هستند، و اینک تذکر چند نکته ضروری است:

**نکته یکم.** وقتی ائمه علیهم السلام این شأن را از ناحیه خداوند متعال دارا شدند ناگزیر باید معصوم باشند؛ چرا که غیر معصوم نمی تواند حجت باشد. آیا غیر معصومی که خود خطا می کند یا احتمال اشتباه می دهد، می تواند دلیل و راهنما به سوی کمال بشر باشد؟!

از این رو برای رسیدن به کمال، تمسک کردن و استدلال نمودن به سخنان غیر معصومان و آن ها را واسطه قرار دادن و از آن ها کمک گرفتن باطل است، مگر غیر معصومی که از معصوم اخذ کرده و در مکتب معصوم تربیت شده باشد.

۳۰۰ . سوره نساء (۴): آیه ۱۶۵.

۳۰۱ . نهایة الدرایه فی شرح الکفایه: ۲ / ۲۹۸.

۳۰۲ . سوره نساء (۴): آیه ۱۶۵.

**نکته دوم.** ائمه این شأن را دارند و در هر حالی که باشند دارای این شأن هستند؛ چه در رأس حکومت قرار بگیرند یا نه، زیرا شرط «خلیفه» و «حجت» بودن بسط ید و نفوذ کلمه نمی باشد، ائمه علیهم السلام در هر حال دلالت و راهنمایی امت را بر عهده دارند. البته اگر حاکم می بودند عملاً هدایت و دلالت در بین امت به اجرا گذارده می شد.

**نکته سوم.** امام زمان علیه السلام در دوران غیبت نیز حجت خدا است. چون خداوند متعال او را آفرید و او را برای دلیل بودن نصب کرد. اگر من در زمان غیبت، گمراه هستم خود مقصرم، هم چنان که در اصل غایب بودن آن حضرت، امت مقصر هستند.

## یاوران دین خدا وَأَنْصَاراً لِدِينِهِ؛

[و خدا رضایت داده به این که شما] انصار دین او باشید.

ائمه علیهم السلام در طول تاریخ حافظان و یاوران دین خدا بوده اند.

و «دین» - چنان که مکرر گفته ایم - از اصول، فروع و اخلاق مرکب است و ائمه، دین خدا را در همه اجزا و ابعادش یاری کردند.

از طرف دیگر، «یاری کردن» نیز ابعاد مختلفی دارد؛ یاد دادن دیگران و دلالتشان به سوی دین و حفظ آن از تحریف.

و «تحریف» نیز انواعی دارد، تحریف به زیاد کردن در دین، تحریف به کم کردن از آن، تحریف کردن دین به تفسیر به رأی، و تحریف معنوی، ایجاد تشکیکات و شبهات است.

ائمه علیهم السلام در هر میدان از دین دفاع نموده و آن را حفظ کردند و همه مشقت ها را تحمل نموده و سرانجام به شهادت رسیده اند، و همه کسانی که در این راه کاری انجام دادند، شاگردان مکتب ائمه هستند، از این روست که حضرت امام صادق علیه السلام فرمودند:

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: **يحمل هذا الدين في كل قرن عدول ينفون عنه تأويل**

**المبطلين وتحريف الغالين وانتحال الجاهلين كما ينفي الكير خبث الحديد.**<sup>۳۰۳</sup>

در روایت دیگر حضرتش می فرماید:

**إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمْ يَدْعِ الْأَرْضَ إِلَّا وَفِيهَا عَالِمٌ يَعْلَمُ الزِّيَادَةَ وَالنَّقْصَانَ، فَإِذَا زَادَ الْمُؤْمِنُونَ شَيْئاً رَدَّهِمْ وَإِذَا نَقَصُوا شَيْئاً أَكْمَلَهُ لَهُمْ، وَلَوْلَا ذَلِكَ لَاتَّبَسَّتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أُمُورُهُمْ.**<sup>۳۰۴</sup>

۳۰۳. وسائل الشیعه: ۱۸ / ۱۰۹، حدیث ۴۳.

۳۰۴. کمال الدین: ۲۰۳، حدیث ۱۱.

در زندگانی ائمه عليهم السلام مواردی هست که اصل دین به خطر افتاده و امام به داد اسلام و مسلمانان رسیده اند، مثل قضایای امیرالمؤمنین علیه السلام در مدینه و کوفه و قضیه استسقاء در زمان حضرت امام حسن عسکری در سامراء<sup>۳۰۵</sup> و قضیه انار در بحرین.<sup>۳۰۶</sup>

پرواضح است که نصرت دادن و یاری نمودن به قدرت علمی و مدد غیبی محتاج است، چنان که خواهد آمد.

### حافظان سرّ خدا وَحَفَظَهُ لِسِرِّهِ;

[و خدا رضایت داده به این که] شما حافظان سرّ خدا باشید.

خداوند متعال ائمه عليهم السلام را حجّت های خود و راهنمایان امت به سوی خدا و حق قرار داده است و البته باید آن ها را حفظ و تأیید کند و به آن ها مددهای غیبی برساند، که شاید این جمله به این معنا اشاره بوده باشد؛ زیرا یکی از احتمالات «سرّ» خصوص «اسم اعظم» است که در مواقع لزوم ائمه عليهم السلام از آن کمک می گیرند.

### خازنان علم خدا وَحَزَنَهُ لِعِلْمِهِ;

[و خدا رضایت داده به این که] شما نگهدارندگان علم خدا باشید.

البته باید ائمه عليهم السلام چنین باشند؛ زیرا حجّت و راهنما بودن امت به سوی صراط مستقیم به علم نیاز دارد، علم به هر چه که نقشی در دلالت و حجّت بودن دارد، ائمه نه فقط عالم هستند؛ بلکه خزّان علم هستند که توضیحات در این زمینه در شرح عبارت «خزّان العلم» گذشت.

### ودیعہ داران حکمت خدا وَمُسْتَوْدَعًا لِحِكْمَتِهِ;

[و خدا رضایت داده به این که] حکمت خود را نزد شما ودیعہ بگذارد.

ائمه عليهم السلام همین طور هم باید باشند، کسانی که قرار است حجّت های الهی و راهنمایان راه خدا باشند، باید به آن ها حکمتی متناسب با مقام احتجاج و دلالت داده شود، تا طبق حکمت به اقتضای هر مورد عمل کنند.

### بیان گران وحی خدا وَتَرَاجِمَهُ لَوْحِيهِ;

[و خدا رضایت داده به این که] شما بیان گران وحی او باشید.

«تراجمه» جمع «ترجمان» در لغت به معنای: مبین و مفسّر آمده است. در مجمع البحرین می گوید:

تراجمه و حیک، جمع ترجمان، وهو المترجم المفسر للسان، يقال: ترجم فلان كلامه: بيّنه وأوضحه... واسم الفاعل: ترجمان.<sup>۳۰۷</sup>

۳۰۵. الصواعق المحرقة: ۲ / ۶۰۰

۳۰۶. بحار الأنوار: ۵۲ / ۱۷۷ - ۱۸۰

و این که در عرف به نقل مطلبی از زبانی به زبان دیگر «ترجمه» می گویند به لحاظ این است که این هم یک نحوه تفسیر است.

به نظر می رسد عنوان جامع همان «بیان گر» باشد، و مراد از جمله «تراجمهً لوحیه» این که ائمه علیهم السلام بیان گران و رسانندگان وحی خدا هستند.

برای مثال: وقتی کسی قادر بر بلند صحبت کردن نباشد و دیگری مطلب او را با صدای رسا اعلام کند به این شخص گفته می شود: ترجمان و کسی را که در نماز جماعت «مکبر» گویند در حقیقت «ترجمان» است، که صدای امام جماعت را بلند کرده و به مأمومین می رساند.

حکم ائمه علیهم السلام نسبت به وحی، حکم «مکبر»، یا بلندگو در زمان ماست.

به تعبیر یکی از اساتید ما رحمه الله حلقوم امام علیه السلام بلندگوی خداوند متعال است، و کلام خدا از حلقوم و زبان امام به گوش عالمیان می رسد.

از این روست که در روایات آمده است:

**نحن لسان الله؛<sup>۳۰۸</sup>**

ما زبان گویای خدا هستیم.

**پایه های توحید خدا**

**وَأَرْكَاناً لِتَوْحِيدِهِ؛**

[و خدا رضایت داده به این که] شما ارکان توحیدش باشید.

«ارکان» جمع «رکن» یعنی ستون و پایه؛ چنان که در توضیح عبارت «ارکان البلاد» گذشت.

این جمله را به دو وجه می توان شرح کرد:

**وجه یکم** آن که معرفت خدا و توحیدش بر معرفت ائمه و ایمان به امامتشان استوار است.

**وجه دوم** آن که اگر ائمه علیهم السلام نبودند خدا شناخته و عبادت نمی شد.

هر دو وجه از روایات استفاده می شود و ما پیش تر به مناسبت های مختلف برخی از روایات را آورده ایم، اکنون چند روایت را ذکر می کنیم، و قبلاً دو روایت را در رکن بودن حضرات ائمه علیهم السلام برای وجود عالمیان، تذکر می دهیم:

**از روایات رکن بودن ائمه**

روایاتی در کتاب های شیعه و سنی در مکتوب بودن نام امیرالمؤمنین علیه السلام در کنار شهادتین بر روی عرش

خداوند متعال آمده است، از جمله در روایتی آمده که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

۳۰۷. مجمع البحرین: ۱ / ۲۸۷.

۳۰۸. بصائر الدرجات: ۶۱.

لَمَّا أُسْرِيَ بِي إِلَى السَّمَاءِ، إِذَا عَلَى الْعَرْشِ مَكْتُوبٌ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ أَيَّدْتَهُ  
بِعَلِيٍّ؛<sup>٣٠٩</sup>

آن گاه که مرا به سوی آسمان سیر دادند دیدم که بر سر در عرش نوشته شده: هیچ معبودی جز خدا نیست،  
محمد فرستاده اوست که او را به وسیله علی تأیید کردم.  
ارکان وجود و اساس دین، خدا، رسول و امیرالمؤمنین هستند.  
و از جالب ترین روایات در این باب روایتی است که مرحوم شیخ صدوق به سه یا چهار واسطه از امام جواد از  
حضرات ائمه از سیدالشهداء ابی عبدالله الحسین علیهم السلام آورده است که فرمود:

دَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَعِنْدَهُ أَبِي بَنُ كَعْبٍ، فَقَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ:  
مَرْحَبًا بِكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ! يَا زَيْنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِينَ!

قال له أبي: وكيف يكون - يا رسول الله - زين السماوات والأرضين أحد غيرك؟  
قال: يا أبي، والذي بعثني بالحق نبياً، إنَّ الحسين بن علي في السماء أكبر منه في  
الأرض، وإنه لمكتوب عن يمين عرش الله عز وجل: مصباح هدى وسفينه نجاه...<sup>٣١٠</sup>

اقرار به یگانگی خدا با اقرار به ولایت ائمه

اقرار به وحدانیت خدا بر اقرار به ولایت ائمه مبتنی است. در این جهت نیز روایات فراوانند که به روایت معروف  
«سلسله الذهب» اکتفا می کنیم که حضرت امام رضا سلام الله علیه به درخواست بزرگان علمای نیشابور فرمودند:

حَدَّثَنِي أَبِي مُوسَى بْنُ جَعْفَرِ الْكَاطِمِ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ، قَالَ:  
حَدَّثَنِي أَبِي مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ الْبَاقِرِ: قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ زَيْنِ الْعَابِدِينَ، قَالَ:  
حَدَّثَنِي أَبِي الْحُسَيْنِ بْنُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ شَهِيدِ أَرْضِ كَرْبَلَاءَ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي  
أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ شَهِيدِ أَرْضِ الْكُوفَةِ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَخِي وَابْنُ عَمِّي  
مُحَمَّدُ رَسُولُ اللَّهِ، قَالَ: حَدَّثَنِي جَبْرِئِيلُ، قَالَ: سَمِعْتُ رَبَّ الْعِزَّةِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى يَقُولُ:  
كَلِمَةً لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حَصْنِي، فَمَنْ قَالَهَا دَخَلَ حَصْنِي، وَمَنْ دَخَلَ حَصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي.<sup>٣١١</sup>

آن گاه فرمودند:

بشروطها، وأنا من شروطها.<sup>٣١٢</sup>

این معنا در روایات عامه نیز وارد شده است، از جمله در روایتی آمده است که حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله

فرموده اند:

٣٠٩ . الدر المنثور: ٤ / ١٥٣، الخصائص الكبرى: ١ / ٧، الرياض النضرة: ٢ / ٢٢٧، الشفا بتعريف حقوق المصطفى: ١٣٨، المناقب، ابن مغزلی: ٣٩.

٣١٠ . عيون أخبار الرضا عليه السلام: ٢ / ٦٢، حديث ٢٩، كمال الدين: ٢٦٥، حديث ١١، بحار الأنوار: ٣٦ / ٢٠٤ و ٢٠٥ و ٩١ / ١٨٤.

٣١١ . كشف الغمّة: ٣ / ١٠١، بحار الأنوار: ٤٩ / ١٢٧، حديث ٣.

٣١٢ . عيون أخبار الرضا عليه السلام: ١ / ١٤٥، حديث ٤، بحار الأنوار: ٤٩ / ١٢٣، حديث ٤.

لو أن عبداً عبد الله بين الركن والمقام ألف عام ثم ألف عام ولم يقل بمحبتنا أهل البيت،  
لأكبه الله على منخره في النار.<sup>٣١٣</sup>

اگر بنده ای هزاران هزار سال خدا را در بین رکن و مقام بپرستد، اما به محبت ما اهل بیت معتقد نباشد، خداوند  
او را به رو در آتش می اندازد.

**اگر ائمه نبودند خدا شناخته و عبادت نمی شد**

از جمله روایات وارده در این معنا این که حضرت می فرمایند:

**لولانا ما عرف الله؛<sup>٣١٤</sup>**

اگر ما (اهل بیت) نبودیم هیچ گاه خدا شناخته نمی شد.

در روایت دیگری می فرمایند:

**لولانا ما عبد الله؛<sup>٣١٥</sup>**

اگر ما (اهل بیت) نبودیم هیچ گاه خدا پرستش نمی شد.

**شاهدان بر خلق خدا**

**وَشُهَدَاءَ عَلَى خَلْقِهِ؛**

[و خدا رضایت داده به این که] شما شاهدان بر خلقش باشید.

کلمه شهداء جمع شاهد است، راغب اصفهانی می گوید:

**الشهود والشهادة: الحضور مع المشاهدة إما بالبصر أو بالبصيرة.<sup>٣١٦</sup>**

کلمه «خلق» در این عبارت اطلاق دارد، اعم از مؤمنان و غیر مؤمنان، هم چنان که اعم از نیات و اعمال است.  
بنابراین، خداوند متعال ائمه را شاهدان بر نیات و اعمال همه خلائق قرار داده است. وقتی خدا رضایت داد به این  
که آن بزرگواران «حججاً علی بریته» باشند، پس لابد باید بر شئون همه «بریه» - یعنی خلقی که طرف احتجاجند و  
نیاز به حجّت دارند - احاطه داشته باشند، وگرنه نقض غرض، یا خُلف لازم می آید. این از نظر برهان عقلی.

اما دلیل از کتاب، این جمله به آیه مبارکه ای از قرآن اشاره دارد، آن جا که می فرماید:

**(وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ...)<sup>٣١٧</sup>**

و شما را یک اُمت میانه قرار دادیم تا این که شما گواه بر مردم باشید.

امام علیه السلام در تفسیر این آیه فرموده است:

**نحن الأمة الوسطی ونحن شهداء الله على خلقه وحججه في أرضه...<sup>٣١٨</sup>**

٣١٣ . ر.ک: تاریخ مدینه دمشق: ٤٢ / ٤٧١، المناقب، خوارزمی: ٦٧ و ٦٨ حدیث ٤٠، ینابیع الموده: ١ / ٣٩٠، حدیث ٢.

٣١٤ . بصائر الدرجات: ١٢٥، حدیث ٩، بحار الأنوار: ٢٦ / ١٠٧، حدیث ١٠.

٣١٥ . الکافی: ١ / ١٩٣، حدیث ٦، التوحید، شیخ صدوق: ١٥٢، حدیث ٩، بحار الأنوار: ٢٦ / ٢٦٠، حدیث ٣٨.

٣١٦ . المفردات فی غریب القرآن: ٢٦٧.

٣١٧ . سوره بقره (٢): آیه ١٤٣.

روایات در این باب چند قسم هستند:

۱. روایات: «نحن عين الله».<sup>۳۱۹</sup>

۲. روایات: «نحن شهداء الله في خلقه».

در روایتی حضرتش می فرماید:

**يا بن أبي يعفور! إن الله تبارك وتعالى واحد متوحد بالوحدانية، متفرد بأمرة، فخلق خلقاً  
ففردهم لذلك الأمر فنحن هم.**

**يا بن أبي يعفور! فنحن حجج الله في عباده وشهداؤه في خلقه وأمناؤه وخزانه على  
علمه والذاعون إلى سبيله والقائمون بذلك، فمن أطاعنا فقد أطاع الله.**<sup>۳۲۰</sup>

۳. روایات وارده در اصول کافی «باب أن الأئمة شهداء الله».<sup>۳۲۱</sup>

۴. روایات وارده در عرض اعمال بر رسول الله و ائمه عليهم السلام، که در اصول کافی بابی به این عنوان نیز وجود دارد.<sup>۳۲۲</sup>

۵. روایات اخبار ائمه عليهم السلام از نیت های اشخاص و وقایع خصوصی آنان.<sup>۳۲۳</sup>

اگر از چگونگی این حضور و احاطه سؤال شود، کافی است که بدانیم که امام دارای نفس قدسی و مؤید به «روح القدس» است که قبلاً بیان شد، و در روایات هم به این معنا اشاره شده که می فرماید:

**إن الإمام مؤيد بروح القدس وبينه وبين الله عمود من نور يري فيه أعمال العباد؛**<sup>۳۲۴</sup>

به راستی که امام به وسیله روح القدس تأیید می شود و بین او و خدا ستونی از نور است که در آن اعمال بندگان را می بینند.

بلکه در بعضی روایات آمده است:

**ما من شيء ولا من آدمي ولا إنسي ولا جنّي ولا ملك في السماوات إلا ونحن الحجج  
عليهم، وما خلق الله خلقاً إلا وقد عرض ولايتنا عليه واحتج بنا عليه، فمؤمن بنا وكافر  
وجاحد حتى السماوات والأرض والجبال.**<sup>۳۲۵</sup>

از این روایت استفاده می شود که مطلب بالاتر است. والله العالم.

۳۱۸. الكافي: ۱ / ۱۹۰، حدیث ۲، بحار الأنوار: ۱۶ / ۳۵۷، حدیث ۴۸.

۳۱۹. بصائر الدرجات: ۶۱، باب ۲ از جزء ۲.

۳۲۰. همان: ۸۱، حدیث ۴، بحار الأنوار: ۲۶ / ۲۴۷، حدیث ۱۵.

۳۲۱. الكافي: ۱ / ۱۹۰ و ۱۹۱، حدیث های ۱ - ۵.

۳۲۲. همان: ۱ / ۲۱۹ و ۲۲۰، حدیث های ۱ - ۶.

۳۲۳. بصائر الدرجات: ۲۴۲ - ۲۵۰.

۳۲۴. عيون أخبار الرضا عليه السلام: ۲ / ۱۹۳، حدیث ۲، الخصال: ۵۲۸، حدیث ۲، بحار الأنوار: ۲۵ / ۱۱۷، حدیث ۲.

۳۲۵. السرائر: ۳ / ۵۷۵ و ۵۷۶، بحار الأنوار: ۲۷ / ۴۶، حدیث ۷.

گفتنی است که این بحث در شرح «وشهداء دار الفناء» نیز خواهد آمد.

راهنمایان بندگان

وَأَعْلَاماً لِعِبَادِهِ؛

[و خدا رضایت داده به این که] شما راهنمایان بندگان باشید.

کلمه «اعلام» جمع «عَلَم» به معنای: علامت و نشانه است، راغب اصفهانی می گوید:

العَلَمُ: الأثر الذي يعلم به الشيء، كَعَلَمِ الطريق وعلم الجيش، وسمي الجبل علماً لذلك،

وجمعه أعلام...<sup>۳۲۶</sup>

و در قرآن مجید آمده است:

(وَعَلَامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ)<sup>۳۲۷</sup>؛

و علامات و نشانه هایی قرار داد و به وسیله ستارگان (شب هنگام) راه می یابند.

و در اصول کافی بابی به عنوان «باب أن الأئمة هم العلامات»<sup>۳۲۸</sup> آمده است.

بنابراین، ائمه علیهم السلام هدایت گران و راهنمایان بندگان به سوی خدا هستند. اساساً این مقام را حضرات ائمه به

برکت عبادت به دست آورده اند، و آن ها هستند که برای بالا بردن بندگان قرار داده شده اند.

این معنا نیز برهانی است، خداوند متعال باید در این عالم برای هدایت عباد و حرکتشان به سوی کمال «عَلَم»

نصب کند، هم چنان که در معنای «اعلام التقی» گذشت، از این رو حضرتش فرمود:

الإمام عَلَمٌ فيما بين الله عزوجل وبين خلقه، فمن عرفه كان مؤمناً ومن أنكره كان كافراً.<sup>۳۲۹</sup>

و کعبه نیز «عَلَم» است که حضرت امیر علیه السلام درباره آن می فرماید:

جعل الله سبحانه وتعالى للإسلام علماً؛<sup>۳۳۰</sup>

خدای سبحان آن را برای اسلام عَلَم قرار داد.

و همین معنا بر قرآن مجید نیز صادق است که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمودند:

إني تارك فيكم ما إن تمسكتم به لن تضلوا كتاب الله وعترتي أهل بيتي.<sup>۳۳۱</sup>

همانا من در میان شما چیزی را قرار داده ام که اگر پس از من به آن تمسک جویند هرگز گمراه نمی شوید و آن

کتاب خدا و عترتم اهل بیت من هستند.

۳۲۶ . المفردات فی غریب القرآن: ۳۴۴.

۳۲۷ . سوره نحل (۱۶): آیه ۱۶.

۳۲۸ . الکافی: ۱ / ۲۰۶ و ۲۰۷، حدیث های ۱ - ۳.

۳۲۹ . کمال الدین: ۴۱۲، حدیث ۹، وسائل الشیعه: ۲۸ / ۳۴۴، حدیث ۱۸.

۳۳۰ . نهج البلاغه: ۱ / ۲۷.

۳۳۱ . بصائر الدرجات: ۶۳، باب ۳، جزء ۲.

نشانه های روشن شهرها

و همین است معنای جمله:

**وَمَنَاراً فِي بِلَادِهِ;**

و نشانه های روشن در شهرها قرار داد.

زیرا «منار» در لغت عرب به آن مکان بلندی گفته می شود که روی آن آتش روشن می کردند تا عابرین راه را گم نکنند.

تشبیه ائمه علیهم السلام به «منار» به این جهت است که راهنمایان به سوی خدا هستند؛ هم به اصل وجودشان و هم به نور علم و تعالیشان. و مقصود این است که فقط ائمه هستند که اهلیت هدایت امت را به تمام معنا دارا هستند. و در بعضی روایات «عَلَم» و «منار» در یک سیاق آمده، آن جا که می فرماید:

... نحن منار الهدى ونحن السابقون ونحن الآخرون ونحن العلم المرفوع للخلق...<sup>۳۳۲</sup>

راهنمایان راه خدا

و همین است معنای:

**وَأَدِلَّاءَ عَلَى صِرَاطِهِ;**

و راهنمایان راهش قرار داد.

زیرا «ادلاء» جمع «دلیل» است. خداوند رضایت داده که ائمه علیهم السلام راهنمایان به سوی راهش باشند، چون این کار به نحو صحیح از غیرشان ساخته نیست. پس فقط آن ها هستند که راه درست را که به خدا می رساند، نشان دهند.

عصمت ائمه

**عَصَمَكُمُ اللَّهُ مِنَ الزَّلَلِ، وَأَمَنَكُمُ مِنَ الْفِتَنِ، وَطَهَّرَكُمُ مِنَ الدَّنَسِ، وَأَذْهَبَ عَنْكُمُ  
الرِّجْسَ وَطَهَّرَكُمُ تَطْهِيراً;**

خداوند شما را از لغزش ها نگاه داشت و از فتنه ها ایمن ساخت و از هر گونه آلودگی و پلیدی منزّه قرار داد.

در این فراز به عصمت ائمه علیهم السلام و به آیه تطهیر که از ادله عصمت است اشاره شده است.

عصمت شرط خیلی از جمله های گذشته است. وقتی می گوییم:

**وَرَضِيكُمُ خُلَفَاءَ فِي أَرْضِهِ، وَحُجَجاً عَلَى بَرِيَّتِهِ، وَأَنْصَاراً لِدِينِهِ، وَحَفَظَةً لِسِرِّهِ، وَخَزَنَةً  
لِعِلْمِهِ، وَمُسْتَوْدِعاً لِحِكْمَتِهِ، وَتَرَاجِمَةً لَوْحِيهِ، وَأَرْكَاناً لِتَوْحِيدِهِ، وَشُهَدَاءَ عَلَى خَلْقِهِ،  
وَأَعْلَاماً لِعِبَادِهِ، وَمَنَاراً فِي بِلَادِهِ، وَأَدِلَّاءَ عَلَى صِرَاطِهِ;**

۳۳۲. بصائر الدرجات: ۸۳، حدیث ۱۰، کمال الدین: ۲۰۶، حدیث ۲۰، بحار الأنوار: ۲۶ / ۲۴۸، حدیث ۱۸.

او شما را جانشینان خویش در روی زمین، حجت های او بر بندگان، یاران دین خود و نگهبانان راز و گنجینه داران دانش، امانتداران حکمت، مفسران وحی، بنیان های توحید، گواهان بر آفریدگان، پرچم های برافراشته برای بندگان، نشانه های روشن در شهرها و راهنمایان راهش قرار داد؛

ناگزیر باید ائمه علیهم السلام معصوم باشند. حجت و دلیل... باید معصوم باشد. غیر معصوم نمی شود حجت خدا و دلیل به سوی او و خازن علم و یاری دهنده دین او باشد، و این معنا برهانی است، و غیر از محمد و آل محمد در اسلام، معصوم وجود ندارد. از این رو خدا به این ها رضایت داده و جز این ها را رضایت نداده است؛ چون عصمت یک امر مخفی است، فقط خدا می داند، لذا مناصب مذکور که مشروط به عصمت است به جعل خدا است، که همه آن ها با کلمه «رضیکم» شروع شده است چنان که اصل عصمت به اراده خدا است، لذا فرمود: «عصمکم الله».

ولکن باید دقت کرد که در این فراز چهار چیز از ائمه نفی شده است:

۱. «الزلل» جمع «زلة» به معنای لغزیدن بدون قصد<sup>۳۳۳</sup> و نفی آن با «عصمکم».

۲. «الفتن» جمع «فتنة» به معنای سرگردانی و گمراه شدن در اثر جهل<sup>۳۳۴</sup> و نفی آن با «أمنکم».

۳. «الدنس» یعنی چرکی<sup>۳۳۵</sup> و نفی آن با «طهرکم».

۴. «الرجس» یعنی پلیدی<sup>۳۳۶</sup> و نفی آن با «أذهب».

و ملاحظه می کنید همه این ها، فعل خداوند متعال است در حق بنده معصوم.

حال، باید در خصوصیات هر یک از امور چهارگانه و فعل وارد در نفی آن دقت کرد.

ما درباره عصمت، هم در کتاب امامت و هم جداگانه بحث کرده ایم؛ اینک به طور اجمال مطالبی را در این زمینه در طی چند بحث، بیان می نماییم.

۱. عصمت در لغت،

۲. عصمت در اصطلاح،

۳. ادله عصمت.

از طرفی، چون به خصوص در این فراز به آیه تطهیر اشاره شده، به طور کوتاه بحثی درباره آیه تطهیر و حدیث کساء خواهیم داشت که این حدیث اخیراً محل اشکال واقع شده است.

### عصمت در لغت

در لسان العرب چنین آمده است:

۳۳۳. مجمع البحرین: ۴ / ۵۱۹.

۳۳۴. همان: ۳ / ۳۶۱.

۳۳۵. همان: ۲ / ۵۹.

۳۳۶. همان: ۲ / ۱۴۸.

عصم: العصمة في كلام العرب: المنع. وعصمة الله عبده: أن يعصمه مما يوبقه، عصمه يعصمه عصماً: منعه ووقاه.<sup>۳۳۷</sup>

این لغت شناس، کلمه «عصم» را به معنای «منع» گرفته است.

راغب اصفهانی در المفردات فی غریب القرآن واژه «عصم» را به معنای «مسک» گرفته و می گوید:

العصم: الإمساك والاعتصام الاستمساك... وقوله: (وَلَا تُمْسِكُوا بِعَصَمِ الْكَوَافِرِ) وَالْعَصَامِ مَا يَعَصِمُ بِهِ أَى يَشُدُّ، وَعَصِمَهُ الْأَنْبِيَاءُ حَفَظَهُ إِيَّاهُمْ...<sup>۳۳۸</sup>

به نظر می رسد کلمه «مسک» از کلمه «منع» اخصّ است.

در قرآن مجید از زبان پسر نوح چنین حکایت شده که گفت:

(قَالَ سَأُوۡىٓ اِلَىٰ جَبَلٍ يَّعَصِمُنِي مِنَ الْمَآءِ ۚ قَالَ لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ اَمْرِ اللّٰهِ اِلَّا مَنْ رَحِمَ)<sup>۳۳۹</sup>

گفت: به زودی به کوهی پناه می برم تا مرا از آب حفظ نماید. حضرت نوح فرمود: امروز هیچ نگهداری در مقابل

فرمان الاهی نیست مگر بر آن کس که خدا بر او رحم نماید.

ممکن است در این مورد کلمه «عصم» به معنای «منع» باشد، ولی در آیه مبارکه دیگر که می فرماید:

(وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللّٰهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا)<sup>۳۴۰</sup>

همگی به رشته الاهی تمسک نمایید و متفرق نشوید.

این کلمه در «مسک» و «تمسک» ظهور دارد. از این رو در بعضی از تفاسیر در ذیل این آیه مبارکه حدیث ثقلین

ذکر شده است.<sup>۳۴۱</sup>

در تفسیر مجمع البیان آمده است:

(وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللّٰهِ) أَى: تَمَسُّكُوا بِهِ... .

آن گاه شیخ طبرسی رحمه الله می نویسد: پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

أَيُّهَا النَّاسُ! إِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ حَبْلِينَ؛ إِنْ أَخَذْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضَلُّوا بَعْدِي، أَحَدُهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخَرِ: كِتَابُ اللّٰهِ، حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ، وَعَتْرَتِي أَهْلُ بَيْتِي، أَلَا وَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّىٰ يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ؛<sup>۳۴۲</sup>

ای مردم! همانا من در میان شما دو ریسمان باقی گذاردم که اگر به آن دو تمسک کنید، هرگز پس از من گمراه

نخواهید شد که یکی از آن دو از دیگری بزرگ تر است: یکی کتاب خداست که به مانند ریسمانی است که از

۳۳۷ . لسان العرب: ۱۲ / ۴۰۳.

۳۳۸ . المفردات فی غریب القرآن: ۳۳۶ - ۳۳۷.

۳۳۹ . سوره هود (۱۱): آیه ۴۳.

۳۴۰ . سوره آل عمران (۳): آیه ۱۰۳.

۳۴۱ . ر.ک: جلد یکم، صفحه ۳۲۵ از همین کتاب.

۳۴۲ . تفسیر مجمع البیان: ۲ / ۳۵۶، تفسیر جامع البیان: ۴ / ۴۲، تفسیر سمرقندی: ۱ / ۳۷۶، تفسیر واحدی: ۱ / ۲۲۵، تفسیر رازی: ۲ / ۱۵.

آسمان به سوی زمین آویخته شده است و دومی خاندان و اهل بیت من هستند. آگاه باشید که آن دو هرگز از یک دیگر جدا نمی شوند تا این که در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند.

در روایت دیگری امام صادق علیه السلام می فرماید:

**نحن حبل الله الذي قال: (وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا) وولايه على عليه السلام البر، فمن استمسك به كان مؤمناً ومن تركه خرج من الإيمان؛<sup>۳۴۳</sup>**

ما همان ريسمان الاهى هستيم كه خدای تعالی در قرآنش فرموده است: «همگی به رشته الاهى تمسک نماييد و متفرق نشويد» و ولايت على عليه السلام همان نيکی است. پس هر کس به آن تمسک جويد، مؤمن است و آن کس که آن را ترک گويد از ايمان خارج است.

افزون بر این که خود حديث ثقلين نیز به لفظ «عصم» آمده است. آن جا که فرمود:

**إني تارك فيكم ما إن اعتصمتم به لن تضلوا من بعدى: كتاب الله وعترتي أهل بيتي؛<sup>۳۴۴</sup>**

همانا من در میان شما چیزی را قرار داده ام که اگر پس از من به آن تمسک جويد هرگز گمراه نمی شويد و آن کتاب خدا و عترتم اهل بیت من هستند.

البته ممکن است کلمه ای چون «حفظ» را بین «منع» و «مسک» جامع قرار بدهيم. این ها دقت هایی در مفهوم است.

پس خداوند متعال ائمه را از لغزش حفظ کرده است.

و خداوند متعال ائمه عليهم السلام را از فتنه ها در حفظ و امان قرار داده است. واژه «فتن» جمع فتنه است. فتنه در لغت چیزی است که ظاهرش غير از واقعش باشد که انسان را به خطا و اشتباه می اندازد.<sup>۳۴۵</sup> از این رو فتنه را به بسيط و عمياء تقسيم می کنند.

از طرفی، دو واژه «دنس» و «رجس» هر چند خیلی به هم نزدیک اند، ولی تفاوت دقیقی وجود دارد، و به هر حال از هر دو به ناپاکی و پلیدی تعبیر می شود.<sup>۳۴۶</sup>

از سوی دیگر، معلوم است که کلمه «طهر» به معنای دفع است، نه به معنای رفع؛ هم چنین است که اذهاب دفعی است نه رفعی.

علاوه بر این که «عصمکم الله» نمی شود به معنای رفع باشد؛ زیرا «رفع» با «عصم» سازش ندارد، هم چنین است اذهاب؛ اگر به معنای رفع بعد الوجود باشد، با کلمه «عصم» سازش ندارد.

این دقت ها ضرورت دارد.

۳۴۳ . تفسیر فرات کوفی: ۹۱، حديث ۷۳.

۳۴۴ . مفتاح النجاه (مخطوط) به نقل از كتاب المتفق والمفترق، كنز العمال: ۱ / ۱۸۷، حديث ۹۵۱ به نقل از كتاب المتفق والمفترق. گفتنی است که این حديث در المصنّف: ۷ / ۱۷۶، حديث ۱، به حذف عبارت «وعترتي أهل بيتي» تحريف شده است.

۳۴۵ . ر.ك: النهاية في غريب الحديث: ۳ / ۴۱۰، معجم مقائيس اللغة: ۴ / ۴۷۲.

۳۴۶ . ر.ك: لسان العرب: ۶ / ۸۸ و ۹۴، مجمع البحرين: ۲ / ۵۹ و ۱۴۸.

## عصمت در اصطلاح

کلمات بزرگان در بیان معنای عصمت بر اساس دلیل های عقلی و نقلی به هم نزدیک است، هر چند تفاوت خیلی جزئی وجود دارد. برای نمونه شیخ مفید رحمه الله در تعریف عصمت چنین می گوید:

**العصمة، لطفٌ يفعلهُ الله بالمكلف بحيث يمنع منه وقوع المعصية وترك الطاعة مع قدرته عليهما؛**<sup>۳۴۷</sup>

عصمت، لطفی است که خداوند متعال با مکلف انجام می دهد؛ به گونه ای که مکلف از وقوع معصیت و ترک طاعت ممتنع است، بی آن که سلب قدرت شده و جبری در کار باشد.  
علامه حلی رحمه الله می نویسد:

**العصمة، لطفٌ خفیّ يفعل الله تعالى بالمكلف بحيث لا يكون له داع إلى ترك الطاعة وارتكاب المعصية مع قدرته على ذلك؛**<sup>۳۴۸</sup>

عصمت، لطف پنهانی است که خداوند متعال با مکلف انجام می دهد؛ به گونه ای که او بر معصیت یا ترک طاعت داعی ندارد، اما توان آن را دارد.  
علمای دیگر نیز قریب به همین را در تعریف اصطلاحی عصمت گفته اند.

پس در حقیقت عصمت معروف و مشهور بین متکلمان ما عبارت از این است که عصمت، لطف از جانب خدای سبحان و حالت معنوی در معصوم است، که این حالت معنوی به گونه ای است که با وجودش صدور معصیت و ترک طاعت از او ممتنع است.

و از این رو که عصمت، لطف الاهی است در جمله «عصمکم الله» فعل به خدا نسبت داده شده است. در قرآن مجید نیز آیه ای داریم که گویا در این زمینه است. آن جا که می فرماید:

**(وَأَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَرَحْمَتُهُ لَهَمَّتْ طَائِفَةً مِنْهُمْ أَنْ يُضِلُّوكَ)**<sup>۳۴۹</sup>

و اگر فضل خداوند شامل حال تو نبود، گروهی از آنان تصمیم داشتند تو را گمراه کنند.  
بنابراین آیه، نگهدار پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فضل، لطف و رحمت الاهی می باشد و این، همان عصمت است.  
این بود تعریف عصمت بین متکلمان ما از قدیم الایام.  
ولی جمعی از متأخرین بزرگان علما، نظرشان این است که اساس و ریشه عصمت در معصوم، علم اوست، چون معصوم به قبح گناه و آثار آن، علم و آگاهی دارد، آن را انجام نمی دهد.  
در تفسیر المیزان درباره عصمت چنین آمده است:

۳۴۷ . النکت الاعتقادیة: (ضمن مصنفات شیخ مفید قدس سره)، جلد ۱۰ ص ۳۷.

۳۴۸ . شرح باب حادی عشر: ۸۹.

۳۴۹ . سوره نساء (۴): آیه ۱۱۳.

ظاهر الآية أن الأمر الذي تتحقق به العصمة نوع من العلم يمنع صاحبه عن التلبس بالمعصية والخطأ.

وبعبارة أخرى، علم مانع عن الضلال، كما أن سائر الأخلاق كالشجاعة والعفة والسخاء كل منها صورة علمية راسخة موجبة لتحقيق آثارها، مانعة عن التلبس بأضدادها، من آثار الجبن والتهور والخمود والشرة والبخل والتبذير...؛<sup>٣٥٠</sup>

از ظاهر آیه این گونه استفاده می شود که آن چیزی که عصمت به وسیله آن تحقق می یابد و شخص معصوم به واسطه آن از معصیت و خطا منع می شود نوعی از علم است.

به عبارت دیگر، علم مانع از گمراهی و ضلالت است؛ همان طور که دیگر اخلاق پسندیده مانند شجاعت، عفت، سخاوت که هر یک صورتی است علمی که در نفس صاحبش رسوخ کرده و باعث می شود آثار آن در خارج بروز کند.

و از طرفی نیز مانع می شود از این که صاحبش به ضد آن صفات نیکو متصف شود، مانند آثار ترس و تهور، کسالت، شره، خساست، تبذیر و... .

زرقانی مالکی در شرح المواهب اللدنیة درباره پیامبر خدا صلی الله علیه وآله چنین می نویسد:

إنه معصوم من الذنوب، بعد النبوة وقبلها، كبرها وصغيرها، وعمدها وسهوها على الأصح؛

همانا پیامبر قبل از نبوت و پس از آن، از گناهان بزرگ و کوچک و عمدی و سهوی، بنابر قول صحیح تر معصوم است.

وی به نقل از حافظ سبکی می نویسد:

أجمعت الأمة على عصمة الأنبياء في ما يتعلق بالتبليغ وغيره، من الكبائر والصغائر، الخسة أو الخسيسية، والمداومة على الصغائر، وفي صغائر لا تحط من رتبهم خلاف...؛<sup>٣٥١</sup>

أمت بر این امر اتفاق نظر دارند که پیامبران در امر تبلیغ و غیر تبلیغ معصوم هستند؛ از گناهان کبیره و صغیره و مداومت بر گناهان صغیره و در این که گناهان صغیره مقام آنان را پایین می آورد یا نه اختلاف است... .

### بررسی حقیقت عصمت

در بررسی حقیقت عصمت چند مطلب قابل توجه است:

**مطلب یکم.** معصوم از چه چیزی؟

٣٥٠ . تفسیر المیزان: ٥ / ٧٨ .

٣٥١ . شرح المواهب اللدنیة: ٥ / ٣١٤ .

بنابر آن چه از عبارات زیارت جامعه بیان کردیم معلوم می شود که معصوم، نه فقط از معصیت، معصوم است؛ بلکه از سهو، اشتباه و خطا نیز عصمت دارد؛ چرا که اگر برای معصوم احتمال این قضایا را بدهیم نمی تواند حجت و هادی باشد. ممکن است به راهی هدایت کند، چیزی را تعلیم نماید، آیه ای را تفسیر کند و حقایقی را بیان نماید، اما از روی سهو، اشتباه و فراموشی مطلبی را برعکس معنا بکند، آیه ای را بر خلاف آن چه که هست تفسیر بکند، و چنین کسی نمی تواند حجت باشد که خدا بر بنده احتجاج کند که چرا به گفته این شخص عمل نکردی؟ مگر این پیامبر و رسول من نبود؟ مگر این شخص، امام و منصوب از جانب من نبود؟

بنده می تواند بگوید: من احتمال دادم در چیزی که گفته بود اشتباه کرده، از این رو عمل نکردم. اگر چنین باشد حجت خداوند متعال تمام نمی شود و دو آیه (قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ)<sup>۳۵۲</sup> «بگو: دلیل روشن و رسا از آن خداست» و (لَيْسَ يَكُونُ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ)<sup>۳۵۳</sup> «تا بعد از آمدن آن پیامبران حجتی برای مردم باقی نماند» تمام نخواهد شد.

بنابراین، حجت خدا باید از خطا، سهو و نسیان نیز معصوم باشد، که اگر بنده امر او را امتثال نکرد و به او اقتدا و تأسی ننمود به مورد احتجاج ملزم باشد و عذری نداشته باشد، وگرنه تناقض لازم می آید.

غرض از نصب امام، هدایت و به حقایق رساندن بشر است، لذا اطاعت او و اقتدا به او به طور مطلق واجب و به او باید در همه احوال تأسی کنیم. امام به جهت بیان احکام الهی و حقایق قرآن و حتی متشابهات آن - که فرموده: (وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ)<sup>۳۵۴</sup> «تأویل آن را جز خدا و راسخان در علم نمی داند» - نصب شده، که فرموده اند:

### نحن الراسخون في العلم؛<sup>۳۵۵</sup>

ما راسخان در علم هستیم.

در این صورت باید امام از هر حیث معصوم باشد؛ زیرا اگر احتمال بدهیم در تفسیر و تأویل آیه یا بیان حکمی اشتباه کرده، نباید به قول او اخذ کنیم، و آن گاه نقض غرض یا تناقض خواهد بود. و هم چنین، امام حجت خداست بر خلق، و اگر معصوم از خطا، سهو و نسیان نباشد هرگز نمی شود به اقوال و افعال او بر مکلفین احتجاج نمود، و این نقض غرض و تناقض است. و هم چنین امام باید جاذبه داشته باشد، و هیچ جهت تنفر در وجودش وجود نداشته باشد، و شکی نیست که خطا، سهو و اشتباه او را از چشم مردم می اندازد و همه گفته های او بی اعتبار می گردد. برای روشن شدن آن چه گفتیم مثال می زنیم:

۳۵۲. سوره انعام (۶): آیه ۱۴۹.

۳۵۳. سوره نساء (۴): آیه ۱۶۵.

۳۵۴. سوره آل عمران (۳): آیه ۷.

۳۵۵. بصائر الدرجات: ۲۲۴، حدیث ۵، الکافی: ۱ / ۲۱۳، حدیث ۱، بحار الأنوار: ۲۳ / ۱۹۹، حدیث ۳۱.

اگر مردم شهری مسجدی ساختند و به حوزه علمیه نوشتند که عالمی بفرستید تا در این مسجد نماز بخواند و احکام شرع را به ما یاد بدهد.

از حوزه علمیه عالمی را به آنجا فرستادند. اگر آن عالم روز اول در نماز سهو بکند، مردم می گویند: آقا، تازه از راه رسیده، خسته است، انسان سهو می کند و اگر از او مسئله ای پرسیدند، و ندانست یا اشتباه کرد و مسئله را عوضی گفت، مردم می گویند: شاید آقا یادش نبود.

و اگر باز حکم شرعی را فراموش نمود یا مسأله را اشتباه گفت، مسئولین آنجا و دعوت کنندگان دوباره اجتماع می کنند و نامه ای به حوزه علمیه می نویسند که آقای را که فرستادید محترمانه به حوزه بطلبید و فرد دیگری را برای ما بفرستید. این، واقع امر و طبیعی است.

در مثال دیگر که خیلی واضح است از باب تقریب مطلب بیان می کنیم:

اگر پزشکی تابلوی طبابت نصب کرد و مطبی را دایر کرد و اعلام نمود که مردم من چشم پزشک هستم، اگر اولین بیماری که مراجعه کرد نه تنها خوب نشد، بلکه کور هم شد، بیمار دوم هم همین طور، سوومی هم همین طور. در این صورت مردم شهر جمع می شوند و کنار مطب او داد و فریاد می کنند که آقا، این مطب را تعطیل کن. به راستی با توجه به این دو مثال کسی که امام، خلیفه خدا و حجّت الاهی بر خلق اوست آیا می تواند جائز الخطا باشد؟

کوتاه سخن این که امام به حکم عقل باید از خطا و سهو و نسیان مبرا بوده، وگرنه نمی تواند امام و حجّت باشد، و دلایل این مدعا از نقل و عقل فراوان است، و به این معنا بزرگان از قدیم تصریح نموده و هرگز غلوئی در کار نیست. به علاوه بعضی از علما مبرا بودن از «منافی مروّت» را نیز شرط می دانند، مرحوم مظفر می گوید:

**بل يجب أن يكون منزهاً حتى عما ينافي المروءة، كالتبذل بين الناس من أكل في الطريق أو ضحك عال، وكلّ عمل يستهجن فعله عند العرف العام؛<sup>۳۵۶</sup>**

بلکه واجب است که پیامبر از آن چه که با مروّت منافات دارد پاک و منزّه باشد؛ برای مثال هرگز در میان راه غذا نخورد، یا با صدای بلند نخندد و به طور کلی هر آن چه که در عرف عموم مردم انجامش زشت باشد، انجام ندهد.

**مطلب دوم.** اعتقاد بر این که امام و پیامبر از بدو زندگی معصوم هستند.

بر این معنا کافی است که بدانیم عصمت، شرط حجّت بودن است، و خداوند به وجود نبی و امام احتجاج می کند. مثلاً حضرت عیسی علیه السلام در گاهواره پیامبر باشد پس ناگزیر از همان وقت دارای این شرط بوده است. قرآن کریم می فرماید:

**(فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا \* قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا)<sup>۳۵۷</sup>**

۳۵۶. عقائد الاماميه: ۵۴، كتاب العصمه: ۱۳.

(مریم) به او (حضرت عیسی) اشاره کرد، به او گفتند: ما چگونه با کودکی که در گاهواره است سخن بگوییم (که ناگاه عیسی به سخن آمد) و گفت: من بنده خدا هستم، او کتاب آسمانی به من مرحمت کرده و مرا پیامبر قرار داده است.

### اعطایی بودن عصمت

**مطلب سوم.** آیا عصمت اکتسابی است و یا اعطایی؟

بنا به تعبیر «یفعله» که در کلام بزرگانی چون شیخ مفید رحمه الله آمده که عصمت «لطفُ یفعله الله تعالی بالمکلف»<sup>۳۵۸</sup> و با توجه به آیه مبارکه که فرموده: (وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَیْكَ وَرَحْمَتُهُ لَهَمَّتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ أَنْ يُضْلُواکَ)<sup>۳۵۹</sup> «و اگر فضل خداوند شامل حال تو نبود، گروهی از آنان تصمیم داشتند تو را گمراه کنند» عصمت اعطایی خواهد بود و ظواهر دیگر ادله نیز همین است.

اما بنابر قول دوم که منشأ و سرچشمه عصمت، علم است، باید بحث شود که منظور کدام علم است، علم حضوری یا علم حصولی که اکتسابی است؟ آیا انسان از طریق اکتساب به هر علمی می تواند برسد؟ قائلین به این نظریه باید اثبات کنند که حضرت عیسی علیه السلام - مثلاً - از همان وقتی که در گاهواره نبی بوده، چون علم به قبح گناهان داشته از روی اختیار به گناه اقدام نمی کرده است.

دیگر این که مگر علم، با سهو جمع نمی شود؟

کسانی که از سویی قائلند که منشأ عصمت، علم است و از سویی قائلند که معصوم از سهو و نسیان هم معصوم است باید پاسخ دهند که چگونه این دو موضوع با هم جمع می شوند؟

آری، علم با جهل جمع نمی شود، اما علم با سهو جمع می شود، مگر عالم، سهو نمی کند؟

ظاهراً قائلین این دیدگاه چون نتوانستند بین عصمت و اختیار را جمع کنند، از این رو به چنین دیدگاهی رو آوردند؛ چرا که بزرگان در تعریف عصمت چنین گفته اند:

... بحیث یمتنع منه وقوع المعصیة وترک الطاعة مع قدرته علیهما... ولا تنافی العصمة

القدرة.<sup>۳۶۰</sup>

**مطلب چهارم.** بنابراین تعریف ها این شبهه باقی می ماند که چگونه «لا تنافی القدرة» معصوم قدرت

بر معصیت دارد و حال آن که «یفعله الله» خداوند متعال او را معصوم قرار داده است؛ یعنی در عین معصوم بودن چگونه مختار می باشد؟

۳۵۷ . سوره مریم (۱۹): آیه ۲۹ و ۳۰.

۳۵۸ . النکت الاعتقادیة: ۳۷.

۳۵۹ . سوره نساء (۴): آیه ۱۱۳.

۳۶۰ . ر.ک: النکت الاعتقادیة: ۳۷، تجرید الاعتقاد: ۲۲۲، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد: ۴۹۴، شرح باب حدی عشر: ۸۹ . برای آگاهی بیشتر در این زمینه به کتاب العصمة از همین نگارنده و دلائل الصدق: ۷۵۲ - ۷۵۵، باب عصمت انبیا و امام مراجعه شود.

از این رو بزرگان اهل سنت مبنای ما را در این بحث ذکر می کنند و پافشاری می نمایند که شما که منکر جبر هستید؟ گویی عصمت، نمی تواند لطف الاهی باشد و در عین حال اختیار موجود باشد. چون در تعریف عصمت به قدرت و عدم سلب اختیار تصریح شده است.

به نظر می رسد شیخ مفید، سید مرتضی، خواجه نصیرالدین طوسی، علامه حلی رحمهم الله، و دیگر بزرگانی که تصریح دارند که با عصمت، سلب قدرت نشده است؛ شبهه برای آن ها حل شده و مشکل جبری در کار نیست.

برای دفع این شبهه وجوهی ذکر کرده اند، از جمله از این است که:

چون خدا می دانست ذوات مقدسه معصومین هر چه در عالم بمانند کار خلافی از آن ها سر نمی زند، لذا عصمت آن ها را اراده نموده و آن ها را از هر قسم پلیدی پاکیزه قرار داده است.

این قضیه در قرآن و روایات نظائر دارد، مثلاً در معنای آیه مبارکه:

**(وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ)؛<sup>۳۶۱</sup>**

و از آن ها پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما مردم را هدایت می کردند، چون آن ها شکیبایی کردند و به آیات ما یقین داشتند؛

که واژه «جعل» و نیز «لَمَّا صَبَرُوا» به صیغه ماضی آمده، آن گاه سؤال می شود: کجا آن ها صبر کرده اند؟ چند قول وجود دارد.

اما شاید بهترین آن ها این است که در تفسیر قمی آمده است:

**قال: كان في علم الله أنهم يصبرون على ما يصيبهم فجعلهم أئمة.<sup>۳۶۲</sup>**

خلاصه، خدا چون می دانست ائمه علیهم السلام در آینده در برابر ناملازمات صبر خواهند کرد، آن ها را از قبل و پیش از خلقت «ائمه» قرار داد.

برای توضیح مطلب مثال می زنیم: اگر کسی مشغول تحصیل در درسی باشد و استاد بداند که این شخص در آخر سال بهترین نمره را خواهد آورد، استاد در اول سال به دادن نمره و نقل آن شاگرد به رتبه بالاتر مبادرت می نماید، و این جریان مکرراً واقع شده است.

این تصمیم، از کجا سرچشمه گرفته است؟

این تصمیم دو طرف دارد:

۱. اهتمام شاگرد به درس و تحصیل با اختیار همراه با شوق به علم به طوری که توجه استاد و اداره مدرسه را جلب نموده است.

۲. آگاهی مسئولین مدرسه از حال شاگرد.

**آیا عصمت دارای مراتب است؟**

۳۶۱. سوره سجده (۳۲): آیه ۲۴.

۳۶۲. تفسیر القمی: ۲ / ۱۷۰.

**مطلب پنجم.** آیا عصمت دارای مراتب هست یا نه؟ به سخن دیگر، آیا عصمت حقیقت تشکیکی است یا نه؟ بنا بر نظر بزرگان در حقیقت عصمت که لطف الاهی است و معصوم به لطف خداوند متعال حالتی دارد که با وجود آن، داعی بر فعل حرام و ترک واجب ندارد و از او خطا، سهو و نسیان سر نمی زند، نمی توانیم تشکیکیّت عصمت را درک کنیم و برای آن مراتب قائل بشویم.

البته بر کسی پوشیده نیست که نسبت بین نبوت و امامت و بین عصمت، عموم مطلق است که هر پیامبر و امامی، معصوم است، اما هر معصومی، امام و پیامبر نیست. ما می گوئیم: نمی شود کسی از جانب خدا برای رهبری امت منصوب و حجت و واجب اطاعه و الاتباع علی الاطلاق باشد؛ اما معصوم نباشد. این محال است، اما حضرت صدیقه طاهره سلام الله علیها ولایت کبری دارند، و امام نمی باشند.

بعضی قائلند که جناب سلمان معصوم است، ولی نه در حدّ عصمت ائمه علیهم السلام، قائلین به این قول باید قبلاً مشکک بودن عصمت را نیز ثابت کنند، و بعید نیست که مرادشان مرتبه بالایی از عدالت باشد که تالی تلو عصمت است، هم چنان که در ایمان، جناب سلمان در اعلی مراتب می باشد، آن گاه بحث لفظی خواهد شد. واللّه العالم.

### سخنی درباره آیه تطهیر

در این فراز از زیارت جامعه کبیره به آیه تطهیر اشاره شده، لازم است بحث کوتاهی نیز درباره آن آیه داشته باشیم.

عصمت ائمه علیهم السلام در قرآن مجید ادله زیادی دارد. بعضی ادعا می کنند که عصمت را در قرن های اخیر علما مطرح کرده اند، وگرنه مدرک قدیمی و دست اول ندارد.

متأسفانه این افراد در اموری که تخصص ندارند دخالت می کنند؛ هم برای خودشان در دنیا و آخرت در دسر درست می کنند و هم برای دیگران؛ چرا که در قرآن مجید آیات عدیده ای داریم که بیان گر عصمت اند و عصمت یک حقیقت قرآنی است.

ما در مباحث امامت و ولایت، عصمت انبیا را از قرآن مجید اثبات کرده ایم، گرچه در قرآن مجید آیاتی وجود دارد که موهم عدم عصمت است؛ از ادله عصمت ائمه علیهم السلام - یا قدر متیقن عصمت خمسه طیبه - آیه تطهیر است که در این فراز از زیارت جامعه کبیره به این آیه مبارکه اشاره شده است.<sup>۳۶۳</sup>

قرآن کریم می فرماید:

(إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا)<sup>۳۶۴</sup>؛

همانا خداوند فقط اراده فرموده که هر گونه پلیدی را از شما اهل بیت بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند.

در این آیه «انما»، «یرید»، «لیذهب» و «الرجس» الفاظی هستند که باید مورد دقت قرار بگیرند.

۳۶۳. گفتنی است که تاکنون سه بحث جداگانه درباره آیه تطهیر از نگارنده منتشر شده است.

۳۶۴. سوره احزاب (۳۳): آیه ۳۳.

به نحو اجمال می‌گوییم که «انما» چه مرکب باشد یا بسیط، بر اساس تصریح علمای لغت و ادب بر حصر دلالت دارد مگر در مقابل، قرینه‌ای وجود داشته باشد. ابن منظور در لسان العرب می‌نویسد:

اگر حرف «إنَّ» بر حرف «ما» افزوده شود بر تعیین دلالت دارد، مانند قول خدای متعال:

(إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ)<sup>۳۶۵</sup>

همانا صدقات و زکات فقط برای فقیران و... است.

چون بر اثبات حکم برای افراد مذکور و نفی از غیر آن دلالت دارد.<sup>۳۶۶</sup>

در این جا بحثی با فخر رازی داریم. چون در آیه ولایت، همان آیه‌ای که خداوند متعال می‌فرماید: (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ

اللَّهُ وَرَسُولُهُ)<sup>۳۶۷</sup> منکر دلالت «انما» بر حصر است. وی در تفسیر خود می‌نویسد:

ولا نسلم أن كلمة «انما» للحصر، والدليل عليه قوله: (إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَا أَنْزَلْنَاهُ

مِنَ السَّمَاءِ)<sup>۳۶۸</sup> ولا شك أن الحياة الدنيا لها أمثال أخرى سوى هذا المثل، وقال: (إِنَّمَا

الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ)<sup>۳۶۹</sup> ولا شك أن اللعب واللهو قد يحصل في غيرها.<sup>۳۷۰</sup>

در مباحث اصولی آن جا که درباره کلمه «انما» بحث شده، سخن فخر رازی مطرح شده و جوابش را داده اند و

این بحث در جاهای دیگر نیز آمده است.

### آیا اراده تکوینی است یا تشریحی؟

منظور از کلمه «یرید» اراده تکوینی خداوند متعال است، وگرنه اگر اراده تشریحی باشد امتیازی برای «اهل بیت»

نخواهد بود.

ابن تیمیّه اصرار دارد که منظور اراده تشریحی است تا آیه مبارکه بر مدّعی شیعه - یعنی عصمت اهل بیت -

دلالت نداشته باشد<sup>۳۷۱</sup> که جواب شبهه وی در جای خود داده شده است.<sup>۳۷۲</sup>

کلمه «لیذهب» به معنای دفع است؛ نه رفع. و «رجس» نیز اعمّ از نقایص و پلیدی‌های مادی و معنوی،

محسوس و غیر محسوس است.

با توجه به این خصوصیات که در آیه مبارکه اخذ شده، این آیه بیان گر عصمت اهل بیت علیهم السلام می‌باشد.

۳۶۵. سوره توبه (۹): آیه ۶۰.

۳۶۶. لسان العرب: ۱۳ / ۳۲، صحاح اللغه: ۵ / ۲۰۷۳، القاموس المحيط: ۴ / ۱۹۸.

۳۶۷. سوره مائده (۵): آیه ۵۵.

۳۶۸. سوره یونس (۱۰): آیه ۲۴.

۳۶۹. سوره محمّد صلی الله علیه وآله (۴۷): آیه ۳۶.

۳۷۰. تفسیر رازی: ۱۲ / ۳۰.

۳۷۱. منهاج السنه: ۷ / ۱۰۶ - ۱۱۰.

۳۷۲. ر.ک: شرح منهاج الكرامه: ۲ / ۲۶۰ - ۲۶۷.

از سوی دیگر، فعل های «یرید» و «لیذهب» در آیه مبارکه به خداوند متعال مستند شده، آن سان که در زیارت جامعه عبارت «عصمکم» به خداوند متعال مستند شده است.

### چگونگی دلالت آیه بر عصمت

آیه با این خصوصیات چگونه بر عصمت دلالت دارد؟

پاسخ این سؤال با تأمل در آن چه گفتیم واضح است؛ چرا که وقتی اراده تکوینی شد، اراده تکوینی خداوند متعال تخلف پذیر نیست، و از طرفی واژه «رجس» عام است. پس رجس به تمام معنا به اراده خداوند متعال از اهل بیت دفع شده است و این معنای عصمت است.

### اهل بیت چه کسانی هستند؟

بحث دیگر این که «اهل بیت» چه کسانی هستند؟

اهل سنت خیلی تلاش می کنند که آیه را از خمسه طیبیه یا منحرف کنند یا دست کم دیگران را شریک قرار دهند. وقتی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله آیه ای را تفسیر کنند و مصداقی را بر آن معین نمایند و این موضوع به سند صحیح به ما برسد، کسانی که نام خود را اهل سنت می گذارند چرا این سنت را اخذ نمی کنند؛ اگر مراد از سنت، سنت رسول الله صلی الله علیه وآله است؟

برای نمونه در مسند احمد آمده است: عطاء بن ابی رباح گوید:

حَدَّثَنِي مَنْ سَمِعَ أُمَّ سَلْمَةَ تَذَكُرُ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَانَتْ فِي بَيْتِهَا فَاتَتْهُ فَاطِمَةُ بَيْرَمَةَ

فِيهَا خَزِيرَةً، فَدَخَلَتْ بِهَا عَلَيْهِ، فَقَالَ لَهَا: ادْعِي زَوْجَكَ وَابْنِيكَ.

قَالَتْ: فَجَاءَ عَلِيُّ وَالحَسِينُ وَالحَسَنُ، فَدَخَلُوا عَلَيْهِ فَجَلَسُوا يَأْكُلُونَ مِنْ تِلْكَ الخَزِيرَةِ

وَهُوَ عَلِيُّ مَنَامَةٌ لَهُ عَلَى دَكَّانٍ تَحْتَهُ كِسَاءٌ لَهُ خَيْبَرِيٌّ. قَالَتْ: وَأَنَا أُصَلِّي فِي الحَجْرَةِ، فَأَنْزَلَ

اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ هَذِهِ الآيَةَ: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ البَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ

تَطْهِيرًا).<sup>۳۷۳</sup>

قَالَتْ: فَأَخَذَ فَضْلَ الكِسَاءِ فَغَشَاهُمْ بِهِ، ثُمَّ أَخْرَجَ يَدَهُ فَأَلْوَى بِهَا إِلَى السَّمَاءِ، ثُمَّ قَالَ:

اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي وَخَاصَّتِي فَأَذْهِبْ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَطَهِّرْهُمْ تَطْهِيرًا.

قَالَتْ: فَأَدْخَلْتُ رَأْسِي البَيْتِ فَقُلْتُ: وَأَنَا مَعَكُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ!

قَالَ: إِنَّكَ إِلَى خَيْرٍ، إِنَّكَ إِلَى خَيْرٍ.<sup>۳۷۴</sup>

در صحیح مسلم آمده است: صفیه بنت شبیه می گوید:

قَالَتْ عَائِشَةُ: خَرَجَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ غَدَاهُ وَعَلَيْهِ مِرْطٌ مَرَحَلٌ مِنْ شَعْرِ أُسُودٍ، فَجَاءَ

الحسن بن علي فأدخله، ثم جاء الحسين فدخل معه، ثم جاءت فاطمة فأدخلها، ثم جاء

۳۷۳ . سوره احزاب (۳۳): آیه ۳۳.

۳۷۴ . مسند، احمد بن حنبل: ۶ / ۲۹۲.

على فأدخله. ثم قال: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً).<sup>۳۷۵</sup>

وقتی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به سند صحیح، معین کرده اند که مراد از «اهل بیت» چه کسانی هستند دیگر چه مکابره ای با آن حضرت داریم؟

در آیه مبارکه دیگر می خوانیم:

(قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى):<sup>۳۷۶</sup>

بگو: من هیچ گونه پاداشی از شما در برابر رسالت، جز محبت نزدیکان نمی طلبم.

به اسانید صحیح در کتاب های اهل سنت نقل شده که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله «ذوی القربی» را معلوم کردند که منظور علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام هستند. برای مثال ابن عباس گوید:

لَمَّا نَزَلَتْ (قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ! مَنْ قَرَابَتِكَ

هَؤُلَاءِ الَّذِينَ وَجِبَتْ عَلَيْنَا مَوَدَّتِهِمْ؟

قال: علي وفاطمة وابناهما;<sup>۳۷۷</sup>

هنگامی که این آیه نازل شد مردم خدمت پیامبر صلی الله علیه وآله آمدند و عرض کردند: ای رسول خدا! این نزدیکان شما که محبتشان بر ما واجب شده چه کسانی هستند؟

فرمود: علی و فاطمه و دو فرزندشان (یعنی امام حسن و امام حسین علیهما السلام).

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به طور عملی آیه مباهله را تفسیر کردند، آن جا که خداوند متعال می فرماید:

(فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَابْنَاءَكُمْ...):<sup>۳۷۸</sup>

بگو: (ای پیامبر!) بیایید ما فرزندان خود را و شما هم فرزندان خود را... دعوت کنید و بیاورید.

هنگامی که این آیه نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه وآله با علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام برای مباهله بیرون آمدند و این تفسیر عملی آیه است. پس چرا اهل سنت نمی پذیرند با این که این حدیث با سندهای صحیح در

کتاب های آنان آمده است؟! در روایتی عامر بن سعد بن ابی وقاص از پدرش چنین نقل می کند:

أمر معاوية بن أبي سفيان سعداً فقال: ما منعك أن تسبَّ أبا التراب؟

فقال: أما ما ذكرت ثلاثاً قالهن رسول الله صلى الله عليه وآله فلن أسبَّه؛ لأن تكون لي واحدة

منهن أحب إلي من حمر النعم. سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول له وخلفه في بعض

مغازيه، فقال له علي: يا رسول الله! خلفتني مع النساء والصبيان؟

۳۷۵. صحیح مسلم: ۷ / ۱۳۰، تاریخ مدینه دمشق: ۱۳ / ۲۰۲، السنن الکبری: ۲ / ۱۴۹ و منابع دیگر.

۳۷۶. سوره شوری (۴۲): آیه ۲۳.

۳۷۷. مجمع الزوائد: ۷ / ۱۰۳، المعجم الکبیر: ۳ / ۴۷، حدیث ۲۶۴۱.

۳۷۸. سوره آل عمران (۳): آیه ۶۱.

فقال له رسول الله صلى الله عليه وآله: أما ترضى أن تكون منى بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبوة بعدى؟

وسمعتَه يقول يوم خيبر: لأعطين الراية رجلاً يحب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله.  
قال: فتناولنا لها، فقال: ادعوا لى علياً.

فأتى به أرمداً، فبصق فى عينه ودفع الراية إليه، ففتح الله عليه.

ولما نزلت هذه الآية (فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ) الآية، دعا رسول الله صلى الله عليه وآله  
علياً وفاطمة وحسناً وحسيناً، فقال: اللهم هؤلاء أهلى.<sup>٣٧٩</sup>

عجیب است که در نزول آیه تطهیر پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله «اهل بیت» را هم از نظر قولی و هم از نظر فعلی تفسیر کردند، و از این دو دیدگاه مشخص کردند که مراد از اهل بیت در این آیه چه کسانی هستند. آیا باز هم باید مکابره کرد و نپذیرفت؟

آرى، این عکرمه بربرى خارجى بود - که خود اهل سنت نوشته اند او دروغ گو بوده و جرح و طعنش کرده اند -<sup>٣٨٠</sup> در بازار به راه افتاده و مى گفت: نه والله! این طور نیست که شماها فکر مى کنید، آیه تطهیر فقط درباره همسران پیامبر است.<sup>٣٨١</sup>

معلوم مى شود که در آن وقت بین مردم مسلم بوده که آیه تطهیر درباره اهل بیت بوده که او مى گفته: نه، این طور نبوده که شماها مى گوئید.

اگر بربرى خارجى چند صباحى در درس ابن عباس حاضر شد و بعد دروغ هاى به او نسبت داد و برای همين، پسر ابن عباس او را با طناب به در مستراح بست، آیا سخن چنین آدمى حجت مى شود و چنین فردى قابل احترام است؟!

مطلب به گونه اى روشن است که حتى آن هاى که به تعصب معروفند تا حدودى خود را منصف وانمود مى کنند، مى گویند: نه، این آیه به همسران پیامبر اختصاص ندارد؛ بلکه هم ازواج و هم اهل بیت را در بر مى گیرد.<sup>٣٨٢</sup>  
از این رو، این قول بین اهل سنت نیز مشهور است و قضیه حدیث کساء با سندهاى صحیح و معتبر در صحیح مسلم، مسند احمد، تفسیر طبرى و دیگر منابع به طرق بسيارى نقل شده و پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله خود به طور عملى اهل بیت را معین کردند و بعد فرمودند:

اللهم هؤلاء أهل بيتي؛<sup>٣٨٣</sup>

٣٧٩ . صحیح مسلم: ٧ / ١٢٠ و ١٢١، سنن ترمذی: ٥ / ٣٠١ حدیث ٣٨٠٨، فتح الباری: ٧ / ٦٠، السنن الكبرى: ٥ / ١٠٧.

٣٨٠ . ر.ک. تاریخ مدینه دمشق: ٤١ / ١٠٦، تهذیب الکمال: ٢٠ / ٢٨٦، سیر اعلام النبلاء: ٥ / ٢٨.

٣٨١ . ر.ک. تفسیر الثعلبی: ٨ / ٣٦، تفسیر ابن کثیر: ٣ / ٤٩١، الدر المنثور: ٥ / ١٩٨، فتح القدير: ٤ / ٢٧٩.

٣٨٢ . تفسیر ابن کثیر: ٣ / ٤٩٢.

خدایا! اینان خاندان من هستند.

از طرفی بنابر تحقیق انجام یافته بعضی از بزرگان اهل سنت همانند ابوجعفر طحاوی - که نزد آنان بسیار ارجمند است - و تقی الدین مقریزی به این معنا تصریح می کنند و می گویند: منظور آیه فقط اهل بیت هستند.<sup>۳۸۴</sup>

طحاوی در کتاب مشکل الآثار بعد از نقل روایاتی پیرامون اختصاص آیه تطهیر به پیامبر، امیر مؤمنان، فاطمه و حسنین صلوات الله علیهم و خروج ام سلمه از عنوان اهل بیت می نویسد:

فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ: فَإِنَّ كِتَابَ اللَّهِ تَعَالَى يَدُلُّ عَلَى أَنَّ أَزْوَاجَ النَّبِيِّ هُمُ الْمَقْصُودُونَ بِتِلْكَ الْآيَةِ، لِأَنَّهُ قَالَ قَبْلُهَا فِي السُّورَةِ الَّتِي هِيَ فِيهَا: (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكَ...) فَكَانَ ذَلِكَ كُلَّهُ يُوْذَنُ بِهِ، لِأَنَّهُ عَلَى خُطَابِ النِّسَاءِ لَا عَلَى خُطَابِ الرِّجَالِ، ثُمَّ قَالَ: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ).

فَكَانَ جَوَابَنَا لَهُ: إِنَّ الَّذِي تَلَاهُ إِلَى آخِرِ مَا قَبْلَ قَوْلِهِ: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ...) خُطَابَ لِأَزْوَاجِهِ، ثُمَّ أَعْقَبَ ذَلِكَ بِخُطَابِهِ لِأَهْلِهِ بِقَوْلِهِ تَعَالَى: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ) الْآيَةَ، فَجَاءَ بِهِ عَلَى خُطَابِ الرِّجَالِ، لِأَنَّهُ قَالَ فِيهِ: (لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ) وَهَكَذَا خُطَابُ الرِّجَالِ، وَمَا قَبْلَهُ فَجَاءَ بِهِ بِالنُّونِ وَكَذَلِكَ خُطَابُ النِّسَاءِ.

فَعَقَلْنَا أَنَّ قَوْلَهُ: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ)، خُطَابَ لِمَنْ أَرَادَهُ مِنَ الرِّجَالِ بِذَلِكَ، لِيَعْلَمَهُمْ تَشْرِيفَهُ لَهُمْ وَرَفْعَهُ لِمَقْدَارِهِمْ أَنْ جَعَلَ نِسَاءَهُمْ مِمَّنْ قَدْ وَصَفَهُ لِمَا وَصَفَهُ بِهِ مِمَّا فِي الْآيَاتِ الْمَتْلُوهَةِ قَبْلَ الَّذِي خَاطَبَهُمْ بِهِ تَعَالَى.

وَمِمَّا دَلَّ عَلَى ذَلِكَ أَيْضاً مَا قَدْ حَدَّثْنَا... عَنْ أَنَسٍ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَانَ إِذَا خَرَجَ إِلَى صَلَاةِ الْفَجْرِ يَقُولُ: الصَّلَاةُ يَا أَهْلَ الْبَيْتِ (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ) الْآيَةَ. وَمَا قَدْ حَدَّثْنَا... أَبُو الْحَمْرَاءِ، قَالَ: صَحَبْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ... فِي هَذَا أَيْضاً دَلِيلٌ عَلَى أَنَّ هَذِهِ الْآيَةَ فِيهِمْ.<sup>۳۸۵</sup>

چند تن از بزرگان اهل سنت با جرأت این حقیقت را گفته اند.

۳۸۳ . صحیح مسلم: ۷ / ۱۲۱، مستند، احمد بن حنبل: ۴ / ۱۰۷ و ۶ / ۲۹۲، سنن ترمذی: ۵ / ۳۲۸، السنن الکبری، بیهقی: ۲ / ۱۵۰، السنن الکبری، نسائی:

۵ / ۱۱۳، تفسیر جامع البیان: ۲۲ / ۹ - ۱۰، حدیث ۲۱۷۳۰، صحیح ابن حبان: ۱۵ / ۴۳۳، المعجم الکبیر: ۲۳ / ۲۸۱ و ۲۳ / ۳۳۳، المعجم الأوسط: ۷ /

۳۱۹، المعجم الصغیر: ۱ / ۱۳۵، المستدرک علی الصحیحین: ۲ / ۴۱۶، مجمع الزوائد: ۹ / ۱۶۶ - ۱۶۹، الدر المنثور: ۵ / ۱۹۹.

۳۸۴ . إمتاع الأسماع: ۵ / ۳۸۳ - ۳۸۸.

۳۸۵ . مشکل الآثار: ۱ / ۳۳۷ - ۳۳۹.

پس طبق سنت معتبر، متفق علیه و مورد قبول مراد از اهل بیت: محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام است و با احترام خاصی که به ام سلمه قائل هستیم، او مشمول آیه تطهیر نیست،<sup>۳۸۶</sup> با این حال آیا عایشه و حفصه می توانند مشمول آیه مبارکه تطهیر باشند آن هم با توجه به سوره تحریم که در جای خود توضیح داده ایم؟!<sup>۳۸۷</sup>

البته درباره حدیث کساء از طرق عامه کار بسیاری شده و در برخی از کتاب ها تحقیقات زیادی انجام گرفته و به اثبات رسیده که نه تنها منظور از اهل بیت، همسران پیامبر نیستند؛ بلکه آنان در این آیه با اهل بیت علیهم السلام شریک هم نیستند. این حدیث در منابع آنان به گونه ای که به هیچ وجه نمی شود در سند و دلالت آن خدشه کرد، نقل شده است.

تنها سخن آن ها در این باره این است که می گویند: آیه تطهیر در سیاق آیات مربوط به همسران پیامبر آمده است.

ولی از چند جهت می توان پاسخ داد:

**نخست آن که** سیاق، قرینه عرفی است که هر گاه در موردی دلیلی نداشته باشیم، به آن مراجعه می کنیم و در صورت لزوم به واسطه آن معنا یا مصداق را درمی یابیم. اما اگر در موردی دلیل قائم شده باشد، هرگز سیاق نمی تواند قرینه ای بر خلاف دلیل باشد.

**دوم آن که** پذیرفتن این سیاق اول کلام است؛ چرا که همه ضمیرها در آیات، ضمیرهای مؤنث است. وقتی به این آیه می رسد مذکر می شود. البته بزرگان اهل تسنن هم چون طحاوی، ابن حجر هیتمی مکی و دیگران به این معنا تصریح دارند. ابن حجر هیتمی مکی در الصواعق المحرقة می نویسد:

#### الفصل الأول فی الآيات الواردة فيهم.

الآية الأولى، قال الله تعالى: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا) أكثر المفسرين على أنها نزلت في علي وفاطمة والحسن والحسين، لتذكير ضمير «عنكم» وما بعده.<sup>۳۸۸</sup>

شاهد این که اگر آیه تطهیر از بین این آیه ها برداشته شود هیچ خللی در نظم آیات پیدا نمی شود و آیه هایی که درباره همسران پیامبر آمده به هم مرتبط هستند.

**سوم آن که** در جای خود یک بحث کبروی را تحقیق کرده ایم که آیا واقعاً ترتیب همه سوره ها و آیه های قرآن مجید، در زمان رسول خدا صلی الله علیه وآله و به امر ایشان انجام شده و به همین ترتیب موجود بوده یا نه؟ این مطلب باید به اثبات برسد.

۳۸۶. ر.ک: الدر المنثور: ۵ / ۱۹۸، تفسیر ابن کثیر: ۳ / ۴۹۳، المعجم الکبیر: ۳ / ۵۲ - ۵۳، حدیث ۲۶۶۲ و ۲۶۶۴، تاریخ مدینه دمشق: ۱۴ / ۱۴۰، ۱۴۱ و

۱۴۵، شواهد التنزیل: ۲ / ۶۲ حدیث ۶۸۲ و ۶۸۳ مشکل الآثار: ۱ / ۳۳۶.

۳۸۷. ر.ک: تشیید المراجعات: ۴ / ۳۷.

۳۸۸. الصواعق المحرقة: ۲ / ۴۲۱، ر.ک: ینابیع الموده: ۲ / ۴۲۹.

بنابراین صرف این که بگویند: آیه تطهیر در اثنای آیات مربوط به همسران پیامبر آمده، پس منظور آن ها هستند یا آن ها نیز شریک هستند؛ چنین ادعایی قابل قبول نیست.

از طرف دیگر، طبق تحقیقاتی که انجام یافته داستان حدیث کساء تکرار شده و یک مرتبه نبوده است؛ چون روایات به گونه ای است که قابل جمع نیستند که بگوییم یک مرتبه این قضیه واقع شده و چنین امری از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله عجیب و غریب نیست. توصیه های پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نسبت به اهل بیت علیهم السلام به انحاء مختلف بوده و برخی موارد تکرار شده است. برای نمونه پیامبر خدا صلی الله علیه وآله پیش از غدیر خم فرمودند:

**من كنت مولا فلهذا علی مولا؛**

هر که من مولای او هستم این علی مولای اوست.

بریده گوید:

**غزوت مع علی علیه السلام الیمن، فرأیت منه جفوةً، فلما قدمت علی رسول الله صلی الله علیه وآله**

**ذکرت علیاً، فتنقصته فرأیت وجه رسول الله صلی الله علیه وآله یتغیر، فقال: یا بریده! ألت**

**أولی بالمؤمنین من أنفسهم؟**

**قلت: بلی یا رسول الله!**

**قال: فمن كنت مولا فاعلی مولا.**<sup>۳۸۹</sup>

برخی اشکال کرده اند که چرا فلان صحابی را از راویان حدیث غدیر می شمارید حال آن که او پیش از حجة الوداع از دار دنیا رفته است؟

می گوییم: به سند معتبر از طریق این شخص وارد شده که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «من كنت مولا فلهذا علی مولا» و او بعد از واقعه بدر از دار دنیا رفته است.

از مواردی که این عبارت آمده قضیه موآخات است که در اوایل هجرت واقع شده. در این قضیه بود که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله به علی علیه السلام فرمود:

**ما بیبیک یا أبا الحسن؟**

**قال: أخیت بین المهاجرین والأَنْصار یا رسول الله! وأنا واقف ترانی وتعرف مکانی ولم**

**تواخ بینی و بین أحد.**

**قال: إنَّما ادخرتک لنفسی، ألا یسرک أن تكون أبا نبیک؟**

**قال: بلی، یا رسول الله! أنى لی بذلک؟**

۳۸۹. مسند، احمد بن حنبل: ۵ / ۳۴۷، المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۱۰، المناقب، خوارزمی: ۱۳۴، ینابیع الموده: ۱ / ۱۰۶، کشف الغمّة: ۲۹۲ - ۲۹۳، البداية والنهاية: ۵ / ۲۲۸ و ۷ / ۳۷۹، تاریخ مدینة دمشق: ۴۲ / ۱۸۲، خصائص امیرالمؤمنین، نسائی: ۹۴ - ۹۵، تحفة الاحوذی: ۱۰ / ۱۴۷، بحار الأنوار: ۳۷ / ۱۸۲، حدیث ۷۰ و ۲۱۹، حدیث ۸۸.

فَأَخَذَ بِيَدِهِ وَأَرْقَاهُ الْمَنْبِرَ فَقَالَ: اللَّهُمَّ هَذَا مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ، أَلَا إِنَّهُ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ  
مُوسَى، أَلَا مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ...<sup>۳۹۰</sup>

پس این که حضرت فرموده: «من کنت مولا...» یک مرتبه نبوده؛ بلکه داستان غدیر خم بیش از موارد دیگر  
شهرت پیدا کرده است.

نمونه دیگر حدیث ثقلین است که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَعِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضَلُّوا  
أَبْدًا؛<sup>۳۹۱</sup>

همانا من در میان شما دو چیز گران بها را قرار داده ام که اگر پس از من به آن تمسک جوید هرگز گمراه  
نمی شوید و آن کتاب خدا و عترتم اهل بیت من هستند.  
این حدیث نیز در موارد متعددی از زبان پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله شنیده شده است.  
اجمالاً، بنابر تحقیقی که در کتاب های بزرگ و منابع معتبر اهل سنت انجام یافته حدیث کساء تکرار شده، و آیه  
تطهیر نیز مکرر نازل شده است.

هم چنین ثابت شده که در موارد مختلف فراوان پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرموده است:

اللَّهُمَّ هُوَ لَأَهْلَ بَيْتِي؛<sup>۳۹۲</sup>

خدایا! اینان اهل بیت من هستند.

روشن است که هیچ بُدی ندارد که حضرت این فرمایشات را تکرار کنند؛ بلکه عدّه ای از بزرگان اهل تسنن  
تصریح دارند که قضیه کساء مکرر واقع شده است، هر چند ما نیاز نداریم که در مسئله ای منتظر موافقت آن ها باشیم.  
خلاصه این که روایات معتبر حدیث کساء قابل جمع نیستند که بگوییم یک مرتبه واقع شده و یک قضیه بوده  
است.

از موارد حدیث کساء، همین حدیث کساء معروفی است که هم اکنون در مجالس و محافل می خوانیم و اهل  
ایمان از قدیم می خواندند که دارای آثار و برکاتی است.

پاسخ از شبهه ای درباره حدیث کساء

برخی در این اواخر اظهار کرده اند: حدیثی به اسم حدیث کساء در میان شیعیان شایع گردیده که پایه و اساسی  
ندارد و به همین دلیل مرحوم محدّث قمی در مفاتیح الجنان آن را نیاورده است.  
اشکال کننده می نویسد:

۳۹۰. العمده: ۱۶۹ و ۱۷۰، حدیث ۲۶۲، غایه المرام: ۱۱۲، الطرائف: ۱۴۹، حدیث ۲۲۴، مجمع الزوائد: ۹ / ۱۱۱، قسمتی از این حدیث در کشف الیقین: ۲۰۷

و ۲۰۸، المناقب، ابن مغزلی: ۹۹ و ۱۰۰، کشف الغمّه: ۱ / ۳۳۵، بحار الأنوار: ۳۷ / ۱۸۶ و ۱۸۷ آمده است.

۳۹۱. ر.ک: جلد یکم، صفحه ۳۲۵ از همین کتاب.

۳۹۲. ر.ک: صفحه ۱۹۳ و ۱۹۴ از همین کتاب.

مرحوم محدث قمی اجازه نمی داد کسی بر مفاتیح الجنان چیزی بیفزاید و بر انجام دهنده این کار نفرین فرستاده، ولی با این حال می بینیم که حدیث مذکور بدان افزوده شده است.

ما از چند جهت به این شبهه پاسخ می دهیم.

**نخست آن که** در این سخن، بی پایه و بی اساس بودن حدیث کساء ادعا شده است. ما عبارت محدث قمی را چنین یافتیم که ایشان در منتهی الآمال می فرمایند: حدیث کساء به این کیفیت در کتب معروفه و اصول حدیث و مجامع متقن محدثان دیده نشده و می توان گفت که از خصائص کتاب منتخب است.<sup>۳۹۳</sup>

این عبارت هرگز دلالت بر بی پایه و اساس بودن حدیث کساء معروف ندارد.

**دوم آن که** مرحوم محدث قمی فرموده اند: «می توان گفت که حدیث کساء از خصائص کتاب منتخب است».

یعنی کتاب منتخب شیخ فخرالدین طریحی صاحب مجمع البحرین که در سال ۱۰۸۷ هجری وفات یافته است.

از این عبارت معلوم می شود که مرحوم شیخ عباس قمی کتاب عوالم العلوم شیخ عبدالله بحرانی اصفهانی را ندیده اند؛ چرا که این کتاب در آن تاریخ نسخه خطی کمیابی بوده است و این که ایشان آن را ندیده اند چیز عجیبی نیست.<sup>۳۹۴</sup>

می توان گفت که اگر مرحوم شیخ عباس قمی رحمه الله کتاب عوالم العلوم را می دیدند حدیث کساء را در کتاب مفاتیح الجنان می آوردند.

آن گاه اشکال کننده جوهری را برای بی پایه و بی اساس بودن حدیث کساء معروف و مشهور ذکر می کند و می گوید:

**وجه اول.** این حدیث در هیچ یک از کتاب های معروف فریقین، حتی کتاب هایی که هدف آن ها جمع آوری

احادیث منسوب به اهل بیت علیهم السلام بوده هم چون بحار الأنوار نیامده است.

در پاسخ این وجه یک مطلب کبروی بیان می کنم که برای همیشه کارایی دارد، و آن این که:

هیچ گاه یک امر عدمی دلیل بر امر عدمی نمی شود که انسان برای اثبات یک امر عدمی به یک امر عدمی استدلال کند. برای مثال؛ به کسی بگویند: آقا شما فقیه نیستی. چرا؟ به دلیل این که کتابی در فقه نوشته اید، عدم تألیف شما در فقه دلیل بر عدم فقاقت شماست.

این استدلال باطل است؛ زیرا نوشتن کتاب فقهی هرگز دلالت بر عدم فقاقت ندارد، بلکه اصطلاحاً لازم اعم

است.

اصولاً روی سخن ما با افرادی است که اندکی می فهمند، وگرنه با افراد «همج رُعاع» کاری نداریم.

نمونه دیگر، برخی می گویند: اگر امامت این قدر مهم است که شما می گویند، پس چرا در قرآن ذکر نشده و به

امامت علی بن ابی طالب علیهما السلام تصریح نشده، پس امامت علی بن ابی طالب باطل است (!!)

۳۹۳. منتهی الآمال: ۱ / ۸۲۰، تاریخ زندگانی سیدالشهدا علیه السلام، فصل نهم در تذییل.

۳۹۴. عوالم العلوم: بخش حضرت زهرا علیها السلام: ۲ / ۹۳۰.

در پاسخ می‌گوییم: در قرآن مجید اسامی چند پیامبر آمده است؟ پس نبوت پیامبرانی که اسامی آن‌ها نیامده مُنتفی است؟ در کدام منطقی امر عدمی دلیل بر عدم می‌شود؟!!

نمونه دیگر این که کسی گفته: در کدام مورد امام صادق علیه السلام در خطبه هایشان می‌گفتند: «واللعن الدائم علی أعدائهم أجمعین»؟! چون امام صادق علیه السلام نگفته‌اند، پس لعن جایز نیست، چون حضرت کسی را لعن نمی‌کردند(!)

مگر امر عدمی دلیل بر عدم می‌شود؟ شما احتمال نمی‌دهید امام صادق علیه السلام در حال تقیّه بودند و یا آن حضرت گفته‌اند و به ما نرسیده است؟<sup>۳۹۵</sup>

پس این کبرای کلی است که امر عدمی دلیل بر عدم نمی‌شود.

اکنون می‌گوییم: گفته شده: بزرگان فریقین داستان حدیث کساء را با متن موجود روایت نکرده‌اند.

در پاسخ این سخن باید گفت:

از کجا معلوم که بزرگان فریقین روایت نکرده‌اند، شاید در طول زمان، کتاب‌هایی کشف بشود و نسخه‌های خطی با همین متن به دست ما برسد.

بنابراین در هیچ جای عالم عدم الوجدان دلیل بر عدم نمی‌شود. در طول تاریخ کتاب‌ها و منابع بزرگی نگارش یافته؛ ولی به دست ما نرسیده است، از جمله کتاب مدینه العلم مرحوم صدوق که قرن هاست گم شده، و کتاب الاحداث ابوالحسن مدائنی. در این کتاب چه قدر مطلب وجود دارد؟ چرا نگذاشته‌اند این کتاب به دست ما برسد؟!!

چرا باید بخش‌هایی از تاریخ بلاذری به تازگی و در همین سال‌های اخیر به دست ما برسد؟

چرا تاریخ ابن عساکر تا این اواخر چاپ نشده بود، گرچه از باطل مملو است، اما مطالب حساسی نیز دارد.

وقتی اهل سنت کتاب الطبقات الکبری ابن سعد را چاپ کردند آن جلدی که به حسنین علیهما السلام مربوط است چاپ نکردند(!)

بنابراین، ما از کجا بدانیم حدیث کساء در کتاب‌هایی که به دست ما نرسیده موجود نیست؟ پس به چه دلیل می‌گویند: این مطلب باطل، بی پایه و بی اساس است؟ انسان با چه مبنایی می‌تواند چنین چیزی را قاطعانه نفی بکند؟ **وجه دوم.** نوشته‌اند: تا آن جا که ما می‌دانیم نخستین کتابی که حدیث کساء را بی سند نقل کرده است - همان طور که محدث قمی اشاره کرده - کتاب منتخب طریحی است؛ یعنی از صدر اسلام تا حدود هزار سال بعد، از این حدیث هیچ اثری در کتاب‌های حدیثی دیده نمی‌شود.

۳۹۵. در روایتی چنین آمده است:

سمعنا أبا عبد الله عليه السلام وهو يلحن في دبر كل مكتوبة أربعة من الرجال وأربعاً من النساء: التیمی والعدوی وفعلان وفلان وفلان وفلان وهند وام الحكم اخت معاوية.

بحار الأنوار: ۳۰ / ۳۹۷، حدیث ۱۷۰ به نقل از التهذیب: ۲ / ۳۲۱، باب ۱۵، حدیث ۱. برای آگاهی بیشتر در این زمینه رک: الکافی: ۳ / ۳۴۲، حدیث ۱۰، تفسیر العیاشی: ۱ / ۳۸۷، حدیث ۱۴۰، رجال کشی: ۱۳۵، الخرائج والجرائح: ۱ / ۲۹۲، بحار الأنوار: ۲۷ / ۲۹، ۳۰ / ۳۸۳ و ۳۸۴، ۴۷ / ۳۲۳، حدیث ۱۷.

در پاسخ می‌گوییم: این که همان وجه اول است و به طرح آن به عنوان وجه دوم نیازی نیست. از طرفی کسی می‌تواند چنین بگوید که دست کم بر کتاب‌های خطی موجود امروز احاطه داشته باشد. آیا اشکال‌کننده، این احاطه را دارد؟!

شما می‌دانید در طول تاریخ چه قدر از کتاب‌ها را از بین برده‌اند که اثری از آن کتاب‌ها نیست، کتاب مدینه‌العلم شیخ صدوق کجاست؟ کتابی که اگر بود پنجمین کتاب از کتب اربعه ما بود. بنابراین نمی‌توان این طور مطالب را نفی یا اثبات کرد.

**وجه سوم.** شگفت‌انگیز این که این حدیث بی‌سند، در حاشیه نسخه کتاب خطی عوالم‌العلوم با سند می‌شود(!)

آیا این، شیوه اشکال کردن است؟ «حدیث بی‌سند باسند می‌شود»؛ یعنی کسی آن سند را جعل کرده است؟! آیا این جای شگفتی نیست؟!

کتاب عوالم‌العلوم اخیراً چاپ شده و سند حدیث کساء را آقای نجفی مرعشی رحمه‌الله در حواشی جلد دوم احقاق‌الحق که قبل از عوالم‌العلوم چاپ شده، از کتابی نقل می‌کنند، آن‌گاه تتبع می‌کنند و توسط حاج شیخ محمد صدوقی نسخه خطی عوالم‌العلوم را در یکی از کتابخانه‌های یزد پیدا می‌کنند، مرحوم صدوقی این نسخه خطی را در اختیار آقای نجفی قرار می‌دهند.

ایشان گفته‌اند: من سند حدیث کساء در احقاق‌الحق را با سند عوالم‌العلوم مقابله کردم، دیدم این دو سند با هم مطابقت دارند، متن عبارت ایشان چنین است:

**أَنْقَلَهَا مِنْ رِسَالَةِ الْعَالِمِ الْجَلِيلِ الْحَجَّةِ الزَّاهِدِ الْحَاجِّ الشَّيْخِ مُحَمَّدِ تَقِيِّ بْنِ الْحَاجِّ الشَّيْخِ  
الْمُحَمَّدِ بَاقِرِ الْيَزْدِيِّ الْبَاقِفِيِّ نَزِيلِ قِمِّ.**<sup>۳۹۶</sup>

آن‌گاه می‌گویند: این حدیث در کتاب عوالم‌العلوم که از کتاب‌های معتبری است که تا کنون چاپ نشده با سند نقل شده است.

سپس می‌افزاید:

**ثُمَّ طَلَبْتُ مِنَ الْفَاضِلِ الْجَلِيلِ الْحَجَّةِ الشَّيْخِ مُحَمَّدِ الصَّدُوقِيِّ الْيَزْدِيِّ أَنْ يَسْتَكْتَبَ مِنْ  
نَسْخَةِ الْعَوَالِمِ سِنْدَ الْحَدِيثِ وَمَتْنَهُ.**

آن‌گاه ایشان می‌گوید:

**وَمَنْ نَقَلَ الْمَتْنَ الْعَلَامَةَ الْجَلِيلَةَ الثَّقَةَ الثَّبَتَ شَيْخَنَا فَخْرَالدِينِ مُحَمَّدِ الْعَلِيِّ الطَّرِيحِيِّ...  
وَمَنْ يَوْجَدُ فِي كَلِمَاتِهِ هَذَا الْمَتْنَ الْعَلَامَةَ الْجَلِيلَةَ الدِّيْلَمِيَّ صَاحِبَ الْإِرْشَادِ فِي كِتَابِهِ الْغَرَرِ  
وَالدَّرَرِ فَيَوْجَدُ فِيهِ مَا يَقْرَبُ مِنْ نِصْفِ الْخَبْرِ.**

---

۳۹۶. شرح احقاق‌الحق: ۲ / ۵۳۳.

از افرادی که آن را نقل کرده شیخ فخرالدین طریحی درگذشته سال ۱۰۸۷ است. و از جمله دیلمی صاحب ارشاد القلوب در کتاب الغرر والدرر.

از این سخن به نظر می رسد که این گونه حدیثی را نمی شود بی پایه و بی اساس خواند و به این شکل، قضیه ای را رد کرد.

آن گاه ایشان می گویند:

### وكذا الحسين العلوي الدمشقي الحنفي من أسرة نقباء الشام وقد رأيتَه بخطه.<sup>۳۹۷</sup>

البته ما در مقام تتبع و تحقیق حدیث کساء نیستیم تا اسانید و نسخه هایش را جست و جو کنیم، گرچه با این سخنان ناگزیر افرادی وادار می شوند تحقیق کنند، همان گونه که برخی درباره زیارت عاشورا تحقیق کرده اند و نسخ آن را چند قرن قبل از صفویه یافته اند که در آن نسخ زیارت عاشورا با لعن و سلام موجود است.

### نکاتی درباره سند حدیث کساء

کوتاه سخن این که این گونه با چنین مطلبی برخورد کردن و با این حرف ها آن را نفی نمودن، صحیح نیست. اینک چند نکته درباره سند حدیث کساء که در عوالم العلوم آمده است نقل می کنیم.

حدیث کساء در عوالم العلوم این گونه آمده است:

رأيت بخط الشيخ الجليل السيد هاشم، عن شيخه السيد ماجد البحراني، عن الحسن بن زين الدين الشهيد الثاني، عن شيخه المقدس الأردبيلي، عن شيخه علي بن عبدالعالي الكركي، عن الشيخ علي بن هلال الجزائري، عن الشيخ أحمد بن فهد الحلّي، عن الشيخ علي بن الخازن الحائري، عن الشيخ ضياء الدين علي بن الشهيد الأوّل، عن أبيه، عن فخر المحققين، عن شيخه ووالده العلامة الحلّي، عن شيخه المحقق، ابن نما الحلّي، عن شيخه محمد بن إدريس الحلّي، عن ابن حمزة الطوسي صاحب ثاقب المناقب، عن الشيخ الجليل محمد بن شهر آشوب، عن الطبرسي صاحب الاحتجاج، عن شيخه الجليل الحسن بن محمد بن الحسن الطوسي، عن أبيه شيخ الطائفة، عن شيخه المفيد، عن شيخه ابن قولويه القمي، عن شيخه الكليني، عن علي بن إبراهيم، عن أبيه إبراهيم بن هاشم، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر البزنطي، عن قاسم بن يحيى الجلاء الكوفي، عن أبي بصير، عن أبان بن تغلب البكري، عن جابر بن يزيد الجعفي، عن جابر بن عبدالله الأنصاري، عن فاطمة الزهراء بنت رسول

الله صلى الله عليه وآله.<sup>۳۹۸</sup>

۳۹۷. همان: ۲ / ۵۵۷ و ۵۵۸.

۳۹۸. شرح احقاق الحق: ۲ / ۵۵۴ و ۵۵۵.

اشکال کننده می گوید: تنها مستند سند مذکور گفته شیخ نور الدین عبدالله بحرانی مؤلف عوالم العلوم است که بر فرض ثبوت، می گوید: من آن را به دست خط سید هاشم بحرانی دیدم.

سپس می گوید: چه کسی ضامن صحت تشخیص اوست که آن خط ضرورتاً خط سید هاشم بحرانی بوده است؟! این اشکال اول.

مگر می شود این طور اشکال نمود و چیزی را این گونه نفی کرد؟!

شیخ عبدالله بحرانی صاحب عوالم العلوم شهادت می دهد که این دست خط سید هاشم بحرانی است، او ثقه مورد اعتماد است می گوید: از خط سید هاشم نقل می کنم. اگر قرار باشد بر این شهادت اعتماد نکنیم، پس همه نسخه های خطی که مورد شهادت بزرگان چون شیخ بهایی و مرحوم مجلسی و دیگران واقع شده، از کتاب های شیخ صدوق و دیگر کتاب ها و کتاب التبیان شیخ طوسی در تفسیر همه زیر سؤال می رود.

الآن بخشی از التبیان شیخ طوسی در کتابخانه مرحوم آقای مرعشی نجفی نگهداری می شود، اگر در آن خدشه بکنیم که چه کسی گفته این دست خط شیخ طوسی است، اصل کتاب شیخ طوسی زیر سؤال می رود. نمی شود این طور خدشه وارد کرد؛ چرا که سنگی روی سنگی قرار نمی گیرد. مگر وثاقت شهادت دهندگان را قبول نداشته باشیم، والعیاذ بالله.

**اشکال دوم.** این سندی که به سید هاشم بحرانی منسوب است او این حدیث را در کتاب های خود از جمله تفسیر البرهان و غایه المرام نیاورده است. پس صحت ندارد!!

**اشکال سوم.** بسیاری از محدثان بزرگ شیعه هم چون شیخ کلینی، شیخ مفید، شیخ طوسی، ابن شهر آشوب، طبرسی رحمهم الله در سلسله سند هستند و در کتاب های خود حدیث کساء معروف را نیاورده اند.

اگر مرحوم کلینی مثلاً حدیث کساء را به این متن در کتاب الکافی نیاورده، پس بگوییم صحت ندارد!! مگر مرحوم کلینی ملتزم بوده که تمام علومش را در کتاب الکافی بیاورد که هر چه در غیر الکافی از قول ایشان نقل شده باشد، دروغ باشد!!

بلکه بنا بر مبنای متأخرین تمام آن چه که در الکافی و دیگر کتب اربعه آمده صحتش معلوم نیست و باید سند و دلالت آن ها بررسی شود. پس، نه صرف آوردن دلیل صحت است و نه نیاوردن دلیل عدم صحت، آن چه مهم است این که ایشان از ثقه روایت کند و سلسله سند تا ایشان معتبر باشد.

و هم چنین است اگر شیخ مفید، شیخ طوسی و علامه حلی رحمهم الله در سلسله باشند؛ ولی در هیچ یک از کتاب های فقهی و اصولی و حدیثی خود این حدیث را نیاورده باشند.

مهم ترین مطلبی که اشکال کننده دارد این است که می گوید: متن حدیث علاوه بر این که مخالف همه متن های معتبر است، سستی هایی نیز دارد که بر اهل درنگ و دقت پوشیده نیست.

به راستی آیا در نزد اهل درنگ و دقت در متن حدیث کساء که در جلسات خوانده می شود سستی وجود دارد؟!

به هر حال، در یک حدیث یا زیارتنامه و یا یک دعا سه جور می شود خدشه وارد نمود:

۱. خدشه در سند،

۲. خدشه در متن،

۳. خدشه در دلالت.

از این رو ما همواره در هر بحث در رابطه با احادیث از سه جهت به طور کامل و متقن تحقیق می نماییم. تا این جا در سند حدیث کساء بحث کردیم. اکنون نوبت متن حدیث است؛ در حدیث این گونه می خوانیم:

**ما خلقت سماءً مبینةً ولا أرضاً مدحیةً ولا قمراً منیراً ولا شمساً مزیئةً ولا فلکاً یدور ولا بحراً یجری ولا فلکاً یسری الا لاجلکم ومحبتکم...؛**

من نیافریدم آسمان بنا شده و نه زمین کشیده شده، نه ماه روشنی دهنده، نه خورشید درخشنده، نه فلک دور زننده (که سبب پیدایش شب و روز می شود) نه دریای روان و نه کشتی را که سیر می کند و می گردد، مگر به خاطر شما و برای شما و دوستی شما اهل بیت پیامبرم.

راستی در کجای این فراز سستی وجود دارد؟

بیم آن می رود که اگر این گونه اشکال ها فتح باب شود بسیاری از کتاب ها، روایات و متون ما در اصول کافی یا در دیگر کتاب ها زیر سؤال برود؛ روایاتی در بصائر الدرجات درباره مقامات، منازل و شئون اهل بیت علیهم السلام آمده، بنابراین گونه اشکال ها یا بایستی آن ها را منکر بشویم، یا اصل آن کتاب را. پس نمی شود این طور فتح باب کرد و این گونه مجمل حرف زد.

به هر حال، از نظر شرعی می توان به خواندن حدیث کساء موجود به مقتضای اخبار «من بلغ» به قصد رجاء نظر داد و این قرائت اجر دارد، و در صورت قول به قاعده تسامح در ادله سنن به طور رسمی می توان به استحباب خواندن آن فتوا داد.

از طرف دیگر، عبارات آن بیان گر مقامات و منزلی برای اهل بیت علیهم السلام است و هر کدام از فرازهای آن شاهد دارد و از نظر کتاب و سنت قابل اثبات است.

از سوی دیگر، مردم این حدیث را می خوانند و آثار آن را می بینند و این حدیث آثار و برکاتی دارد که در خارج برای ما محسوس است. اگر کسی این امر را منکر شود گویی شفاعت یا اثر تربت سیدالشهدا علیه السلام را انکار کرده است.

### نقش ائمه عليهم السلام در برابر مقامات اعطایی الاهی

فَعَزَّمْتُمْ جَلَالَهُ، وَأكْبَرْتُمْ شَأْنَهُ، وَمَجَّدْتُمْ كَرَمَهُ، وَأَدَمْتُمْ ذِكْرَهُ، وَوَكَّدْتُمْ مِيثَاقَهُ، وَأَحْكَمْتُمْ عَهْدَ طَاعَتِهِ، وَنَصَحْتُمْ لَهُ فِي السِّرِّ وَالْعَلَانِيَةِ، وَدَعَوْتُمْ إِلَى سَبِيلِهِ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ، وَبَدَلْتُمْ أَنْفُسَكُمْ فِي مَرْضَاتِهِ، وَصَبَرْتُمْ عَلَى مَا أَصَابَكُمْ فِي جَنْبِهِ، وَأَقَمْتُمْ الصَّلَاةَ، وَأَتَيْتُمْ الزَّكَاةَ، وَأَمَرْتُمْ بِالْمَعْرُوفِ، وَنَهَيْتُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ، وَجَاهَدْتُمْ فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ، حَتَّى أَعْلَنْتُمْ دَعْوَتَهُ وَبَيَّنْتُمْ فَرَائِضَهُ وَأَقَمْتُمْ حُدُودَهُ وَنَشَرْتُمْ شَرَائِعَ أَحْكَامِهِ، وَسَنَّتُمْ سُنَّتَهُ، وَصَبَرْتُمْ فِي ذَلِكَ مِنْهُ إِلَى الرِّضَا، وَسَلَّمْتُمْ لَهُ الْقَضَاءَ وَصَدَّقْتُمْ مِنْ رُسُلِهِ مَنْ مَضَى؛

از این رو شما نیز جلال او را با شکوه و شأن او را بزرگ شمردید، کرمش را ستودید، ذکرش را ادامه دادید، پیمانش را محکم نمودید، معاهده اطاعت او را استوار ساختید، در پنهان و آشکار به خلق پند دادید، با حکمت و پند نیکو به راه او فرا خواندید، جانتان را در راه رضای او فدا ساختید و بر مصایبی که در این راستا از امت به شما رسید، شکیبایی ورزیدید. شما نماز را برپا داشتید و زکات را پرداختید، به معروف فرمان دادید و از منکر باز داشتید و در راه خدا به شایستگی و به حقیقت جهاد کردید؛ تا این که دعوتش را آشکار و واجباتش را بیان کردید، حدودش را اقامه نمودید، دستورات احکامش را نشر دادید، سنت های او را عملی کردید و در این کار به مقام خشنودی او نایل گشته و به قضای او تن دادید و پیامبران پیشین او را تصدیق کردید.

## مقدمه

آن گاه که خداوند متعال مقامات و منازل را به ائمه اطهار علیهم السلام عنایت می کند؛ این فراز نقش ائمه علیهم السلام را در برابر این همه مقامات با «فاء» تفریع بیان می نماید. در این فراز در دو جهت اساسی باید بحث بشود.

۱. مدلول کلی فراز.

۲. نکاتی که در هر یک از جمله ها وجود دارد.

همه مقاماتی که از ناحیه خداوند متعال به ائمه اطهار علیهم السلام عنایت شده افعالی است که به خداوند متعال مستند است؛ مانند «اجتباکم، اختارکم، اصطفاکم وهداکم...».

این ها مقامات جلیله و مناصب عظیمه ای است که خدا به ائمه اطهار علیهم السلام عنایت کرده است، آن بزرگواران در مقابل این مقامات چه کاری باید انجام دهند و چه کار کردند؟

اصولاً اگر به افراد بشر مقامی داده شود چه می کنند؟ و اگر کسی دارای یک مقام دنیوی بشود چه حالی پیدا می کند؟! خداوند در قرآن مجید می فرماید:

(كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّاظٍ \* أَنْ رَأَاهُ اسْتَعْنَى)؛<sup>۳۹۹</sup>

هرگز چنین نیست که انسان حق شناس باشد و مسلماً موقعی که خود را بی نیاز ببیند سرکشی می کند. طبع انسان چنین است که اگر چیزی پیدا کرد، به جایی رسید و مقامی به او داده شد، طغیان می کند. طغیان دارای مراتب است:

۱. انسان طغیان گر، غرور پیدا می کند.

۲. مرتبه بالاتر این است که انسان طغیان گر خود را از ولی نعمتش مستغنی می بیند.

۳. مرتبه بالاتر این که چنین انسانی خودش را در عرض ولی نعمتش می بیند.

۴. گاهی کار طغیان گر به جایی می رسد که اصلاً ولی نعمت را از بین می برد و علیه او قیام می کند.

ائمه اطهار علیهم السلام بشرند، اما با دیگر افراد بشر تفاوت دارند. خداوند متعال این همه مقامات و منازل به آنان عنایت فرمود که رسیدن به این مقامات و نیل این مناصب جز برای آن بزرگواران میسر نیست. ولیکن حال ائمه علیهم السلام با رسیدن به این مقامات نه تنها عوض نشده؛ بلکه به هر نحوی که تصور بشود و به همه انواع و اقسام در برابر خداوند متعال کوچکی، خضوع و خشوع کردند.

۳۹۹. سوره علق (۹۶): آیات ۶ و ۷.

گویی یک تعاملی دو طرفه بین خدا و ائمه علیهم السلام هست که هر چه از آن طرف توجه، مقام و عنایت بیشتر شده از این طرف تذلل و تخشع بیشتر بوده و هر چه تذلل بیشتر شده توجه بیشتر بوده که این تعامل طرفینی است. این بود که پیش تر با استفاده از روایات بیان شد که ائمه علیهم السلام به هر مرتبه و مقامی که رسیده اند و نیز هر کسی که در مکتب آنان تربیت یافته و به هر مرتبه ای رسیده، از طریق عبودیت بوده است. اصولاً رابطه عبودیت و اطاعت بین عبد و مولا سه گونه است:

۱. گاهی عبادت و اطاعت بنده فقط در حدی است که از اوامر و نواهی مولا سرپیچی نمی کند. این حدّ از اطاعت و عبودیت خیلی خوب است و به تعبیر ما چنین انسانی عامل به واجبات و تارک محرمات است. ۲. گاهی علاوه بر اطاعت از اوامر و نواهی مولا، کوشش دارد که از مخالفت هایی که مورد عفو قرار می گیرد نیز اجتناب کند، که البته رتبه این عبد در عبودیت بالاتر و مقرب تر نزد مولا خواهد بود. اگر مخالفت بکند خدا عفو می نماید؛ ولی این بنده در آن موارد نیز مخالفت نمی کند. شاید این مرتبه همان عدم ترک اولی باشد. چون ناگزیر تکذری در خاطر مولا پیدا خواهد شد، گرچه عفو می کند.

۳. گاهی انسان - علاوه بر این دو اطاعت - به خاطر انس با مولا و شناخت از حالات او در اثر معاشرت با او به گونه ای می شود که نسبت به تمایلات و خواسته های مولا آگاه می شود و آن ها را برآورده می کند، هر چند امر و نهی از مولا صادر نشده است.

برای تقریب مطلب می گوئیم: بیت مرجع تقلیدی چند کارمند و خادم متعدد دارد، همه مورد محبت او هستند، اما یکی از آن ها نزد آقا مقرب تر است. این تقرب در اثر آن است که خادم، روحیات آقا را شناخته و از تمایلات او آگاه شده، او می داند که در چه ساعتی چه چیزی مناسب حال ایشان می باشد، آن شیء را حاضر می نماید، گرچه آقا اظهار نکرده است.

ائمه علیهم السلام نه فقط از اوامر و نواهی خداوند اطاعت می کنند و نه فقط ترک اولی از آن ها سر نمی زند؛ بلکه هر کاری را که موجب محبت و رضای خداوند متعال است؛ گرچه هیچ حکمی راجع به آن در کتاب و سنت نباشد، انجام می دهند و هر چه موجب سخط و خشم او می شود، انجام نمی دهند. بنابراین ناگزیر اینان از دیگر بندگان عزیزتر و مقرب تر خواهند بود.

اما رابطه ائمه با خدای تعالی برای ما قابل درک نیست و آن چه گفتیم برای تقریب مطلب به اذهان بود. ائمه در اثر بندگی به جایی رسیدند که فعل و ترک آن ها دلیل اراده خدا گشته که در فرازهای زیارت جامعه و روایات بسیار به آن اشاره شده است که قرآن می فرماید:

(بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ \* لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ)<sup>۴۰۰</sup>

فرشتگان بندگان شایسته خدا هستند \* هرگز در سخن از او پیشی نمی گیرند و به فرمان او عمل می کنند.

۴۰۰. سوره انبیاء (۲۱): آیه ۲۶ و ۲۷.

و در زیارت امام زمان می گوئیم: السلام عليك يا... دليل إرادته.<sup>۴۰۱</sup>  
و خلاصه: جامع بین همه جمله های این فراز به الفاظ گوناگون خضوع و خشوع در برابر خدا و شکر مقامات و نعمت های الهی است.

### تعظیم کنندگان جلال خدا

پس از بیان این مقدمه می گوئیم:

### فَعَظَّمْتُمْ جَلَالَهُ؛

شما اهل بیت جلال خداوند را تعظیم کردید.

راغب اصفهانی درباره این کلمه می نویسد:

الجلالة: عظم القدر والجلال - بغير الهاء - التناهي في ذلك، وخصّ بوصف الله تعالى

فقيل: (ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ)<sup>۴۰۲</sup> ولم يستعمل في غيره.<sup>۴۰۳</sup>

و در مجمع البحرین آمده:

«الجليل» من أسمائه تعالى، وهو راجع إلى كمال الصفات، كما أن «الكبير» راجع إلى

كمال الذات، و«العظيم» راجع إلى كمال الذات والصفات.<sup>۴۰۴</sup>

چنان که گفتیم: از جمله «اصطفاکم بعلمه» به بعد، به برخی از مقامات خدادادی ائمه چون: علم، قدرت، هدایت، حکمت و طهارت... اشاره شده، در این فراز خشوع و خضوع ائمه است در برابر جامعیت خدا آن صفات را در حد کمال مطلق، و این که هر چه دارند از اوست که دارنده همه آن ها در اعلی مراتب می باشد.

همه بندگان، خدا را تعظیم می کنند و در برابر جلال او کوچکی دارند، اما هر که به قدر معرفت خویش، پس

تعظیم ما کجا و تعظیم ائمه کجا؟!

### بزرگ شمارندگان شأن خدا

### وَأَكْبَرْتُمْ شَأْنَهُ؛

و شأن او را بزرگ شمردید.

راغب اصفهانی می گوید:

أكبرت الشيء: رأيته كبيراً، قال: (فَلَمَّا رَأَيْتَهُ أَكْبَرْتَهُ)، والتكبير يقال لذلك ولتعظيم الله

تعالى بقولهم: الله أكبر...<sup>۴۰۶</sup>

۴۰۱ . الاحتجاج: ۲ / ۳۱۶، المزار، محمد بن مشهدی: ۵۶۹، بحار الأنوار: ۵۳ / ۱۷۱، حدیث ۵.

۴۰۲ . سوره الرحمن (۵۵): آیه ۲۷.

۴۰۳ . المفردات فی غریب القرآن: ۹۴ - ۹۵.

۴۰۴ . مجمع البحرین: ۱ / ۳۸۹.

۴۰۵ . سوره یوسف (۱۲): آیه ۳۱.

۴۰۶ . المفردات فی غریب القرآن: ۴۲۲.

شأن چیست؟

راغب اصفهانی در معنای «شأن» می گوید:

**الشأن: الحال والأمر الذي يتفق ويصلح ولا يقال إلا فيما يعظم من الأحوال والأمور، قال**

**تعالی: (كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ) ۴۰۷... ۴۰۸.**

و در تفسیر آیه یاد شده آمده است:

**عن أمير المؤمنين عليه السلام في خطبة رواها في الكافي والقمي قال: يحيى ويميت ويرزق  
ويزيد وينقص.**

**وفي المجمع عن النبي صلى الله عليه وآله في هذه الآية قال: من شأنه أن يغفر ذنباً ويفرج كرباً  
ويرفع قوماً ويضع آخرين.**

**قيل: هو رد لقول اليهود، إن الله لا يقضى يوم السبت شيئاً أو إنه قد فرغ من الأمر.** ۴۰۹

پس ائمه شأن خدا؛ یعنی قدرت او را بر همه امور، و این که هر کس هر چه دارد از اوست و او بی نیاز است علی  
الاطلاق، و این که این عظمت او قابل وصف نیست، می دانند، و در برابر آن خشوع می کنند.

**تمجید کنندگان کرم خدا**

**وَمَجَّدْتُمْ كَرَمَهُ؛**

شما کرم خدا را ستودید.

راغب اصفهانی در المفردات فی غریب القرآن می نویسد:

**المجد: السعة في الكرم والجلال... وقولهم في صفة الله تعالى: المجد أي يجري**

**السعة في بذل الفضل المختص به. وقوله في صفة القرآن: (ق وَالْقُرْآنِ الْمَجِيدِ) ۴۱۰**

**فوصفه بذلك لكثرة ما يتضمن من المكارم الدنيوية والأخروية... والتمجيد من العبد لله**

**بالقول وذكر الصفات الحسنة ومن الله للعبد بإعطائه الفضل.** ۴۱۱

وی کلمه «کرم» را چنین معنا می کند:

**إذا وصف الله تعالى به فهو اسم لإحسانه وإنعامه المتظاهر.** ۴۱۲

بنابراین، معنای این جمله عبارت از این است که ائمه علیهم السلام بر سعه احسان و کثرت نعم خدا واقف و در برابر

آن ها شاکر و به بهترین وجه خاضع هستند.

۴۰۷ . سوره الرحمن (۵۵): آیه ۲۹.

۴۰۸ . المفردات فی غریب القرآن: ۲۷۱.

۴۰۹ . تفسیر الصافی: ۵ / ۱۱۰.

۴۱۰ . سوره ق (۵۰): آیه های ۱ و ۲.

۴۱۱ . المفردات فی غریب القرآن: ۴۶۳ و ۴۶۴.

۴۱۲ . همان: ۴۲۸.

## ذاکران همیشگی وَأَدْمُتُمْ ذِكْرَهُ؛

شما یاد خدا را ادامه دادید.

ائمه عليهم السلام دائم الذکر بودند و در ذکر خداوند متعال ادمان داشتند. ذکر در مقابل غفلت و نسیان است. در مجمع البحرین آمده است:

### الذکر بالكسر: نقيض النسيان.<sup>۴۱۳</sup>

اما راغب اصفهانی در المفردات فی غریب القرآن می گوید:

الذکر ذکران، ذکر بالقلب و ذکر باللسان، وكل واحد منهما ضربان، ذکر عن نسيان و ذکر

لا عن نسيان، بل عن إدامة الحفظ.<sup>۴۱۴</sup>

پس بهتر است بگوییم: ذکر: عدم غفلت است.

ما در شرح عبارت «وَأَهْلُ الذِّكْرِ» به گوشه ای از ذکر ائمه عليهم السلام خدای را اشاره نمودیم، ولی جمله «وَأَدْمُتُمْ ذِكْرَهُ» به جهت دائم الذکر بودن ائمه عليهم السلام آمده است.

آری، ائمه ما عاملین به آیات وارده در باب ذکر بوده و مصادیق «اهل الذکر» به تمام معنا و از جمیع جهات

هستند:

از جهت کثرت که خدا فرموده:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا<sup>۴۱۵</sup>؛

ای کسانی که ایمان آورده اید، خدا را بسیار یاد کنید.

از جهت حالات که فرموده:

(الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ)<sup>۴۱۶</sup>؛

همان ها (صاحبان عقل و خرد) هستند که خدا را در حال ایستاده و نشسته و موقعی که بر پهلو خوابیده اند یاد می کنند.

از جهت ظاهر و باطن که فرموده:

(وَأَذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً)<sup>۴۱۷</sup>؛

پروردگارت را در دل خود از روی تضرع و خوف یاد کن.

از جهت ازمنه که فرموده:

۴۱۳ . مجمع البحرین: ۲ / ۹۸.

۴۱۴ . المفردات فی غریب القرآن: ۱۷۹.

۴۱۵ . سوره احزاب (۳۳): آیه ۴۱.

۴۱۶ . سوره آل عمران (۳): آیه ۱۹۱.

۴۱۷ . سوره اعراف (۷): آیه ۲۰۵.

(وَأَذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ بُكْرَةً وَأَصِيلًا)؛<sup>۴۱۸</sup>

و نام پروردگارت را هر صبح و شام به یاد آور.

هر چند همه مؤمنان باید دائم الذکر باشند، ابوبصیر از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود:

إِن سَمِعْتَ الْأَذَانَ وَأَنْتَ عَلَى الْخَلَاءِ، فَقُلْ مِثْلَ مَا يَقُولُ الْمُؤَدِّنُ وَلَا تَدَعِ ذِكْرَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فِي تِلْكَ الْحَالِ، لِأَنَّ ذِكْرَ اللَّهِ حَسَنٌ عَلَى كُلِّ حَالٍ.

ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَمَّا نَجَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مُوسَى: يَا رَبِّ! أَبْعِيدْ أَنْتَ مِنِّي فَأَنَا دَيْكٌ؟ أَمْ قَرِيبٌ فَأَنَا جَيْكٌ؟

فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَيْهِ: يَا مُوسَى! أَنَا جَلِيسٌ مِنْ ذِكْرِنِي.

فَقَالَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا رَبِّ! إِنِّي أَكُونُ فِي حَالِ أَجْلِكَ أَنْ أَذْكَرَكَ فِيهَا.

قَالَ: يَا مُوسَى! اذْكُرْنِي عَلَى كُلِّ حَالٍ؛<sup>۴۱۹</sup>

هر گاه صدای اذان را شنیدی - گرچه در مستراح باشی - فرازهای اذان را با مؤذن تکرار کن و یاد خداوند را در هر حال فراموش نکن. چون به یاد خدا بودن برای انسان در هر حالتی که باشد نیکو و پسندیده است.

امام علیه السلام فرمود: موقعی که خداوند با موسی علیه السلام تکلم می فرمود، موسی علیه السلام عرض کرد:

پروردگارا! آیا تو از من دور هستی تا صدایت بزخم؟ یا نزدیک هستی تا با تو نجوا کنم؟

خداوند به او خطاب کرد: ای موسی! من هم نشین کسی هستم که به یاد من باشد.

حضرت موسی علیه السلام عرض کرد: پروردگارا! گاهی من در حالی هستم که تو را بزرگ تر از آن می دانم که در

آن حال ذکر تو را بگویم.

خداوند به موسی خطاب کرد: ای موسی! مرا در هر حالی که هستی یاد کن.

و نیز آن حضرت فرموده است:

لَا بِأَسَى بِذِكْرِ اللَّهِ وَأَنْتَ تَبُولُ، فَإِنَّ ذِكْرَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ حَسَنٌ عَلَى كُلِّ حَالٍ، فَلَا تَسْأَمْ مِنْ ذِكْرِ

اللَّهِ.<sup>۴۲۰</sup>

اما ذاکر بودن شرایط و آدابی دارد، یاد خدا باید به طوری باشد که به دنبال آن خدا او را یاد کند که فرمود:

(فَاذْكُرُونِي أَذْكَرْكُمْ)؛<sup>۴۲۱</sup>

مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم.

طوری باشد که به دنبال اطمینان و آرامش بوده باشد، که فرمود:

۴۱۸ . سوره انسان (۷۶): آیه ۲۵.

۴۱۹ . علل الشرائع: ۱ / ۲۸۴، حدیث ۱، بحار الأنوار: ۸۱ / ۱۷۵، حدیث ۶.

۴۲۰ . الکافی: ۲ / ۴۹۷، حدیث ۶.

۴۲۱ . سوره بقره (۲): آیه ۱۵۲.

## (أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ)؛<sup>۴۲۲</sup>

آگاه باشید که با یاد خدا دل‌ها آرامش می‌گیرد.

چه آثاری برای هر یک از اذکار وجود دارد؟

آیا واقعاً مراد از دائم‌الذکر بودن یعنی ائمه‌علیهم‌السلام دائماً «سبحان الله والحمد لله» می‌گفتند؟ یا آن بزرگواران لحظه‌ای و کمتر از آن و در هیچ حالی از احوال، از خداوند متعال غافل نبودند؟

به راستی آیا می‌شود انسان ساکت، ذاکر خدا باشد؟

آیا می‌شود انسان حتی وقتی حرف‌های دیگری می‌زند ذاکر خداوند متعال باشد؟

آیا می‌شود انسان در حین اشتغال به کاری از کارهای دنیا، ذاکر خداوند متعال باشد؟

آری، می‌شود؛ اما برای چه انسان‌هایی؟

انسان‌هایی که حقیقتاً ذاکر هستند؛ یعنی یک لحظه از خداوند متعال غافل نیستند و در همه احوال، ذاکر هستند. پس مصداق تام «ذکر الله حسن علی کل حال» همان بزرگواران هستند. در این موقع است که چنین انسانی از خداوند متعال جدا نخواهد بود. خداوند در حدیث قدسی می‌فرماید:

## أنا جلیس من ذکرنی؛<sup>۴۲۳</sup>

من هم نشین کسی هستم که ذاکر من است.

اصلاً کسی که هرگز از خداوند متعال غافل نباشد در محضر خدا است، مگر می‌شود کسی در محضر خدا باشد و از او جدا باشد؟

تمام وجود ائمه‌علیهم‌السلام، سکوتشان، نطقشان، انصرافشان به امور عادی و همه احوالشان ذکر خداوند متعال است. چرا؟ چون از خدا غفلت ندارند.

ذکر به معنای عدم غفلت است، از این رو در ظاهر و در باطن علی‌الدوام ذاکرند و همیشه با او هستند.

این است که راوی می‌گوید:

قال لی أبو عبدالله علیه السلام: ألا أحدثک بأشد ما فرض الله عزوجل علی خلقه؟

قلت: بلی.

قال: إنصاف الناس من نفسک ومؤاساتک لأخیک و ذکر الله فی کل موطن. أما إنی لا

أقول: سبحان الله والحمد لله ولا إله إلا الله والله اکبر، وإن کان هذا من ذلک، ولكن

ذکر الله فی کل موطن إذا هجمت علی طاعة أو معصية.<sup>۴۲۴</sup>

۴۲۲ . سوره رعد (۱۳): آیه ۲۸.

۴۲۳ . منابع این حدیث گذشت.

۴۲۴ . معانی الأخبار: ۱۹۳، حدیث ۳، بحار الأنوار: ۹۰ / ۱۵۴ و ۱۵۵، حدیث ۱۷.

آن چه که مهم است این که ذکر در وجود انسان اثر کند و سازنده باشد، به طوری که در پیشامدها - چه خدایی و چه شیطانی - انسان به یاد خدا باشد، اما در کاری که اطاعت خدا است، کار را بی درنگ برای خدا انجام دهد، و اما در کاری که معصیت است خدا را ببیند و از شیطان اطاعت نکند.

و هم چنین است اگر انسان به طور ناگهانی بر سر دو راهی قرار گیرد که یک راه اطاعت خدا و راه دیگر اطاعت شیطان است، همانا نجات بخش او یاد خدا خواهد بود.

اصولاً، چه وقت شیطان با انسان سر و کار پیدا کرده و در او طمع می نماید؟ آن گاه که انسان از خدا غافل شود و جلیس - هم نشین - او نباشد، غفلت از خدا مساوی است با هم نشینی شیطان و افتادن در دام او، و این است معنای آیه مبارکه:

(وَمَنْ يَعِشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِيضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ)؛<sup>۴۲۵</sup>

و هر کس از یاد خدا روی گردان شود شیطان را به او چیره می سازیم، پس همواره قرین و همراه او خواهد بود. اساساً تمام سعی شیطان همین است که انسان، از یاد خدا غفلت کند که فرمود:

(اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ)؛<sup>۴۲۶</sup>

شیطان بر آنان مسلط شده و برای همین یاد خدا را از خاطر آن ها برده است.

اُمّه علیهم السلام به تمام معنا دائم الذکر هستند؛ هم در «دوام» و هم در «ذکر»، و هیچ کس در مرتبه آن ها نبوده، و هر که به مرتبه ای در این راه رسیده به تبعیت از ایشان بوده، زیرا حقیقت ذکر نزد آن هاست؛ بلکه ذکر آن ها ذکر خدا است که حضرت امام صادق علیه السلام فرمود:

ما اجتمع فی مجلس قوم لم یذكروا الله عزوجل ولم یذكرونا إلا كان ذلك المجلس حسرَةً علیهم یوم القیامة.

ثم قال: قال أبو جعفر علیه السلام: إن ذکرنا من ذکر الله و ذکر عدونا من ذکر الشیطان.<sup>۴۲۷</sup>

حال ملاحظه کنید، پیروی از اهل بیت انسان را به کجا می رساند و عاقبت امر پیروان مکتب های دیگر چیست؟ در حدیث صحیح؛ بلکه متواتر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرمایند:

مثل أهل بیتی فیکم کمثل سفینة نوح من رکبها نجا ومن تخلف عنها هلك؛<sup>۴۲۸</sup>

مثل اهل بیت من در میان شما، هم چون کشتی نوح است، هر که بر آن سوار شد نجات یافت و هر که از آن باز ماند، هلاک گردید.

۴۲۵ . سوره زخرف (۴۳): آیه ۳۶.

۴۲۶ . سوره مجادله (۵۸): آیه ۱۹.

۴۲۷ . الکافی: ۲ / ۴۹۶، حدیث ۲.

۴۲۸ . رک: جلد یکم، صفحه ۴۳۵ از همین کتاب.

ما می خواهیم تابع اهل بیت علیهم السلام و در مکتب ایشان و همراهشان باشیم، نه با کسانی که حلقه ذکر تشکیل می دهند و افراد خاص در زمان و مکان خاص با ذکر خاص دور هم جمع می شوند و با فسق و فجور ذکر می گویند، این کجا و آن کجا؟

### راه های رسیدن به خدا

البته تذکر این مطلب لازم است، هر چند ذکر اثر شایانی دارد و تهذیب نفس انسان را بالا می برد، ولیکن توسل به اهل بیت و پیروی از مقام عصمت نزدیک ترین و سریع ترین راه نیل به کمال است که بارها تذکر داده ایم، و هر کس به جایی رسیده به برکت توسل به حضرات اهل بیت بوده؛ چرا که غیر راه اهل بیت، راه ضلالت است، و این سخن قرآن کریم است که می فرماید:

**(يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ)؛<sup>۴۲۹</sup>**

ای کسانی که ایمان آورده اید! تقوای الهی پیشه کنید و با صادقان و راستگویان باشید.

برید عجلی گوید:

**سئلت أبا جعفر عليه السلام عن قول الله تعالى: (يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ).**

**قال: إيانا عني؛<sup>۴۳۰</sup>**

از امام باقر علیه السلام درباره این آیه شریفه پرسیدم که خداوند متعال می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید! تقوای الهی پیشه کنید و با صادقان و راستگویان باشید»؛ فرمودند: منظور خداوند متعال از صادقان و راستگویان ما هستیم.

**تقویت کنندگان پیمان توحید و فرمان بری خدا  
وَوَكَّدْتُمْ مِيثَاقَهُ، وَأَحْكَمْتُمْ عَهْدَ طَاعَتِهِ؛**

و پیمانش را محکم نمودید، و معاهده اطاعت او را استوار ساختید.

راغب اصفهانی میثاق را چنین معنا کرده است:

**الميثاق عقد مؤكّد بيمين وعهد.<sup>۴۳۱</sup>**

از این عبارت معلوم می شود که «میثاق» مرادف «عهد» نیست، و ظاهر آیه مبارکه: **(الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ...)**<sup>۴۳۲</sup> «(فاسقان) کسانی هستند که پیمان خدا را پس از آن که محکم ساختند می شکنند» همین است. پس هر عهدی، میثاق نیست، میثاق، عقد مؤکّد است. «عقد» هم به «عهد» تفسیر شده، که در ذیل آیه مبارکه:

۴۲۹. سوره توبه (۹): آیه ۱۱۹.

۴۳۰. بصائر الدرجات: ۵۱، حدیث ۱، بحار الأنوار: ۲۴ / ۳۱، حدیث ۳ و ر.ک: الکافی: ۱ / ۲۰۸، حدیث ۱، تفسیر الصافی: ۲ / ۳۸۷، حدیث ۱۱۹.

۴۳۱. المفردات فی غریب القرآن: ۵۱۲.

۴۳۲. سوره بقره (۲): آیه ۲۷ و سوره رعد (۱۳): آیه ۲۵.

(يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ)؛<sup>۴۳۳</sup> «ای افراد باایمان! به عهد و پیمان خود وفا کنید» عبدالله بن سنان به سند صحیح از امام علیه السلام آورده که «العقود آی: العهود».<sup>۴۳۴</sup>

در این جمله به ارتباط ائمه علیهم السلام با خدای متعال در دو مرحله اشاره شده:

۱. مرحله پیمان با خدای عزوجل.

۲. مرحله دعوت و عمل به پیمان.

### ۱. مرحله پیمان الاهی

این پیمان در عالمی قبل از این عالم بوده که از آن به «عالم ذر» تعبیر می شود. این پیمان از عموم فرزندان آدم بوده، آن جا که می فرماید:

(وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ \* أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ \* وَكَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ)؛<sup>۴۳۵</sup>

به خاطر بیاورید زمانی را که پروردگارت از صلب فرزندان آدم ذریه آن ها را برگرفت و آن ها را بر خودشان گواه نمود (و از آن ها پرسید) آیا من پروردگار شما نیستم؟

گفتند: آری، گواهی می دهیم و این کار را خداوند به این جهت انجام داد که در روز قیامت نگویید: ما از این گواهی غافل بودیم یا بگویید: پدران ما پیش از ما مشرک بودند و ما هم فرزندان بعد از آن ها بودیم، آیا ما را به سبب گناه افرادی که باطل بودند، مجازات می کنی؟ این گونه آیات را روشن می سازیم و شاید (با توجه به این آیات) به سوی حق باز گردند.

ولی در بعضی آیات به مؤمنین خطاب شده:

(يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ... وَأَذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمِيثَاقَهُ الَّذِي وَاثَقَكُمْ بِهِ...)<sup>۴۳۶</sup>؛

ای افراد باایمان! به عهد و پیمان خود وفا کنید... و آن نعمت هایی را که خدا به شما ارزانی داشت به یاد آورید و پیمانی را که به طور محکم بست فراموش نکنید... .

و در بعضی آیات اخبار از گرفتن پیمان از خصوص بعض امم آمده است:

(وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ...)<sup>۴۳۷</sup>؛

۴۳۳ . سوره مائده (۵): آیه ۱ .

۴۳۴ . تفسیر القمی: ۱ / ۱۶۰، تفسیر نور الثقلین: ۱ / ۵۸۳، حدیث ۸ .

۴۳۵ . سوره اعراف (۷): آیه ۱۷۲ - ۱۷۴ .

۴۳۶ . سوره مائده (۵): آیه ۱ و ۷ .

۴۳۷ . سوره بقره (۲): آیه ۸۳ .

و به خاطر آوردن) زمانی را که از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم که جز خدای یگانه را پرستش نکنید.

و در بعضی آیات اخبار از گرفتن پیمان از انبیای الهی است، آن جا که می فرماید:

**﴿وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ﴾<sup>۴۳۸</sup>**

و به خاطر بیاورید هنگامی را که خداوند از پیامبران عهد و پیمان گرفت.

گاهی کلمه «مِثَاق» با کلمه «غَلِيظًا» توصیف شده است، آن جا که می فرماید:

**﴿وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ يَا نُوحُ وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰ ابْنِ مَرْيَمَ  
وَإِذْ أَخَذْنَا مِنْهُمُ مِيثَاقًا غَلِيظًا﴾<sup>۴۳۹</sup>**

(به یاد آور) هنگامی را که از پیامبران پیمان گرفتیم و هم چنین از تو، از نوح، از ابراهیم، موسی و عیسی بن مریم و ما از آنان پیمان محکمی گرفتیم.

بنابراین، خداوند متعال نه فقط از انبیا و از اشرف انبیا پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله ميثاق و عهد گرفته، بلکه از تک

تک ما نیز در روز معروف «الست» عهد و پیمان گرفته است. در این جا پرسش هایی مطرح است که این عهد و ميثاق

چه بوده؟ در کجا بوده؟ و چگونه بوده است؟ و آیا فرقی بین ميثاق انبیا و دیگر مردم وجود دارد؟

شکی نیست که اولین پیمان گرفته شده از عموم فرزندان حضرت آدم، توحید خدای متعال است که فرمود:

**﴿أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ﴾<sup>۴۴۰</sup>**

ای فرزندان آدم! آیا با شما عهد و پیمان بستم که از شیطان اطاعت نکنید؛ چرا که او برای شما دشمن آشکاری است؟

در آیه بعدی می فرماید:

**﴿وَأَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ﴾<sup>۴۴۱</sup>**

و این که مرا بپرستید و از من اطاعت کنید که راه راست همین است.

آیات دیگری نیز در این زمینه خطاب به رسول اکرم صلی الله علیه وآله وجود دارد. از جمله در آیه ای آمده است:

**﴿وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ﴾<sup>۴۴۲</sup>**

و هیچ معبود دیگری را با خدا مخوان، چرا که هیچ معبودی جز او نیست.

خداوند متعال در آیه ای دیگر چنین خطاب می کند:

**﴿فَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَكُونَ مِنَ الْمُعَذَّبِينَ﴾<sup>۴۴۳</sup>**

۴۳۸ . سوره آل عمران (۳): آیه ۸۱ .

۴۳۹ . سوره احزاب (۳۳): آیه ۷ .

۴۴۰ . سوره یس (۳۶): آیه ۶۰ .

۴۴۱ . همان: آیه ۶۱ .

۴۴۲ . همان: آیه ۸۸ .

۴۴۳ . سوره شعراء (۲۶): آیه ۲۱۳ .

(ای پیامبر!) هیچ معبود دیگری را با خدا مخوان که مجازات خواهی شد.

### نکاتی از روایات عالم ذر

اکنون مطالبی را در رابطه با «عالم ذر» از روایات ذکر می کنیم:

۱. این که اولین کسی که در جواب «ألسنت» در آن عالم «بلی» گفته رسول الله، امیرالمؤمنین و ائمه علیهم السلام

بوده اند. امام صادق علیه السلام می فرماید:

إِنَّ بَعْضَ قَرِيصِ قَالِ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: بِأَيِّ شَيْءٍ سَبَقْتَ الْأَنْبِيَاءَ وَأَنْتَ بَعَثْتَ  
آخِرَهُمْ وَخَاتَمَهُمْ؟

قال: إِنِّي كُنْتُ أَوَّلَ مَنْ آمَنَ بِرَبِّي وَأَوَّلَ مَنْ أَجَابَ، حِينَ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ  
(وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى) فَكُنْتُ أَنَا أَوَّلَ نَبِيٍّ قَالَ بَلَى. فَسَبَقْتَهُمْ  
بِالْإِقْرَارِ بِاللَّهِ عَزَّوَجَلَّ.<sup>۴۴۴</sup>

در روایت دیگری امام علیه السلام می فرماید:

فَلَمَّا أَرَادَ أَنْ يَخْلُقَ الْخَلْقَ نَشَرَهُمْ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَقَالَ لَهُمْ: مَنْ رَبُّكُمْ؟ فَأَوَّلَ مَنْ نَطَقَ، رَسُولُ  
اللَّهِ وَآمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْأَمَّةُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ. فَقَالُوا: أَنْتَ رَبَّنَا. فَحَمَلَهُمُ الْعِلْمَ وَالدِّينَ.  
ثُمَّ قَالَ لِلْمَلَائِكَةِ: هَؤُلَاءِ حَمَلَةٌ دِينِي وَعِلْمِي وَأَمْنَائِي فِي خَلْقِي وَهُمْ الْمَسْئُولُونَ.  
ثُمَّ قَالَ لِبَنِي آدَمَ: أَقْرَأُوا لِلَّهِ بِالرَّبُوبِيَّةِ وَلِهَؤُلَاءِ النَّفَرِ بِالْوِلَايَةِ وَالطَّاعَةِ.  
فَقَالُوا: نَعَمْ رَبَّنَا أَقْرَأْنَا...<sup>۴۴۵</sup>

۲. این که - علاوه بر توحید - پیمان نبوت حضرت رسول و ولایت حضرت امیر گرفته شده:

عن أبي عبد الله في قول الله: (وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ...) .  
قال: أخرج الله من ظهر آدم ذريته إلى يوم القيامة، فخرجوا كالذر، فعرفهم نفسه، ولولا  
ذلك لن يعرف أحد ربه.

ثم قال: (أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى) وَإِنَّ هَذَا مُحَمَّدٌ رَسُولِي وَعَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ خَلِيفَتِي  
وَأَمِينِي.<sup>۴۴۶</sup>

۳. این که اقرار کنندگان به ولایت قلیل بودند:

عن أبي جعفر عن أبيه عن جدّه عليهم السلام: إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ لَعَلِّي عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنْتَ  
الَّذِي احْتَجَّ اللَّهُ بِهِ فِي ابْتِدَاءِ الْخَلْقِ حَيْثُ أَقَامَهُمْ فَقَالَ: (أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ؟) قَالُوا جَمِيعًا:

۴۴۴ . الكافي: ۱ / ۴۴۱، حديث ۶ بحار الأنوار: ۱۵ / ۱۵ - ۱۶، حديث ۲۱.

۴۴۵ . همان: ۱ / ۱۳۳، حديث ۷، همان: ۵۴ / ۹۵، حديث ۸۰.

۴۴۶ . بصائر الدرجات: ۹۱، حديث ۶ بحار الأنوار: ۵ / ۲۵، حديث ۴۰.

بلی. فقال: محمد رسولی؟ فقالوا جميعاً: بلی. فقال: وعلى أمير المؤمنين؟ فقالوا جميعاً: لا، استكباراً وعتواً عن ولايتك، إلا نفر قليل وهم أقل القليل وهم أصحاب اليمين.<sup>۴۴۷</sup>

## ۲. مرحله دعوت به پیمان

از انبیا و ائمه عليهم السلام علاوه بر میثاق توحید و عبادت خدا، میثاق دعوت مردم به آن اخذ شده، لذا به حضرت رسول خطاب شده:

(قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ)<sup>۴۴۸</sup>;

(ای پیامبر!) بگو: راه من این است که همه مردم را به سوی خدا (یکتاپرستی) دعوت کنم.

در آیه دیگر می فرماید:

(قُلْ إِنَّمَا أَدْعُوا رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِهِ أَحَدًا)<sup>۴۴۹</sup>;

(ای پیامبر!) بگو: من تنها پروردگارم را می خوانم و هیچ کس را شریک او قرار نمی دهم.

در آیه ای دیگر می خوانیم:

(تَدْعُونَنِي لِأَكْفُرَ بِاللَّهِ وَأُشْرِكَ بِهِ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَأَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى الْعَزِيزِ الْغَفَّارِ)<sup>۴۵۰</sup>;

شما مرا دعوت می کنید که به پروردگارم کافر شوم، و شریکی که به آن آگاهی ندارم برای او قرار دهم، و حال

آن که من شما را به سوی خداوند نیرومند و بسیار آمرزنده دعوت می کنم.

روشن است که این دعوت و فراخوانی لوازمی دارد که به مواردی از آن ها اشاره می نمایم.

۱. این هایی که به سوی خداوند متعال آن گونه که با خدا میثاق بسته اند دعوت می کنند، نخست باید خودشان

به آن چه دیگران را دعوت می کنند عامل باشند.

این مفاد همه آیاتی است که خواندیم؛ بلکه در آیه ای به صراحت به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله چنین می فرماید:

(لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ)<sup>۴۵۱</sup>;

(ای پیامبر!) اگر برای خدا شریک قرار بدهی مسلماً اعمالت نابود می گردد.

۲. در راه دعوت باید استقامت داشته باشند، قرآن کریم می فرماید:

(فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ)<sup>۴۵۲</sup>;

همان گونه که به تو دستور داده شده است، استقامت کن!

۴۴۷. یقین: ۲۱۳، بحار الأنوار: ۲۶ / ۲۸۵، حدیث ۴۳.

۴۴۸. سوره یوسف (۱۲): آیه ۱۰۸.

۴۴۹. سوره جن (۷۲): آیه ۲۰.

۴۵۰. سوره غافر (۴۰): آیه ۴۲.

۴۵۱. سوره زمر (۳۹): آیه ۶۵.

۴۵۲. سوره هود (۱۱): آیه ۱۱۲.

۳. در هر زمان و در هر مکانی با هر فردی و یا جامعه ای که آن ها را می خواهند دعوت کنند باید آن گونه که مناسب و لازم است دعوت کنند. این همان آیه مبارکه ای است که می فرماید:

(ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ)<sup>۴۵۳</sup>

با علم و دانش، و پند و اندرزهای نیکو به راه پروردگارت دعوت کن و با آن ها (مخالفان) از راه نیکوتری به مناظره بپرداز.

البته در مورد این آیه بعداً توضیح خواهیم داد.

۴. به آن چه که بر آن ها وحی شده دعوت کنند. قرآن کریم می فرماید:

(وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ \* لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ \* ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ)<sup>۴۵۴</sup>

اگر سخنی دروغ و به ناحق بر ما می بست ما او را با قدرت می گرفتیم سپس رگ قلبش را قطع می کردیم.

۵. دعوت کننده بایستی در مقابل ناملايمات صابر باشد. از این رو به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله خطاب شده:

(فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُوا الْعِزْمِ مِنَ الرُّسُلِ)<sup>۴۵۵</sup>

(ای پیامبر!) صبر کن همان گونه که پیامبران اولوا العزم صبر و شکیبایی کردند.

روشن است که صبر لازمه دعوت است. بنابر آن چه گذشت وقتی ما در زندگی ائمه اطهار سلام الله عليهم مطالعه می کنیم می بینیم که آن ها این میثاق را با خداوند متعال داشته اند و همواره آن را تأکید و تقویت و این گره را محکم کرده اند.

البته، میثاق بین خدا و ائمه دو گونه بوده است:

۱. میثاق عام، که ائمه چون انبیا این میثاق را داشته و بدان عمل نموده اند.

۲. میثاق خاص، که هر کدام از اهل بیت - از جمله صدیقه طاهره - تکالیف خاصه ای داشته و به عمل آن ها

پیمان بسته و به خوبی عمل نموده اند.

### فرق بین عهد و عقد

چنان که پیش تر گفتیم، عقد به معنای عهد آمده، و آیه مبارکه نیز به این معنا تفسیر شده، اما «عقد» همیشه دو طرف دارد، و در این جا یک طرف خداوند متعال، و طرف دیگر ائمه اطهار عليهم السلام هستند که التزام از طرفین است. پس عقد همراه التزام است، اما هر عهدی، عقد نیست. از این رو نسبت بین عهد و عقد عموم و خصوص مطلق است.<sup>۴۵۶</sup>

۴۵۳. سوره نحل (۱۶): آیه ۱۲۵.

۴۵۴. سوره الحاقه (۶۹): آیه ۴۴ - ۴۶.

۴۵۵. سوره احقاف (۴۶): آیه ۳۵.

۴۵۶. مجمع البحرین: ۳ / ۲۱۷. در این منبع آمده است: فكلّ عهد عقد، ولا يكون كلّ عقد عهداً.

و از طرفی کلمه «عقد» در زبان فارسی به معنای «گره» است و کلمه گره با احکام (محکم کردن) تناسب دارد که می گویند: این گره را محکم کن! «وَأَحْكَمْتُمْ عَقْدَ طَاعَتِهِ». اما عهد یک طرفه هم می تواند باشد، در آن جا کلمه تأکید مناسب است که «وَوَكَّدْتُمْ مِيثَاقَهُ».

این ها ظرایف و لطایفی است که در این عبارات وجود دارد.

### پند دهندگان در نهان و آشکار

پس این معانی در ائمه علیهم السلام وجود داشته و آن بزرگواران به لوازم این پیمان و عهد ملتزم بودند. از این روست که در پی این عبارت می خوانیم:

**وَنَصَحْتُمْ لَهُ فِي السِّرِّ وَالْعَلَانِيَةِ؛**

در نهان و آشکار به خلق پند دادید.

کلمه «نُصِحَ» را در لغت گفته اند: **خلاف الغش**.<sup>۴۵۷</sup>

راغب اصفهانی می گوید:

**نصحت له الود، أي أخلصته، وناصح العسل: خالصه.**<sup>۴۵۸</sup>

بنابراین ائمه با تمام وجود از آن خدا بودند، و کمال خلوص را در برابرش در همه احوال داشتند. ممکن است مقصود از «نصحتم له» خیرخواهی به مردم برای رضای خدا، و دعوت آنان به سوی حق باشد که

فرمود:

**(ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ...)**<sup>۴۵۹</sup>

به وسیله حکمت... به راه پروردگارت دعوت کن.

ائمه علیهم السلام مردم را در آشکار و نهان، و به هر شکل که مقتضای زمان و مکان و اشخاص بوده، دعوت کردند... .

### فراخوانان به راه خدا

**وَدَعَوْتُمْ إِلَى سَبِيلِهِ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ؛**

و با حکمت و پند نیکو به راه او فراخواندید.

این جمله اشاره است به این آیه مبارکه که می فرماید:

**(ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ)**<sup>۴۶۰</sup>؛

به وسیله حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت کن.

۴۵۷. همان: ۴ / ۳۱۸.

۴۵۸. المفردات فی غریب القرآن: ۴۹۴.

۴۵۹. سوره نحل (۱۶): آیه ۱۲۵.

۴۶۰. همان.

دقیقاً آن چه که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله عمل کردند، ائمه علیهم السلام نیز بدان عمل می کردند که برنامه، همان برنامه است.

«حکمت» در روایت به «قرآن» تفسیر شده<sup>۴۶۱</sup> و این کاملاً درست است، چون با قرآن کریم هر کسی را در هر سطحی که باشد می شود دعوت کرد، به خاطر این که قرآن نور و هدایت است برای عموم بشریت.

و «موعظه» نیز از اسماء قرآن کریم است که فرموده:

(... وَهُدًى وَمَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ)<sup>۴۶۲</sup>

و هدایت و اندرزی است برای همه پرهیزکاران.

و این هم کاملاً درست است. قرآن کریم چنان است که اگر کسی آن را با تدبّر بخواند یا گوش دهد تحت تأثیر قرار می گیرد:

(اللَّهُ نَزَلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُّتَشَابِهًا مَّثَانِي تَفْشَعِرُ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ ذَلِكَ هُدًى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ...)<sup>۴۶۳</sup>

خداوند بهترین و نیکوترین سخن را نازل کرده؛ کتابی که آیاتش از همه نظر هماهنگ است و مکرر (تکراری که هرگز ملامت آور نیست؛ بلکه نشاط آور است) که از شنیدن آیات آن بر اندام کسانی که از پروردگارشان می ترسند لرزه می افتد سپس پوست و قلبشان (برون و درونشان) نرم و متوجه ذکر خدا می شود این مایه هدایت الهی است که هر کس را بخواهد به وسیله آن هدایت می کند...

اینک می گوئیم:

استدلالات و احتجاجات ائمه علیهم السلام که در اصول کافی، کتاب التوحید شیخ صدوق رحمه الله و الاحتجاج طبرسی آمده این است که نخستین وظیفه دعوت کننده این است که طرف مقابل را به گونه ای دعوت کند که بپذیرد؛ یعنی دعوت او مطابق حکمت باشد.<sup>۴۶۴</sup>

به این معنا که اگر به اقامه دلیل و برهان متناسب با استعداد طرف مقابل نیاز است باید اقامه دلیل و برهان کند، به ویژه اگر طرف مقابل از اهل علم و - به اصطلاح - صاحب رأی و نظر باشد، بایستی مطابق مبانی با او بحث شود تا او را به سوی خداوند متعال و اطاعت از اوامر او و خودداری از نواهی او فراخواند.

اما اگر از مردم عادی باشد با موعظه نیکو و متناسب با حال او به طوری که مؤثر واقع باشد باید با او بحث بکند.

در توضیح این بحث می گوئیم:

۴۶۱ . الکافی: ۵ / ۱۶.

۴۶۲ . سوره آل عمران (۳): آیه ۱۳۸، سوره مائده (۵): آیه ۴۶.

۴۶۳ . سوره زمر (۳۹): آیه ۲۳.

۴۶۴ . رک: علل الشرائع: ۱ / ۲۵۱، حدیث ۸، الأمالی، شیخ صدوق: ۲۵۴، حدیث ۱، الاحتجاج: ۱ / ۱۴، بحار الأنوار: ۹ / ۲۵۸ - ۳۴۴.

گاهی انسان کسی را دعوت می کند که او مسلمان و در دایره اسلام است، برای او باید اقامه حجّت بکند تا او بپذیرد و اقامه حجّت یا از کتاب است و یا از سنت و سنت نیز باید سنت مورد پذیرش او باشد.

از این رو ما در قوانین مباحثه و مناظره می گوئیم: اگر کسی با یک سنی بحث کرد و درباره مسئله و موضوعی، مناظره ای پیش آمد، نمی شود او را به روایات کتاب الکافی ملزم کرد؛ چرا که او این کتاب را قبول ندارد. از طرفی او نیز این شیعی را نمی تواند به کتاب های خودش ملزم کند.

بلکه بایستی یا به قرآن - که مورد قبول طرفین است و یا به سنت - مورد قبول طرفین، یا دست کم مورد قبول طرف مقابل، استدلال شود که بشود او را ملزم کرد.

حافظ ابن حزم اندلسی می گوید:

لا معنى لاحتجاجنا عليهم برواياتنا، فهم لا يصدقونها، ولا معنى لاحتجاجهم علينا برواياتهم، فنحن لا نصدقها، وإنما يجب أن يحتج الخصوم بعضهم على بعض بما يصدقه الذي تقام عليه الحجّة به سواء صدقه المحتج أو لم يصدقه، لأن من صدق بشيء لزمه القول به، أو بما يوجب العلم الضروري، فيصير حينئذ مكابراً منقطعاً إن ثبت على ما كان عليه...<sup>۴۶۵</sup>

و این کلامی است علی القاعده.

و در صورتی که طرف مقابل از دایره اسلام خارج باشد، باید به آن چه که نزد او حجّت است، او را دعوت، و ملزم و احتجاج کنیم که اگر اهل عقل است، از طریق عقل باید استدلال کرد و اگر اهل کتاب است، از طریق کتاب. این نیز مقتضای قاعده است.

از این روست که ائمه اطهار علیهم السلام در مناظره و بحث با اشخاص اگر زندقه بوده، از طریق عقل با او بحث کرده اند، اگر اهل کتاب بوده از طریق کتاب با او بحث کرده اند، اگر در دایره اسلام بوده از طریق قرآن و سنت با او بحث کرده اند.

یعنی متناسب با حال طرف مقابل باید بحث کرد و روش ائمه علیهم السلام چنین بوده و نه فقط این روش را اعمال کرده اند؛ بلکه در این راه، جان خود را بذل کرده اند:

**جان نثاران در رضای خدا**

**وَبَدَلْتُمْ أَنْفُسَكُمْ فِي مَرْضَاتِهِ؛**

جانتان را در راه رضای او فدا ساختید.

بذل یعنی عطا کردن چیزی با طیب و نفس و با کمال رضایت. اگر انسان چیز ارزشمندی را به کسی با کمال طیب نفس عطا کند، می گویند: بذل کرده است.<sup>۴۶۶</sup>

۴۶۵ . الفصل في الملل والنحل: ۴ / ۱۵۹.

۴۶۶ . كتاب العين: ۸ / ۱۸۷، لسان العرب: ۱۱ / ۵۰.

ائمه عليهم السلام نفس خود را در این راه با کمال طیب نفس و رضایت کامل بذل کردند، در مبیّت امیرالمؤمنین علیه السلام در شب هجرت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله آیه مبارکه نازل شد و خدا به این جریان مباحثات کرد:

(وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ...)؛<sup>۴۶۷</sup>

بعضی از مردم جان خود را در برابر خشنودی خدا می فروشند.

و در زیارت نامه حضرت سیدالشهداء علیه السلام آمده:

وبذل مهجته فيك ليستنقذ عبادك من الجهالة وحيرة الضلالة.<sup>۴۶۸</sup>

البته رضای خدا در نجات دادن گمراهان از هلاکت و غافلان از جهالت است، و سعی ائمه عليهم السلام در این راه جزء پیمانشان با خدای تعالی بوده است.

### صابران بر مصائب

وَصَبْرُكُمْ عَلَى مَا أَصَابَكُمْ فِي جَنْبِهِ؛

و بر مصیبتی که در این راستا از امت به شما رسید، شکیبایی ورزیدید.

یکی دیگر از لوازم دعوت کردن، و شرایط عمده آن، صبر است. این موضوع برای ما درس است، چون ما نیز به نوبه خود می خواهیم مردم را به سوی خدا و حق دعوت کنیم.

ائمه عليهم السلام هم چون پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله انواع آزارها و ناملاایمات را متحمل شدند. ما در ناملاایمات، فقط ناملاایمات جسمی و بدنی را می بینیم که انگار ذهن انسان از اول به آن طرف می رود که امام علیه السلام در مقابل آزارهایی که نسبت به بدنش وارد شده، صبر کند. گاهی آزار روحی خیلی از آزار بدنی شدیدتر و دردش بیشتر است و صبر بیشتری می طلبد و ائمه عليهم السلام همین طور بودند.

صبر از اموری است که طرف دارد. لذا اگر کسی صبر کرد می گویند: بر چه چیزی صبر کرد و تحمل نمود؟ نکته دیگر این که همیشه باید بین صبرها، پیشامدها، ناملاایمات و ناگواری ها تناسب باشد. در این صورت اگر کسی صبر کرد، صبر ممدوح خواهد بود. اصلاً سرّ ممدوحیت صبر در این است که با پیشامد تناسب داشته باشد و اگر کمتر یا بیشتر باشد ممدوح نخواهد بود.

درباره واژه «صبر» در لغت چنین آمده است:

الصبر: حبس النفس عن الجزع. وقد صبر فلان عند المصيبة يصبر صبراً. وصبرته أنا:

حبسته.<sup>۴۶۹</sup>

۴۶۷. سوره بقره (۲): آیه ۲۰۷.

۴۶۸. مصباح المتبجح: ۷۸۸، اقبال الأعمال: ۳ / ۱۰۲، بحار الأنوار: ۹۸ / ۳۳۱.

۴۶۹. صحاح اللغة: ۲ / ۷۰۶، لسان العرب: ۴ / ۴۳۸ و ۴۳۹، تاج العروس: ۷ / ۷۱.

در کتاب های اخلاقی نیز درباره صبر می گویند: صبر یعنی ضبط نفس. به قول امروزی ها کنترل نفس که شاید به زبان فارسی به معنای خودداری کردن باشد.

قرآن کریم می فرماید:

**(إِنَّمَا يُؤَفِّي الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ)؛<sup>۴۷۰</sup>**

همانا بردباران و شکیبان اجر و پاداش خود را بی حساب دریافت می کنند.

این گونه صبر، ممدوح است که امیر مؤمنان علی علیه السلام فرموده اند:

**إِنَّ الصَّبْرَ مِنَ الْإِيمَانِ كَالرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ وَلَا خَيْرَ فِي جَسَدٍ لَا رَأْسَ مَعَهُ وَلَا فِي إِيْمَانٍ لَا صَبْرَ مَعَهُ؛<sup>۴۷۱</sup>**

به راستی که نسبت صبر به ایمان مانند نسبت سر است به بدن و همان گونه که بدن بدون سر خیر و فایده ای ندارد، ایمان بدون صبر نیز خیر و فایده ای ندارد.

وقتی صبر ممدوح می شود که با پیشامد تناسب داشته باشد. از این رو در روایتی پیامبر خدا صلی الله علیه وآله می فرماید:

**الصَّبْرُ ثَلَاثَةٌ: صَبْرٌ عِنْدَ الْمَصِيبَةِ وَصَبْرٌ عَلَى الطَّاعَةِ وَصَبْرٌ عَنِ الْمَعْصِيَةِ.**

**فَمَنْ صَبَرَ عَلَى الْمَصِيبَةِ حَتَّى يَرُدَّهَا بِحَسَنِ عَزَائِهَا كَتَبَ اللَّهُ لَهُ ثَلَاثِمَاتَهُ دَرَجَةً، مَا بَيْنَ الدَّرَجَةِ إِلَى الدَّرَجَةِ كَمَا بَيْنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ.**

**وَمَنْ صَبَرَ عَلَى الطَّاعَةِ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ سِتْمَائَةَ دَرَجَةٍ، مَا بَيْنَ الدَّرَجَةِ إِلَى الدَّرَجَةِ كَمَا بَيْنَ تَخُومِ الْأَرْضِ إِلَى الْعَرْشِ.**

**وَمَنْ صَبَرَ عَنِ الْمَعْصِيَةِ، كَتَبَ اللَّهُ لَهُ تِسْعِمَائَةَ دَرَجَةٍ، مَا بَيْنَ الدَّرَجَةِ إِلَى الدَّرَجَةِ كَمَا بَيْنَ تَخُومِ الْأَرْضِ إِلَى مَنْتَهَى الْعَرْشِ؛<sup>۴۷۲</sup>**

بردباری و شکیبایی سه گونه است: صبر به هنگام بلا، صبر به هنگام انجام تکالیف (واجبات) و صبر بر ترک گناهان.

پس کسی که بر مصیبت صبر کرده تا تسلائی خاطر یافته خداوند سیصد درجه در نامه عملش می نویسد که فاصله بین هر درجه فاصله بین زمین و آسمان است.

هر که صبر به هنگام انجام تکالیف (واجبات) انجام دهد، خداوند ششصد درجه در نامه عملش می نویسد که فاصله بین هر دو درجه از انتهای زمین تا آسمان است.

۴۷۰ . سوره زمر (۳۹): آیه ۱۰.

۴۷۱ . نهج البلاغه: ۴ / ۱۸، شماره ۸۲ .

۴۷۲ . الکافی: ۲ / ۹۱ حدیث ۱۵، بحار الأنوار: ۶۸ / ۷۷، حدیث ۱۲.

و کسی که بر ترک گناهان صبر داشته باشد خداوند برای او نهصد درجه می نویسد که مابین هر درجه و مرتبه ای از انتهای زمین تا منتهای عرش است.

بنابراین طاعت کردن و قیام به تکلیف نیز صبر می خواهد. ما در اثر کثرت استعمال وقتی می گوییم: فلانی آدم صابری است، ذهنمان فقط به مصائب می رود، این طور نیست.

گاهی انسان عضوی از اعضای بدنش را از دست می دهد و به آن صبر می کند، گاهی محبوبی را از دست داده، گاهی مالی را از دست داده و گاهی مقامی را از دست می دهد. باید انسان در مقابلش صبر کند.

اما گاهی انسان کسی را دعوت می نماید، مدتی هم با او صحبت می کند و برای دعوت خود دلیل و برهان اقامه می نماید، و دعوت او در طرف مقابل تأثیر نمی کند. در این صورت روحیه او کسل می شود، باید صبر کند. یا معلمی مدّت ها کسی را که از نزدیکان و از شاگردان نزدیکش بوده تحت تعلیم قرار داده یک دفعه او منحرف شود، و آن معلم ناراحت می شود، این گونه کارها نیز مصیبت است، اما به ذهن نمی آید.

در مثال دیگر فردی تا دیروز از شیعیان خلّص بود یک دفعه عوض می شود.

ائمه اطهار علیهم السلام همه این مسائل را تحمل کردند و تک تک این ها در زندگیشان، مصداق دارد. آنان همه این قضایا را دیدند و صبر کردند و این ها نیز از میثاق و پیمان آنان با خداوند متعال بوده؛ یعنی در راه او، برای رسیدن به هدف او و به خاطر او بوده است.

چنان که گذشت به نظر می رسد ائمه علیهم السلام با خداوند متعال دو جور میثاق داشتند:

۱. میثاقی که همه در آن شریک بودند.

۲. میثاق خاصی که هر یک از ائمه در خصوص خود داشت.

شما فکر می کنید آن چه قرار بوده بر امیر مؤمنان علی و صدیقه طاهره سلام الله علیهما وارد بشود و متحمل شدند

از قبل نمی دانستند و جزء میثاقشان نبوده است؟

در کتاب الکافی روایتی در این زمینه آمده که موسی بن جعفر علیهما السلام می فرماید:

**قلت لأبي عبدالله عليه السلام: أليس كان أمير المؤمنين عليه السلام كاتب الوصية ورسول**

**الله صلى الله عليه وآله المملی عليه و جبرئیل و الملائكة المقربون شهود؟**

**قال: فأطرق طويلاً. ثم قال: يا أبا الحسن! قد كان ما قلت ولكن حين نزل برسول**

**الله صلى الله عليه وآله الأمر، نزلت الوصية من عند الله كتاباً مسجلاً، نزل به جبرئيل مع أمناء**

**الله تبارك وتعالى من الملائكة.**

**فقال جبرئيل: يا محمد! مر بإخراج من عندك إلا وصيک ليقبضها منا وتشهدنا بدفعك**

**إياها إليه ضامناً لها - يعني علياً عليه السلام - .**

**فأمر النبي صلى الله عليه وآله بإخراج من كان في البيت ما خلا علياً وفاطمةً عليهما السلام فيما بين**

**الستر والباب.**

فقال جبرئيل: يا محمد! ربك يقرئك السلام ويقول: هذا كتاب ما كنت عهدتُ إليك وشرطت عليك وشهدت به عليك وأشهدت به عليك ملائكتي وكفى بي يا محمد! شهيداً.

قال: فارتعدت مفاصل النبي صلى الله عليه وآله. فقال: يا جبرئيل! ربّي هو السلام ومنه السلام وإليه يعود السلام، صدق عزّوجلّ وبرّ، هات الكتاب. فدفعه إليه وأمره بدفعه إلى أمير المؤمنين عليه السلام فقال له: أقرأه! فقرأه حرفاً حرفاً.

فقال: يا علي! هذا عهد ربّي تبارك وتعالى إليّ شرطه عليّ وأمانته وقد بلغت ونصحت وأديتُ.

فقال عليّ عليه السلام: وأنا أشهد لك [بأبي وأمي أنت] بالبلاغ والنصيحة والتصديق علي ما قلت ويشهد لك به سمعي وبصري ولحمي ودمي. فقال جبرئيل عليه السلام: وأنا لكما علي ذلك من الشاهدين.

فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: يا علي! أخذت وصيتي وعرفتتها وضمنت لله ولي الوفاء بما فيها؟

فقال عليّ عليه السلام: نعم، بأبي أنت وأمي، عليّ ضمانها وعلى الله عوني وتوفيقى علي أدائها.

فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: يا علي! إنّي أريد أن أشهد عليك بموافاتي بها يوم القيامة. فقال عليّ عليه السلام: نعم، أشهد.

فقال النبي صلى الله عليه وآله: إن جبرئيل وميكائيل فيما بيني وبينك الآن وهما حاضران معهما الملائكة المقرّبون لأشهدهم عليك.

ببینید چه خبر است؟ آن چه که بر صدیقه طاهره علیها السلام وارد شد چیز کمی نیست. باید این مقدمات انجام بشود.

فقال: نعم، ليشهدوا وأنا - بأبي أنت وأمي - أشهدهم.

فأشهدهم رسول الله صلى الله عليه وآله وكان فيما اشترط عليه النبيُّ بأمر جبرئيل عليه السلام أمره الله عزّوجلّ أن قال له: يا علي! تفي بما فيها من مولاة من والى الله ورسوله والبرائة والعداوة لمن عادى الله ورسوله والبرائة منهم على الصبر منك وعلى كظم الغيظ وعلى ذهاب حقك وغضب خمسك وانتهاك حرمتك؟ فقال: نعم، يا رسول الله!

فقال أمير المؤمنين عليه السلام: والذي فلق الحبة وبرأ النسمة، لقد سمعت جبرئيل يقول للنبي: يا محمد! عرفه أنه ينتهك الحرمه وهى حرمه الله وحرمه رسول الله صلى الله عليه وآله وعلى أن تُخضَبَ لحيته من رأسه بدم عبيط.

قال أمير المؤمنين عليه السلام: فصعقت حين فهمتُ الكلمة من الأمين جبرئيل حتى سقطت على وجهي وقلت: نعم، قبلت ورضيت وإن انتهكت الحرمه وعطلت السنن ومزق الكتاب وهذمت الكعبة وخضبت لحيتي من رأسي بدم عبيط صابراً محتسباً أبداً حتى أقدم عليك.

ثم دعى رسول الله صلى الله عليه وآله فاطمة والحسن والحسين وأعلمهم مثل ما أعلم أمير المؤمنين ... .

والله لقد قال رسول الله صلى الله عليه وآله لأمير المؤمنين وفاطمة عليهما السلام: أليس قد فهمتما ما تقدمت به إليكما وقبلتماه؟

فقالا: بلى وصبرنا على ما ساءنا وغازنا.<sup>٤٧٣</sup>

این میثاق است و دیگر ائمه عليهم السلام نیز چنین هستند.

امام مجتبی علیه السلام نیز مصائبی را متحمل شدند؛ مصائب عجیبی که ما در این امور دقت نمی کنیم. از طرفی مثل معاویه در مقابل حضرت با آن دسائسی که داشته که شرحی طولانی دارد و از طرف دیگر بعضی از اصحاب حضرت که ریش سفیدها و محترمین بین مردم و رؤسای قبایل و جزء اصحاب امام شمرده می شود، وارد حضور آن حضرت می شود و می گوید: السلام عليك يا مذلّ المؤمنین (!)<sup>٤٧٤</sup> به راستی درد شمشیر بیشتر است یا شنیدن این کلام؟! کدام شدیدتر است؟ از سوی دیگر در خانه حضرت امام حسن علیه السلام هم کسی بود که مکرراً آن حضرت را مسموم کرد. سیدالشهداء علیه السلام نیز تعهد خاصی داشتند، امام حسین علیه السلام با خداوند متعال میثاق خاصی داشتند. از روایت مزبور و سایر ادله معتبره، بی وجه بودن گفتن این که با وجود حضرت امیر نمی شود صدیقه طاهره علیها السلام را آن جور توهین و هتک بکنند و آن مسائل پیش بیاید واضح می شود.

این ها عهد و پیمان است، هم چنان که سیدالشهداء علیه السلام خواهرشان را از مدینه تا کربلا آورده اند، نه تنها خواهران بلکه خانم های دیگر که همه آن ها در معرض هتک و توهین و سب و شتم و اسارت قرار گرفتند. پس اصل بودن حضرت زینب علیها السلام و همه این خانم ها در کربلا دروغ است؟!!

٤٧٣ . الكافي: ١ / ٢٨١ - ٢٨٣، حديث ٤، بحار الأنوار: ٢٢ / ٤٧٩، حديث ٢٨.

٤٧٤ . مناقب امير المؤمنين عليه السلام، محمد بن سليمان كوفي: ٢ / ١٢٨، دلائل الامامة: ١٦٦، حديث ٨، مدينة المعاجز: ٣ / ٢٣٣، الاختصاص: ٨٢، بحار الأنوار: ٤٤ / ٢٣ - ٢٤، حديث ٧، شرح نهج البلاغه، ابن ابي الحديد: ١٦ / ١٦ و ٤٤، كنز العمال: ١١ / ٣٤٩ و ١٣ / ٥٨٨، شواهد التنزيل: ٢ / ٤٥٧، الاخبار الطوال: ٢٢١، تاريخ مدينة دمشق: ٥٩ / ١٥١، ميزان الاعتدال: ٢ / ١٧١، سير اعلام النبلاء: ٣ / ١٤٧، لسان الميزان: ٣ / ٥٣، البداية والنهاية: ٨ / ١٤٠، الامامة والسياسة: ١ / ١٤١ و... .

این ها موثیق و تعهدات خاصی است، ما نمی فهمیم، باور کردنش سخت است، اما واقع شده است. این ها، موثیقی است علاوه بر آن میثاق های عمومی، که هر کدام از ائمه میثاق خاصی داشته است. همین طور بود، امام سجاد، امام باقر، امام جعفر صادق، امام موسی بن جعفر و دیگر امامان علیهم السلام. هم اکنون نیز امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف تعهدات خاصی با خداوند متعال دارند. از طرفی می بیند که دین خدا عمل نمی شود؛ نه تنها دین خدا عمل نمی شود؛ بلکه بر خلاف دین خدا هم عمل می شود، این همه ظلم و جور که در عالم واقع می شود.

از طرف دیگر آن همه مظلومیت آباء، مادر و جدشان رسول الله صلی الله علیه وآله و از سوی دیگر مظلومیت شیعیان در سراسر دنیا و قضایای دیگر را می بیند و می شنوند. همه این ها هست و روز به روز بیشتر هم می شود. این ها جزء تعهدات امام زمان علیه السلام نسبت به زمان غیبت آن بزرگوار است و تعهدات دیگری نیز نسبت به زمان حضورشان دارند، و چون خداوند متعال می دانست اینان به عهد و میثاق وفا خواهند کرد، این مقامات را به آنان عنایت کرد. در دعای ندبه می خوانیم:

**إِذْ اخْتَرْت لِهِمْ جَزِيلَ مَا عِنْدَكَ مِنَ النِّعَمِ الْمَقِيمِ، أَلَّذِي لَا زَوَالَ لَهُ وَلَا اِضْمَحْلَالَ، بَعْدَ أَنْ شَرَطْتَ عَلَيْهِمُ الزَّهْدَ فِي دَرَجَاتِ هَذِهِ الدُّنْيَا الدَّنِيَّةِ وَزَخْرَفِيهَا وَزَبْرَجِيهَا، فَشَرَطُوا لَكَ ذَلِكَ، وَعَلِمْتَ مِنْهُمْ الْوَفَاءَ بِهِ، فَقَبَلْتَهُمْ وَقَرَّبْتَهُمْ، وَقَدَّمْتَ لَهُمُ الذِّكْرَ الْعَلِيَّ، وَالثَّنَاءَ الْجَلِيَّ؛<sup>۴۷۵</sup>**

آن گاه که برای آنان بهترین و بالاترین نعمت های پاینده خود را برگزیدی که تمام شدنی نیستند و نابودی ندارند، پس از آن که از آن ها تعهد گرفتی که مقامات و زینت و زیور و نمایشات این دنیای پست را رها کنند، سپس آن ها این تعهد را پذیرفتند، و می دانستی که آن ها به این عهد وفا دارند، پس آن ها را پذیرفتی و به خود نزدیک کردی و برای آنان یادی بلند و ستایش ارجمند مقرر کردی.

آری، خدا این مقامات را به ائمه علیهم السلام عنایت فرمود، چون می دانست صبر می کنند، و واقعاً هم صبر کردند. ائمه مصداق این آیه هستند که می فرماید:

**(وَلْتَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ \* الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ \* أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ)<sup>۴۷۶</sup>**

به طور مسلم ما همه شما را با اموری هم چون ترس، گرسنگی، زیان مالی و جانی و کمبود میوه ها آزمایش می کنیم و بشارت بده به صابران و استقامت کنندگان؛ کسانی که هر گاه مصیبتی به آن ها برسد می گویند: ما از آن خدا هستیم و به سوی او باز می گردیم. این ها کسانی هستند که درود و رحمت خدا شامل حالشان شده و آنان هدایت یافتگان هستند.

۴۷۵ . اقبال الأعمال: ۱ / ۵۰۴ و ۵۰۵، بحار الأنوار: ۹۹ / ۱۰۴.

۴۷۶ . سوره بقره (۲): آیه ۱۵۵ - ۱۵۷.

ایشان صبر کردند تا رسیدند به این که:

(إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ)<sup>۴۷۷</sup>

به راستی که خدا با صابران و استقامت کنندگان است.

موثیق دیگر و فضایی مهم

وَأَقِمْتُمُ الصَّلَاةَ، وَآتَيْتُمُ الزَّكَاةَ، وَأَمَرْتُمُ بِالْمَعْرُوفِ، وَنَهَيْتُمُ عَنِ الْمُنْكَرِ، وَجَاهَدْتُمُ فِي  
اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ;

شما نماز را برپا داشتید و زکات را پرداختید، به معروف فرمان دادید و از منکر باز داشتید و در راه خدا به شایستگی و به حقیقت جهاد کردید.

این فراز از زیارت جامعه می شود گفت که در همه زیارت ها آمده است. در زیارت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می خوانیم:

أشهد أنك قد بلغت الرسالة وأقامت الصلاة وآتيت الزكاة وأمرت بالمعروف ونهيت عن  
المنكر وعبدت الله مخلصاً...<sup>۴۷۸</sup>

گواهی می دهم که تو رسالت را رساندی و تبلیغ کردی و نماز را برپا داشتی و زکات را پرداختی و امر به معروف و نهی از منکر کردی و خدا را با اخلاص پرستش کردی... .

در زیارت امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده است:

عبدت الله مخلصاً، وجاهدت في الله صابراً، وجدت بنفسك محتسباً، وعملت بكتابه،  
واتبعت سننه نبيّه، وأقامت الصلاة وآتيت الزكاة، وأمرت بالمعروف ونهيت عن  
المنكر...<sup>۴۷۹</sup>

خدا را با اخلاص پرستش کردی و در راه خدا با حالت بردباری جهاد کردی و خودت را وقف خشنودی خدا نمودی و به کتاب خدا عمل کردی و از روش پیامبر، پیروی نمودی و نماز را برپا داشتی و زکات را ادا کردی و امر به معروف و نهی از منکر کردی... .

در زیارت سیدالشهداء سلام الله علیه می خوانیم:

أشهد أنك قد أقمت الصلاة وآتيت الزكاة وأمرت بالمعروف ونهيت عن المنكر وتلوت  
الكتاب حقّ تلاوته وجاهدت في الله حقّ جهاده...<sup>۴۸۰</sup>

۴۷۷ . همان: آیه ۱۵۳ و سوره انفال (۸): آیه ۴۶.

۴۷۸ . بحار الأنوار: ۹۷ / ۱۶۱.

۴۷۹ . همان: ۹۷ / ۳۶۱.

گواهی می‌دهم که تو نماز را برپا داشتی و زکات را پرداختی و امر به معروف و نهی از منکر کردی و قرآن را به گونه‌ای که شایسته است خواندی و در راه خدا به گونه‌ای شایسته و حقیقی جهاد کردی... .  
در زیارت امام کاظم علیه السلام آمده است:

**وَأَقَمْتُ الصَّلَاةَ وَأَتَيْتُ الزَّكَاةَ وَأَمَرْتُ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَيْتُ عَنِ الْمُنْكَرِ وَعَبَدْتُ اللَّهَ مُخْلِصاً  
مُجْتَهِداً...؛<sup>۴۸۱</sup>**

و نماز را برپا داشتی، زکات را پرداختی، امر به معروف و نهی از منکر کردی و خدا را با اخلاص و کوشش پرستیدی... .

همین طور در زیارت امام رضا، امام جواد، امام عسکری سلام الله علیهم اجمعین این فراز موجود است.<sup>۴۸۲</sup>  
در قرآن مجید نیز در بسیاری از آیات کلمه «صلاة» و «زکات» در یک سیاق آمده است.

**برپا کنندگان نماز**

**وَأَقِمُّوا الصَّلَاةَ؛**

شما نماز را برپا داشتید.

... و این، از جمله موثقی بوده.

درباره نماز گذشته از بعضی از آیات قرآن مجید که در خلال بحث، خواهد آمد؛ اوصاف، عناوین و القابی برای نماز در روایات بیان شده که این روایات در کتاب وسائل الشیعه آمده است. در تعبیری حضرتش می‌فرماید:

**وَجْهٌ دِينَكُمْ الصَّلَاةَ؛<sup>۴۸۳</sup>**

صورت دین شما نماز است.

وجه یعنی صورت، چون انسان‌ها به توسط این عضو با اشخاص روبه‌رو می‌شوند و هم‌دیگر را می‌شناسند که معرف هر انسانی وجه اوست.

راغب اصفهانی در کلمه «وجه» می‌گوید:

**أَصْلُ الْوَجْهِ الْجَارِحَةُ،...وَلَمَّا كَانَ الْوَجْهَ أَوَّلَ مَا يَسْتَقْبَلُكَ وَأَشْرَفَ مَا فِي ظَاهِرِ الْبَدَنِ  
اسْتَعْمَلَ فِي مُسْتَقْبَلِ كُلِّ شَيْءٍ وَفِي أَشْرَفِهِ وَمَبْدَأِهِ.<sup>۴۸۴</sup>**

در روایت دیگر از نماز به «عمود الدین» تعبیر شده است. جابر گوید: امام باقر علیه السلام فرمود:

**الصَّلَاةُ عَمُودُ الدِّينِ...<sup>۴۸۵</sup>**

۴۸۰. همان: ۲۰۹ / ۹۸.

۴۸۱. همان: ۱۵ / ۹۹.

۴۸۲. همان: ۶۷، ۲۳، ۴۷ / ۹۹.

۴۸۳. الکافی: ۳ / ۲۷۰، حدیث ۱۶، وسائل الشیعه: ۴ / ۲۴، حدیث ۴۴۱۶.

۴۸۴. المفردات فی غریب القرآن: ۵۱۳.

۴۸۵. الأملی، شیخ طوسی: ۵۲۹، وسائل الشیعه: ۴ / ۲۷، حدیث ۴۴۲۴، بحار الأنوار: ۲۱۸ / ۷۹.

نماز ستون دین است... .

اگر برای مثال دین را به یک خیمه تشبیه کنیم عمود آن، نماز است که اگر نماز نباشد آن خیمه نخواهد بود.

در حدیث دیگری پیامبر خدا صلی الله علیه وآله می فرماید:

**الصلاة میزانٌ من وفی استوفی؛**<sup>۴۸۶</sup>

نماز ترازو است؛ (ترازوی اعتقادات و اعمال) کسی که به این عهد و پیمان عمل کند تمام حق خود را گرفته است.

در روایت دیگری آمده که امام رضا علیه السلام می فرماید:

**الصلاة قربان کلّ تقی؛**<sup>۴۸۷</sup>

نماز موجب تقرب و نزدیکی هر پرهیزکاری به خداوند متعال است.

آری، آن هایی که می خواهند به خداوند نزدیک بشوند و تقوا هم دارند به توسط نماز به خدا نزدیک می شوند.

در روایت دیگری از نماز به «أول ما يحاسب به العبد» تعبیر شده است، آن جا که ابوبصیر می گوید: از امام

باقر علیه السلام شنیدم که می فرمود:

**كلّ سهو فی الصلاة يطرح منها غیر أنّ الله تعالی یتّم بالنوافل، إنّ أول ما يحاسب به**

**العبد الصلاة، فإن قبلت قبل ما سواها...؛**<sup>۴۸۸</sup>

انسان هر اشتباه غیر عمدی که در نمازهای واجب انجام بدهد خداوند با به جا آوردن نافله، آن اشتباه را برطرف

می کند. همانا نخستین چیزی که در روز قیامت از بندگان حساب رسی می شود نماز است. پس اگر مقبول افتاد

دیگر عمل ها قبول می شود... .

در تعبیر دیگری آمده است:

**مثل الصلاة مثل عمود الفسطاط؛**<sup>۴۸۹</sup>

مثل نماز مثل عمود خیمه است.

در روایت دیگری از نماز همانند نهر جاری تعبیر شده است. همان گونه که نهر جاری وسیله طهارت است و پاکی

و حیات نماز نیز این گونه است. امام باقر علیه السلام می فرماید:

**قال رسول الله صلی الله علیه وآله: لو کان علی باب دار أحدکم نهر فاغتسل فی کلّ یوم منه**

**خمس مرّات، أکان یبقی فی جسده من الدّرّن شیء؟**

**قلنا: لا.**

۴۸۶ . الکافی: ۳ / ۲۶۷، حدیث ۱۳، وسائل الشیعه: ۴ / ۳۳، حدیث ۴۴۴۰، بحار الأنوار: ۷۹ / ۲۳۵.

۴۸۷ . همان: ۳ / ۲۶۵، حدیث ۶، همان: ۴ / ۴۳، حدیث ۴۴۶۹، همان: ۷۹ / ۳۰۷.

۴۸۸ . همان: ۳ / ۲۶۸، حدیث ۴، همان: ۴ / ۱۰۸، حدیث ۴۶۳۶.

۴۸۹ . همان: ۳ / ۲۶۶، حدیث ۹، همان: ۴ / ۳۳، حدیث ۴۴۳۸.

**قال: فَإِنَّ مَثَلَ الصَّلَاةِ كَمَثَلِ النِّهْرِ الْجَارِي، كَلَّمَا صَلَّى صَلَاةً كَفَّرَتْ مَا بَيْنَهُمَا مِنَ الذُّنُوبِ؛<sup>٤٩٠</sup>**

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله به یارانش فرمود: اگر کنار در خانه یکی از شما چشمه ای از آب روان باشد و هر روز پنج مرتبه خود را در آن بشوید آیا چیزی از آلودگی و کثافت در بدن او می ماند؟  
عرض کردیم: نه.

فرمود: نماز همانند آن چشمه روان است، هر زمان که انسان نماز می خواند گناहانی که میان دو نماز انجام شده از بین می رود.

آن چه گذشت نگاهی به برخی از سخنان گهربار پیامبر خدا و ائمه اطهار علیهم السلام درباره نماز بود، اینک بحث این است به راستی ائمه علیهم السلام از نظر عملی با نماز چگونه بوده اند؟  
چه قدر به نوافل ملتزم بودند؟

بنابر تحقیقات انجام یافته، در احوالات امیرالمؤمنین، سیدالشهداء، امام سجّاد و امام رضا علیهم السلام چنین آمده است:

**كَانَ يَصَلِّي فِي كُلِّ يَوْمٍ وَ لَيْلَةٍ أَلْفَ رَكْعَةٍ؛<sup>٤٩١</sup>**

حضرتش در شبانه روز هزار رکعت نماز می خواندند.

روزی این مطلب را در محفلی مطرح کردم. برخی از اهل علمی که شهرت دارند باور نمی کردند که امیرالمؤمنین علیه السلام در شبانه روز ۱۰۰۰ رکعت نماز می خواندند که مگر می شود انسان در هر ۲۴ ساعت ۱۰۰۰ رکعت نماز بخواند و به کارهای دیگری هم بپردازد؟<sup>٤٩٢</sup>

اهل سنت درباره امام سجّاد علیه السلام نوشته اند که در شبانه روز ۱۰۰۰ رکعت نماز می خواندند. با تحقیقات انجام یافته اهل سنت در احوالات حدود ۲۰ تن از عالمان خود نوشته اند: **كَانَ يَصَلِّي فِي كُلِّ يَوْمٍ وَ لَيْلَةٍ أَلْفَ رَكْعَةٍ.**<sup>٤٩٣</sup>

٤٩٠ . تهذیب الاحکام: ۲ / ۲۳۷، حدیث ۹۳۸، وسائل الشیعه: ۴ / ۱۲، حدیث ۴۳۸۷.

٤٩١ . الکافی: ۴ / ۱۵۴ حدیث ۱، بحار الأنوار: ۷۹ / ۳۱۱، حدیث ۱۸ به نقل از کتاب الملهوف سید بن طاووس: ۷۵، دعائم الإسلام: ۲ / ۳۳۰، حدیث ۱۲۴۸، مستدرک الوسائل: ۳ / ۶۹ حدیث ۳۰۴۸، المناقب، ابن شهر آشوب: ۳ / ۲۹۰، بحار الأنوار: ۴۶ / ۷۹.

٤٩٢ . یکی از افرادی که این منقبت را دروغ پنداشته است؛ ابن تیمیه است. وی در منهاج السنه می نویسد: هذا لا يمكن إلا وجه يكره في الشريعة، أو لا يمكن مجال فلا يصلح ذكر مثل هذا في المناقب (منهاج السنه: ۴ / ۴۸ و ۴۹).

٤٩٣ . این مطلب، پیرامون تراجم و شخصیت های دیگری نیز آمده و از فضائل و منقبت های آن ها شمرده شده است. ذهبی شاگرد ابن تیمیه این مطلب را در ترجمه برخی از علماء نوشته است (ر.ک: سیر اعلام النبلاء: ۷ / ۲۹).

علامه امینی رحمه الله در الغدير به این موضوع اشاره کرده و می نویسد:

ونحن نعرف من أصحابنا اليوم من يأتي بها في الليل تارة، وفي الليل والنهار أخرى، في أقل من سبع ساعات يصلّيها صلاة تامّة مع سورة التوحيد بالرغم من حسان ابن تيمية استحالتها في اليوم والليل، فإتيان ألف ركعة في الليل والنهار لا يستوعب كل الليل ولا يحتاج إلى قيام تامه ولا إلى قيام نصفه... .

آن گاه ۱۴ تن از تابعان و بزرگانی که این عمل را داشته اند، نام می برد (ر.ک: الغدير: ۵ / ۲۸ و ۳۰).

در روایتی درباره امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده است:

**وَلَمْ يتركْ عَلِيٌّ صَلَاةَ اللَّيْلِ قَطَّ حَتَّى لَيْلَةَ الْهَرِيرِ؛<sup>۴۹۴</sup>**

آن حضرت هیچ گاه نماز شبشان را ترک نکردند حتی در لیلۀ الهریر.

لیلۀ الهریر، نام شیعی است که در جنگ صفین نبرد دو سپاه تا صبح به طور متصل ادامه داشت.

حال و فعل ائمه علیهم السلام این گونه بوده است. از این رو راوی گوید: امام صادق علیه السلام می فرماید:

**امتحنوا شیعتنا عند ثلاث: عند مواقیت الصلاة کیف محافظتهم علیها، وعند أسرارهم**

**کیف حفظهم لها عند عدوتنا، وإلی أموالهم کیف مواساتهم لإخوانهم فیها؛<sup>۴۹۵</sup>**

شیعیان ما را سه موقع امتحان کنید: موقع نماز خواندنشان در اول وقت که چگونه اول وقت را رعایت می کنند،

موقعی که اسراری نزد آن ها به امانت گذاشته شود چگونه آن اسرار را نزد دشمنان ما نگه می دارند، و موقعی

که خداوند ثروتی به آن ها داد، چگونه با برادران ایمانی خود همراهی می کنند.

**نماز از دیدگاه قرآن**

در قرآن مجید آیات بسیاری درباره نماز و اقامه آن آمده است. در آیه ای می خوانیم:

**(قُلْ لِعِبَادِي الَّذِينَ آمَنُوا يُقِيمُوا الصَّلَاةَ)؛<sup>۴۹۶</sup>**

به بندگان من که ایمان آورده اند بگو نماز را برپا دارند.

در آیه دیگری می خوانیم:

**(حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَى)؛<sup>۴۹۷</sup>**

در انجام دادن همه نمازها و در محافظت کردن آن ها کوشا باشید؛ مخصوصاً نماز وسطی.

در آیه دیگری آمده است:

**(وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَهُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ)؛<sup>۴۹۸</sup>**

کسانی که به روز قیامت ایمان دارند به آن ایمان می آورند و این ها کسانی هستند که بر نمازهای خویش

مراقبت می کنند.

این آیه با اندکی تفاوت چند بار در قرآن مجید تکرار شده است. در آیه دیگری اقامه نماز با توبه مطرح شده است.

آن جا که می خوانیم:

**(فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَأِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ)؛<sup>۴۹۹</sup>**

۴۹۴ . بحار الأنوار: ۸۰ / ۲۳ به نقل از المناقب، ابن شهر آشوب: ۱ / ۳۸۸ و ۳۸۹، وسائل الشیعه: ۴ / ۲۴۷، حدیث ۲ به نقل از ارشاد القلوب.

۴۹۵ . الخصال: ۱۰۳، حدیث ۶۲ بحار الأنوار: ۸۰ / ۲۳، حدیث ۴۲، وسائل الشیعه: ۴ / ۱۱۲، حدیث ۱۶.

۴۹۶ . سوره ابراهیم (۱۴): آیه ۳۱.

۴۹۷ . سوره بقره (۲): آیه ۲۳۸.

۴۹۸ . سوره انعام (۶): آیه ۹۲.

۴۹۹ . سوره توبه (۹): آیه ۱۱.

پس اگر (شرک و رزاق) توبه کنند و نماز را برپا دارند و زکات را بپردازند برادران دینی شما هستند. در این آیه حرف «ان»، شرطیه است، یعنی تا آن ها نماز را اقامه نکنند، اساساً مسلمان نیستند. در آیه ای دیگر می فرماید:

(ما سَلَكُكُمْ فِي سَقَرٍ \* قَالُوا لِمَ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ)؛<sup>۵۰۰</sup>

چه چیز شما را به سقر کشاند؟ در جواب گفتند: ما از نمازگزاران نبودیم.

به نظر می رسد «سقر» مرتبه خاصی از مراتب جهنم است. ابوالجارود گوید: امام باقر علیه السلام فرمود:

قوله: (وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ) فوقوفهم على الصراط، وأما لها سبعة أبواب لكل

باب منهم جزء مقسوم، فبلغني - والله أعلم - أن الله جعلها سبع درجات.

أعلاها: الجحيم يقوم أهلها على الصفا منها، تغلى أدمغتهم فيها كغلى القدور بما فيها.

والثانية: لظى (نَزَاعَةٌ لِلشَّوَى \* تَدْعُوا مَنْ أَدْبَرَ وَتَوَلَّى \* وَجَمَعَ فَأُوْعَى).

والثالثة: سقر (لا تُبْقَى وَلَا تَذَرُ \* لَوَاحَةٌ لِلْبَشَرِ \* عَلَيْهَا تِسْعَةٌ عَشْرَ).

والرابعة: الحطمة (تَرْمِي بِشَرَرٍ كَالْقَصْرِ \* كَأَنَّهُ جِمَالَتٌ صُفْرٌ)، تدق كل من صار إليها مثل

الكحل، فلا تموت الروح كلما صاروا مثل الكحل عادوا.

والخامسة: الهاوية فيها ملك يدعون: يا مالک! أغثنا فإذا أغاثهم جعل لهم أنية من صفر

من نار فيها صديد ماء يسيل من جلودهم كأنه مهل، فإذا رفعوه ليشربوا منه تساقط

لحم وجوههم فيها من شدة حرها وهو قول الله: (وَإِنْ يَسْتَعْثِبُوا يُعَاثُوا بِمَاءٍ كَأَلْمُهْلِ

يَشْوَى الْوُجُوهُ بِئْسَ الشَّرَابُ وَسَاءَتْ مُرْتَفَقًا) ومن هوى فيها هوى سبعين عاماً فى النار

كلما احترق جلده بذل جلد غيره.

والسادسة: السعير فيها ثلاث مائة سراق من نار فى كل سراق ثلاثمائة قصر من نار،

فى كل قصر ثلاثمائة بيت من نار، وفى كل بيت ثلاثمائة لون من عذاب النار، فيها

حيات من نار وعقارب من نار وجوامع من نار وسلاسل وأغلال من نار وهو الذى يقول

الله: (إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَلْسِلَ وَأَغْلَالًا وَسَعِيرًا).

والسابعة: جهنم، وفيها الفلق وهو جب فى جهنم إذا فتح أسعر النار سعراً وهو أشد النار

عذاباً، وأما صعوداً، فجبل من صفر من نار وسط جهنم، وأما أناماً فهو واد من صفر

مذاب يجرى حول الجبل فهو أشد النار عذاباً.<sup>۵۰۱</sup>

بنابر آن چه گذشت معلوم شد که اساساً نماز یعنی دین. اکنون این پرسش مطرح است که منظور از اقامه نماز

چیست؟

۵۰۰ . سوره مدثر (۷۴): آیه ۴۲ و ۴۳.

۵۰۱ . تفسیر القمی: ۱ / ۳۷۶. این روایت در بحار الأنوار: ۸ / ۲۸۹ و ۲۹۰، حدیث ۲۷ با اندکی تفاوت نقل شده است.

در قرآن مجید دو تعبیر آمده است:

۱. برخاستن برای نماز و به جا آوردن آن.

۲. اقامه نماز.

به جا آوردن نماز با عدم خشوع؛ بلکه با عدم حضور قلب هم تحقق پیدا می کند و می گویند: نماز به جا آورده

شد. از این رو در آیه ای می فرماید:

(وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالَى)<sup>۵۰۲</sup>

و هنگامی که (منافقان) برای نماز برمی خیزند با کسالت و بی حالی برمی خیزند.

اما قیام به نماز غیر از اقامه نماز است.

و در آیه دیگری می فرماید:

(وَلَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَهُمْ كُسَالَى)<sup>۵۰۳</sup>

و نماز به جا نمی آورند مگر با کسالت و بی حالی.

پس معلوم شد که قیام به نماز اتیان و به جا آوردن نماز است که با کسالت نیز جمع می شود. این همان هیئت

نماز است که صورت نماز را انسان به جا آورد و تحقق بخشد.

اما سخن این است که رسول خدا و ائمه هدی علیهم السلام نماز را اقامه کردند. وقتی اقامه نماز صدق می کند که

نماز در خارج به معنای واقعی و حقیقی تحقق یابد که:

**اولاً** انسان به نماز علم داشته باشد.

**ثانیاً** به طور حقیقی و با حضور قلب تمام آن را انجام دهد.

**ثالثاً** به دیگران تعلیم نماید.

**رابعاً** نماز را حفظ کند.

این چهار جهت در پیامبر اکرم و ائمه صلوات الله علیهم اجمعین محفوظ بوده و اگر در غیر معصومین نیز موجود باشد به

برکت آن بزرگواران است که در مکتب اهل بیت تربیت شده و از ائمه با حفظ مراتب یاد گرفته است.

اگر این چهار جهت جمع شد، اقامه نماز است، نه قیام به نماز. با این بیان معلوم شد که به تعبیر بنده نماز یعنی

دین که این مطلب به وضوح از روایات استفاده می شود.

### ائمه و نماز

اینک چهار جهت یاد شده در نماز را در زندگی ائمه علیهم السلام بررسی می نماییم. آن بزرگواران از نظر علمی و

عملی برای نماز چه جایگاهی داشتند. در این زمینه در باب یازدهم از باب های «مکان المصلی» در کتاب وسائل

الشیعه روایاتی نقل شده است.<sup>۵۰۴</sup>

۵۰۲. سوره نساء (۴): آیه ۱۴۲.

۵۰۳. سوره توبه (۹): آیه ۵۴.

در روایات این باب دقت کنید، فقط چند روایت را می آوریم:

ابن ابی عمیر گوید:

**رای سفیان الثوری أبا الحسن موسى بن جعفر عليهما السلام وهو غلامٌ يصلّي والناس يمرّون بين يديه فقال له: إنّ الناس يمرّون بين يديك وهم في الطواف، فقال له: الّذي أصلّي له أقرب من هؤلاء.**<sup>۵۰۵</sup>

سفیان ثوری فقیه و محدث بزرگ اهل سنت در کوفه، دید امام کاظم علیه السلام در مسجد الحرام نماز می خواند و مردم از پیش روی آن حضرت عبور می کردند و طواف می نمودند.

سفیان به آن حضرت گفت: مردم از پیش روی تو عبور می نمایند و حواس تو را پرت می کنند.

حضرت فرمودند: کسی که برای او نماز می خوانم برای من از اینان نزدیک تر است.

معمولاً در مسجد الحرام و مسجد النبی وقتی کسی از اهل سنت مشغول نماز است نمی گذارد کسی از جلو او

عبور کند با دست خود در اثناء نماز مانع از عبور دیگران می شود!

در روایت دیگری آمده است:

**كان الحسين بن علي عليهما السلام<sup>۵۰۶</sup> يصلّي فمرّ بين يديه رجلٌ، فنهأه بعض جلسائه.**

**فلما انصرف من صلاته قال له: لم نهيت الرجل؟**

**فقال: يا بن رسول الله! خطر في ما بينك وبين المحراب.**

**فقال: وَيَحْكَا، إنّ الله عزّوجلّ أقرب إليّ من أن يخطر فيما بيني وبينه أحدٌ؛**<sup>۵۰۷</sup>

حضرت امام حسین علیه السلام نماز می خواندند، شخصی از پیش روی آن حضرت عبور کرد و برخی از کسانی که آن جا بودند، نگذاشتند آن فرد عبور کند.

وقتی نماز حضرت تمام شد، فرمود: چرا نگذاشتید آن بنده خدا عبور کند؟

گفتند: ای فرزند رسول خدا! می خواست بین شما و محراب فاصله بیندازد.

فرمود: وای بر تو! به راستی خداوند متعال بر من نزدیک تر است که کسی بین من و او فاصله بیندازد.

در روایت دیگری امام صادق علیه السلام به فرزندش امام کاظم علیه السلام فرمود:

**يا بني! إنّ الّذي أصلّي له أقرب إليّ من الّذي مرّ قدّامی.**<sup>۵۰۸</sup>

در روایت دیگر امام علیه السلام فرمودند:

۵۰۴ . ما برای استنباط احکام وادله آن در روایات به کتاب وسائل الشیعه نگاه می کنیم. اما از نکاتی که در روایات وجود دارد غافل هستیم. وقتی بنده در

این جهت متنبه شدم، همین باعث شد که به لطف خدا، کاری در مورد وسائل الشیعه انجام دادم.

۵۰۵ . وسائل الشیعه: ۵ / ۱۳۲، حدیث ۶۱۲۹ به نقل از التوحید، شیخ صدوق: حدیث ۱۴.

۵۰۶ . در برخی از منابع: الحسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام آمده است.

۵۰۷ . وسائل الشیعه: ۵ / ۱۳۳، حدیث ۶۱۳۰ بحار الأنوار: ۸۰ / ۲۹۸، حدیث ۵ و ۳ / ۳۲۹، حدیث ۳۰، به نقل از التوحید، شیخ صدوق: ۱۸۴، حدیث ۲۲.

۵۰۸ . الاستبصار: ۱ / ۴۰۷، حدیث ۷، تهذیب الاحکام: ۲ / ۳۲۳، حدیث ۱۷۷، وسائل الشیعه: ۵ / ۱۳۳، حدیث ۶۱۳۲.

لأن الذي يُصلى له المصلى أقرب إليه ممن يمر بين يديه.<sup>٥٠٩</sup>

در روایت دیگری آمده است:

قال أبو عبدالله عليه السلام: ادعوا لي موسى، فدُعِيَ فقال له: يا بني! إن أبا حنيفة يذكر أنك كنت تصلي والناس يمرون بين يديك، فلم تنههم.

فقال: نعم يا أبة! إن الذي كنت أصلي له كان أقرب إلي منهم، يقول الله عز وجل: (نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ).<sup>٥١٠</sup>

قال: فَضَمَّهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى نَفْسِهِ، ثُمَّ قَالَ: يَا بَنِي! أَبَى أَنْتَ وَأُمِّي، يَا مَوْدِعَ الْأَسْرَارِ;<sup>٥١١</sup>

امام صادق عليه السلام، فرزندش امام کاظم عليه السلام را فرا خواند، وقتی امام کاظم عليه السلام آمد حضرت به ایشان فرمود: ابوحنیفه می گوید: تو مشغول نماز خواندن بودی و مردم از پیش رویت عبور می کردند و تو ایشان را از این کار منع نکردی.

امام کاظم عليه السلام عرض کرد: آری، درست است ای پدر! آن کسی که من در مقابل او نماز می خواندم به من از این ها که از پیش روی من عبور می کردند نزدیک تر است. خداوند می فرماید: «ما به انسان از رگ قلبش نزدیک تریم».

در این هنگام امام صادق عليه السلام فرزندش را به سینه مبارکش چسباندند و فرمودند: پدر و مادرم به قربانت! ای کسی که خداوند اسرارش را نزد تو به امانت گذاشته است.

آری، ائمه عليهم السلام این گونه نماز را اقامه فرمودند، آن گاه این اقامه را به اصحابشان یاد دادند که علمای ما کتاب های ویژه ای در «اسرار الصلاة» به طور مستقل نوشته اند که از ائمه عليهم السلام اخذ شده است.

درباره نماز از سه جهت می شود بحث کرد:

۱ . احکام نماز،

۲ . اسرار نماز،

۳ . آثار نماز.

پس وقتی نماز با این سه جهت اقامه شد، این همان نمازی خواهد بود که خداوند متعال فرمود:

(إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ);<sup>٥١٢</sup>

به راستی که نماز انسان را از کارهای بسیار زشت و گناهان باز می دارد.

٥٠٩ . الكافي: ٣ / ٢٩٧، حدیث ٣، وسائل الشیعه: ٥ / ١٣٥، حدیث ١٠، بحار الأنوار: ٨٠ / ٢٩٩، حدیث ٧ به نقل از قرب الاسناد.

٥١٠ . سوره ق (٥٠): آیه ١٦.

٥١١ . الكافي: ٣ / ٢٩٧، حدیث ٤، بحار الأنوار: ١٠ / ٢٠٤، حدیث ٨.

٥١٢ . سوره عنكبوت (٢٩): آیه ٤٥.

همان نمازی خواهد بود که روایت شده که:

### الصلاة معراج المؤمن؛<sup>۵۱۳</sup>

نماز نردبانی است برای بالا رفتن افراد باایمان.

و اگر کسی بر چنین نمازی مداومت کند، همان خواهد بود که در حدیث قدسی فرمود:

لا يزال العبد يتقرب إلى بالنوافل حتى أكون سمعه الذي يسمع به وبصره الذي يبصر

به...؛<sup>۵۱۴</sup>

همواره بنده به واسطه خواندن نافلة ها به من نزدیک می شود تا این که گوش او می شوم تا به واسطه آن

بشنود؛ برای او چشمش می شوم که به واسطه آن ببیند و دستش می شوم تا با آن برگردد... .

اگر کسی چنین شد، همیشه در حال معراج خواهد بود و به فحشا و منکر نزدیک نخواهد شد.

آری، پیامبر اکرم و ائمه علیهم السلام آمدند تا چنین نمازی را اقامه کنند و بین مردم اشاعه نمایند و به آنان تعلیم

دهند و چنین نمازی دین است و دین را نگه می دارد.

به نظر می رسد که در اُمت های پیشین و ادیان گذشته نماز بوده، اما نمازی که پیامبر صلی الله علیه وآله آوردند و به

اُمت تعلیم کردند قطعاً از حیث اسرار و آثار با آن نمازها تفاوت دارد.

از طرفی بنابر تعبیری که گفتیم بقای این دین - یا یکی از مبقیات آن - نماز است، یا اصلاً نماز، دین است. پس

آن هایی که با اسلام دشمنی داشتند با نماز دشمنی داشتند و همواره در صدد از بین بردن، یا تحریف و یا تصرف در

این نماز بودند. برای روشن شدن این مطلب در این آیه از قرآن مجید دقت بکنید که می فرماید:

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُؤًا وَلَعِبًا مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ

مِن قَبْلِكُمْ وَالْكَافِرَ أَوْلِيَاءَ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ كُتُوبَكُمْ مِّن مِّنِينَ \* وَإِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ اتَّخَذُوهَا

هُزُؤًا وَلَعِبًا؛<sup>۵۱۵</sup>

ای کسانی که ایمان آورده اید! آن هایی را که دین شما را مسخره می کنند و به بازی می گیرند؛ چه آن ها که

از اهل کتابند و چه آن هایی که کافرند و خدا را قبول ندارند هیچ یک را دوست خود مگیرید و تقوای خدا پیشه

کنید اگر به خدا ایمان دارید. و هنگامی که شما مردم را به نماز می خوانید آن را به مسخره و بازی می گیرند.

چرا به مؤمنان گفته می شود که با این گونه افراد رابطه برقرار نکنید تا این ها در شما اثر نکنند؟ برای این که

دین اسلام و روح آن، نماز است و چون می خواستند با دین مبارزه کنند، با نماز مبارزه می کردند و این حالت در بین

اصحاب پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله تا آخر عمر آن حضرت بوده و عجیب است.

این آیه در سوره مائده آمده است که درباره این سوره این گونه ادعای اجماع کرده اند:

۵۱۳ . ر.ک: بحار الأنوار: ۷۹ / ۲۴۸، مستدرک سفینه البحار: ۶ / ۳۴۳، تفسیر رازی: ۱ / ۲۶۶.

۵۱۴ . ر.ک: الکافی: ۲ / ۳۵۲، حدیث ۷، بحار الأنوار: ۷۲ / ۱۵۵، حدیث ۲۵.

۵۱۵ . سوره مائده (۵): آیه های ۵۷ و ۵۸.

## آخر سورة نزلت من القرآن سورة المائدة؛<sup>۵۱۶</sup>

آخرین سوره ای که از قرآن نازل شده سوره مائده بود.

در روایات ما نیز چنین آمده است.<sup>۵۱۷</sup>

آن گاه در آخر عمر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله این آیه آمده که ای مؤمنان! مواظب باشید و با این گونه افراد رفاقت و ارتباط برقرار نکنید؛ کسانی که وقتی شما، آن ها را به نماز می خوانید آن را به مسخره و بازی می گیرند. در آیه ای دیگر می فرماید:

(إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالَى)؛<sup>۵۱۸</sup>

به راستی منافقان می خواهند خدا را فریب دهند در حالی که خدا آن ها را فریب می دهد و هنگامی که برای نماز برمی خیزند با کسالت و بی حالی برمی خیزند.

برخی از اصحاب پیامبر به دین تظاهر می کردند و نسبت به نماز این گونه بودند.

خداوند متعال در سوره جمعه به طور بسیار صریح پرده از چهره این گونه نمازگزاران جمعه برمی دارد و می فرماید:

(وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انفَضُوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَائِمًا)؛<sup>۵۱۹</sup>

و هنگامی که تجارت یا لهو و سرگرمی را ببینند پراکنده می شوند و به سوی آن می روند و تو را ایستاده به حال خود رها می کنند.

پس رفتار و حالات آنان در خصوص نماز چنین بوده و اگر تحقیق شود خیلی مطلب به دست می آید. در روایات متعددی به اسانید صحیح آمده که حضرت امام باقر علیه السلام می فرمایند:

أَلَا أَحْكِي لَكُمْ وَضُوءَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؛<sup>۵۲۰</sup>

برای من آب بیاورید تا در حضور شما وضوی رسول خدا صلی الله علیه وآله را بگیرم تا ببینید آن حضرت چگونه وضو می گرفتند.

منظور از این سخن این است که در زمان امام باقر علیه السلام وضو تحریف شده بود.

در زمان امیرالمؤمنین علیه السلام حضرتش می خواستند مردم را از نماز تراویح منع کنند. مردم فریاد زدند: واعمرا واعمرا!<sup>۵۲۱</sup>

۵۱۶. مسند، احمد بن حنبل: ۶ / ۱۸۸، الدر المنثور: ۲ / ۲۵۲، المحلی: ۹ / ۴۰۷، المستدرک علی الصحیحین: ۲ / ۳۱۱.

۵۱۷. تفسیر العیاشی: ۱ / ۲۸۸، بحار الأنوار: ۱۸ / ۲۷۱، حدیث ۳۷، تفسیر التبیان: ۳ / ۴۱۳.

۵۱۸. سوره نساء (۴): آیه ۱۴۲.

۵۱۹. سوره جمعه (۶۲): آیه ۱۱.

۵۲۰. الکافی: ۳ / ۲۴، حدیث ۲، وسائل الشیعه: ۱ / ۳۸۷، حدیث ۱۰۲۱، بحار الأنوار: ۷۷ / ۲۸۴، حدیث ۳۴ به نقل از تفسیر العیاشی: ۱ / ۳۰۰، حدیث ۵۶.

۵۲۱. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: ۱۲ / ۲۸۳، بحار الأنوار: ۳۱ / ۸، نهج الحق: ۲۹۰، کتاب الموطأ: ۱ / ۱۱۴، صحیح بخاری: ۲ / ۲۵۲، کتاب صلاة التراویح، باب فضل من قام رمضان.

این ها نمونه ای از تحریفات و تصرفاتی بوده که درباره نماز بوده و آن گاه که نوبت به معاویه و بنی امیه رسید، چه شد؟ من گمان نمی کنم کسی مثل ابن تیمیه از بنی امیه دفاع کرده باشد. ابن تیمیه گوید:

**أَعْظَمُ مَا نَقَمَهُ النَّاسُ عَلَى بَنِي أُمَيَّةٍ شَيْئَانِ: أَحَدُهُمَا تَكَلُّمُهُمْ فِي عَلِيٍّ، وَالثَّانِي تَأْخِيرُ  
الصَّلَاةِ عَنْ وَقْتِهَا؛<sup>۵۲۲</sup>**

بزرگ ترین چیزی که مردم از دست بنی امیه ناراحت بودند و انتقاد داشتند دو چیز بود: یکی ناسزا گفتن به علی و دیگری تأخیر نماز از وقت خودش.

و در مقابل این، ائمه ما می فرمایند:

**امتحنوا شيعتنا عند ثلاث: عند مواقيت الصلاة...؛<sup>۵۲۳</sup>**

شیعیان ما را سه موقع امتحان کنید: موقع نماز خواندنشان ... .

این بدان جهت است تا خط ها از هم جدا شوند. ابن تیمیه به تحریف ها اقرار دارد، اما فقط تأخیر نماز نبوده؛ چرا که او در حال دفاع چنین می گوید.

از جمله تحریفات این بود که نماز جمعه را روز چهارشنبه خواندند،<sup>۵۲۴</sup> زن فاحشه را برای امامت نماز جماعت فرستادند. والی کوفه در حال مستی در محراب نماز ایستاد و در محراب قی کرد(!)<sup>۵۲۵</sup>

این ها همان هایی هستند که ابوسفیان سوگند یاد کرد و گفت:

**فَوَالَّذِي يَحْلِفُ بِهِ أَبُو سَفِيَانَ، مَا مِنْ عَذَابٍ وَلَا حَسَابٍ وَلَا جَنَّةٍ وَلَا نَارٍ وَلَا بَعَثٍ وَلَا  
قِيَامَةٍ؛<sup>۵۲۶</sup>**

به آن چه ابوسفیان سوگند یاد می کند، نه عذابی، نه حسابی، نه کتابی، نه بهشت و جهنمی هست و نه برانگیخته شدن و روز قیامتی وجود دارد.

این ادامه همان راه و راه یزید است که گفت:

**لعبت هاشم بالملك فلا \*\*\* لا خبرُ جاء ولا وحى نزل<sup>۵۲۷</sup>**

بنی هاشم خواستند چند روزی با حکومت بازی کنند. پس هیچ خبری نیست و وحی هم نازل نشده است.

۵۲۲ . منهج السنه: ۸ / ۲۳۸، ر.ک: شرح منهج السنه: ۳۹۴.

۵۲۳ . ر.ک: صفحه ۲۵۷ از همین کتاب.

۵۲۴ . ر.ک: الغدير: ۱۰ / ۱۹۵، به نقل از مروج الذهب: ۲ / ۷۲.

۵۲۵ . ر.ک: الأغاني: ۴ / ۱۷۸ و ۱۷۹، الغدير: ۸ / ۱۲۳، بحار الأنوار: ۳۱ / ۱۵۲ و ۱۵۳، عقد الفريد: ۲ / ۲۷۳، فتح الباري: ۷ / ۴۴، تاريخ الخلفاء: ۱۰۴، شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحديد: ۱۷ / ۲۴۵، الاصابه: ۳ / ۶۳۸، أسد الغابه: ۵ / ۹۲، الوافي بالوفيات: ۲۷ / ۲۷۷ و ... .

۵۲۶ . شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحديد: ۹ / ۵۳، تاريخ طبري: ۸ / ۱۸۵، مروج الذهب: ۲ / ۳۴۲، الاستيعاب: ۴ / ۱۶۷۹، بحار الأنوار: ۳۱ / ۱۹۷ و مصادر فراوان ديگر.

۵۲۷ . روضة الواعظين: ۱۹۱، تاريخ طبري: ۸ / ۱۸۸، البدايه والنهايه: ۸ / ۲۴۶.

بنابراین، اهل بیت علیهم السلام اقامه کننده نماز هستند، اما بنی امیه نماز را تزییع کردند، آن ها به دنبال تغییر خیلی از شعائر اسلام بودند؛ تصمیم گرفتند منبر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله را از مدینه به شام منتقل کنند(!) و تصمیم گرفتند به جای کعبه برای حج، مردم را به بیت المقدس بفرستند و فرستادند و این کار را انجام دادند.

می دانید که طبق نظر آنان - العیاذ باللّه - عبدالملک بن مروان از حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه وآله افضل است، چرا؟! برای این که عبدالملک بن مروان خلیفه خداست(!) و پیامبر اکرم فرستاده خداست. کدام افضل است؟ خلیفه یا فرستاده؟ «**خليفة الرجل أفضل من رسوله**». بنابراین سخن، عبدالملک بن مروان از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله افضل است؟!<sup>۵۲۸</sup>

ائمه علیهم السلام در مقابل آن قدرت ها با آن همه امکانات، شعائر اسلامی و نماز را حفظ کردند و این نتیجه استقامت و تحمل آن حضرات بود و معلوم شد که «**بذلتهم أنفسكم في مرضاتهم**» و «**صبرتم على ما أصابكم في جنبه**» یعنی چه؟

پس دینی را که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله آوردند، اهل بیت حفظ کردند و به برکت آن بزرگواران باقی ماند و کوشش های دشمنان برای بدعت گذاری با شکست مواجه شد، گرچه عده قلیلی به آن عمل می کنند، ولی دین ماند. آری، خیلی مهم است بعد از وفات پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و در زمان بنی امیه و بنی عباس فعالیت های منافقان که با آن همه امکانات برای از بین بردن این دین صورت گرفت بی اثر بوده و این دین محفوظ ماند. این دین را فقط اهل بیت علیهم السلام با عدم امکانات و با دست خالی؛ با مدارا کردن با دشمنان، با زندان رفتن و با تحمل مشقت ها حفظ کردند. از این رو ما می گوییم: اگر کسی با ائمه علیهم السلام و خط آنان دشمنی کند با خدا، دین و قرآن دشمنی کرده است. چون با بیانی که گذشت دو خط بیشتر نیست.

## پردازندگان زکات وَأَتَيْنُمُ الزَّكَاةَ؛

و زکات را پرداختید.

حفظ زکات نیز از جمله مواثیق بوده است.

از ادله استفاده می شود همان گونه که اقامه نماز، نشانه و عمود دین است، ایتاء زکات نیز نشانه دین است. از این رو در قرآن مجید اقامه نماز و ایتاء زکات در یک سیاق آمده و در بعضی از آیات، امر به معروف و نهی از منکر نیز آمده است.

خداوند در آیه مبارکه ای می فرماید:

---

۵۲۸. البداية والنهاية: ۹ / ۹۱ و ۹۲، العقد الفريد: ۲ / ۳۵۴. در این منبع آمده است: كتب الحجاج إلى عبدالملك: إن خليفة الرجل في أهله أكرم عليه من رسوله إليهم، وكذلك الخلفاء. يا أمير المؤمنين! أعلى منزلة من المرسلين.

(وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ خُنْفَاءً وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقِيَمَةِ)<sup>۵۲۹</sup>

در حالی که در این دین دستوری به آن‌ها (اهل کتاب و مشرکان) داده نشده بود جز این که خدا را به اخلاص بپرستند و از شرک به یگانه پرستی باز گردند و نماز را برپا دارند و زکات را ادا کنند و این است دین پایدار. در این آیه مبارکه از اصول دین، به توحید اشاره شده، آن‌گاه فقط اقامه نماز و ایتاء زکات ذکر شده و به عنوان دین قیّم مطرح شده است.

از آیه دیگری استفاده می‌شود که اساساً اقامه نماز، ایتاء زکات، امر به معروف و نهی از منکر شرط امامت و از وظایف یا از اوصاف امام است که امام بر حق باید چنین باشد، آن‌جا که می‌فرماید:

(الَّذِينَ إِن مَكَانَهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَاللَّهُ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ)<sup>۵۳۰</sup>

کسانی که هر گاه در زمین به آن‌ها قدرت ببخشیم، نماز را برپا می‌دارند و زکات را ادا می‌کنند و امر به معروف و نهی از منکر می‌نمایند و پایان همه کارها از آن‌هاست.

آری، اینان کسانی هستند که هر گاه ما به آن‌ها در روی زمین مکت، قدرت و بسط ید، نفوذ کلمه و سلطنت بدهیم نماز را اقامه خواهند کرد، زکات را خواهند پرداخت و امر به معروف و نهی از منکر خواهند کرد. امامت از ناحیه خداوند متعال است، کسی که به ریاست الهی و امامت منصوب شد از وظایف یا از شرایط امامت و یا از اوصاف امام است که این چنین باید باشد.

از این روست که به ائمه علیهم السلام خطاب می‌کنیم و می‌گوییم: شما نماز را اقامه کردید، زکات را پرداختید و به معروف امر کردید.

در خصوص ایتاء زکات چند احتمال وجود دارد:

طبق روایات، برخی از ائمه علیهم السلام زمین زراعی داشتند و غلاتی برداشت می‌کردند و مانند دیگر مسلمانان زکات می‌دادند. احتمالات دیگر چنین است:

**احتمال اول.** ائمه علیهم السلام هم چنانی که اقامه نماز می‌کردند به همان شرحی که گذشت ایتاء زکات نیز می‌کردند؛ یعنی احکام زکات را تعلیم نمودند، مردم را بر دادن زکات واداشتند و آن احکام را از هر گونه تغییر، تبدیل و تحریفی توسط منافقان حفظ کردند و نگذاشتند تصرفی واقع شود، چون زکات مثل نماز، نشانه دین است. پس ائمه علیهم السلام زکات را به تعلیم آن و بیان احکام آن حفظ کردند.

**احتمال دوم.** مراد از پرداخت زکات این است که حقوق فقرا را رعایت کردند و زکات را به آن‌ها

رساندند.

۵۲۹. سوره بینه (۹۸): آیه ۵.

۵۳۰. سوره حج (۲۲): آیه ۴۱.

به سخن دیگر، آن گاه که مردم زکوات را در اختیار ائمه علیهم السلام می گذاشتند تا در موارد خود مصرف شود، آن طوری که باید ائمه علیهم السلام عمل می کردند.

این احتمال یکی از امتیازات ائمه علیهم السلام و امامان بر حق در مقابل امامان ضلال و گمراهی می باشد که دیگران اموال و حقوق شرعی را در موارد آن به مصرف نرساندند و تصرفات خلاف شرع کردند.

**احتمال سوم.** زکات به معنای عام اخذ شود؛ یعنی امتیاز ائمه علیهم السلام از مردم در مورد زکات این بوده که آن بزرگواران همه اقسام زکات را ایتاء می کردند.

با استفاده از روایات، زکات چند قسم است:

۱. زکات مال.

احکام این زکات و نصاب ها و خصوصیات آن در فقه ذکر شده است.

۲. زکات مقام و جاه و آبرو و حیثیت.

۳. زکات علم.

در حدیثی آمده که امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود:

**زکاء العلم نشره، زکاء الجاه بذله، زکاء المال الإفضال، زکاء القدرة الإنصاف...<sup>۵۳۱</sup>**

ائمه علیهم السلام به تمام معانی زکات، ایتاء زکات کردند. زکات مال معلوم است. زکات مقام، جاه و منزلت به این است که انسان وساطت کند و برای قضای حوائج مردم و حل مشکلات مؤمنان از آبرو و حیثیت و جاه خودش هزینه کند. زکات علم نیز نشر و تعلیم آن است.

بنابراین، ائمه علیهم السلام همه اقسام زکات را داشتند و ادا کردند و خداوند متعال همه این شئون را به آنان عنایت کرده است.

پس وظیفه امام و شرط امامت است که زکات را در هر موردی به آن نحوی که ضرورت اقتضا می کند و به آن ترتیبی که وظیفه را تشخیص می دهد پرداخت کند.

بنابراین، احتمال دارد که مراد از ایتاء زکات این باشد که امام هر یک از این اقسام را در جای خودش استفاده کند و به کار ببرد که البته استفاده کردن و به کار بردن زکات به این معنای عام، سه جهت دارد.

۱. امام علیه السلام دارای این اقسام از شئون است؛ یعنی امام، علم، مقام و مال را دارا باشد که ائمه علیهم السلام چنین بوده اند.

۲. آنان بدانند آن ها را در کجا و چگونه به مصرف برسانند و از چه راه و یا کدام قسم را در کجا باید مصرف بکنند.

۳. قدرت به کار بردن و استفاده کردن هر یک از شئون را داشته باشند.

۵۳۱. بحار الأنوار: ۹۳ / ۱۳۶ به نقل از عده الداعی: ۶۳ مستدرک الوسائل: ۷ / ۴۶، حدیث ۶ به نقل از غرر الحکم: ۴۲۴.

ائمه عليهم السلام دارای این جهات بودند که به تمام معنا ایتاء زکات کردند و از طرفی برای زکات تقسیمات دیگری است: زکات ظاهری و زکات باطنی.

در تقسیم دیگر زکات واجب و زکات مستحب است.

بنابر آن چه گذشت این معنا برای زکات خوب و شرح و بیان قابل قبولی است و با ضوابط، روایات و احوالات ائمه عليهم السلام کاملاً سازگار است. از این رو «وَأَتَيْتُمُ الزَّكَاةَ» از خصائص ائمه عليهم السلام می شود.

### امر کنندگان به معروف و بازدارندگان از منکر وَأَمَرْتُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَيْتُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ

و به معروف فرمان دادید و از منکر باز داشتید.

امر به معروف و نهی از منکر نیز از مواثیق ائمه عليهم السلام است که به بهترین وجه به این وظیفه قیام کردند. همه می دانیم که امر به معروف و نهی از منکر ضوابط و شروطی دارد که در کتاب های فقهی به تفصیل بیان شده است؛ ولی مراد از امر به معروف در این جا، در آیه مبارکه ای که گذشت، و در زیارت پیامبر اکرم و ائمه عليهم السلام، باید معنای دیگری فوق این معنا باشد.

ظاهر آیه مبارکه این است که از شئون و صفات امام و یا از شرایط امامت امر به معروف و نهی از منکر است. به این بیان خوب توجه بفرمایید و در آن تأمل کنید:

منکر، در مقابل معروف است. راغب اصفهانی می نویسد:

**عرف: المعرفة... وبيضاده الإنكار.**<sup>۵۳۲</sup>

پس اگر معروف را فهمیدیم ناگزیر منکر را هم به قرینه مقابله خواهیم فهمید. از طرفی امر، در مقابل نهی است. اگر امر را فهمیدیم نهی را قهراً می فهمیم.

ائمه عليهم السلام به معروف امر می کردند. روشن است که امر به هر چیزی باید متناسب با آن چیز باشد، چون امر فقط گفتن «افعل» نیست؛ بلکه امر کردن به معنای واداشتن و ایجاد داعی نمودن است که در علم اصول نیز آمده است. از طرفی معروف نیز عبارت است از معروف اعتقادی، عملی و اخلاقی.

بنابراین، ائمه عليهم السلام مردم را به معروف اعتقادی، عملی و اخلاقی وامی دارند. در توضیح این مطلب می گوییم:

در آیه نفر چنین می خوانیم:

(فَلَوْ لَا نَفَرَمِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ)<sup>۵۳۳</sup>

۵۳۲ . المفردات فی غریب القرآن: ۳۳۱.

چرا از هر گروهی، جمعی از آنان کوچ نمی کنند تا معارف و احکام دین را بفهمند و بیاموزند و موقعی که به سوی قوم خود برگشتند آن ها را از آتش جهنم بترسانند تا شاید از مخالفت با خدا پرهیزند؟!

### تفقه در دین یعنی چه؟

تفقه در دین، سه بعد دارد:

۱. بعد اعتقادی،

۲. بعد عملی،

۳. بعد اخلاقی.

آن چه در حوزه های علمیه خوانده می شود یک بعد از فقه است. افعال خدا به اغراض، معلل است و مطلقاً عبث در کار نیست. در آیه ای از قرآن می خوانیم:

(وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ)؛<sup>۵۳۴</sup>

ما آسمان ها و زمین و آن چه را میان آن دو است جز به حق نیافریدیم.

در آیه دیگری آمده است:

(وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ)؛<sup>۵۳۵</sup>

و ما آسمان و زمین و آن چه را میان آن هاست برای بازی نیافریدیم.

خداوند متعال در خصوص خلقت انسان می فرماید:

(أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ)؛<sup>۵۳۶</sup>

آیا گمان کرده اید ما شما را بیهوده آفریده ایم و به سوی ما بازگشت نمی کنید؟

بنابراین، خداوند متعال در خلقت انسان غرض دارد و بی جهت او را خلق نکرده است. در ذیل آیه می فرماید:

(وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ)؛

و به سوی ما بازگشت نمی کنید؟

این مطلب اشاره به این است که در جهان آخرت ثواب و عقابی وجود دارد. پس در این عالم، معروف و منکری وجود دارد که در پی آن ثواب و عقابی در آن عالم وجود دارد که بر معروف و منکر این عالم مترتب است. وقتی هدف از آفرینش انسان به طور کامل حاصل می شود که انسان به حد کمال برسد. از طرفی به حد کمال رسیدن انسان به این است که در آن سه بعد گفته شده معروف به کمال برسد؛ یعنی انسانی که در دین تفقه کرده، انسان کامل است.

۵۳۳. سوره توبه (۹): آیه ۱۲۲.

۵۳۴. سوره احقاف (۴۶): آیه ۳.

۵۳۵. سوره انبیاء (۲۱): آیه ۱۶.

۵۳۶. سوره مؤمنون (۲۳): آیه ۱۱۵.

**جهت نخست معروف** این که از نظر فکری و اعتقادی انحرافی نداشته باشد و از روی مبانی صحیح و متقن و ادله معتبر و براهین تام اعتقاد پیدا کرده باشد.

**جهت دوم معروف** این است که انسان از نظر عملی، فاعل واجبات و تارک محرمات باشد تا عامل به معروف و تارک منکر باشد، در نتیجه وقتی «**إلینا ترجعون**» شد در آن جا ثواب و عقاب روی حساب و در اثر خود اعمال باشد.

**جهت سوم معروف** از نظر اخلاقی است؛ یعنی وقتی انسان به کمال معروف می رسد که به صفات حسنه متّصف باشد و خود را از صفات سیئه تزکیه کند.

بنابر آن چه گذشت منظور از امر به معروف؛ یعنی امام مردم را در بعد اعتقادی، عملی و اخلاقی وادارد تا در مسیر کمال قدم بردارند و این گونه امر به معروف به عهده امام است، او باید کل امت را رهبری کند تا به کمال برسند.

### چرا سه بعد؟

برای این که انسان از قلب، اعضای بدن و نفس ترکیب یافته است. معروف در نفس آن است که به صفات حسنه متّصف باشد و از صفات سیئه تزکیه بشود. معروف در اعضا و جوارح بدن هم به این است که انسان واجبات الهی را به جا آورد و از محرمات اجتناب بکند. معروف در قلب به این است که عقیده صحیح را با تعقل و تفکر در ادله پیدا کرده و هم چنان بر عقیده حق ثابت بوده باشد.

البته اگر انسان از مکروهات نیز اجتناب و به مستحبات عمل نماید باز یک مرتبه در کمال پیشرفت کرده است و هم چنین است در جهات اعتقادی؛ هر چه توجه بیشتری کند و جوانب دیگری از مسائل اعتقادی را رسیدگی کند معرفت او به خدا و رسول خدا صلی الله علیه وآله بیشتر شده و در این زمینه به مراتب کمال بیشتری دست خواهد یافت. از طرفی اگر انسان علاوه بر محرمات و مکروهات از شبهات و امور مشتبهه نیز اجتناب کرد؛ به مرتبه دیگری از کمال پیشرفت خواهد کرد.

پس طبق آیه ای که گذشت وقتی انسان در هر سه بعد به سرحد کمال رسید او تربیت یافته در مکتب اهل بیت علیهم السلام خواهد بود.

بدیهی است که اعلا مراتب این سه بعد باید در امام باشد. مگر می شود که امام این گونه امر به معروف بکند و مردم را به جهات کمال دعوت فرماید؛ ولی خود این چنین نباشد؟! قرآن کریم می فرماید:

(أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ)؛<sup>۵۳۷</sup>

آیا مردم را به نیکی دعوت می کنید، ولی خودتان را فراموش می نمایید؟

این، شدنی نیست. پس وقتی چنین معنایی در ائمه علیهم السلام وجود داشته باشد که ما نمی توانیم آن را درک بکنیم، پس منظور از معروف همان امام است و کسی که با امامت مخالف می شود منکر خواهد بود.

۵۳۷. سوره بقره (۲): آیه ۴۴.

به عبارت دیگر، به قرینه تقابل، معروف همان پیامبر است، کسی که با او مخالف است منکر خواهد شد. یعنی معروف در اعلا مراتب خود تجسم در وجود پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و امام می یابد و معلوم می شود که آمران به معروف و ناهیان از منکر به معنای حقیقی و تام پیامبر اکرم و ائمه اطهار علیهم السلام هستند و این معنا در نزد غیر معصومین نخواهد بود.

البته آن چه ذکر می کنیم به معنای سقوط امر به معروف و نهی از منکر از دیگر مردمان نیست؛ بلکه وظیفه هر فرد مکلف است که به قدر توان، وسع و تشخیص خود به معروف امر و از منکر نهی کند.

خداوند متعال در آیه مبارکه می فرماید:

كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ؛<sup>۵۳۸</sup>

شما بهترین امتی هستید که به خاطر انسان ها آفریده شده اید، چرا که به نیکی ها امر می کنید و از زشتی ها باز می دارید.

در قرائت ائمه علیهم السلام «**كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ**»<sup>۵۳۹</sup> آمده است. البته واقع هم همین است، گرچه فرموده اند: «**إِقْرَؤُوا كَمَا يَقْرَأُ النَّاسُ**»<sup>۵۴۰</sup> اما معنای آیه همان است که گذشت، و گرنه چگونه هر فرد از افراد این امت می توانند طبق آن معنا، امر به معروف و ناهی از منکر باشند؟

کسانی که آن همه انواع و اقسام ظلم ها کردند و می کنند و آن همه گناه ها مرتکب می شوند مگر غیر از این امت هستند؟

البته ما در مباحث دیگر به اقرار بزرگان اهل سنت؛ هم چون فخر رازی طبق این قرائت، آیه را طور دیگری معنا کرده ایم.<sup>۵۴۱</sup>

خلاصه این معنا از خصائص پیامبر اکرم و ائمه اطهار صلوات الله علیهم اجمعین است که در زیارات، یکی از شهادت هایی که درباره آن بزرگواران داده می شود این است که امر به معروف و نهی از منکر کردید؛ چرا که باید خصوصیتی باشد، و گرنه هر مسلمانی به سهم خود امر به معروف و نهی از منکر می کند.

### جهادگران حقیقی

## وَجَاهِدْتُمْ فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ؛

و در راه خدا به شایستگی و به حقیقت جهاد کردید.

۵۳۸. سوره آل عمران (۳): آیه ۱۱۰.

۵۳۹. تفسیر العیاشی: ۱ / ۱۹۵، حدیث ۱۲۹، بحار الأنوار: ۲۴ / ۱۵۳، حدیث ۲.

۵۴۰. بصائر الدرجات: ۲۱۳، الکافی: ۲ / ۶۳۳، حدیث ۲۳، بحار الأنوار: ۸۹ / ۸۸، حدیث ۲۸. در این منابع آمده است:

سالم بن ابی سلمه گوید: قرء رجل علی ابی عبدالله علیه السلام وأنا أسمع حروفاً من القرآن لیس علی ما یقرأها الناس.

فقال أبو عبدالله علیه السلام: مه، مه، کف عن هذه القرائة. اقرء كما یقرأ الناس حتی یقوم القائم؛ فإذا قام فقرأ کتاب الله علی حدّه واخرج المصحف الّذی

کتبه علی علیه السلام...

۵۴۱. ر.ک: تفسیر فخر رازی: ۸ / ۱۹۰.

غالباً فرازهای زیارت جامعه پیش از روایات، به آیات قرآن مجید ناظر است، از این رو ما نخست به قرآن مجید و در صورت لزوم به روایات و یا گاهی به دعاهای دیگر مراجعه می کنیم. این جمله به آیه مبارکه ای در سوره حج اشاره دارد. آن جا که می فرماید:

**(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ \*  
وَجاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ)<sup>۵۴۲</sup>**

ای کسانی که ایمان آورده اید! رکوع کنید، سجده به جا بیاورید، پروردگارتان را بپرستید و کارهای پسندیده انجام بدهید. باشد که رستگاه شوید و در راه خدا نبرد و جهاد کنید آن گونه که حق جهادش را ادا کرده باشید، اوست که شما را برگزید.

### جهاد در قرآن و روایات

جهاد در قرآن مجید چند نوع آمده است:

۱. جهاد فی سبیل الله به طور مطلق،

۲. جهاد فی سبیل الله به اموال و انفس،

۳. جهاد، با وصف «کبیر»، آن جا که می فرماید:

**(فَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَجَاهِدْهُمْ بِهِ جِهَادًا كَبِيرًا)<sup>۵۴۳</sup>**

(ای پیامبر!) از کافران اطاعت مکن و به وسیله قرآن با آن ها جهاد بزرگی کن.

۴. جهاد فی الله، آن جا که می فرماید:

**(وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا)<sup>۵۴۴</sup>**

و کسانی که در راه ما جهاد کنند ما همه آن ها را به راه خویش هدایت می کنیم.

۵. جهاد فی الله با وصف «حق جهاده»، آن جا که می فرماید:

**(وَجاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ)<sup>۵۴۵</sup>**

و در راه خدا نبرد و جهاد کنید آن گونه که حق جهادش را ادا کرده باشید، اوست که شما را برگزید.

گفتیم که شاید این جمله از زیارت جامعه به آیه مبارکه یاد شده اشاره باشد، ما حقیقت جهاد را بیان خواهیم کرد.

جهاد در روایات نیز دو جور آمده است:

۱. جهاد با عدو،

۲. جهاد با نفس که از آن به جهاد اکبر تعبیر شده است.<sup>۵۴۶</sup>

۵۴۲. سوره حج (۲۲): آیه های ۷۷ و ۷۸.

۵۴۳. سوره فرقان (۲۵): آیه ۵۲.

۵۴۴. سوره عنکبوت (۲۹): آیه ۶۹.

۵۴۵. سوره حج (۲۲): ۷۸.

۵۴۶. رک: معانی الأخبار: ۱۶۰، حدیث ۱، مستدرک الوسائل: ۱۱ / ۳۲۴، حدیث ۱۲۶۳۹، کنز العمال: ۴ / ۴۳۰ و ۴۳۱، حدیث ۱۱۲۶۰ و ۱۱۲۶۵.

حال باید دقت کنیم:

۱. جهاد فی الله یعنی چه؟

۲. حق جهاده یعنی چه؟

در همه آیات قرآن مجید دقت باید کرد. به قول بعضی از اساتید ما، آن گونه که باید با قرآن انس داشته باشیم، نداریم و شناخت ما نسبت به قرآن مجید بسیار ناقص است. در قرآن مجید ظرائف و دقایقی وجود دارد که توجه به آن ها بسیار مهم است و ابوابی را برای انسان می گشاید.

در این آیه مبارکه می فرماید: **«جهاد فی الله»** و این تعبیر با «جهاد فی سبیل الله» فرق دارد.

ما در قرآن مجید در چند مورد کلمه «فی» را می یابیم. برای مثال در این آیه مبارکه می خوانیم:

**﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾**<sup>۵۴۷</sup>

بگو: من مزدی از شما در برابر رسالتم جز محبت در مورد نزدیکانم (اهل بیتم) نمی خواهم.

چرا در این جا نمی فرماید: **«إِلَّا الْمَوَدَّةَ لِلْقُرْبَى»** یا **«إِلَّا الْمَوَدَّةَ بِالْقُرْبَى»**؟ بلکه می فرماید: **«فی القربى»**.

از طرفی **«إِلَّا مَوَدَّةَ الْقُرْبَى»** خودش متعدی است، اصلاً «فی» هم لازم نیست.

پس کلمه «فی» در این جا نکته دارد.

البته کسانی که اهل دقت نباشند مخصوصاً غیر اهل لسان و غیر آشنا به قرآن ممکن است اشکال کنند. مثلاً

عالم سنی هندی صاحب تحفه اثنا عشریه در این جا گفته که چرا نفرمود: **«للقربى»**؟

البته هندی بودن او عذر نخواهد بود، اما اهل دقت نیست و ادعا می کند که اهل علم به قرآن است. معلوم

می شود که چنین نیست. در این صورت به تفاسیر و اهل فن و فهم و دقت باید مراجعه کند که چه نکته ای دارد؟

وگرنه معذور نخواهد بود، و اشکال چنین فردی تعصب و غرض ورزی خواهد بود.

اگر اشکال کننده اهل لسان باشد بیشتر جای تعجب است، مگر این که حمل بر صحت کنیم و بگوییم جاهل

است!!

ولی آیا می شود درباره ابن تیمیّه حمل بر صحت کرد؟ چرا که می گویند: او عرب است، ادعا می کند اهل علم

به قرآن هستیم. در این جا اشکال کرده که چرا قرآن فرموده: **«فی القربى»**؟ چرا نفرموده: **«للقربى»**؟!

این ها یا از نکته آیه مبارکه غافلند و یا متعصب هستند.

در این جا جارالله زمخشری در کتاب تفسیر الکشاف - که آن را به جهت بیان نکات بلاغی قرآن مجید نوشته، نه

این که همه مطالبش حق است - نظر جالبی دارد که مورد قبول ابوحنیفه اندلسی، لغوی و نحوی معروف اهل سنت در

تفسیر البحر المحیط و فخر رازی قرار گرفته است.

پس این «فی» نکته دارد.

نظیر این آیه، آیه دیگری است که می فرماید:

---

۵۴۷. سوره شوری (۴۲): آیه ۲۳.

(وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ)؛<sup>۵۴۸</sup>

و تأویل آن را جز خداوند و راسخان در علم نمی دانند.

در این آیه نیز کلمه «فی» نکته ای دارد.

از یکی از معاصرین در حوزه علمیه که معروف به مفسر شده شنیده شد که گفته: ما نیز از مصادیق «الراسخون

فی العلم» هستیم، البته ائمه مصداق تام این آیه هستند!!)

او از چند جهت سخت اشتباه کرده است.

**نخست آن که** در ذیل این آیه، روایاتی آمده است، از جمله ابوبصیر گوید: امام صادق علیه السلام فرمودند:

**نحن الراسخون فی العلم ونحن نعلم تأویلہ؛**<sup>۵۴۹</sup>

ما راسخان در علم هستیم و ما تأویل آن را می دانیم.

لسان این روایات به گونه ای است که اصلاً غیر ائمه نمی توانند؛ گرچه به صورت ناقص مصداقیت داشته باشند.

**دوم آن که** کلمه «فی» نکته ای دارد که بیان خواهد شد که قطعاً با توجه به این نکته احدی جز ائمه حق

ندارند چنین چیزی را بگویند.

**سوم آن که** وجود واژه «رسوخ» در این آیه مبارکه با توجه به مفهوم آن در لغت عرب دلالت می کند بر این

که علم قرآن مجید فقط در ائمه معصومین مصداقیت دارد.

**چهارم آن که** این آیه در مقام بیان این است که قرآن مجید مشتمل بر محکمت و متشابهات می باشد. آیا

غیر ائمه علم به متشابهات قرآن مجید را می توانند مدعی بشوند؟ غیر معصوم می تواند بگوید: من به معنای این آیه

متشابه علم دارم، به من مراجعه کنید؟ کسی می تواند بگوید: هر چند امام صادق علیه السلام مصداق اتم است، ولی در

بیان متشابهات به من هم مراجعه کنید!؟)

اگر برای آن عالم سنی عذر بتراشیم، می گوییم: او هندی بوده و اهل لسان نیست و فخر رازی هم هر جا

کجروی کند او امام المشککین است.

این «فی» در این موارد با حفظ معنای موضوع له که «ظرفیت» است، نکته دارد، برای تقریب مطلب، ما در

محاورات فارسی می گوییم: شجاعت، کرامت، زهد، تقوا و علم در خاندان فلانی است. کلمه «در» به معنای ظرفیت

است.

نکته این است که زمخشری که پیش از ابن تیمیه بوده در تفسیر الکشاف در ذیل آیه مودت چنین نوشته:

**فإن قلت: هلا قيل «إلا مودة القربى» أو «إلا المودة للقربى»؟ وما معنى قوله: (إلا المودة**

**فی القربى)؟**

۵۴۸. سوره آل عمران (۳): آیه ۷.

۵۴۹. این حدیث در بصائر الدرجات: ۲۲۴، حدیث های ۵ و ۶ و ۷ از امام باقر علیه السلام نقل شده است، الکافی: ۱ / ۲۱۳، حدیث ۱، بحار الأنوار: ۲۳ /

۱۹۸، حدیث ۳۱ و ۳۲، تفسیر العیاشی: ۱ / ۱۶۴، حدیث ۸.

قلت: جعلوا «قُربى» مكاناً للمودة ومقراً لها.

جعلوا مكاناً للمودة ومقراً لها كقولك: «لى فى آل فلان مودة»، ولى فيهم هوى وحب شديد، وتريد أحبهم وهم مكان حبى ومحله، وليست فى صلة للمودة كاللام إذا قلت: «إلا المودة للقربى» إنما هى متعلقة بمحذوف تعلق الظرف به فى قولك: «المال فى الكيس» وتقديره إلا المودة ثابتة فى القربى وتمكنة فيها؛<sup>٥٥٠</sup>

يعنى محبت و مودت شما بايد در اين اهل بيت و ذوى القرباى من مستقر باشد، گويى اصل خود اهل بيت ظرفند براى مودت، اين ظرف بايد پر شود؛ به گونه اى كه جدايى نپذيرد. اجر رسالت من آن است كه نسبت به قرباى من مودتى باشد كه اين مودت تمكّن و استقرار و ثبوت داشته باشد كه به هيچ وجه قابل تزلزل نباشد. آن گاه زمخشرى در ذيل اين آيه، همين حديث را نقل مى كند و نزول آيه مبارك كه را در اهل بيت مى داند و مى نويسد:

روى أنها لما نزلت قيل: يا رسول الله! من قرابتك هؤلاء الذين وجبت علينا مودتهم؟  
قال: على وفاطمة وابناهما.<sup>٥٥١</sup>

فخر رازى در اين زمينه به همين مطلب اشاره مى كند و چنين مى نگارد:

أورد صاحب الكشاف على نفسه سؤالاً فقال: هلاً قيل: «إلا مودة القربى» أو «إلا المودة للقربى» وما معنى قوله: «إلا المودة فى القربى»؟  
وأجاب عنه بأن قال: جعلوا مكاناً للمودة ومقراً لها، كقولك: «لى فى آل فلان مودة»، ولى فيهم هوى وحب شديد. تريد أحبهم وهم مكان حبى ومحله.<sup>٥٥٢</sup>

گويى حبّ و دوست داشتن مظروفى است كه ظرف مى خواهد و اين ظرف بايد در مظروفش مستقر بشود. منظور از مظروف، اهل بيت و ذوى القربى هستند. اين ها به حبّ من كه محبّ آن ها هستم اختصاص دارند و حبّ من در آن جا مستقر است و از آن جا جدايى و تزلزل ندارد.

اين موضوع در تفسير البحر المحيط و در بعضى تفاسير ديگر اهل سنت نيز مطرح شده است.<sup>٥٥٣</sup>  
در تفسير نيشابورى آمده است:

أى المودة ثابتة فى القربى متمكنة؛<sup>٥٥٤</sup>

مودت در آن جا تمكّن و ثبوت پيدا کرده است.

٥٥٠ . تفسير الكشاف: ٣ / ٤٦٧.

٥٥١ . همان.

٥٥٢ . تفسير رازى: ٢٧ / ١٦٧.

٥٥٣ . تفسير البحر المحيط: ٧ / ٤٩٤، تفسير النسفى: ٤ / ١٠١، تفسير أبى السعود: ٨ / ٣٠.

٥٥٤ . تفسير نيشابورى (چاپ شده در حاشيه تفسير طبرى): ٢٥ / ٣٣.

بنابراین، پر واضح است که منظور از راسخان در علم، ائمه علیهم السلام هستند که آنان هرگز از علم جدا نشدند و علم نیز از آنان جدا نشد.

جدا شدن علم از ائمه یعنی جهل و شک و چه هنگام، شک و جهل بر آن بزرگواران عارض شده است؟! و در چه موردی ائمه علیهم السلام از روی حدس و گمان مطلبی را فرموده اند؟! اعلم علما درباره مطلبی بعد از مدت ها استنباط و زحمت این گونه اظهار می کنند: الْأَظْهَرُ، الْأَقْوَى، وَاللَّهِ الْعَالِمُ. چه موقع ائمه علیهم السلام این طور حرف می زدند؟! چه زمانی آنان در بیان مطلبی شک داشتند و از روی احتمال حرف زدند؟!

به قول بعضی از اساتید ما: این اعلم علمایی که به مجرد چرت زدن، همه علمش را از دست می دهد چگونه راسخ در علم و از مصادیق آن می شود؟!

بنابراین، معنای «فی» در این آیه های مبارکه و در «جاهدتم فی الله» همین است. سپس از نکته این که چرا فرمود: «جاهدتم فی الله»؟ و نفرمود: «جاهدتم فی الرحمان»، «فی الرحیم»، سؤال می شود؟

شاید نکته این باشد که لفظ جلاله «الله» علم برای ذات مستجمع جمیع کمالات است و حضرات ائمه علیهم السلام با توجه به معنایی که در «فی» گفتیم برای تحصیل جمیع کمالات الهی جهاد نموده و آن کمالات در آن ها رسوخ پیدا نموده و جدا نیستند و در آن جا متمکن و مستقر هستند. ائمه اطهار با ذات ربوبی سر و کار داشتند و با خود خداوند متعال ارتباط و به خود خدا توجه داشتند. پیش تر آوردیم که امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرمایند:

**إِنَّ قَوْمًا عَبْدُوا اللَّهَ رَغْبَةً فَتَلَكَ عِبَادَةُ التَّجَارِ، وَإِنَّ قَوْمًا عَبْدُوا اللَّهَ رَهْبَةً فَتَلَكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ  
وَإِنَّ قَوْمًا عَبْدُوا اللَّهَ شُكْرًا فَتَلَكَ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ؛<sup>۵۵۵</sup>**

همانا گروهی خدا را پرستش می کنند به خاطر درک ثواب و رسیدن به بهشت پس این عبادت بازرگانان است و همانا گروهی خدا را می پرستند به خاطر ترس از کیفر و عذاب جهنم که این عبادت بردگان است و همانا گروهی خدا را پرستش می کنند به جهت سپاس از نعمت های او که این عبادت آزادگان است. در روایات عامه نیز آمده است که:

**علی مخشوشن فی ذات الله.**

این روایت یعنی چه؟

این روایت در مسند احمد، تاریخ طبری و المستدرک علی الصحیحین آمده است.<sup>۵۵۶</sup>

معنای «مخشوشن فی ذات الله» چیست؟

۵۵۵. نهج البلاغه: ۴ / ۵۳، موعظه ۲۳۷، بحار الأنوار: ۴۱ / ۱۴، حدیث ۴.

۵۵۶. مسند، احمد بن حنبل: ۳ / ۸۶، تاریخ طبری: ۲ / ۴۰۲، المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۳۴.

طبرانی و ابونعیم اصفهانی چنین نقل می کنند:

**علی ممسوسٌ فی ذات الله.**<sup>۵۵۷</sup>

به هر حال، ائمه علیهم السلام چنین هستند؛ نه از روی خوف و نه از روی طمع با خود خدا کار دارند؛ بلکه جهادشان فی الله است، کلمه «سیل» هم نباید فاصله باشد، آن ها دارای همه کمالات الاهی شدند و مظاهر صفات حق گردیدند و هر آن چه از کمالات بین مردم وجود دارد به برکت آن ها بوده و هست.

و نیز ائمه برای دعوت به خدا و حفظ دین با دشمنان جهاد نمودند.

و در جهاد با نفس مقتدای همه اهل این معانی گشتند.

ائمه جهاد فی الله حق جهاده داشته اند.

**معنای «حق الجهاد»**

راغب اصفهانی درباره کلمه «جهاد» سخن لطیفی دارد، می نویسد:

**والجهاد ثلاثة أضرب: مجاهدة العدو الظاهر، ومجاهدة الشيطان، ومجاهدة النفس.**

**وتدخل ثلاثتها فی قوله تعالی: (وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ)<sup>۵۵۸</sup> ...<sup>۵۵۹</sup>**

حق یعنی چه؟

راغب اصفهانی انصافاً نکات مفید و لطیفی در کتاب المفردات فی غریب القرآن دارد، وی درباره کلمه «حق»

می گوید:

**والرابع: للفعل والقول الواقع بحسب ما يجب وبقدر ما يجب وفي الوقت الذي يجب؛<sup>۵۶۰</sup>**

وقتی کار در وقت خود و با شکل خود و با مقدار خود و در حال خود انجام بشود، حق می گویند.

پس «جهاد» ابعادی دارد، و «حق» هم خصوصیتی که اگر یکی از آن خصوصیات منتفی شود کار بر طبق حق

انجام نشده.

و در قیام به امر «جهاد» ائمه علیهم السلام تمام خصوصیات را رعایت فرموده اند و لذا جهادشان «فی الله» و «حق

جهاده» بوده است.

ائمه علیهم السلام دقیقاً وظایفشان را می دانستند و در هر جا، در هر موقعیتی، با هر کسی و به هر شکلی که لازم

بوده به وظیفه خود عمل می کردند.

این خصوصیت ها فقط در ائمه علیهم السلام می تواند باشد و اعقل عقلای عالم بالاخره محاسباتش در جایی اشتباه

درمی آید و شکست می خورد.

۵۵۷. المعجم الأوسط: ۹ / ۱۴۲ و ۱۴۳، المعجم الكبير: ۱۹ / ۱۴۸، حلیة الاولیاء: ۱ / ۶۸، مجمع الزوائد: ۹ / ۱۳۰، کنز العمال: ۱۱ / ۶۲۱، حدیث ۳۳۰۱۷.

۵۵۸. سوره حج (۲۲): آیه ۷۸.

۵۵۹. المفردات فی غریب القرآن: ۱۰۱.

۵۶۰. همان: ۱۲۵.

پس آن بزرگواران همه اقسام جهاد را در جای خود به مقداری که لازم است، به شکلی که لازم است، در حالی که لازم است و با کسی که لازم است انجام دادند. از این رو در ذیل همین آیه ای که خواندیم فرموده اند که منظور ما هستیم.

برید عجلی گوید: از امام باقر علیه السلام درباره آیه (یا ایُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ارْکَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّکُمْ وَافْعَلُوا الْخَیْرَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ \* وَجَاهِدُوا فِی اللّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاکُمْ)؛<sup>۵۶۱</sup> «ای کسانی که ایمان آورده اید! رکوع کنید، سجده به جا بیاورید، پروردگارتان را بپرستید و کارهای پسندیده انجام دهید. باشد که رستگاه شوید و در راه خدا جهاد کنید آن گونه که حق جهادش را ادا کرده باشید، اوست که شما را برگزید» پرسیدم. فرمود:

### إِنَّا عَنِ وَنَحْنُ الْمَجْتَبُونَ؛<sup>۵۶۲</sup>

آن ها فقط ما هستیم و ما برگزیده شدگانیم.

در روایت دیگر در ذیل آیه مبارکه: (وَالَّذِینَ جَاهِدُوا فِینَا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللّٰهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِینَ)؛<sup>۵۶۳</sup> «آنان که در راه ما جهاد کنند قطعاً به راه های خود هدایتشان خواهیم کرد و به راستی که خدا با نیکوکاران است» فرموده اند:

### نزلت فینا أهل البيت؛<sup>۵۶۴</sup>

این آیه درباره ما اهل بیت نازل شده است.

منظور این است که مقصود از این آیه ما هستیم، نه از باب این که ما مصداقیم؛ مصداق تام؛ چرا که غیر ائمه نمی توانند مصداقیت داشته باشند.

بلی کسانی که واقعاً در این مسیر حرکت می کنند، می گوییم: آنان در این مسیر در حرکت اند. در روایتی امام باقر علیه السلام می فرماید:

### هذه الآية لآل محمد ولأئمتنا عليهم؛<sup>۵۶۵</sup>

این آیه درباره آل محمد علیهم السلام و پیروانشان می باشد.

اما به نحو اطلاق فقط ائمه علیهم السلام هستند که «جهاد فی الله حق جهاده» را انجام دادند.

این تعبیر با این خصوصیات بر غیر معصومین صدق نمی کند. و اگر شاگردان و تربیت شدگان مکتبشان در این مسیر قدم برداشتند، این ها مصداقیت پیدا نمی کنند تا بگوییم: این هم مصداق، آن هم مصداق، اما آن اتم از این! به عبارت دیگر، مصداقیت نسبت به این آیات، آن جایی است که عصمت باشد، این رسوخ در علم و این «جهاد فی الله حق جهاده» با عصمت همراه است. وگرنه حق جهاد به آن بیانی که گفتیم در خارج تحقق پیدا نکرده است مگر در نزد معصومان از اهل بیت رسول الله علیهم السلام.

۵۶۱. سوره حج (۲۲): آیه ۷۷ و ۷۸.

۵۶۲. الکافی: ۱ / ۱۹۱، حدیث ۴، تفسیر فرات کوفی: ۲۷۵، حدیث ۱، بحار الأنوار: ۶۶ / ۳۵۹.

۵۶۳. سوره عنکبوت (۲۹): آیه ۶۹.

۵۶۴. الاختصاص: ۱۲۷، بحار الأنوار: ۲۴ / ۱۵۰، حدیث ۳۵ به نقل از کنز الفوائد: ۲۲۳، شواهد التنزیل: ۱ / ۵۶۹، حدیث ۶۰۷.

۵۶۵. تفسیر القمی: ۲ / ۱۵۱، بحار الأنوار: ۲۴ / ۴۳، حدیث ۳.

آری، گروهی از شاگردان در این مکتب داشته و داریم که تربیت شدگان ائمه علیهم السلام، در این عالم و در سایر عوالم بوده اند؛ در تزکیه نفس، در جهاد با دشمنان به جان و اموال، در مجاهده با نفس، در حرکت کردن به سوی خداوند متعال جهاد کردند و اینان بوده اند و هستند و حتماً در آینده خواهند بود و مکتب اهل بیت علیهم السلام استمرار و ادامه دارد و - الحمد لله - ثمراتش نیز در طول تاریخ ظاهر شده است، اما این ها ثمراتی برای این شجره طیبه هستند، نه این که ثمره در جای خود شجره بنشیند و آن وصفی که به شجره می دهیم به ثمره نیز بدهیم.

فَالرَّغِيبُ عَنْكُمْ مَارِقٌ، وَاللَّازِمُ لَكُمْ لَاحِقٌ، وَالْمَقْصَرُ فِي حَقِّكُمْ زَاهِقٌ وَالْحَقُّ مَعَكُمْ  
وَفِيكُمْ وَمِنْكُمْ وَالْيَكْمُ، وَأَنْتُمْ أَهْلُهُ وَمَعْدِنُهُ.  
وَمِيرَاثُ النَّبُوَّةِ عِنْدَكُمْ وَإِيَابُ الْخَلْقِ إِلَيْكُمْ، وَحِسَابُهُمْ عَلَيْكُمْ، وَفَصْلُ الْخِطَابِ  
عِنْدَكُمْ.

وَأَيَاتُ اللَّهِ لَدَيْكُمْ، وَعَزَائِمُهُ فِيكُمْ وَنُورُهُ وَبُرْهَانُهُ عِنْدَكُمْ، وَأَمْرُهُ إِلَيْكُمْ.  
مَنْ وَالِائِكُمْ فَقَدْ وَالَى اللَّهُ، وَمَنْ عَادَاكُمْ فَقَدْ عَادَ اللَّهُ، وَمَنْ أَحَبَّكُمْ فَقَدْ أَحَبَّ اللَّهُ،  
وَمَنْ أَبْغَضَكُمْ فَقَدْ أَبْغَضَ اللَّهُ، وَمَنْ اعْتَصَمَ بِكُمْ فَقَدْ اعْتَصَمَ بِاللَّهِ؛

بنابراین هر کس از شما بازگشت، از دین خدا بیرون شده است و هر کس با شما ملازم بود، به دین خدا رسیده  
است. هر کس در حق شما کوتاهی کند، نابود است، حق با شما، در خاندان شما، از شما و به سوی شماست و  
شما اهل و معدن آن هستید.

میراث پیامبری نزد شما، بازگشت خلق به سوی شما و حساب آن ها با شما و سخن جدا کننده حق از باطل نزد  
شماست.

آیات خدا، اراده های او و نور و برهانش نزد شما و امر خداوند درباره شماست.

کسی که ولایت شما را بپذیرد ولایت خدا را پذیرفته و کسی که با شما دشمنی ورزد با خدا دشمنی ورزیده است.  
آن که شما را دوست بدارد خدا را دوست داشته و آن که با شما دشمنی کند با خدا دشمنی کرده و آن که به شما  
تمسک جوید در واقع به خدا تمسک جسته است.

سه گروه در رابطه با ائمه

**فَالرَّاعِبُ عَنْكُمْ مَارِقٌ، وَاللَّازِمُ لَكُمْ لَاحِقٌ، وَالْمُقَصِّرُ فِي حَقِّكُمْ زَاهِقٌ؛**

بنابراین، هر کس از شما رو بگرداند، از دین خدا بیرون شده است و هر کس با شما ملازم باشد (به دین خدا) رسیده است. هر کس در حق شما کوتاهی کند، نابود است.

این فاء، فاء تفریع است؛ یعنی این فراز بر آن چه که قبل گفته شده، مترتب شده و نتیجه آن می باشد. خداوند متعال ائمه را نصب کرده که مبین فرائض، مقیم حدود و ناشر شرایع او باشند؛ به طوری که سنت آن ها سنت خدا و تمام افعالشان تجلی اراده الاهی است، ناگزیر «**فَالرَّاعِبُ عَنْكُمْ مَارِقٌ**» خیلی طبیعی است. در کجای این عبارات غلو وجود دارد؟!

البته اگر کسی بگوید: من قبول ندارم که خداوند ائمه را نصب کرده است؟ با چنین فردی باید بحث کرد و برای او باید به اثبات رساند که ائمه علیهم السلام برای بندگان، به عنوان راهنما نصب شده اند؛ در صورتی که طرف، عناد و مرض نداشته باشد، اما غلو در کار نیست.

گفتنی است که این سه جمله در فراز مذکور هر کدام از یک موضوع و محمول مرکب است. واژه «رغبت» در لغت عرب چنین وضع و استعمال شده که اگر با حرف «فی» یا «إلی» تعدیه بشود به معنای اقبال می باشد و اگر با حرف «عن» تعدیه بشود به معنای ادبار و اعراض خواهد بود.

اعراض کنندگان از ائمه

**فَالرَّاعِبُ عَنْكُمْ مَارِقٌ؛**

بنابراین روبرگردان از شما، از دین خدا بیرون شده است.

راغب اصفهانی گوید:

**رغب: أصل الرغبة السعة في الشيء... فإذا قيل: رغب فيه وإليه يقتضى الحرص عليه...**

**وإذا قيل: رغب عنه اقتضى صرف الرغبة عنه والزهد فيه.**<sup>۵۶۶</sup>

هر دو استعمال در قرآن مجید آمده است، آن جا که می فرماید:

**(إِنَّا إِلَى اللَّهِ رَاغِبُونَ)**<sup>۵۶۷</sup>

۵۶۶ . المفردات فی غریب القرآن: ۱۹۸.

۵۶۷ . سوره توبه (۹): آیه ۵۹.

ما به طرف خداوند متعال اقبال داریم، (به آن جهت حرکت می کنیم و به آن طرف سعی داریم).

در آیه دیگر آمده است:

(أ رَاغِبٌ أَنْتَ عَنْ آلِهَتِي)؛<sup>۵۶۸</sup>

آیا تو از خدایان ما روی گردانی؟

و در آیه دیگر می خوانیم:

(وَمَنْ يَرْغَبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ)؛<sup>۵۶۹</sup>

و چه کسی جز افرادی که خود را به سفاقت و نادانی افکنده اند از دین و آیین ابراهیم روی گردان خواهد شد؟

در این دو آیه کلمه «رغب» به معنای اعراض و رو برگرداندن است.

در حدیث معروفی نیز آمده است که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

النكاح سنتي فمن رغب عن سنتي فليس مني؛<sup>۵۷۰</sup>

ازدواج راه و روش من است، کسی که از طریقه و روش من روی برگرداند از من نیست.

از این حدیث علاوه بر آن که محل شاهد ماست، استفاده می شود که اعراض از سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله

اعراض از خود پیامبر اکرم است.

البته ما خواهیم خواند که به برکت حبّ و اطاعت رسول خدا صلی الله علیه وآله، انسان از او می شود و این مطلب را از

کتاب و سنت ثابت خواهیم کرد، در اعراض نیز همین طور است که اگر انسان از آن حضرت اعراض کرد از او نخواهد

بود.

پس اگر پیامبر اکرم فرموده باشند که اعراض کننده از سنت من، از من نخواهد بود، حال آن کسی که از اهل

بیت او اعراض کند چگونه خواهد بود؟ آیا او می تواند ادعا کند که من از رسول الله و از اُمت آن بزرگوار هستم؟

از این روست که اگر کسی از ائمه عليهم السلام اعراض کند. «مارق» خواهد بود.

### «مروق» در لغت

لغویان کلمه «مروق» را به معنای «خروج» گرفته اند. به نظر می رسد، مروق از خروج اخص باشد و مطلق

الخروج نیست؛ بلکه خروج خاصی است. جوهری می نویسد:

مرق السهم من الرمية مروقاً، أي خرج من الجانب الآخر ومنه سميت الخوارج مارقة،

لقوله عليه السلام: يمرقون من الدين كما يمرق السهم من الرمية.<sup>۵۷۱</sup>

۵۶۸. سوره مریم (۱۹): آیه ۴۶.

۵۶۹. سوره بقره (۲): آیه ۱۳۰.

۵۷۰. الکافی: ۵ / ۴۹۶. حدیث ۵، بحار الأنوار: ۲۲ / ۱۲۴، حدیث ۹۴، فتح الباری: ۹ / ۹۶.

کلمه «مرق» در جایی به کار می رود که چیزی در جایی ثابت، مستقر و استحکام دارد، سپس از آن جا جدا گردد و دیگر برنگردد. در حدیث صحیح امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

أمرتُ بقتال الناکثین والقاسطین والمارقین.<sup>۵۷۲</sup>

در حدیث دیگری پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به ام سلمه فرمود:

اسمعی یا أم سلمة، قولي واحفظی وصیتی واشهدی وأبلغی (أن علیاً) هذا أخی فی الدنيا والآخرة، نیط لحمه بلحمی ودمه بدمی، منی ابنتی فاطمة ومنه ومنها ولدای الحسن والحسین، وعلی أخی وابن عمی ورفیقی فی الجنة، وهو منی بمنزلة هارون من موسی غیر أنه لا نبی بعدی... یا أم سلمة! علی یقاتل الناکثین والقاسطین والمارقین بعدی.<sup>۵۷۳</sup>

ابن تیمیه این حدیث را چون قتل طلحه، زبیر، معاویه و اتباعشان را واجب می کند، انکار کرده است؛<sup>۵۷۴</sup> ولی هیچ راهی برای خدشه در سندش وجود ندارد و ما آن را به طور مبسوط اثبات کرده ایم.<sup>۵۷۵</sup> منظور از ناکثین اهل جمل، و از قاسطین اهل صفین و از مارقین اهل نهروان هستند.<sup>۵۷۶</sup> مارقین جزء اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام بودند. به تعبیر ما، این ها در ولایت امیرالمؤمنین داغ بودند و به گونه ای استحکام داشتند، ولی مروق پیدا کردند و از ولایت و دین خارج شدند؛ به گونه ای که اهل سنتی که از ناکثین و قاسطین دفاع می کنند به ضلالت و گمراهی اهل نهروان قائل اند و گمراهی آن ها بین مسلمانان متفق علیه است. این ها کسانی بودند که در ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام استحکام و استقرار داشتند، اما طوری عوض شدند که در شهادت امیرالمؤمنین، امام حسن مجتبی و سیدالشهدا علیهم السلام دست داشتند، آنان از اهل بیت - در واقع از دین - برگشتند که تا برهه ای از زمان آلت دست بنی امیه بودند و بعدها به جان هم افتادند. آری، ضلالت خوارج بین همه فرقه ها متفق علیه است؛ حتی ابن تیمیه قبول دارد که اهل نهروان گمراه و از دین خارج هستند و باید با این ها برخورد و مبارزه می شد و از بین می رفتند. پس کار انسان بدین جا منتهی می شود که هر گاه از اهل بیت علیهم السلام رو برگرداند حکم اهل نهروان را خواهد یافت.

۵۷۱. صحاح اللغة: ۴ / ۱۵۵۴، لسان العرب: ۱۰ / ۳۴۱، قاموس المحيط: ۳ / ۲۸۲.

۵۷۲. الخصال: ۱۴۵، عیون اخبار الرضا علیه السلام: ۱ / ۶۶ حدیث ۳۴۱، المسترشد: ۲۶۹، حدیث ۷۹، بحار الأنوار: ۲۹ / ۴۳۴، حدیث ۱۹ و ۲۰، کنز العمال:

۱۱ / ۲۹۲، حدیث ۳۱۵۵۲ و ۳۱۵۵۳، المعجم الأوسط: ۸ / ۲۱۳، الکامل: ۲ / ۲۱۹، تاریخ مدینه دمشق: ۴۲ / ۴۶۹.

۵۷۳. مناقب الإمام امیرالمؤمنین علیه السلام: ۱ / ۳۵۵، التحصین: ۶۲۸، گفتنی است که در تاریخ مدینه دمشق: ۴۲ / ۴۷۰ و ۴۷۱، نیز قسمت هایی از این حدیث آمده است.

۵۷۴. منهاج السنة: ۶ / ۱۱۲.

۵۷۵. ر.ک: محاضرات فی الاعتقادات: ۲ / ۸۰۵.

۵۷۶. مناقب الإمام امیرالمؤمنین علیه السلام: ۲ / ۵۴۴، حدیث ۱۰۵۱، کنز العمال: ۱۱ / ۲۹۲، حدیث ۳۱۵۵۳، تاریخ مدینه دمشق: ۴۲ / ۴۶۹.

شاید کسی بگوید که اهل صفین و اهل جمل نیز بر امام زمانشان قیام کردند، پس چطور نسبت به آن ها ناکثین و قاسطین تعبیر شده است؟

به عبارت دیگر چنان که در شرح عبارت: «وَمَنْ حَارَبَكُمْ مُشْرِكٌ» خواهد آمد، از محاربان با امیرالمؤمنین علیه السلام - یعنی اهل جمل و صفین - به «مشرکان» تعبیر شده است، اما از اهل نهروان به «مارقین» تفاوت این دو بیان بایستی روشن شود.

ملازمان با ائمه

وَاللَّازِمُ لَكُمْ لَاحِقٌ؛

و کسی که ملازم شما باشد لاحق است.

ملازم یعنی چه؟

لاحق یعنی چه؟

لاحق به چه کسی؟ به کجا؟

پر واضح است که معنای ملازمت در این جا، ملازمت به جسم نیست. می گویند: فلانی ملازم فلانی است؛ یعنی همیشه باهم هستند.

پس مقصود از ملازمت، ملازمت معنوی است؛ یعنی از نظر اعتقادی، عملی و اخلاقی متابعت داشتن و همراه ائمه علیهم السلام بودن.

بدیهی است که این متابعت، فرع معرفت است، از این رو هر چه معرفت انسان به آن بزرگواران بیشتر باشد، متابعت و پیروی بیشتر خواهد بود. اگر شما بخواهید از کسی پیروی بکنید و او را بر حق بدانید هرچه معرفت شما بر حقانیت او بیشتر بشود التزامتان به متابعت از او بیشتر خواهد بود. از این رو مراتب معرفت و بالتبع اطاعت و متابعت مختلف است.

شاهد بر این معنا آیه قرآن مجید است، آن جا که می فرماید:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ)<sup>۵۷۷</sup>

ای کسانی که ایمان آورده اید! تقوای خدا پیشه کنید و با صادقان و راستگویان باشید.

این خطاب، تا روز قیامت به همه مؤمنان است که با راستگویان باشند. معلوم است که منظور، بودن جسمی نیست؛ بلکه بودن معنوی است؛ یعنی متابعت و پیروی در عقیده، فکر، رأی و عمل.

هم اینک در محاورات عرفی نیز همین گونه است که می گویند: فلانی با فلانی است؛ یعنی در عقیده و نظر با او موافق است.

بنابراین، وقتی من صادقان را شناختم که چه کسانی هستند مأمورم که با آن ها باشم، و هرچه معرفت من به آن ها بیشتر باشد با آن ها بیشتر خواهم بود و از آن ها جدا نخواهم شد.

۵۷۷. سوره توبه (۹): آیه ۱۱۹.

از طرفی وقتی طبق احادیث فریقین ثابت شد که مراد از صادقان ائمه اطهار علیهم السلام هستند<sup>۵۷۸</sup> روشن می گردد که خداوند متعال به ما امر کرده که از نظر معنوی، با آن بزرگواران باشیم. از طرف دیگر اطاعت از آن ها، اطاعت مطلق خواهد بود، چون فرمود: «با راستگویان باشید» و فرمود: در کجا، در چه بابی از ابواب فقه، یا تفسیر یا حدیث و در چه زمانی و در چه مکانی با آن بزرگواران باشید و این بیان اطلاق دارد؛ یعنی در همه افعال، اقوال، ترک ها، حرکات، سکنتات، عقاید، احکام، سنن و آداب با آنان باشید. از این رو ما با این آیه بر عصمت ائمه علیهم السلام استدلال کردیم، چون امر به بودن با آنان به نحو اطلاق است و هیچ قیدی ندارد.

از این جاست که در روایتی پیشوای هشتم امام رضا علیه السلام به ابن ابی محمود فرمود:

**يابن ابي محمود! اذا أخذ الناس يميناً وشمالاً فالزم طريقتنا، فإنه من لزما لزمانه ومن فارقنا فارقناه...؛<sup>۵۷۹</sup>**

ای پسر ابی محمود! هر گاه مردم به سمت چپ و راست رفتند تو ملازم راه ما باش؛ چرا که اگر کسی ملازم ما باشد، ما ملازم او خواهیم بود و هر که از ما جدا شود، از او جدا خواهیم شد. معلوم می شود قضیه طرفینی است که اقبال از یک طرف، اقبال از طرف دیگر را در پی دارد، و این نظیر کلام خداوند متعال است که می فرماید:

**(فَادْكُرُونِي اُدْكُرْكُمْ)<sup>۵۸۰</sup>؛**

پس مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم.

از دقت در استعمال کلمه ملازمت در موارد مختلف نکته دیگری کشف می شود که ملازمت به معنای واقعی و حقیقی به مخلوط شدن می انجامد، اگر کسی با کسی ملازم بود، او محسوب می شود و به تعبیر بعضی ها یکی می شوند. از این رو در لغت آمده است: **لَا زَمَهُ أَى عَانَقَهُ** و معانقه را ملازمه گفته اند. در لسان العرب چنین آمده است:

**... وعانقه معانقه وعاناقاً: التزمه فادنى عنقه من عنقه...<sup>۵۸۱</sup>**

وقتی دو نفر با هم با محبت معانقه می کنند، به هم می چسبند و گویی نمی خواهند از هم جدا شوند و یکی می شوند.

پس التزام به معنای اعتناق آمده است. از این رو در کعبه به «الملتزم» می روند و قسمتی از کعبه را بغل می کنند و به آغوش می گیرند. التزام به این معنا باز محبت می خواهد که داعی و محرک اصلی آن حب است که به

۵۷۸. بصائر الدرجات: ۵۱، حدیث ۱ و ۲، الکافی: ۱ / ۲۰۸، حدیث ۱، بحار الانوار: ۲۴ / ۳۰، شواهد التنزیل: ۱ / ۳۴۱، حدیث ۳۵۷.

۵۷۹. عیون اخبار الرضا علیه السلام: ۲ / ۲۷۲، حدیث ۶۳ بحار الانوار: ۲ / ۱۱۵، حدیث ۱۱، وسائل الشیعه: ۲۷ / ۱۲۸، حدیث ۳۳۳۹۴، بشاره المصطفی: ۳۴۰ - ۳۴۱.

۵۸۰. سوره بقره (۲): آیه ۱۵۲.

۵۸۱. لسان العرب: ۱۰ / ۲۷۲، تاج العروس: ۱۳ / ۳۶۳.

این جا می انجامد. در واقع حبّ است که معرفت در پی دارد، یا بگویید: معرفت است که حبّ در پی دارد. هنگامی که متابعت پیدا می شود و این متابعت به نحوی می گردد که به التزام و آن گاه به یکی شدن می انجامد.

درباره جناب سلمان آمده است که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

### سلمان منّا أهل البيت؛<sup>۵۸۲</sup>

سلمان از ما اهل بیت است.

به راستی سلمان فارسی چه کرده که این سخن درباره او گفته شده است؟

بنابر آن چه گذشت، التزام عملی؛ یعنی اطاعت و متابعت لازم است که هر چه بیشتر باشد برای انسان قرب

بیشتر می آورد. شاهد این مطلب از قرآن کریم این آیه است که می فرماید:

**﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ﴾<sup>۵۸۳</sup>**

بگو: اگر خدا را دوست دارید از من پیروی کنید تا خداوند نیز شما را دوست بدارد.

این نیز طرفینی است، مرا دوست بدارید، از من متابعت کنید آن گاه خدا شما را دوست می دارد.

محبت، متابعت می آورد، وقتی متابعت تحقق پیدا کرد، از طرف محبوب محبت شروع می شود ناگزیر هر چه

محبت بیشتر شد، متابعت بیشتر می شود و به مقام «منّا» می رسد.

بعضی از بزرگان به عصمت جناب سلمان قائلند که البته معنای این عصمت باید روشن شود.

مصدق تام این ارتباط در بین اهل بیت، پیامبر اکرم و امیر مؤمنان علی علیهم السلام بوده است که چگونه حضرت

امیر با پیامبر اکرم متابعت، ملازمت و التزام داشتند؟

قثم بن عباس، برادر عبدالله بن عباس است، از او پرسیدند: چطور شده که پسر عمویان علی علیه السلام از همه

شماها به پیامبر نزدیک تر و مقرب تر است وارث پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله شده است؟

در پاسخ می گوید:

**لأنّه كان أولنا برسول الله صلی الله علیه وآله لحوقاً وأشدنا به لزوقاً؛<sup>۵۸۴</sup>**

زیرا که او در میان ما نخستین کسی بود که به پیامبر خدا صلی الله علیه وآله پیوست و بیشتر از همه ما همراه

پیامبر و ملازم آن حضرت بود.

طبیعی است که هر چه این چسبیدن بیشتر و شدیدتر باشد، همان اندازه نتیجه، برکت و ثمره خواهد داشت.

در احوالات علما تا همین اواخر همین گونه بوده، ولی در زمان ما کم شده است که برخی از شاگردان با استاد

ملازمت داشتند؛ یعنی علاوه بر این که در درس حاضر می شوند در جلسه خانه نیز حاضر می شوند و در مسافرت نیز

۵۸۲. عیون اخبار الرضا علیه السلام: ۱ / ۷۰، حدیث ۲۸۲، مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام: ۲ / ۳۸۴، حدیث ۸۵۸، بحار الأنوار: ۱۱ / ۳۱۲ - ۳۱۳.

۵۸۳. سوره آل عمران (۳): آیه ۳۱.

۵۸۴. الفصول المختاره: ۲۴۶، الطرائف: ۲۸۴، بحار الأنوار: ۳۸ / ۲۷۱، المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۲۵، المصنّف: ۸ / ۳۴۸، السنن الكبرى: ۵ / ۱۳۹،

حدیث ۸۴۹۴، المعجم الكبير: ۱۹ / ۴۰، کنز العمال: ۱۳ / ۱۴۳، حدیث ۳۶۴۴۷. در برخی از منابع به جای «لزوقاً»، «لصوقاً» آمده است.

همراه استادند، حتی از یکی از اساتیدم راجع به میرزا محمد تقی شیرازی شنیدم که هر وقت استادش فاضل اردکانی می خواست به حمام برود او حاضر می شد و با ایشان همراهی می کرد، حتی بقیچه استاد را برمی داشت که هم پیرمرد بود و به کمک نیاز داشت و هم حق استادی را ادا می کرد و هم مطلب یاد می گرفت.

آری، امیر مؤمنان علی علیه السلام به خانه پیامبر خدا صلی الله علیه وآله می رفتند و هم چنین رسول الله صلی الله علیه وآله به خانه حضرت امیر می رفتند و مطالبی گفت و گو می شد، آن حضرت می فرماید:

**... وقد كنت أدخل على رسول الله صلى الله عليه وآله كل يوم دخله وكل ليلة دخله فيخيلني فيها أدور معه حيث دار، وقد علم أصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله أنه لم يصنع ذلك بأحد من الناس غيري، فربما كان في بيتي يأتيني رسول الله صلى الله عليه وآله، أكثر ذلك في بيتي. وكنت إذا دخلت عليه بعض منازل أخواني وأقام عني نسائه فلا يبقى عنده غيري، وإذا أناني للخلوة معي في منزلي لم تقم عني فاطمة ولا أحد من بني، وكنت إذا سألته أجابني وإذا سكت عنه وفيت مسألتي ابتدأني...؛<sup>٥٨٥</sup>**

من با پیامبر خدا صلی الله علیه وآله روزی دو مرتبه، یک مرتبه در روز و یک مرتبه در شب ملاقات داشتم... . این همان ملازمه است، آیا معرفتی که امیرالمؤمنین نسبت به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله داشتند. با معرفتی که دیگران داشتند مساوی بود؟ آیا حبی که آن حضرت داشتند با حب دیگران مساوی بود؟

طبیعی است آن چه که به امیرالمؤمنین علیه السلام رسید عشری از اعشارش به دیگران نرسید. عبدالله بن عباس گوید: علم و دانش به ده قسم تقسیم شد، نه قسم آن در نزد علی علیه السلام بود و یک قسم آن بین ما تقسیم شد و آن حضرت در این یک قسم تقسیم شده نیز با ما شریک است.<sup>٥٨٦</sup>

این امر بدیهی است. کجای آن غلو، بی مدرک و بی منطق است؟ شما ملاحظه کنید که حب، انسان را به کجا می رساند، که در روایات اهل سنت نیز آمده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به حسنین علیهما السلام اشاره می کنند و می فرمایند:

**من أحبني وأحب هذين وأباهما وأمهما كان معي في درجتي؛<sup>٥٨٧</sup>**

کسی که من، این دو و پدر و مادر این دو را دوست داشته باشد در روز قیامت با من و در رتبه من خواهد بود. برخی نمی توانند این مطالب را تحمل بکنند که حب اهل بیت چنین نتیجه ای دارد. بنابر آن بیانی که گذشت، قطعاً حب همین نتیجه را دارد که انسان در درجه پیامبر خدا صلی الله علیه وآله خواهد بود.

---

٥٨٥ . الكافي: ١ / ٦٤، حدیث ١٠، الاعتقادات، شیخ صدوق: ١٢١، الخصال: ٢٥٧، بحار الأنوار: ٢ / ٢٢٨، حدیث ١١.  
٥٨٦ . النجاة فی القيامة فی تحقیق أمر الإمامه: ١٦٢، ابن میثم بحرانی، مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول: ١٦٩، ینابيع الموده: ١ / ٢١٣ و ٢ / ١٧١ و ٣ / ١٤٤ و ٢١٠ و ٢٢١، الاستیعاب: ٣ / ١١٠٤، أسد الغابه: ٤ / ٢٢، سبل الهدی والرشاد: ١١ / ٢٨٩، تهذیب الأسماء واللغات: ١ / ٣٤٦.  
٥٨٧ . المناقب، ابن شهر آشوب: ٣ / ١٥٣ و ١٥٤، العمده: ٢٧٤، حدیث ٤٣٦، ذخائر العقبی: ٩١، بحار الأنوار: ٢٣ / ١١٦، حدیث ٢٧، مسند، احمد بن حنبل: ١ / ٧٧، کنز العمال: ١٣ / ٦٣٩، حدیث ٣٧٦١٣.

## کوتاهی کنندگان در حق ائمه والمُقَصِّرُ فِي حَقِّكُمْ زَاهِقٌ؛

هر کس در حق شما کوتاهی کند، نابود است.

کلمه «قصر» در لغت عربی، هم متعدی به خودش آمده و هم متعدی به حرف جرّ. و آن گاه معنای قصر به لحاظ حرف جرّ مختلف می شود.

اگر قصر خودش متعدی باشد به معنای محدود کردن،

اگر توسط حرف جرّ «من» باشد به معنای نقصان،

اگر با حرف «علی» تعدیه شود به معنای اکتفا کردن،

اگر با حرف «عن» تعدیه شود به معنای عجز و ناتوانی،

و اگر با حرف «فی» تعدیه شود به معنای «کوتاهی کردن عمدی» خواهد بود.<sup>۵۸۸</sup>

**المُقَصِّرُ فِي حَقِّكُمْ**، یعنی کسی که در شناخت ائمه علیهم السلام کوتاهی کند ناگزیر از ملازم بودن با آنان محروم

خواهد بود. شاید اتم مصادیق ملازمت جناب سلمان باشد که به آن بزرگواران چنین ملحق شد و از اهل بیت گشت.

زراره گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود:

**أدرک سلمان العلم الأوّل والعلم الآخر وهو بحر لا ينزح وهو منّا أهل البيت بلغ من علمه**

**أنّه مرّ برجل فی رهط...<sup>۵۸۹</sup>**

پس مقصّر در حق اهل بیت علیهم السلام نمی تواند به آن جا برسد که معرفت داشته باشد، قهراً تبعیت، اطاعت و

انقیاد نخواهد داشت. از این رو بین او و ائمه فاصله زیاد خواهد شد و او از آن بزرگواران دور خواهد بود.

توضیح مطلب این که انسان یا عالم است یا جاهل، و جاهل نیز یا قاصر است و یا مقصّر. جاهل قاصر در

زمان های گذشته وجود داشته، اما در زمان فعلی جاهل قاصر داریم یا نه؟ محلّ بحث است. شاید در این زمان چنین

افرادی بسیار اندک باشند؛ مثل کسانی که در جنگل ها زندگی می کنند و به طور کلی از هر جای دیگری منقطع

هستند و کسی به آن جا رفت و آمد ندارد و در عین حال انسان هستند.

پس اصل وجود جاهل قاصر را به نحو موجه جزئی نمی شود منکر شد، اما جاهایی که کم ترین تمدنی را دارا

هستند ادّعی جاهل قاصر مشکل است.

البته ما فعلاً بحث صغروی نداریم، ما می گوئیم: اگر کسی واقعاً قاصر و از شناخت خداوند متعال، یا پیامبر اکرم،

یا ائمه و یا هر معرفتی از معارف دینی عاجز باشد بر حسب قواعد با چنین جاهلی جور دیگری رفتار می شود و خدا

خودش می داند که چگونه رفتار کند، به ما مربوط نیست.

۵۸۸. ر.ک: المفردات فی غریب القرآن: ۴۰۵.

۵۸۹. الاختصاص: ۱۱، بحار الأنوار: ۲۲ / ۳۷۳، حدیث ۱۱ به نقل از رجال کشی: ۸. این روایت در الطبقات الكبرى: ۴ / ۸۵ و ۸۶ نیز به سند دیگری از

امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل شده و در آن آمده است: «کان بحراً لا ینزف».

سخن در جاهل مقصّر است که تکلیف وی چیست؟

اگر کسی جاهل باشد و بداند که جاهل است و از روی عمد در پی معرفت و علم نباشد و در تاریکی جهل باقی بماند چنین فردی از نظر شرعی، عقلی و عقلایی مورد مذمت است و معذور نخواهد بود.

شاهد این مطلب این است که وقتی انسان دچار کمترین سردرد می شود، برای مداوای آن اقدام می کند تا این درد را برطرف کند. اگر در آبادی محل زندگی طبیعی یا داروخانه ای نباشد می پرسد و به نزدیک ترین آبادی که در آن جا طبیب یا دارو وجود دارد به هر وسیله ای خود را می رساند.

آری، کمترین سردرد انسان را به حرکت وامی دارد، که اگر حرکت نکند هم خودش، خویشتن را ملامت می کند و هم دیگران او را سرزنش می نمایند.

به راستی آیا به دست آوردن معرفت دینی و رسیدن به یکی از حقایق معنوی به قدر یک سردرد نباید برای انسان داعویّت و محرکیت داشته باشد؟

بدیهی است که اگر انسان جاهل برای به دست آوردن معرفت - با فرض تمکّن - حرکت نکند و ادّعی عجز نماید، از او قبول نمی کنند و ملامتش می نمایند.

از طرفی، برخی جاهل هستند، اما نه تنها به جهلشان و به جاهل بودنشان جاهل اند؛ بلکه خود را عالم هم می دانند. از این رو آنان هرگز سؤال نمی کنند؛ مثل کسی که در مسیری با همّت و جدّیت حرکت می کند تا به مگّه برسد، غافل از این که این راه، راه هندوستان است، نه حجاز؛ ولی معتقد است که این راه به مگّه منتهی می شود و از احدی نمی پرسد که راه مگّه، کجاست و با کمال جدّیت همین راه را ادامه می دهد؛ چرا که او احتمال اشتباه نمی دهد که از کسی بپرسد.

مگر کسی در بین راه به او برسد، از او بپرسد که کجا می روی؟ در این صورت او از جهل مرکّب به جهل بسیط وارد خواهد شد تا بعد او را دانشمندی از جهل بیرون بیاورد و دستش را بگیرد و واقعاً او را در راهی قرار دهد که به حجاز منتهی می شود.

### جهالت مردم درباره اهل بیت

مردم در خصوص اهل بیت علیهم السلام چند گروه هستند:

۱. کسانی که ملازم آن بزرگواران هستند که ما از آن ها به شیعیان تعبیر می کنیم؛ همان کسانی که به اهل بیت علیهم السلام معرفت دارند و حق آن ها را شناختند و در پی این معرفت، از آن بزرگواران تبعیّت و اطاعت کردند و در این تبعیّت و اطاعت و انقیاد باقی ماندند که واقع معنای تشیع نیز همین است.

۲. کسانی که از آنان رو برگرداندند و جدا شدند که قدر متّینّ از این ها خوارج هستند که در معنای مروق بیان شد که مطلق الخروج نیست، گرچه در لغت این طور گفته باشند.

این ها کسانی بودند که خوب قرآن می خواندند، عبادت می کردند و نمازهای با خضوع و خشوع به جا می آوردند.

در روایتی آمده است: روزی پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در جمع اصحاب در مسجد نشسته بودند، در این حال شخصی وارد شد و به آن ها سلام نکرد و گذشت و آن طرف مسجد به نماز ایستاد. حضرت فرمودند: چه کسی بلند می شود او را به قتل برساند؟

ابوبکر گفت: من ای رسول خدا!

وقتی دست به شمشیر برد، دید که آن مرد مشغول نماز است؛ چه نماز با خشوعی! گفت: عجب، کسی که چنین نماز می خواند من او را به قتل برسانم؟ آن گاه برگشت.

دوباره پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود: چه کسی می رود این شخص را به قتل برساند؟!

عمر گفت: من ای رسول خدا!

او چون اولی رفت و دید نماز می خواند و او را به قتل نرساند.

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله برای بار سوم فرمودند: چه کسی او را به قتل می رساند؟

امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمودند: من ای رسول خدا!

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمودند:

### أنت إن أدرکتہ؛

این کار توست به شرطی که او را پیدا کنی.

وقتی حضرت علی علیه السلام رفت، او رفته بود.

حضرت فرمودند:

### لو قتل ما اختلف من أمتی رجالان؛

اگر او کشته می شد دو نفر در میان امت من با هم اختلاف پیدا نمی کردند.

آن گاه درباره این شخص فرمودند:

إِنَّ هَذَا وَأَصْحَابَهُ يَقْرَأُونَ الْقُرْآنَ لَا يَجَاوِزُ تَرَاقِيهِمْ يَمْرُقُونَ مِنَ الدِّينِ كَمَا يَمْرُقُ السَّهْمُ  
مِنَ الرَّمِيَّةِ ثُمَّ لَا يَعُودُونَ فِيهِ.<sup>۵۹۰</sup>

با توجه به این روایت معلوم می شود که ابوبکر و عمر نسبت به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله چه اندازه اخلاص داشتند و چه قدر به نبوت و حقانیت آن حضرت معتقد بودند و از اوامر حکمت آمیز آن حضرت که باید بی چون و چرا اطاعت بشود، پیروی می کردند.

آری، این گونه افراد اصلاح پذیر نیستند و چاره ای جز شمشیر ندارند.

۳. غلات: این ها کسانی هستند که محبتشان - به زعم خودشان - نسبت به اهل بیت علیهم السلام آن ها را به غلّ وادار کرده است که به الوهیت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله قائل شده اند و نسبت به برخی از ائمه به نبوت قائل شده اند و برخی دیگر به الوهیت آنان قائل شده اند.

۵۹۰. مسند، احمد بن حنبل: ۳ / ۱۵، مسند ابویعلی: ۱ / ۹۱ و ۷ / ۱۶۹، الإصابه: ۲ / ۳۴۱، مجمع الزوائد: ۶ / ۲۲۷.

۴. کسانی که رسماً با اهل بیت علیهم السلام دشمنی می کنند، که از آن ها به «نواصب» تعبیر می شود.  
۵. کسانی که مقام اهل بیت علیهم السلام را کمتر از آن چه که هستند، قائلند و ائمه را با کسانی که به امامت آن ها معتقد هستند، مساوی می دانند.

گفتنی است ما در مقدمات بحث درباره غلو و تقصیر به تفصیل سخن گفتیم و معنای غلو و تقصیر را بیان کردیم. ما از روایات استخراج کردیم که منظور اهل بیت علیهم السلام از غلو و تقصیر چیست و در نهایت در این زمینه سخنی از علامه مجلسی رحمه الله نقل کردیم.<sup>۵۹۱</sup>

کوتاه سخن این که باید ائمه علیهم السلام را بشناسیم، چون متابعت بدون شناخت و معرفت معنا یا فایده ندارد و معرفت هر کسی از طریق خود او بهتر است تا از طریق دیگری. بهتر است انسان از خود شخص بپرسد، اگر راستگو باشد واقعیت را بگوید، چرا به دیگران مراجعه کنیم که دیگران بعضی از روی غرض، بعضی از روی حب، بعضی از روی حسد، بعضی با گمان، بعضی از روی حدس و بعضی با سوءظن او را معرفی خواهند کرد.

اما اگر خود شخص، خودش را معرفی کند و راست بگوید، مدرک و حجت خواهد بود. درباره پیامبر اکرم و ائمه اطهار علیهم السلام نیز چنین است. شکی نیست که ائمه علیهم السلام دارای حالات و مقاماتی بودند و فضایی داشتند و صادق القول بودند که همه این ها از امور مسلمة و طبق روایات معتبری به ما رسیده است.

بنابراین سه مقدمه، اگر روایت معتبری حاکی از شأنی از شئون امام علیه السلام باشد که این شأن با موازین شرعی و عقلی منافات نداشته باشد ما موظفیم طبق آن روایت به امام علیه السلام معتقد بشویم، مگر این که کسی در این مقدمات مناقشه داشته باشد که اگر معاند نباشد او را تفهیم می کنند و مناقشه اش برطرف می شود.

به نظر می رسد هیچ شیعی حتی غیر شیعی منصف در هیچ یک از این مقدمات مناقشه نمی کند. بنابر آن چه گذشت ما نمی توانیم مقامات و منازل ائمه علیهم السلام را با عقول قاصر خودمان تعیین کنیم و حدّ و حدودی برای آن ها قرار بدهیم که اگر بیش از آن حدّ به نظر رسید آن را به غلو نسبت دهیم.

پس همه این مطالب را باید در نظر داشت و اگر جز این باشد مقصّر خواهیم بود و مقصّر نیز زاهق خواهد بود، چرا زاهق؟

کلمه «زهق» یعنی هلك، تلف و بطل.<sup>۵۹۲</sup>

سرّ مطلب در اصل وجوب نصب امام است. ما بنابر مبانی عدلی نصب امام را بر خداوند متعال واجب دانستیم و معرفت امام از نظر عقلی و نقلی واجب است. در حدیث قطعیّ الصدور آمده که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمودند:

**من مات ولم يعرف إمام زمانه مات میتة جاهلیة؛**<sup>۵۹۳</sup>

۵۹۱. ر.ک: جلد یکم، صفحه ۷۸ - ۸۸ از همین کتاب.

۵۹۲. کتاب العین: ۳ / ۳۶۳، صحاح اللغة: ۴ / ۱۴۹۳، لسان العرب: ۱۰ / ۱۴۷، قاموس المحيط: ۳ / ۲۴۳، مجمع البحرین: ۲ / ۲۹۸، تاج العروس: ۱۳ / ۲۰۴.

۵۹۳. این حدیث با متون متفاوتی در منابع بسیاری آمده است از جمله:

المحاسن: ۱ / ۱۵۴، حدیث ۷۹، الامامة والتبصرة: ۲، کفایة الأثر: ۲۹۶، وسائل الشیعة: ۱۶ / ۲۴۶، حدیث ۲۳، المناقب، ابن شهر آشوب: ۱ / ۲۱۲ و ۳ / ۱۸، الکافی: ۱ / ۳۷۷، حدیث ۳، الخصال: ۴۷۹، عیون اخبار الرضا علیه السلام: ۲ / ۵۹، حدیث ۲۰، کمال الدین: ۴۰۹، بحار الأنوار: ۳۲ / ۳۲۱، حدیث ۲۹۲.

کسی که بمیرد و امام زمانش را نشناسد به مرگ جاهلیت مرده است.

طبیعی است اگر کسی بر معرفت و تبعیت از روی معرفت کوتاهی کند، مرگ او، مرگ جاهلی خواهد بود و آن مساوی با زهوق و تلف شدن است.

پس وقتی حکمت نصب امام در امت معلوم شد و فایده معرفت امام را دانستیم خواهیم فهمید که عدم معرفت چه نتیجه ای در پی دارد. در حدیث دیگری پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می فرماید:

**إِنَّمَا مِثْلُ أَهْلِ بَيْتِي فَيَكُمُ كَمِثْلِ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجَى وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا هَلَكَ؛**<sup>۵۹۴</sup>

همانا مثل اهل بیت من در میان شما (امت) مانند کشتی نوح علیه السلام است کسی که بر کشتی سوار شود، نجات می یابد و کسی که از سوار شدن خودداری کند هلاک خواهد شد.

رکوب در سفینه اهل بیت، یعنی با اهل بیت بودن و ملازمت با آنان، مساوی با نجات است و عدم ملازمت مساوی با هلاکت است. بنابراین، بودن با صادقان ملازمت با آن هاست.

به عبارت دیگر، وقتی راه نجات و فلاح و صلاح به راه اهل بیت منحصر شد، پس هر راه دیگری جز راه آن بزرگواران باطل است.

#### فقط اهل بیت حق اند

از این روست که علامه حلی رحمه الله نقل می کند که از خواجه نصیر الدین طوسی رحمه الله سؤال شد: برای چه شما قائلید که راه به اهل بیت منحصر است و جز راه آنان، راه دیگری نیست؟

پاسخ داد: ما دو حدیث را با هم جمع بکنیم این طور می شود. از طرفی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمودند:

**سَتَفْتَرِقُ أُمَّتِي عَلَى ثَلَاثٍ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً، وَاحِدَةٌ نَاجِيَةٌ وَالْبَاقُونَ فِي النَّارِ؛**<sup>۵۹۵</sup>

به زودی امت من به هفتاد و سه گروه پراکنده می شوند، که یکی از آن ها نجات می یابد و بقیه در آتشند.

از طرف دیگر فرمودند:

**إِنَّمَا مِثْلُ أَهْلِ بَيْتِي فَيَكُمُ كَمِثْلِ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجَى وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا هَلَكَ؛**

همانا مثل اهل بیت من در میان شما (امت) مانند کشتی نوح علیه السلام است کسی که بر کشتی سوار شود، نجات می یابد و کسی که از سوار شدن خودداری کند هلاک خواهد شد.

---

العمدة: ۴۷۱، حدیث ۹۹۱، مسند، احمد بن حنبل: ۴ / ۹۶، مجمع الزوائد: ۵ / ۲۲۴، مسند ابی داود: ۲۵۹، المعیار والموازنه: ۲۴، المصنّف: ۸ / ۵۹۸، حدیث ۴۲، مسند ابی یعلی: ۱۳ / ۳۶۶، حدیث ۷۳۷۵، صحیح ابن حبان: ۱۰ / ۴۳۴، المعجم الکبیر: ۱۹ / ۳۸۸، المعجم الأوسط: ۶ / ۷۰، کنز العمال: ۱ / ۱۰۳، حدیث ۴۶۴.

۵۹۴. برای آگاهی از منابع این حدیث شریف ر.ک: جلد یکم، صفحه ۴۳۵ از همین کتاب.

۵۹۵. قریب به همین مضمون در مصادر زیر موجود است:

کفایة الاثر: ۱۵۵، المناقب، ابن شهر آشوب: ۲ / ۲۷، الطرائف: ۴۳۰، الصراط المستقیم: ۲ / ۹۶، وسائل الشیعه: ۲۷ / ۵۰، حدیث ۳۰، بحار الأنوار: ۳۰ / ۳۳۷ و ۳۶ / ۳۶، حدیث ۱۹۸، عمدة القاری: ۱۸ / ۲۲۴، سنن ابی داود: ۲ / ۳۹، تحفة الاحوذی: ۷ / ۳۳۳، کنز العمال: ۱۱ / ۱۱۴، تفسیر القرطبی: ۴ / ۱۶۰، تفسیر الثعالبی: ۲ / ۹۰ و ر.ک: جلد یکم، صفحه ۲۳۶ از همین کتاب.

به راستی کدام یک از این دو حدیث از نظر سندی و دلالتی ایراد دارد؟  
در این صورت نتیجه طبیعی و روشن خواهد بود. خداوند متعال می فرماید:

(إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا)؛<sup>۵۹۶</sup>

به درستی که باطل نابود شدنی است.

ماعدای حق، هیچ است. از این روست که به دنبال این عبارات می فرماید:

وَالْحَقُّ مَعَكُمْ وَفِيكُمْ وَمِنْكُمْ وَإِلَيْكُمْ، وَأَنْتُمْ أَهْلُهُ وَمَعْدِنُهُ؛

حق با شما، در خاندان شما، از شما و به سوی شماست و شما اهل و معدن آن هستید.

وقتی بنا شد جز اهل بیت، همه باطل باشند و باطل نابود است، پس اهل بیت حق هستند، نه دیگران و حق، یکی است، نه بیشتر.

حق یعنی چه؟

حق در لغت عرب به معنای ثبوت، استحکام، صحت و مطابقت است. راغب اصفهانی در معنای واژه «حق» می نویسد:

أصل الحق المطابقة والموافقة.<sup>۵۹۷</sup>

در منابع دیگر لغوی آمده است:

وهو يدل على إحصاء الشيء وصحته، فالحق نقيض الباطل.<sup>۵۹۸</sup>

در علم فقه در کتاب بیع یکی از مسائل مقدماتی مورد بحث این است که: ما هو الحق؟

روشن است که ما در شریعت حقوق و احکامی داریم، فرق بین حکم و حق چیست؟ این بحث مفصلی دارد.

از طرف دیگر، یکی از اسماء خداوند متعال «الحق» است.

بنابراین، هر آن چه که ثابت باشد و هیچ شکی در آن راه نداشته باشد، ما از آن به «حق» تعبیر می کنیم و

شهادت می دهیم. برای نمونه می گوئیم:

إِنَّ الْمَوْتَ حَقٌّ وَالْبَعْثَ حَقٌّ وَالْجَنَّةَ حَقٌّ وَالنَّارَ حَقٌّ.

ما به این امور ثابت شهادت می دهیم، نمی شود در این امور تشکیک کرد تا چه رسد به انکار.

از سوی دیگر، «حق» نقيض «باطل» است، شیء زائل را باطل می گویند. در کتاب العین آمده است:

الحق نقيض الباطل.<sup>۵۹۹</sup>

۵۹۶. سوره اسراء (۱۷): آیه ۸۱.

۵۹۷. المفردات فی غریب القرآن: ۱۲۵، تاج العروس: ۶ / ۳۱۵.

۵۹۸. معجم مقاییس اللغة: ۲ / ۱۶.

۵۹۹. کتاب العین: ۳ / ۶.

باطل نابود است و حق ثابت و ماندنی که هیچ وقت از بین نمی رود، عوض نمی شود و همیشه محفوظ می باشد.

### حق از دیدگاه قرآن

اینک آیاتی را از قرآن کریم می آوریم تا حق و احکام آن را بیشتر بشناسیم. شما می دانید که عزیزترین خلائق از اولین و آخرین نزد خداوند متعال پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است.

خداوند متعال به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این گونه می فرماید:

(أَفَمَنْ حَقَّ عَلَيْهِ كَلِمَةُ الْعَذَابِ أَفَأَنْتَ تُنقِذُ مَنْ فِي النَّارِ)؛<sup>۶۰۰</sup>

آیا تو می توانی کسی را که درباره او عذاب قطعی شده است رهایی دهی یا کسی را که در آتش و دوزخ است بیرون بیاوری؟

به راستی ای پیامبر! تو با تمام قرب و شأنی که پیش من داری آیا می توانی این کار را بکنی؟ وقتی کلمه عذاب درباره کسی به حق و حقیقت و به تحقیق صادر شد و بر او منطبق گشت، احدی نمی تواند آن را تغییر بدهد و پس و پیش بکند، گرچه اشرف مخلوقات باشد.

پس انسان باید با خداوند متعال به گونه ای رفتار کند که رشته ارتباط قطع نشود و کلمه عذاب درباره او مصداقیت پیدا نکند که دیگر چاره ای نباشد؛ بلکه مجالی باشد که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دخالت کند.

از خصوصیات حق این است که چیزی از آن کم نمی شود و چیزی هم بر آن اضافه نمی شود. چرا؟ چون اگر چیزی از آن کم یا اضافه کنیم، آن را از حق بودن خارج کرده ایم و این مساوی است با بطلان. قرآن کریم می فرماید:

(وَلَا تَلْبَسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ)؛<sup>۶۰۱</sup>

حق را با باطل نیامیزید.

حق را باید پذیرفت و این از جمله احکام حق در قرآن مجید است که حق را در هر حال باید پذیرفت، زیر بار آن باید رفت؛ چه مطابق میل انسان باشد چه نباشد. نمی شود که به خاطر اهو و امیال یا از هر حیثی از حیثیات دیگر از حق دست برداشت. قرآن کریم می فرماید:

(وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ)؛<sup>۶۰۲</sup>

از هوا و هوس های آن ها پیروی مکن و از آن چه به حق بر تو نازل شده است، روی مگردان.

۶۰۰. سوره زمر (۳۹): آیه ۱۹.

۶۰۱. سوره بقره (۲): آیه ۴۲.

۶۰۲. سوره مائده (۵): آیه ۴۸.

افکار، آرا و انظار انسان در مقابل حق صفر و بی ارزش است. اگر تمام عالم جمع بشوند و همه متفقاً بر خلاف حق حرفی بزنند این با صفر مساوی است. همه باید پیرو حق باشند. هیچ گاه حق نمی شود تغییر پیدا کند و مطابق امیال، افکار و آرا عوض بشود. در آیه دیگری آمده است:

(وَلَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ)؛<sup>۶۰۳</sup>

اگر حق از هوس های آن ها پیروی می کرد و طبق تمایلات آن ها رفتار می نمود البته آسمان ها و زمین و هر کس در آن هاست، تباہ می شدند.

معلوم می شود کسانی که در برابر حق قرار می گیرند، داعیه فساد در روی زمین دارند. اصولاً بعد از این که معلوم شد موضوعی حق است، چون و چرا درباره آن درست نیست و معنا ندارد. در آیه دیگری می خوانیم:

(يُجَادِلُونَكَ فِي الْحَقِّ بَعْدَ مَا تَبَيَّنَ)؛<sup>۶۰۴</sup>

آن ها پس از روشن شدن حقیقت باز با تو مجادله می کنند و از اعتراض خویش دست بر نمی دارند. وقتی معلوم شد که موضوعی حق است، باید از آن اطاعت و تبعیت کرد و بدون چون و چرا مطیع آن بود و نباید درباره آن جدال نمود؛ چرا که حق عوض نمی شود، تبعیض قبول نمی کند و تغییر و تعدد پیدا نمی نماید. پس کسانی که می گویند: حق متعدد است، همه به حق می رسند، هر کسی به مقداری از حق می رسد. این خلاف نص قرآن است؛ چرا که قرآن مجید می فرماید:

(فَمَا ذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ)؛<sup>۶۰۵</sup>

آیا بعد از حق، چیزی جز ضلالت و گمراهی وجود دارد؟

یکی دیگر از خصوصیات حق این است که حق، خودش را معرفی می کند و به معرف نیاز ندارد. دیگران به توسط حق باید شناخته بشوند. حق باید برای شناخت دیگران میزان و معیار باشد، نه این که کسی معرف حق باشد؛ زیرا کسی که می خواهد حق را معرفی کند از دو حال خارج نیست. یا از روی علم حرف می زند و یا از روی گمان. اگر از روی علم حرف می زند، پس از خود حق اخذ کرده و اگر از روی گمان حرف می زند، قرآن می فرماید:

(إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا)؛<sup>۶۰۶</sup>

گمان و پندار هرگز انسان را از حق بی نیاز نمی کند و به حق نمی رساند.

از این روست که وقتی در جنگ جمل آن شخص خدمت امیر مؤمنان علی علیه السلام آمد عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! من در شک افتادم؛ در یک طرف طلحه، زبیر، عایشه و بزرگان اصحاب قرار دارند و در طرف دیگر شما و اصحابتان هستید. حق کجاست من متردد شده ام؟

۶۰۳. سوره مؤمنون (۲۳): آیه ۷۱.

۶۰۴. سوره انفال (۸): آیه ۶.

۶۰۵. سوره یونس (۱۰): آیه ۳۲.

۶۰۶. همان: آیه ۳۶.

حضرت فرمودند:

### اعرف الحق تعرف أهله؛<sup>۶۰۷</sup>

تو اول حق را پیدا کن و حق را میزان برای اشخاص قرار بده و آن گاه اهل حق را خواهی شناخت.

حضرت در روایت دیگری می فرمایند:

### اعرف الرجال بالحق لا الحق بالرجال؛<sup>۶۰۸</sup>

افراد را با ترازوی حق بشناس نه این که حق را با نگاه به افراد بشناسی.

هیچ گاه نباید گفت: چون فلانی این کار را انجام داد، پس این کار درست است، فلانی آدم درستی است که کار

درستی انجام داد.

نه، حق، دائر مدار اشخاص نیست؛ بلکه اشخاص و ارزش آن ها دائر مدار حق هستند. ما نباید به اشخاص به

جهت صرف شخصیت آن ها احترام بکنیم.

از خصوصیات دیگر حق این است که هرگز احساس تنهایی و ضعف نمی کند. اگر همه اهل عالم از حق اعراض

کنند، هیچ تأثیری بر حق ندارد، برای او اصلاً مهم نیست که تمام مردم به طرف او بیایند یا نه.

البته اگر در کنار حق نباشند، غصه می خورد، اما در حقانیت او تأثیری ندارد، قرآن کریم می فرماید:

**(وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ)؛<sup>۶۰۹</sup>**

بگو: این حق از سوی پروردگارتان برای شما آمده است؛ هر کس می خواهد ایمان بیاورد (و این حقیقت را

بپذیرد) و هر کس می خواهد کافر گردد.

بنابراین، ما باید به سوی حق برویم و طالب حق باشیم، آن را پیدا کنیم و از آن پیروی نماییم، وگرنه حق در

جای خود قرار دارد.

نباید انتظار داشته باشیم که حق به خانه ما بیاید، ما باید به خانه حق برویم. از این رو بحث شده که در داستان

سقیفه و مسائل بعدی آن، آیا امیرالمؤمنین علیه السلام موظف بودند مردم را به سوی خودشان دعوت کنند و قیام به سیف

نمایند؟

حضرت در روایتی می فرمایند:

### ... یا جابر! مثل الإمام مثل الكعبة إذ يؤتى ولا يأتي؛<sup>۶۱۰</sup>

ای جابر! مثل امام مثل کعبه است که سراغ کعبه می روند و کعبه به سراغ کسی نمی آید.

در حدیث دیگری پیامبر خدا صلی الله علیه وآله می فرمایند:

۶۰۷. انساب الاشراف: ۲۳۸ و ۲۳۹ و ۲۷۴، فیض القدير: ۱ / ۲۷۲ و ۴ / ۲۳، شماره ۴۴۰۹، تفسیر الکشاف: ۴ / ۵، تاریخ یعقوبی: ۲ / ۲۱۰.

۶۰۸. الحدائق الناضرة: ۲۵ / ۲۹۴.

۶۰۹. سوره كهف (۱۸): آیه ۲۹.

۶۱۰. كفاية الاثر: ۲۴۸، بحار الأنوار: ۳۶ / ۳۵۸، حدیث ۲۲۶.

## یا علی! أنت بمنزله الكعبة توتی ولا تأتي؛<sup>۶۱۱</sup>

ای علی! جایگاه تو همانند کعبه است که مردم باید به سراغ آن بروند و کعبه به سراغ آن ها نمی آید.

آن گاه خداوند متعال در قرآن مجید می فرماید:

(قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنِ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ)<sup>۶۱۲</sup>

بگو: ای مردم! حق از طرف پروردگارتان به سوی شما آمده، هر کس در سایه این حق هدایت یافت به سود خودش هدایت یافته و هر کس گمراه گردد به زبان خود گمراه می گردد و من وکیل شما نیستم.

آن گاه به پیامبر خدا صلی الله علیه وآله خطاب می شود:

(وَاتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَاصْبِرْ حَتَّىٰ يَحْكُمَ اللَّهُ وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ)<sup>۶۱۳</sup>

و باید تنها از آن چه به تو وحی می شود پیروی کنی و باید صبر و شکیبایی را پیشه کنی تا خداوند حکم و فرمان خود را صادر کند؛ چرا که او بهترین داوران است.

یعنی ای پیامبر! اگر به سراغ شما نیامدند، شما به وظیفه خود عمل کردی و خداوند متعال احکم الحاکمین است.

عجیب این که همیشه و در طول تاریخ بین حق و باطل کشمکش وجود داشته است، قرآن کریم می فرماید:

(كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ)<sup>۶۱۴</sup>

این گونه خداوند برای حق و باطل مثال می زند.

عجیب تر این که همیشه در همه امت ها اکثریت از حق اعراض کردند، آن جا که می فرماید:

(بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ فَهُمْ مُعْرِضُونَ)<sup>۶۱۵</sup>

اما اکثر آن ها حق را نمی دانند از آن روی گردانند.

در آیه دیگری می فرماید:

(بَلْ جَاءَهُم بِالْحَقِّ وَأَكْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ)<sup>۶۱۶</sup>

بلکه او حق را برای آنان آورده، ولی بیشتر آنان از حق ناخرسند هستند.

با توجه به این آیات به راستی آیا می شود انسان عاقل از حق خوشش نیاید؟

چرا باید حق تلخ باشد؟ که در روایتی آمده است: «الحق مرٌّ»؛ حق، تلخ است.

۶۱۱ . المسترشد: ۶۷۵، المناقب، ابن شهر آشوب: ۳ / ۳۸، الصراط المستقیم: ۳ / ۱۱۱، بحار الأنوار: ۳۹ / ۴۸، أسد الغابه: ۴ / ۳۱، ینابیع الموده: ۲ / ۸۵،

حدیث ۱۵۸.

۶۱۲ . سوره یونس (۱۰): آیه ۱۰۸.

۶۱۳ . همان: آیه ۱۰۹.

۶۱۴ . سوره رعد (۱۳): آیه ۱۷.

۶۱۵ . سوره انبیاء (۲۱): آیه ۲۴.

۶۱۶ . سوره مؤمنون (۲۳): آیه ۷۰.

چرا حق در ذائقه انسان تلخ است؟

آیا این نفس حق است که در ذائقه انسان تلخ است یا نفس خود انسان است که حق را تلخ می بیند؟

این بیان قرآن کریم است که می فرماید:

**(بَلْ جَاءَهُمْ بِالْحَقِّ وَأَكْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ)؛**

بلکه او حق را برای آنان آورده، ولی بیشتر آنان از حق ناخرسند هستند.

با استفاده از آیات قرآن مجید معلوم شد که امام و امامت چنین است، ما باید به آن شناخت پیدا کنیم و اعراض ما و عدم اعراض ما برای او نفع و ضرری ندارد و هرگز حق، از افکار، اهو و امیال ما پیروی نخواهد کرد. عجیب است که بنا به روایات تاریخ و سیره، امیر مؤمنان علی علیه السلام هیچ تغییری نکردند؛ چه آن وقتی که مردم بعد از ۲۵ سال که آن حضرت کنار بودند به ایشان رو آوردند و چه آن وقتی که مردم از آن حضرت اعراض کرده بودند، هیچ فرقی برایشان نکرده بود؛ چرا که شأن حق، چنین است و حق با اهل بیت علیهم السلام است و هرگز حق از اهل بیت و اهل بیت از حق جدا نمی شوند.

### حق با علی است

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در حدیث شریف قطعی فرمودند:

**علی مع الحق والحق مع علی؛**<sup>۶۱۷</sup>

همواره علی با حق است و حق همراه علی است.

این حدیث را بیش از ۲۰ صحابی از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله روایت کرده اند و در این زمینه ام سلمه رحمه الله علیها خیلی زحمت کشیده است.<sup>۶۱۸</sup>

در تاریخ نوشته اند: روزی معاویه در دوران حکومت خود وارد مدینه شد، همه به دیدارش رفتند، سعد بن ابی وقاص نیز در محفل حضور داشت. معاویه خواست او را در حضور جمع سبک کند. از این رو گفت: این شخص کسی است که ما را بر حقی که داریم یاری نکرد و از ما طرفداری ننمود.

سعد از معتزله صدر اسلام بود، گفت: من از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله شنیده ام که فرمودند:

**علی مع الحق والحق مع علی؛**

همواره علی با حق است و حق همراه علی است.

مگر تو بر حق بودی که من از تو طرفداری کنم؟

معاویه گفت: پیامبر چنین سخنی را کجا فرمودند؟

۶۱۷. ر.ک: جلد یکم، صفحه ۴۳۲ از همین کتاب.

۶۱۸. بنده نسبت به ام سلمه خیلی احساس ارادت می کنم تا جایی که یک سفر حج به نیابت از طرف عمّار و ام سلمه به حج مشرف شدم و یک حج کامل انجام دادم.

گفت: خانه ام سلمه.

برخواستند و به منزل ام سلمه رفتند، ام سلمه فرمود: آری، پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در منزل من در حضور این ها چنین فرمودند.<sup>۶۱۹</sup>

اهل سنت این حدیث شریف را در کتاب های خود به اسانید صحیح روایت کرده اند. حاکم نیشابوری در المستدرک علی الصحیحین بعد از نقل چند سند می گوید:

**هذه الأحادیث كلها صحيحة على شرط الشيخين ولم يخرجاه.**<sup>۶۲۰</sup>

در این احادیث جمله های ظریفی وجود دارد که حضرت دعا کردند و فرمودند:

**اللهم ادر الحق معه حيث دار؛**<sup>۶۲۱</sup>

خدایا! حق را بر گرد علی قرار بده، هر جا که هست.

امیرالمؤمنین علیه السلام در هر جایی و در هر زمانی که باشند و هر قولی بگویند و هر فعلی و حرکت و سکونی انجام دهند، حق است.

در روایت ام سلمه جمله دیگری است که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

**لن يفترقا حتى يردا على الحوض؛**

هرگز از یک دیگر جدا نخواهند شد تا کنار حوض بر من وارد شوند.

به نظر من این جمله خیلی ظریف است و نکته ای دارد. آن گاه ام سلمه می گوید: حضرت فرمودند:

**من اتبعه اتبع الحق ومن تركه ترك الحق، عهداً معهوداً قبل يومه هذا.**

اصلاً از اولین روزی که ائمه علیهم السلام به وجود آمدند چنین به وجود آمدند.

بنابر آن چه گذشت حق با اهل بیت علیهم السلام است. وقتی کلمه حق در این جا همان باشد که نقیض باطل است، پس هر چه که حق است با اهل بیت است که هر گاه بین اهل بیت و غیر آن ها به طور مطلق در هر مقوله ای، مقابله ای پیش آید، آن طرف باطل و حق، همین جاست.

و اگر مراد از کلمه حق مصادیق حق باشد که خدا، قرآن و دین باشد باز حق در اهل بیت علیهم السلام مستقر خواهد بود.

گفتمنی است که کلمه «فیکم» در این جا همانند «فی» در آیه مبارکه مودت نکته ای دارد، آن جا که می فرماید:

**(قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى)؛**<sup>۶۲۲</sup>

۶۱۹. کشف الغمّة: ۱ / ۱۴۶، کتاب الاربعین: ۹۸، بحار الأنوار: ۳۸ / ۳۶، مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام، ابن مردویه: ۱۱۸، حدیث ۱۴۴، المناقب، خوارزمی: ۱۷۷، حدیث ۲۱۴، المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۲۴، مجمع الزوائد: ۹ / ۱۳۴، المعجم الأوسط: ۵ / ۱۳۵، المعجم الصغیر: ۱ / ۲۵۵، کنز العمال: ۱۱ / ۶۰۳.

۶۲۰. المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۱۹.

۶۲۱. العمدة: ۳۰۰، کتاب الاربعین: ۹۲، بحار الأنوار: ۲۹ / ۳۴۳ و ۳۸ / ۳۵ و ۴۰ / ۷۵، الصراط المستقیم: ۱ / ۲۹۸، المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۲۴ - ۱۲۵، شواهد التنزیل: ۱ / ۲۴۶، شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: ۱۰ / ۲۷۰.

بگو: من هیچ مزدی از شما در برابر رسالتم نمی خواهم مگر این که به اهل بیتم محبت بورزید.  
یعنی حق در این جا مستقر است و محلش این جاست و این جا قرار داده شده. روزی که قضایا بر دو قسم، حق و باطل تقسیم شد حق، در این جا قرار داده شد.

امّ سلمه گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمودند:

### ومن ترک الحق، عهداً معهوداً قبل یومه هذا.

بنابراین، فقط بحث جنگ علی علیه السلام و معاویه و یا غضب ابوبکر و سقیفه نیست؛ بلکه چنین چیزی از اول این گونه مقرر و تمام شده است. از این رو که در کتاب های شیعه و سنی آمده است که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله به علی مرتضی علیه السلام فرمود:

### والایمان مخالط لحمک ودمک كما خالط لحمی ودمی؛<sup>۶۳۳</sup>

ایمان با گوشت و خونت آمیخته شده آن سان که با گوشت و خون من آمیخته شده است.  
آری، از اصل خلقت چنین بود. به راستی آیا این گونه فهمیدن و معتقد شدن به جبر می انجامد؟  
این معنا وقتی است که ما «اصالة الحقیقه» را اخذ کنیم که حق در شما خاندان است. اما اگر به مجاز اخذ کنیم می شود: «والحق فی اتباعکم» یا «والحق فی الاقتداء بکم» و درستی این تفسیر پرواضح است.

آن گاه می فرماید:

### وَمِنْكُمْ وَالْيَكُمُ؛

از شما و به سوی شماست.

اهل بیت علیهم السلام چنین هستند. البته وقتی ما می گوییم اهل بیت، عنوان اهل بیت شامل خود پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نیز هست - که ما درباره آن در آیه تطهیر بحث کردیم - که هر جا حق باشد، از شما و منتهی به شماست. به خطبه ها و کلمات امیر مؤمنان علی علیه السلام در نهج البلاغه مراجعه کنید، همه در توحید، نبوت، معاد و دیگر معارف است و دیگران همه شاگرد آن حضرت هستند.

در تاریخ آمده است: روزی حجاج به چهار تن از بزرگان علمای زمان خود از جمله حسن بصری نامه نوشت که نظرتان را در مسئله جبر و اختیار بنویسید.

یکی در بصره بود، دیگری در کوفه، آن یکی در جای دیگر و چهارمی در منطقه دیگر، هر چهار تن به این مسئله جواب دادند، پاسخ هر یک از آن ها کلامی از امیرالمؤمنین علیه السلام بود.<sup>۶۳۴</sup>

---

۶۳۲ . سوره شوری (۴۲): آیه ۲۳.  
۶۳۳ . الامالی، شیخ صدوق: ۱۵۷، حدیث ۱۵۰، الغارات: ۱ / ۶۲، مناقب الامام امیرالمؤمنین علیه السلام: ۱ / ۲۵۱ و ۲۶۶، بشارة المصطفی: ۲۴۶، حدیث ۳۵، کشف الغمّه: ۱ / ۲۹۱، المسترشد: ۶۲۰، حدیث ۲۸۸، المحاضر: ۹۶، حدیث ۱۹۹، بحار الأنوار: ۳۸ / ۲۴۸ و ۶۵ / ۱۳۷، حدیث ۷۵، المناقب، خوارزمی: ۱۲۹، ینابیع الموده: ۱ / ۲۰۰ و ۲۰۱.  
۶۳۴ . الهدایه: ۱۹ و ۲۰، الطرائف: ۳۲۹، بحار الأنوار: ۵ / ۵۸، حدیث ۱۰۸.

بنابراین، اگر منظور از حق خدا، ایمان، قرآن و معتقدات راستین باشد، همه از امیرالمؤمنین و ائمه اطهار علیهم السلام اخذ شده است. اینان حق را برای ما معرفی کردند و ما را به این حقایق دعوت کردند و تعلیم نمودند.

ابن ابی الحدید در مقدمه شرح نهج البلاغه به نحو اجمال می گوید که تمام علوم اسلامی از امیر مؤمنان علی علیه السلام است.<sup>۶۲۵</sup>

ولی بنده به تفصیل به اثبات رساندم که تمام علوم اسلامی در صدر اسلام به توسط امیر مؤمنان علی علیه السلام در بلاد اسلامی منتشر شده است. این پژوهش بر اساس کتاب های اهل سنت است، چون طرف خطاب ابن تیمیه بود.<sup>۶۲۶</sup>

### نگاهی به دانش حضرت امیر

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در حدیثی گهربار می فرماید:

**أنا مدينة العلم وعلي بابها؛<sup>۶۲۷</sup>**

من شهر علم هستم و علی دروازه آن است.

در حدیث دیگری می فرماید:

**أنا مدينة الحكمة وعلي بابها؛<sup>۶۲۸</sup>**

من شهر حکمت هستم و علی دروازه آن است.

در سخن دیگری به امیرالمؤمنین علیه السلام خطاب می کنند و می فرمایند:

**أنت تبيّن لأمتي ماختلفوا فيه من بعدى؛<sup>۶۲۹</sup>**

تو پس از من هر آن چه را امت در آن اختلاف دارند واضح و آشکار می سازی.

از طرفی خود امیرالمؤمنین علیه السلام هم می فرماید:

**سلوني قبل أن تفقدوني؛<sup>۶۳۰</sup>**

پیش از این که مرا از دست بدهید و نیابید آن چه را که نمی دانید از من بپرسید.

البته همه این احادیث در منابع اهل سنت با سندهای متفاوت آمده است.

### اهل حق چه کسانی هستند؟

۶۲۵ . ر.ک: شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: ۱ / ۱۷ - ۲۰.

۶۲۶ . ر.ک: نفحات الازهار فی خلاصه عیقات الأنوار: ۱۲ / ۴۸ - ۶۲.

۶۲۷ . ر.ک: جلد یکم، صفحه ۱۲۸ از همین کتاب.

۶۲۸ . همان.

۶۲۹ . المسترشد: ۶۰۲ مناقب الامام امیرالمؤمنین علیه السلام: ۱ / ۴۴۱، حدیث ۳۴۲، الإرشاد: ۱ / ۴۶، الیقین: ۱۹۶، بحار الأنوار: ۳۷ / ۳۰۰، حدیث ۲۱، کتاب

المجروحین: ۱ / ۳۸۰، تاریخ مدینه دمشق: ۴۲ / ۳۸۷، المناقب، خوارزمی: ۳۲۹، حدیث ۳۴۶، ینابیع الموده: ۲ / ۸۶، حدیث ۱۵۹، میزان الاعتدال: ۲ /

۳۲۸، شماره ۳۹۵۱، الدر النظیم: ۲۸۹، كشف الغمّه: ۱ / ۱۱۲ و ر.ک: جلد یکم، صفحه ۱۲۸ از همین کتاب.

۶۳۰ . بصائر الدرجات: ۲۸۶، حدیث ۱، نهج البلاغه: کلام ۱۸۹، کامل الزیارات: ۱۵۵، حدیث ۱۶، الأمالی، شیخ صدوق: ۱۹۶، حدیث ۲۰۷، التوحید، شیخ

صدوق: ۳۰۵، الإرشاد: ۱ / ۴۵، روضه الواعظین: ۳۲، العمده: ۲۶۴، بحار الأنوار: ۳۹ / ۱۰۸، حدیث ۱۳، المستدرک علی الصحیحین: ۲ / ۳۵۲، شرح نهج

البلاغه، ابن ابی الحدید: ۷ / ۴۶، المعیار والموازنه: ۸۲، تاریخ مدینه دمشق: ۴۲ / ۳۹۷، کنز العمال: ۱۳ / ۱۶۵.

## وَأَنْتُمْ أَهْلُهُ وَمَعْدِنُهُ؛

و شما اهل و معدن آن هستید.

اهل بیت علیهم السلام اهل حق و معدن آن هستند حق نزد آن ها است و هر جا که باشد از آن هاست. از آن بزرگواران علیهم السلام گاهی به معدن، گاهی به خزائن و گاهی به عیبه تعبیر می کنند. بنابراین، ائمه علیهم السلام همان علم و دانشی هستند که هیچ گونه جهلی در آن راه ندارد، آنان نورند که ظلمتی در آن راه ندارد، کمال اند که نقصی در آن نیست، عدل اند که هیچ گونه ظلم و ستمی در آن نیست و هدایتی هستند که ضلالتی در آن نیست؛ خلاصه آنان، حق محض هستند. آری، سیره، روش و منش حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام برای ما درس است و اگر به آن عمل کرده بودیم و از آن حضرت به واقع پیروی نموده بودیم چنین نبودیم که هستیم. در روایتی آمده: ابن عباس گوید: در حضور امیر مؤمنان علی علیه السلام سخن از خلافت به میان آوردم، آن حضرت فرمود:

**أما والله، لقد تقمصتها ابن أبي قحافة أخوتيم وأنه ليعلم أن محلي منها محل القطب من الرحي... فما راعني إلا والناس إليّ كعرف الضبع قد انثالوا علي من كل جانب حتى لقد وطئ الحسنان وشق عطفای...؛<sup>۶۳۱</sup>**

آگاه باشید به خدا سوگند! پسر ابوقحافه (ابابکر)، جامه خلافت را به زور بر تن کرد، در حالی که می دانست جایگاه من نسبت به خلافت و جانشینی، چون محور آسیاب است به آسیاب که دور آن حرکت می کند... روز بیعت، فراوانی مردم چون یال های پرپشت کفتار بود، از هر طرف مرا احاطه کردند تا آن که نزدیک بود حسن و حسین (علیهم السلام) را لگدمال کنند و ردای من از دو طرف پاره شد... . مردم در آغاز این گونه با حضرت علی علیه السلام بیعت کردند، بعد از بیعت آمدند و گفتند: ای امیر مؤمنان! مهلتی بدهید و با معاویه کاری نداشته باشید، تا فعلاً مدینه آرام بشود و سلطنت، ریاست، خلافت و امامت شما در بلاد حجاز مستقر بشود.

حضرت فرمودند:

**أتأمروني أن أطلب النصر بالجور؟ لا والله! ولا أفلع ما طلعت شمس ولاح في السماء نجم، والله، لو كان مالهم لي لواسيت بينهم وكيف وإنما هو أموالهم...؛<sup>۶۳۲</sup>**

۶۳۱. علل الشرائع: ۱ / ۱۵۰ و ۱۵۱، معانی الأخبار: ۳۶۱، بحار الأنوار: ۲۹ / ۴۹۷ - ۴۹۹، حدیث ۱.

۶۳۲. الأمالی، شیخ مفید: ۱۷۶، حدیث ۶، الفارات: ۱ / ۷۵، بحار الأنوار: ۴۱ / ۱۰۸ - ۱۰۹، حدیث ۱۵، وسائل الشیعه: ۱۵ / ۱۰۷، حدیث ۳۰. این سخن زیبا در شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: ۲ / ۲۰۳، الإمامة والسیاسة: ۱ / ۱۳۲ با اندکی تفاوت نقل شده است.

آیا به من می‌گویید با ظلم و ستم بر مسلمانانی که به آن‌ها مسلط شده‌ام، پایه‌های حکومت را استوار سازم و بر دشمنانم پیروز شوم؟ نه، به خدا سوگند! هرگز چنین نخواهد شد تا روزگار باقی است و تا وقتی که ستاره‌ای در آسمان می‌بینم.

به خدا سوگند! اگر این اموال، مال من بود در میان آن‌ها به تساوی تقسیم می‌کردم، چه رسد به این که اموال خودشان است.

آری، معاویه نباید یک لحظه در حکومت باشد. از این روست که برخی نادانان ایراد می‌کنند و می‌گویند: امیرالمؤمنین علیه السلام سیاست نداشتند (!!)

### میراث داران نبوت وَمِيرَاثُ النَّبُوَّةِ عِنْدَكُمْ؛

میراث پیامبری نزد شماست.

این قضایا از خصائص و موارث نبوت است. می‌فرماید: «وَمِيرَاثُ النَّبُوَّةِ»، نمی‌فرماید: «میراث الأنبياء». البته آن هم درست است، ولی میراث نبوت یعنی حق محض، عدل محض، علم محض، نور محض و هدایت محض، و این میراث نبوت است؛ یعنی ائمه علیهم السلام خصائص نبوت را دارا بودند، ولی نبی نیستند، آنان تمام آن چه را که لازمه نبوت است داشتند، ولی نبی نیستند.

و اگر مراد از نبوت، انبیا باشد، موارث انبیا نیز نزد ائمه علیهم السلام است و این تعبیر نیز درست است. زیرا هر کدام از پیامبران موارثی داشتند. برای مثال حضرت موسی علیه السلام عصا داشتند. ما جنبه مادی آن را می‌گوییم، وگرنه رمز آن دارای معانی و جهات دیگری است. فرض کنید که منظور از انگشتر سلیمان علیه السلام همان انگشتر است که نزد امام علیه السلام است، یا نه آن انگشتر، رمزی برای معانی ویژه‌ای است، ضمن این که جنبه مادی آن نیز محفوظ باشد. ما بعضی از مطالب را در شرح عبارت «وورثة الأنبياء» گفتیم.

محاسبه مردم در قیامت توسط ائمه

### وَأَيُّبُ الْخَلْقِ إِلَيْكُمْ، وَحِسَابُهُمْ عَلَيْكُمْ؛

بازگشت خلق به سوی شما و حساب آن‌ها با شماست.

برگشت و رجوع خلق به سوی ائمه علیهم السلام است. راغب اصفهانی درباره واژه «ایاب» این گونه می‌نویسد:

الأوب: ضرب من الرجوع وذلك أن الأوب لا يقال إلا في الحيوان الذي له إرادة

والرجوع يقال فيه وفي غيره.<sup>۶۳۳</sup>

بنابراین بیان، «ایاب» از رجوع اخص است. در قرآن مجید آمده است:

(إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ \* ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ)<sup>۶۳۴</sup>

۶۳۳. المفردات فی غریب القرآن: ۳۰.

همانا بازگشت آن‌ها به سوی ماست. سپس حسابشان بر ماست.

یعنی ایاب خلائق به سوی ما و حساب آن‌ها بر ماست و ما طرف حساب آن‌ها هستیم.

از یکی از معاصرین ما که ادعای علم می‌کند سؤال شده: نظر شما درباره زیارت جامعه چیست؟

در پاسخ گفته: زیارت جامعه درست نیست؛ چرا که در آن عبارتی هست که با نص قرآن منافات دارد. قرآن

می‌فرماید:

**(إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ \* ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ).**

همانا بازگشت آن‌ها به سوی ماست. سپس حسابشان بر ماست.

در زیارت جامعه می‌گوید: **وَإِيَابُ الْخَلْقِ إِلَيْكُمْ، وَحِسَابُهُمْ عَلَيْنَا**؛ «بازگشت خلق به سوی شما و حساب

آن‌ها با شماست».

از طرف دیگر، زیارت جامعه درباره ائمه علیهم السلام غلو دارد و غلو هم باطل است. پس زیارت جامعه صحّت

ندارد(!)

شکی نیست که هر چه با قرآن مجید تعارض و تنافی داشته باشد مزخرف است، اما آیا واقعاً این جمله غلو است و

با قرآن منافات دارد؟

### نکاتی ارزشمند

ما پاسخ این شبهه را ضمن مطالبی بیان می‌کنیم که در عین حال شرح این جمله از زیارت جامعه و نیز اثبات

مقامات ائمه اطهار علیهم السلام خواهد بود.

اما پیش از ذکر مطالب، تذکر دو نکته ضروری است.

**نکته نخست.** انسان باید در هر مبحث در پی یافتن حقیقت باشد؛ چرا که عقیده صحیح داشتن جزء وظایف

ماست. زیرا همان گونه که در احکام شرعی فرعی بر مردم تقلید واجب است - که مجتهد تحقیق می‌کند و حکم

شرعی را استنباط می‌نماید، چون او مکلف است که هم برای خودش هم برای مقلدین خود، به ادله نظر کند و به حکم

الله برسد - همه قائلند که در مسائل اعتقادی تقلید جایز نیست.

بنابراین ما در پی انجام وظیفه و تکلیف هستیم؛ یعنی رضای خدا را می‌خواهیم تحصیل کنیم، بایستی با تقوا و

با احتیاط حرکت کنیم و بر اساس علم و یا حجّت شرعی عمل کنیم. از این رو هیچ گونه تعصّبی در مسائل اعتقادی

نباید داشته باشیم و دنبال نفع یا ضرر کسی نباشیم.

**نکته دوم.** درباره پیامبر اکرم و ائمه علیهم السلام نیز به طور کلی بایستی با تقوا تحقیق کنیم و به علم برسیم و

معرفت توأم با تقوا باشد.

با توجه به این دو نکته می‌گوییم:

ما به طور کلی درباره ائمه علیهم السلام این گونه معتقدیم که این بزرگواران عبد خداوند متعال و مخلوق او هستند. اینان شریک خداوند متعال نیستند، نه خدا در این ها حلول کرده، نه با خداوند متعال متحد هستند، نه فرزندان خداوند متعال هستند، نه خداوند متعال با این ها خویشی دارد؛ بلکه اینان عباد صالح او هستند که به برکت عبادت و بندگی با خضوع و خشوع بی نظیر، خداوند متعال به آنان مقاماتی داده و در نزد حضرتش قریبی یافته اند و به مقامات، منازل و حالاتی رسیده اند که در این باره روایت های بسیاری داریم. در روایتی حضرت امام سجّاد سلام الله علیه می فرمایند:

... **كان عليّ عليه السلام واللّه عبداً لله صالحاً أخو رسول اللّه صلى الله عليه وآله ما نال الكرامة من**

**الله إلا بطاعته لله ولرسوله وما نال رسول الله الكرامة من الله إلا بطاعته؛**<sup>۶۳۵</sup>

امیرالمؤمنین سلام الله علیه فقط از راه عبودیت به این مقامات رسیده اند.

ائمه علیهم السلام از این راه به مقاماتی نائل شده اند که دیگران راه نیافته اند، طبع قضیه این است که دیگران به آن ها حسد ورزند و به بغض و دشمنی با آن ها روی آورند.

بنابراین، ما معتقد هستیم که اهل بیت علیهم السلام عباداً هستند؛ اما عباداً مکرمون، و این را بدان جهت گفتیم که کسی نگوید ما نسبت به ائمه علیهم السلام بیش از آن چه که هستند معتقدیم. هرگز این طور نیست و خود اهل بیت علیهم السلام این معنا را ابطال و رد می کنند.

ما پیش تر در این باره به تفصیل سخن گفتیم؛ ولی در زمان ما کسانی پیدا شده اند که در منازل و مقامات ائمه علیهم السلام تشکیک می کنند. این ها از دو حال خارج نیستند: یا تقوا ندارند، یا ادله را درست بررسی و تحقیق علمی نکرده اند.

چنان که اشاره شد، این امور، به آسانی به دست نمی آید، وقتی اهل فنی بخواهد یک فرع فقهی را از کتاب و سنت از لا به لای روایات مختلف، با اختلاف کلمات فقها، ادعاهای اجماع و امثال ذلک استنباط کند با همه ادوات و ابزار کاری که در اختیار دارد چقدر زحمت دارد؟!

پس این افرادی که فرضاً باتقوا هستند و تشکیک می کنند نتوانستند به این امور برسند تا معتقد شوند، از این رو: **اولاً** مقتضای تقوا این است که به قدر وسع، طاقت و سعه نظر و استعدادشان کار کنند تا معتقداتشان تصحیح بشود و از خود ائمه علیهم السلام نیز کمک بگیرند.

**ثانیاً** اگر تلاش کردند و به نتیجه نرسیدند به حوزه علمیه مراجعه کنند که در هر رشته ای متخصصینی وجود دارند و با آنان مطرح کنند و پاسخ بگیرند و این اقتضای قاعده تقواست، وگرنه خلاف آن خواهد بود. دست کم این است که انسان سکوت کند و در این امور اظهار نظر نکند و به بهانه این که این امور از ضروریات مذهب نیست پس ضرورت ندارد انسان فکر و تلاش کند، این قضایا را انکار نکند؛ بلکه مقتضای تقوا برای غیر متخصص، سکوت است.

۶۳۵. بحار الأنوار: ۲۵ / ۲۸۷ و ۲۸۸، حدیث ۴۱.

البته نباید از یک نکته دیگر غافل باشیم که این مطالب را نباید در محیط و یا جوّی مطرح کنیم که در آن جا کسانی زندگی می کنند که اساساً به امامت اهل بیت علیهم السلام اعتقاد ندارند و پیروان دیگران هستند. طرح این مطالب در چنان جوّی شاید با ادله تقیّه سازگار نباشد. هم چنان که انکار این امور در چنان جوّی به نفع دشمنان تمام می شود. ولی ما معتقدیم که حتی این قبیل مطالب اعتقادی دقیق اگر با دو شرط مطرح بشود هیچ مشکلی پیش نمی آید: شرط اول: با متانت و ادب و با رعایت موازین اخلاقی گفته شود. شرط دوم: به صورت مستند و از مدارک معتبر نقل گردد. تحقیقاتی که این جانب انجام داده ام و بارها چاپ شده و در دنیا منتشر شده است؛ با رعایت این جهات بوده است و حقایق همان گونه که هست مطرح شده است.

### یک بحث قرآنی

اینک مطالبی را با تحقیق در آیات قرآن مجید می آوریم:

**مطلب یکم.** در قرآن مجید ضمائری که به خداوند متعال - که متکلم وحده است - برمی گردند گاهی مفردند و گاهی جمع. از طرفی فعلی که به خدا اسناد شده گاهی به صورت مفرد آمده و گاهی به صورت جمع. در قرآن مجید در داستان خضر و موسی علیهما السلام سه فعل واقع شده و این سه فعل از یک نفر سر زده، ولی فاعل سه جور آمده است.

هنگامی که حضرت موسی از کار حضرت خضر تعجب کرد از او توضیح خواست. حضرت خضر با فعل «أردت» پاسخ داد:

(أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينَ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا)؛<sup>۶۳۶</sup>

اما کشتی به گروهی از مستمندان تعلق داشت که با آن در دریا کار می کردند من خواستم آن را معیوب کنم.

در پاسخ دیگر با فعل «أردنا» گفت:

(وَأَمَّا الْغُلَامُ فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنِينَ فَخَشِينَا أَنْ يَرُهِقَهُمَا طُغْيَانًا وَكُفْرًا \* فَأَرَدْنَا)؛<sup>۶۳۷</sup>

و اما آن نوجوان پدر و مادرش باایمان بودند و ما نخواستیم که این نوجوان پدر و مادر خود را از راه ایمان بیرون ببرد و به طغیان و کفر وادارد پس چنین اراده کردیم.

فعل سوم را با «أراد ربك» پاسخ داد و گفت:

(وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَكَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَيَسْتَخْرِجَا كَنْزَهُمَا)؛<sup>۶۳۸</sup>

۶۳۶ . سوره کهف (۱۸): آیه ۷۹.

۶۳۷ . همان: آیه های ۸۰ و ۸۱.

۶۳۸ . همان: آیه ۸۲.

و اما دیوار به دو نوجوان یتیم در شهر متعلق بود و زیر آن، گنجی وجود داشت که به آن ها متعلق بود و پدر آن ها مرد صالحی بود، پس پروردگار تو اراده کرد که آن ها به سن بلوغ برسند و گنجشان را استخراج کنند. در این جا فعل از حضرت خضر علیه السلام سر زده، ولی به خدا نسبت داده شده است. این یک بحث قرآنی است و نکات آن بابتی را برای اهل تحقیق می گشاید و در جای خود به تفصیل باید بحث شود، اما آن چه که در این جا اشاره می شود این که در مواردی «إِنَّا» و در موارد دیگری «نَحْنُ» آمده است و در این موارد مفسران در پی نکته هستند. بایستی اهل فن تحقیق کنند و روی میزان اظهار نظر نمایند. یکی از وجوه این است که دلالت بر عظمت دارد؛ یعنی در مواردی که خداوند متعال اراده کند عظمت کار را تفهیم نماید، یا خود را تعظیم کند به صیغه جمع بیان می نماید. آیا واقعاً همین گونه است؟

پرسش این است که این فعلی که انجام یافته و کسانی - یا کسی - در طول خداوند متعال در تحقق این فعل دست داشته باشند آیا این جمع بر وجه حقیقت استعمال شده است؟ چرا حضرت خضر در این یک جا گفت: «أردنا؛ من و خدا خواستیم» و در جای دیگر گفت: «أردت؛ من خواستم»، حال این که فاعل خودش بود؟

آیا می شود به وجهی این صیغه های جمع را بر حقیقت حمل کرد؟ اگر کسانی وجود داشته باشند که اراده آن ها اراده خداوند متعال باشد چطور؟ در قرآن کریم آمده است:

(وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ)؛<sup>۶۳۹</sup>

و آن ها تنها فرمان او را اجرا می کنند.

این ها طبق مراتبشان مأمورین و جنود خداوند متعال هستند. چون جنود نیز مراتب دارند.

**مطلب دوم.** در قرآن مجید در موارد زیادی فاعل، یک شخص معین است که همه مفسران اتفاق نظر دارند که این فعل از او سر زده است؛ ولی وقتی خداوند متعال فعل را حکایت می کند به صیغه جمع می آورد. در مورد دیگری دو نفر به طور مشخص فاعل کاری هستند، ولی فعل به جمع اسناد شده است. ما در این باره به اجمال در ذیل آیه ولایت سخن گفته ایم. صدقه ای که در حال رکوع واقع شد از شخص امیرالمؤمنین علیه السلام بود، ولی فعل به صیغه جمع آمده است، آن جا که می فرماید:

(الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ)؛<sup>۶۴۰</sup>

همان کسانی که نماز را برپا می دارند و در حال رکوع زکات می پردازند.

۶۳۹. سوره انبیاء (۲۱): آیه ۲۷.

۶۴۰. سوره مائده (۵): آیه ۵۵.

علامه امینی رحمه الله در کتاب الغدیر نظایری برای این تعبیر در قرآن مجید بر اساس روایات و احادیث جمع آوری کرده اند.<sup>۶۴۱</sup>

این گونه موارد به تأمل و اندیشه نیاز دارد که چه نکته ای هست؟ چرا فعلی که از یک نفر سر زده به صیغه جمع آمده است؟ چرا که کلام خداست و لابد حکمتی دارد. وگرنه خلاف واقع خواهد بود که فعلی از یک نفر سر زده، بگویند: جمعی این کار را انجام داده اند؟ باید نکته ای داشته باشد.

قرآن کریم خودش را این گونه معرفی می کند:

(لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ)<sup>۶۴۲</sup>

هیچ گونه باطلی، نه از پیش رویش، و نه از پشت سرش به سراغش نمی آید؛ چرا که از سوی خداوند حکیم و شایسته ستایش نازل شده است.

**مطلب سوم.** در قرآن مجید یک فعل به خداوند متعال اسناد می شود و در جای دیگر همان فعل به غیر باری

تعالی. در موردی می خوانیم:

(اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا)<sup>۶۴۳</sup>

خداوند جان ها را به هنگام مرگ می گیرد.

در این جا گرفتن روح به طور مستقیم به خود خداوند متعال نسبت داده شده است.

در جای دیگری می فرماید:

(قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ الْمَوْتِ)<sup>۶۴۴</sup>

بگو: فرشته مرگ جان شما را می گیرد.

در این جا همان فعل به ملک الموت نسبت داده شده است.

برای مثال اکنون شخصی به نام زید از دار دنیا رفته، فاعل این قبض روح چه کسی بوده است؟

در پاسخ این پرسش صحیح است که بگوییم: خداوند قبض روح کرد و یا بگوییم: ملک الموت قبض روح کرد.

در وصف ملک الموت نکته ای است که می فرماید:

(قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ)<sup>۶۴۵</sup>

بگو: فرشته مرگ که مأمور شماست جان شما را می گیرد.

۶۴۱ . ر.ک. الغدیر: ۳ / ۱۶۳.

۶۴۲ . سوره فصلت (۴۱): آیه ۴۲.

۶۴۳ . سوره زمر (۳۹): آیه ۴۲.

۶۴۴ . سوره سجده (۳۲): آیه ۱۱.

۶۴۵ . همان.

پس خداوند متعال در دستگاه خود کسی را دارد که این کار را به او موکول کرده است که کار او، کار خداوند متعال است. فعلی که صادر و واقع شده به اعتباری به ذات خداوند متعال نسبت داده می شود و به اعتبار دیگر به ملک الموتی که برای این کار گماشته شده است.

**مطلب چهارم.** ما در تأملاتی که در کتاب و سنت می نماییم این معنا را درک می کنیم که ارتباطی بین خداوند متعال و پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وجود دارد. وقتی امری از خداوند متعال صادر می شود، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در مقام امتثال، به طور عملی این امر الهی را تفسیر و تطبیق می کند. برای نمونه خداوند در آیه مبارکه مباحله می فرماید:

**﴿فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ﴾<sup>۶۴۶</sup>**

(ای پیامبر! به آن ها) بگو: بیاید ما فرزندان خود را و شما هم فرزندان خود را، ما زنان خویش را و شما هم زنان خویش را، ما نفوس خود را و شما هم نفوس خود را دعوت کنید و بیاورید.

در این آیه، کلمه های «أبنائنا»، «نسائنا» و «أنفسنا» به صیغه جمع آمده و اسم کسی نیز نیست. پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در پی نزول این آیه مبارکه به همراه حضرت فاطمه زهرا، حسنین و علی علیهم السلام بیرون آمدند و در عمل، این آیه را تفسیر کردند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله ازواج متعددی داشتند و وقتی گفته می شود: «نسائنا» حتی بر زن های فامیل های نزدیکشان نیز صدق می کند، اما «نسائنا» عملاً به یک خانم که فاطمه صدیقه سلام الله علیها بودند تفسیر شد.

و کلمه «أبنائنا» جمع است؛ عملاً به حسنین سلام الله علیهما تفسیر شد<sup>۶۴۷</sup> و کلمه «أنفسنا» هم فقط به امیرالمؤمنین علیه السلام تفسیر شد؛ زیرا ایشان را آوردند و به طور عملی آن کلمه را تفسیر کردند.

این ارتباطی بین خدا و رسول اوست که آیه به این لفظ نازل می شود، اما پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وقتی به شکل مذکور به آن عمل می کند و خداوند متعال نیز این عمل را می پذیرد و خدا آن را امضا نموده و کسی هم اشکال نمی کند. و به این ترتیب پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نازل شده را عملاً تبلیغ و تفسیر کردند.

در مورد دیگری، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله عملی را انجام می دهند و خداوند متعال در تأیید و قبول آن عمل، آیه ای نازل می کند. حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام را زیر کساء جمع کردند و عرضه داشتند:

**اللهم هؤلاء أهل بيتي؛<sup>۶۴۸</sup>**

خدایا! اینان اهل بیت من هستند.

۶۴۶. سوره آل عمران (۳): آیه ۶۱.

۶۴۷. تفسیر العیاشی: ۱ / ۱۷۶ و ۲ / ۱۲۸، تفسیر فرات کوفی: ۸۹، تفسیر جوامع الجامع: ۱ / ۲۹۲ - ۲۹۳، کشف الغمّه: ۳ / ۴۵، مطالب السؤل: ۱۰۱، روضه

الواعظین: ۱۶۴، تاریخ الاسلام: ۳ / ۶۲۷

۶۴۸. الطرائف: ۱۱۶، ذخائر العقبی: ۲۳، بحار الأنوار: ۲۳ / ۱۰۹، حدیث ۱۲، المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۴۷، السنن الکبری: ۲ / ۱۵۰، مسند، احمد بن

حنبل: ۴ / ۱۰۷، سنن ترمذی: ۵ / ۳۱، مجمع الزوائد: ۹ / ۱۶۷.

در این هنگام این آیه نازل شد:

(إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا)؛<sup>۶۴۹</sup>

همانا خداوند اراده فرموده که هر گونه پلیدی را از شما اهل بیت بزدايد و شما را پاک و پاکیزه گرداند.

در جای دیگری آن گاه که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله از منا برگشتند و اعمال حج تمام شد این آیه نازل شد:

(يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ)؛<sup>۶۵۰</sup>

ای پیامبر! آن چه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده (به مردم) ابلاغ کن.

چه چیزی باید تبلیغ شود؟

در غدیر خم وقتی آن خطبه و برنامه تمام شد، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله عملاً این امر را امتثال کردند و در پی

عمل پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله این آیه نازل شد:

(الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ)؛<sup>۶۵۱</sup>

امروز دین شما را کامل کردم.

پس ارتباطی بین خدا و معصوم هست که فعل معصوم مفسر کلام خداست؛ گاهی فعل معصوم واقع می شود و

کلام خدا آن فعل را تصدیق و امضا می کند، و گاهی فعل معصوم بعد از کلام خداست و در مقام امتثال امر، آن را

تفسیر می کند. در این موارد فعل و فاعل جا به جا می شود.

از طرفی بین این فاعل و آن فاعل ارتباط وجود دارد که فعل این فاعل به او و فعل او به این نسبت داده

می شود، چنان که در قصه حضرت خضر علیه السلام گذشت.

در جای دیگری می فرماید:

(وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى)؛<sup>۶۵۲</sup>

و این تو نبودی (ای پیامبر) تیر افکندی بلکه خداوند تیر افکند.

فاعل «رمی» در خارج چه کسی بوده که می فرماید: تو نبودی که تیر افکندی، ولی خدا تیر افکند؟

بالاتر این که گاهی فعل واحد در آن واحد و در عرض هم به خدا و غیر خدا نسبت داده می شود. آن جا که

می فرماید:

(وَمَا نَقَمُوا إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ)؛<sup>۶۵۳</sup>

آن ها فقط از این ایراد می گیرند که خدا و رسولش آنان را به فضل خود بی نیاز ساختند.

۶۴۹ . سوره احزاب (۳۳): آیه ۳۳.

۶۵۰ . سوره مائده (۵): آیه ۶۷.

۶۵۱ . سوره مائده (۵): آیه ۳.

۶۵۲ . سوره انفال (۸): آیه ۱۷.

۶۵۳ . سوره توبه (۹): آیه ۷۴.

روزی از یکی از اساتیدم - که خدا طول عمر به ایشان بدهد - این نکته را استفاده کردم و گفتم: اگر وهابی‌ها بگویند که ما شفاعت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و دخالت آن حضرت در امور کون و امثال آن و حتی خلق و رزق و هم چنین توسل به آن حضرت را در حال حیاتشان قبول می‌کنیم، اما این قضایا را برای بعد از مماتشان قبول نداریم، آیا از قرآن مجید در جوابشان دلیلی داریم؟

استاد این آیه را قرائت کرد که: (وَمَا نَقْمُوا إِلَّا أَنْ أُغْنَاهُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ).

این آیه اطلاق دارد، اعم است از دوران حیات و ممات.

در آیه مبارکه دیگری می‌خوانیم:

(وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ)؛<sup>۶۵۴</sup>

آن‌ها به ما ظلم نکردند بلکه به خودشان ظلم روا داشتند.

در ذیل این آیه روایتی به چند سند وارد شده است. زراره از امام علیه السلام از معنای این آیه مبارکه می‌پرسد.

حضرت می‌فرماید:

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَعْظَمُ وَأَعَزُّ وَأَجَلُّ وَأَمْنَعُ مِنْ أَنْ يَظْلَمَ وَلَكِنْ خَلَطْنَا بِنَفْسِهِ.

فَجَعَلَ ظَلَمْنَا ظَلَمَهُ وَوَلَايَتَنَا وَوَلَايَتَهُ حَيْثُ يَقُولُ: (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا)

يعني الأئمة منا؛<sup>۶۵۵</sup>

خداوند متعال بالاتر از این است که بر خدا ظلمی واقع شود. خداوند متعال ما را با نفس خودش آمیخت.

در معنای عبارت «وَاللَّازِمُ لَكُمْ لَاحِقٌ» گذشت که ملازمه، گاهی به تعبیر ما، به معنای قاتی شدن است. این

معنا در متن این روایت نیز آمده است که حضرتش می‌فرماید: پس اگر ما مظلوم واقع شدیم - که شدیم - خداوند

متعال مظلوم واقع شده است؟!!

اکنون باید ملاحظه کنیم که این چه مقامی است که اگر کسی به این جا برسد از او تعبیر می‌شود که «خَلَطْنَا

بِنَفْسِهِ»؟ همان گونه این که حضرت خضر علیه السلام کار خودش را انجام داده است، ولی می‌گوید: «أَرَدْنَا؛ مَنْ وَخَدَا

خَوَاسْتَيْمُ». پس بنده به برکت عبودیت به این مقام و مرتبه می‌رسد که:

(وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ)؛

آن‌ها به ما ظلم نکردند بلکه به خودشان ظلم روا داشتند.

**مطلب پنجم.** این که اگر کسی جزء دستگاه خداوند متعال باشد و قسمی از کارها به توسط او انجام شود، این

شخص اعم از نبی، ولی و ملک به جایی می‌رسد که اگر کسی با او دشمنی کند در واقع با خداوند متعال دشمنی کرده

است. از این رو در قرآن مجید آمده است:

(مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَجِبْرِيلَ وَمِيكَالَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ)؛<sup>۶۵۶</sup>

۶۵۴. سوره بقره (۲): آیه ۵۷ و سوره اعراف (۷): آیه ۱۶۰.

۶۵۵. الکافی: ۱ / ۱۴۶، حدیث ۱۱، تفسیر الصافی: ۱ / ۱۳۵.

هر کس دشمن خدا و فرشتگان و فرستادگان او، و جبرائیل و میکائیل باشد (کافر است) و خداوند دشمن کافران است.

این به خاطر ارتباطی است که بین میکائیل، عزرائیل، جبرائیل، انبیا و رسل... و خدا وجود دارد، به طوری که این ها جزء دستگاه ربوبی می گردند. روی این حساب در احادیثی آمده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می فرماید:

**من أطاعنی فقد أطاع الله ومن عصانی فقد عصی الله ومن أطاع علیاً فقد أطاعنی ومن عصی علیاً فقد عصانی؛**<sup>۶۵۷</sup>

هر کس از من اطاعت کند قطعاً از خدا اطاعت کرده و هر کس با من مخالفت و دشمنی کند قطعاً با خدا دشمنی کرده و هر کس از علی اطاعت کند مسلماً از من اطاعت کرده و هر کس با علی مخالفت کند قطعاً با من مخالفت کرده است.

بنابراین ارتباط، دقیقاً امیرالمؤمنین علیه السلام مثل پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و سایر رسل الهی از این حیث، حکم ملائکه را پیدا می کنند که خداوند آن گونه درباره آن ها فرمود. حضرتش در سخن دیگری می فرماید:

**یا علی! أنت سید فی الدنيا وسید فی الآخرة، من أحبک أحبنی وحبیبی حبیب الله وعدوک عدوی وعدوی عدو الله، والویل لمن أبغضک بعدی؛**<sup>۶۵۸</sup>

یا علی! تو هم در دنیا و هم در جهان آخرت آقا و سرور هستی، هر کس تو را دوست بدارد مرا دوست داشته است و دوست من دوست خداست و دشمن تو دشمن من است و دشمن من دشمن خداست و کسی که بعد از من با تو دشمنی کند جایگاهش در چاه ویل در آتش جهنم است.

انسان با این ارتباط به جایی می رسد که حبّ به او، حبّ خدا و فعل او، فعل خدا می شود. در حدیث دیگری می فرماید:

**من أذی علیاً فقد أذانی ومن أذانی فقد أذی الله؛**<sup>۶۵۹</sup>

هر کس علی را اذیت کند مرا اذیت کرده و هر کس مرا اذیت کند همانا خداوند را آزرده است.

**مطلب ششم.** این که انسان به برکت عبودیت به جایی می رسد که وجه الله، عین الله و یدالله می شود.

۶۵۶ . سوره بقره (۲): آیه ۹۸.

۶۵۷ . المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۲۱ و ۱۲۸، کنز العمال: ۱۱ / ۶۱۴، حدیث ۳۲۹۷۳، تاریخ مدینه دمشق: ۴۲ / ۳۰۷، ینابیع الموده: ۲ / ۳۱۳، حدیث ۹۰۰.

۶۵۸ . تهذیب الکمال: ۱ / ۲۵۹، ینابیع الموده: ۲ / ۲۷۸ و ۲۷۹، العمد: ۲۶۸، حدیث ۴۲۴، کشف الیقین: ۳۰۲، بحار الأنوار: ۴۰ / ۸۳، المسترشد: ۲۸۶، کتاب الاربعین: ۴۵۹. این حدیث در شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: ۹ / ۱۷۱ و تاریخ بغداد: ۴ / ۲۶۱ با اندکی تفاوت نقل شده است.

۶۵۹ . تحف العقول: ۴۵۹، الإفصاح: ۱۲۸، المناقب، ابن شهر آشوب: ۳ / ۱۴، الجمل: ۳۶، بحار الأنوار: ۳۱ / ۶۵۵، حدیث ۱۹۹، المعیار والموازنه: ۲۲۴، الاستیعاب: ۳ / ۱۱۰۱، ینابیع الموده: ۲ / ۱۵۵، حدیث ۴۳۴.

در ذیل آیه مبارکه (وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ)<sup>۶۶۰</sup>: «تنها ذات ذوالجلال و گرامی پروردگار تو باقی می ماند» آمده است که امام علیه السلام فرمود:

**دين ربك. وقال علي بن الحسين عليهما السلام: نحن وجه الذي يؤتى الله منه.**<sup>۶۶۱</sup>

در روایت دیگری خیثمه از امام صادق علیه السلام درباره آیه (كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ)<sup>۶۶۲</sup> می پرسد. حضرت می فرماید:

**دينه. وكان رسول الله صلى الله عليه وآله وأمير المؤمنين دين الله ووجهه وعينه في عباده  
ولسانه الذي ينطق به، ويده على خلقه ونحن وجه الله الذي يؤتى منه... .**<sup>۶۶۳</sup>

در روایت دیگری امام صادق علیه السلام می فرماید:

**نحن وجه الله لا يهلك.**<sup>۶۶۴</sup>

از نظر ادبی «ذوالجلال والاکرام» وصف کلمه «وجه» است و مرفوع، به راستی این وجه کیست که ذوالجلال والاکرام می شود؟

در تاریخ آمده است: در زمان حکومت عمر، امیر مؤمنان علی علیه السلام در حال طواف به کسی سیلی زدند. او نزد عمر رفت و اظهار شکایت کرد که علی مرا زد.

عمر در این باره از آن حضرت پرسید. حضرت فرمودند: او در اثنای طواف به زنان نامحرم نگاه می کرد. عمر گفت:

**رأتك عين الله وضربتك يد الله;**<sup>۶۶۵</sup>

چشم خدا تو را دیده و دست خدا به تو زده است.

آیا بعد از رسیدگی به این مطالب روایی و قرآنی جایی برای شبهه یاد شده وجود دارد؟ این شبهه ای که در مقابل یک امر بدیهی است، کسی که - خدای ناخواسته - با ائمه علیهم السلام خصومتی داشته و یا این اعتقادات را قبول نداشته و یا به زیارت جامعه معتقد نباشد، این گونه بهانه گیری و اشکال می کند.

بنابراین، انسان به برکت عبودیت به این جایی می رسد که وجه الله و یدالله می شود. بالاتر این که خودش می شود. در حدیث قدسی می فرماید:

۶۶۰. سوره الرحمن (۵۵): آیه ۲۷.

۶۶۱. تفسیر القمی: ۲ / ۳۴۵، بحار الأنوار: ۴ / ۵.

۶۶۲. سوره قصص (۲۸): آیه ۸۸.

۶۶۳. التوحید، شیخ صدوق: ۱۵۱، حدیث ۷، بحار الأنوار: ۴ / ۷، حدیث ۱۴ و ۲۴ / ۱۹۷، حدیث ۲۳، تفسیر الصافی: ۴ / ۱۰۸.

۶۶۴. بحار الأنوار: ۴ / ۶ حدیث ۱۲.

۶۶۵. ر.ک: المناقب، ابن شهر آشوب: ۳ / ۶۴ بحار الأنوار: ۳۹ / ۸۸ و ۳۴۰، ذخائر العقبی: ۸۲، فیض القدیر: ۴ / ۴۷۰، الرياض النضرة: ۳ / ۱۶۵، النهایة فی

غریب الحدیث: ۳ / ۳۳۲، لسان العرب: ۱۳ / ۳۰۹.

ما زال العبد يتقرب إلى النوافل حتى أكون بصره الذي يُبصر به وسمعه الذي يسمع به...<sup>٦٦٦</sup>

همواره بنده به واسطه خواندن نافله ها به من نزدیک می شود تا این که گوش او می شوم تا به واسطه آن بشنود؛ برای او چشمش می شوم که به واسطه آن ببیند و دستش می شوم تا با آن برگردد... .  
این حدیث در کتاب های عامه نیز آمده است. البته برای این که کسی استغراب نکند می گویم. نووی در شرح صحیح مسلم این مطلب را ذکر کرده و انصافاً خوب معنا کرده است.<sup>٦٦٧</sup>  
آری، هر انسانی به برکت عبودیت به این مقام می رسد که فرمود: «العبد» و این امر به ائمه اختصاص ندارد، همه انبیا و اوصیای انبیا نیز همین طور بودند. البته با اختلاف مراتبشان، تا به رسد به عباد صالح، که هر کسی بیشتر کار کند بیشتر تقرب یابد و بیشتر این آثار برای او مترتب می شود.  
در این کار هیچ جبری نیست، انسان با فعل خودش تقرب می یابد و خداوند متعال عنایت و کمک می کند که اگر انسان یک مقداری توجه کند، او چند برابر توجه می نماید. پس این اعتقاد به قرآن و حدیث مستند است و به ائمه اختصاص ندارد تا چه رسد به این که غلو باشد.

#### حالات شگفت ائمه

حالات ائمه علیهم السلام در همه عوالم عجیب است. عالمی قبل از این عالم داریم و عالمی بعد از این عالم و خداوند متعال نیز رب العالمین است و ربوبیت او نسبت به همه عوالم یکسان و ثابت است. بنابر روایاتی که از فریقین نقل شده حالات و خلقت اهل بیت طاهرین علیهم السلام قبل از این عالم طوری بوده که مقرب ترین ملائکه، شاگردان آن بزرگواران بودند؛ یعنی عبودیت را از ائمه یاد گرفتند.

در روایتی آمده که جابر بن عبدالله انصاری گوید: از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که می فرمود:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ خَلَقَنِي وَخَلَقَ عَلِيًّا وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ مِنْ نُورٍ، ثُمَّ عَصَرَ ذَلِكَ النُّورَ عَصْرَةً فَخَرَجَ مِنْهُ شِيعَتُنَا؛ فَسَبَّحْنَا فَسَبَّحُوا، وَقَدَّسْنَا فَقَدَّسُوا، وَهَلَّلْنَا فَهَلَّلُوا، وَمَجَّدْنَا فَمَجَّدُوا، وَحَمَدْنَا فَحَمَدُوا.

ثُمَّ خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَخَلَقَ الْمَلَائِكَةَ، فَمَكَّتْ الْمَلَائِكَةَ مَائَةً عَامٍ لَا تَعْرِفُ تَسْبِيحًا وَلَا تَقْدِيسًا؛ فَسَبَّحْنَا فَسَبَّحَ شِيعَتُنَا فَسَبَّحَتِ الْمَلَائِكَةُ، وَقَدَّسْنَا فَقَدَّسَتْ شِيعَتُنَا وَقَدَّسَتِ الْمَلَائِكَةُ - وَكَذَلِكَ الْبَوَاقِي - .

فَنَحْنُ الْمُوَحَّدُونَ حَيْثُ لَا مُوَحَّدَ غَيْرِنَا، وَحَقِيقَ عَلِيِّ اللَّهِ تَعَالَى بِمَا اخْتَصَّنَا وَاخْتَصَّنَ شِيعَتُنَا أَنْ يَزِلْفَنَا وَشِيعَتُنَا فِي أَعْلَى عَلِيِّينَ، إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَانَا وَاصْطَفَى شِيعَتُنَا مِنْ قَبْلِ أَنْ نَكُونَ أَجْسَامًا، وَدَعَانَا فَأَجْبِنَاهُ فَغَفَرْنَا وَلشِيعَتُنَا مِنْ قَبْلِ أَنْ نَسْتَغْفِرَهُ تَعَالَى.<sup>٦٦٨</sup>

٦٦٦ . ر.ک: صفحه ٦٨ از همین کتاب.

٦٦٧ . گفتنی است که همین مطلب به تفصیل در جلد یکم، صفحه ٣٧٠ همین کتاب نیز آمده است.

آری، این چه حسابی است که بایستی حضرت آدم علیه السلام به شفاعت اهل بیت مورد لطف خداوند متعال قرار بگیرد؟ ائمه علیهم السلام در عالم قبل از این عالم خصوصیات دیگری نیز داشتند.

آن بزرگواران وقتی به این عالم آمدند به برکت عبودیت و قربشان حالاتی پیدا کردند که به اذن خداوند در عالم تصرف کردند و ولایت تکوینی و تشریحی دارند.

وساطت در فیض، هدایت گری و حجت بودنشان، همه و همه به برکت عبودیت آنان است که به قربی که رسیدند به اذن خداوند متعال دارای این مقامات، شئون و حالات شدند.

بعد از انتقال به عالم بعد، به حکم آیات و روایات ائمه علیهم السلام رجال اعرافند و از همان اول، حوض در اختیار آن بزرگواران است؛ چرا که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در حدیث ثقلین فرمودند:

**إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَعَتْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي وَإِنَّهَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلِيَّ الْحَوْضَ؛**<sup>۶۶۹</sup>

همانا من در میان شما دو چیز گران بها قرار دادم: کتاب خدا و عترتم و اهل بیتم. آن دو از هم جدا نخواهند شد تا در کنار حوض بر من وارد شوند.

احادیث حوض کوثر از نظر فریقین متواترند، در بعضی از آن احادیث آمده که فلانی و فلانی از اصحاب از حوض کنار زده می شوند. پیامبر خدا صلی الله علیه وآله می فرمایند:

**يا رب! أصحابي أصحابي!**

**فيقال لي: إنك لا تدري ما أحدثوا بعدك؟ فيؤخذ بهم ذات الشمال فأقول: بعداً وسحقاً.**<sup>۶۷۰</sup>

آن گاه لوای پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله همان «لواء الحمد» که بزرگ ترین، شریف ترین و عظیم ترین لواء در قیامت، به دست امیرالمؤمنین علیه السلام است.<sup>۶۷۱</sup>

۶۶۸ . المحتضر: ۱۱۳، كشف النعمه: ۲ / ۸۵، بحار الأنوار: ۲۶ / ۳۴۳، حدیث ۱۶.

۶۶۹ . ر.ک: جلد یکم، صفحه ۳۲۵ از همین کتاب.

۶۷۰ . عیون أخبار الرضا علیه السلام: ۱ / ۹۳، حدیث ۳۳، بحار الأنوار: ۲۸ / ۱۹، حدیث ۲۶. این حدیث در منابع الموده: ۱ / ۳۹۸ و منابع دیگر اهل سنت با اندکی تفاوت نقل شده است.

۶۷۱ . در حدیث زیبایی آمده که عبدالله بن عباس گوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمودند:

أتانی جبرئیل وهو فرح مستبشر، فقلت له: حبیبی جبرئیل، مع ما أنت فیہ من الفرح، ما منزلة أخی وابن عمی علی بن أبی طالب عند ربک؟ فقال جبرئیل: یا محمد! والذی بعثک بالنبوة، واصطفاک بالرسالة، ما هبطت فی وقتی هذا إلا لهذا. یا محمد! العلی الأعلى یقرأ علیک السلام، ویقول: محمد نبی رحمتی، وعلی مقیم حجتی، لا أعذب من والاه وإن عصانی، ولا أرحم من عاداه وإن أطاعنی.

قال ابن عباس: ثم قال رسول الله صلی الله علیه وآله: إذا كان يوم القيامة أتاني جبرئيل عليه السلام ويبيده لواء الحمد وهو سبعون شقة، الشقة منه أوسع من الشمس والقمر، فيدفعه إليّ، فأخذه وأدفعه إليّ علي بن أبي طالب.

فقال رجل: يا رسول الله! وكيف يطبق عليّ عليه السلام علي حمل اللواء، وقد ذكرت أنه سبعون شقة، الشقة منه أوسع من الشمس والقمر؟

سپس مراحل طی می شود تا آن جایی که تکلیف اشخاص معین می شود که این ها اصحاب یمین هستند و آن ها اصحاب شمال. در روایات فریقین در این زمینه سه گونه روایت داریم:

۱. کسی به طرف بهشت نمی رود مگر این که برائتی در دستش از علی بن ابی طالب علیهما السلام باشد.<sup>۶۷۲</sup>

۲. کسی به طرف بهشت نمی رود مگر جوازی از علی بن ابی طالب علیهما السلام داشته باشد.<sup>۶۷۳</sup>

۳. کسی به طرف بهشت نمی رود مگر نوشته ای از علی بن ابی طالب علیهما السلام داشته باشد.<sup>۶۷۴</sup>

و ما هر سه لفظ را - هر چند معنا یکی است - با اشاره به منابع ذکر کردیم تا معلوم شود که این حدیث به تواتر معنوی رسیده است.

از آن طرف پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرموده اند:

**یا علی! أنت قسیم الجنة والنار؛**<sup>۶۷۵</sup>

ای علی! تو قسمت کننده بهشت و جهنم هستی.

در تعبیر دیگری فرمودند:

**أنت قسیم النار؛**<sup>۶۷۶</sup>

تو قسمت مقابل جهنم هستی.

به راستی با وجود این احادیث، جایی برای تأمل می ماند که آیه: **(إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ \* ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ)**<sup>۶۷۷</sup> با جمله **(وإياب الخلق إليكم وحسابهم عليكم)** زیارت جامعه کبیره منافات دارد؟ نه تنها منافات ندارد؛ بلکه عین آیه است.

### مقام اختصاصی در روز قیامت

اینک مطلبی درباره پیامبر اکرم و ائمه علیهم السلام بیان می شود که شاید کمتر گفته شده است.

---

فغضب رسول الله صلى الله عليه وآله، ثم قال: يا رجل! إنه إذا كان يوم القيامة أعطى الله علياً من القوة مثل قوة جبرئيل عليه السلام، ومن الجمال مثل جمال يوسف عليه السلام، ومن الحلم مثل حلم رضوان، ومن الصوت ما يدانى صوت داود عليه السلام، ولولا أن داود خطيب في الجنان لأعطى علي عليه السلام مثل صوته، وإن علياً أول من يشرب من السلسيل والزنجبيل، وإن لعلی وشيعته من الله عزوجل مقاماً يغبطهم به الأولون والآخرون. (الأمالي، شيخ صدوق: ۷۵۶، حدیث ۱۰۱۹، روضة الواعظین: ۱۰۹، بحار الأنوار: ۸ / ۲ و ۳، حدیث ۲).

۶۷۲. مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام: ۱ / ۴۲۹، بشارة المصطفى: ۳۰۹، مائة منقبة: ۸۵ و ۸۶، منقبت ۵۲، بحار الأنوار: ۲۷ / ۱۱۶، حدیث ۹۳ و ۸ / ۶۶

حدیث ۴ و ۳۹ / ۲۱۱ و ۲۱۲، حدیث ۴، غایة المرام: ۳ / ۹۸، حدیث ۹، عیون اخبار الرضا علیه السلام: ۲ / ۲۷۱ و ۲۷۲، حدیث ۶۳.

۶۷۳. الأمالی، شیخ طوسی: ۲۹۰، حدیث ۵۶۴، بحار الأنوار: ۸ / ۶۸، حدیث ۱۱، كشف الغممة: ۲ / ۲۴، ینابیع المودة: ۱ / ۳۳۸، حدیث ۲۱ و ۲ / ۱۶۲ و

۱۶۳، حدیث ۴۵۹ و ۴۰۴، حدیث ۵۸، ذخائر العقبی: ۷۱، ذکر اخبار اصیبهان: ۱ / ۳۴۲، جواهر المطالب، ابن دمشق: ۱ / ۱۰۱، باب ۱۷.

۶۷۴. المناقب، ابن شهر آشوب: ۳ / ۱۲۳، بحار الأنوار: ۲۷ / ۱۱۷، حدیث ۹۶، أسد الغابة: ۲ / ۳۵۸، الاصابه: ۳ / ۱۵۷، شماره ۳۵۱۶، مناقب خوارزمی: ۳۴۱،

شماره ۳۶۱، ینابیع المودة: ۲ / ۶۶، حدیث ۵۵ و ۴۶۰، حدیث ۲۷۸.

۶۷۵. عیون اخبار الرضا علیه السلام: ۱ / ۹۲، حدیث ۳۰، الأمالی، شیخ صدوق: ۱۰۱، بحار الأنوار: ۳۷ / ۲۵۴، حدیث ۱، كشف الغممة: ۳ / ۱۰۳، ینابیع المودة: ۱

/ ۲۴۹، حدیث ۱ و ۲۵۱، حدیث ۵ و ۲ / ۴۰۴، حدیث ۵۷.

۶۷۶. الأمالی، شیخ طوسی: ۵۵۳، تفسیر القمی: ۲ / ۳۸۹، بحار الأنوار: ۳۳ / ۱۶۲، حدیث ۴۲۵، ینابیع المودة: ۲ / ۴۰۳.

۶۷۷. سوره غاشیة (۸۸): آیه ۲۵ و ۲۶.

اَئِمَّةٌ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ در روز قیامت، هم شاهدند و هم شفیع، هم مدعی هستند و هم حاکم. وقتی در این عالم محکمه ای تشکیل می شود حاکمی در جایگاه قرار می گیرد و مدعی و مدعی علیه - که متخاصمین هستند - بر حاکم وارد می شوند.

حاکم از مدعی بینه طلب می کند، اگر شهود داشته باشد، اقامه بینه می کند. آن گاه حاکم، حکم می کند، یا به نفع مدعی یا به نفع مدعی علیه.

در این دنیا در محکمه قضایی حاکم غیر از مدعی و مدعی علیه است و شاهد های عادل غیر از مدعی و مدعی علیه هستند.

از طرف دیگر، در این عالم، اگر یکی از این دو طرف شفعی داشته باشد، او شفیع را نزد این حاکم می آورد که شفیع غیر از شاهد است و شاهد غیر از مدعی و مدعی علیه و مدعی و مدعی علیه نیز غیر از حاکم هستند.

اما به حکم آیات و روایات در روز قیامت، ائمه علیهم السلام هم حاکمند و هم شفیع، هم مدعی هستند و هم شاهد.<sup>۶۷۸</sup>

اگر بخواهیم دلیل های آن چه گفتیم به تفصیل شرح دهیم از بحث خارج خواهیم شد. چکیده سخن این که رجوع خلائق به ائمه علیهم السلام و تصدی حساب خلائق در روز قیامت توسط آن بزرگواران مآلاً به خود خداوند متعال برمی گردد. این معنا را از آیات و روایات به طور تفصیل استفاده کردیم.

به بیان روشن، آیه مبارکه: **(إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ \* ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ)**<sup>۶۷۹</sup> ظهور دارد که رجوع مردم به سوی خداوند متعال است. اگر به صیغه متکلم وحده بود آیا ذات مقدس ربوبی به طور مستقیم متصدی امر حساب و رسیدگی به افعال خلائق می شود؟

به یقین این گونه نیست و کسی چنین نگفته است؛ چرا که خداوند متعال جسم نیست و در هیچ یک از این امور؛ چه قبل از این عالم، چه در این عالم و چه بعد از این عالم در هیچ عالمی از عوالم، احدی نمی گوید که خداوند متعال به طور مستقیم و به صورت مباشرت خود به امور خلائق رسیدگی می کند.

پس ناگزیر کسی یا کسانی در روز قیامت از طرف خداوند متعال متصدی امر حساب خواهند شد. وقتی رزق و روزی به توسط میکائیل، قبض ارواح به توسط عزرائیل و قسمی از امور به توسط جبرائیل انجام می پذیرد، چه مانعی دارد که ما بگوییم که در روز قیامت حساب خلائق به توسط ائمه علیهم السلام انجام خواهد شد.

با توجه به آن چه گذشت به اثبات رسید که افعال ائمه علیهم السلام افعال خداوند متعال است و این به ائمه اختصاص ندارد، مطلق است و عموم انبیا و اوصیای معصومین نیز همین طور هستند. اینان مأموریتی از ناحیه خداوند متعال دارند و جزء دستگاه ربوبی هستند.

۶۷۸. بصائر الدرجات: ۸۳، حدیث ۱۱، الکافی: ۱ / ۲۵۱، حدیث ۷، الامالی، شیخ صدوق: ۱۲۱، بحار الأنوار: ۲۲ / ۴۴۱ و ۴۹ / ۲۸۳، حدیث ۱، شواهد

التنزیل: ۱ / ۱۱۹، حدیث ۱۲۹، تفسیر مجمع البیان: ۱ / ۴۱۷.

۶۷۹. سوره غاشیه (۸۸): آیه ۲۵ و ۲۶.

## فصل الخطاب نزد کیست؟ وَفَصْلُ الْخُطَابِ عِنْدَكُمْ؛

و سخن جدا کننده حق از باطل نزد شماست.

راغب اصفهانی درباره کلمه «فصل» می گوید:

**الفصل: إبانة أحد الشئيين من الآخر حتى يكون بينهما فرجة... نحو قوله: (إِنَّ يَوْمَ  
الْفَصْلِ مِيقَاتُهُمْ أَجْمَعِينَ)<sup>۶۸۰</sup> أَي الْيَوْمَ يَبِينُ الْحَقُّ مِنَ الْبَاطِلِ وَيَفْصِلُ بَيْنَ النَّاسِ  
بِالْحُكْمِ... وَفَصْلُ الْخُطَابِ مَا فِيهِ قَطْعُ الْحُكْمِ وَحُكْمٌ فِيصِلُ وَلِسَانٌ مَفْصَلٌ...<sup>۶۸۱</sup>**

بنابراین، فصل، جدا کردن حق از باطل، راست از دروغ و روشن شدن حقایق و ممیز شدن درست از نادرست است.

با توجه به آن چه در فراز پیشین گذشت روشن شد که خداوند متعال فصل الخطاب را نزد ائمه علیهم السلام قرار داده است، و روایات وارده در این که خدا «فصل الخطاب» را به ما ائمه عطا کرده و نزد ماست... فراوان است.

در روایتی امام صادق علیه السلام می فرماید: امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمودند:

**وَاللَّهِ، لَقَدْ أَعْطَانِي اللَّهُ... فَصْلَ الْخُطَابِ؛<sup>۶۸۲</sup>**

به خدا سوگند! خداوند مقام فصل الخطاب را به من عطا کرده است.

### فصل الخطاب از دیدگاه قرآن و حدیث

برای فصل الخطاب معانی متعددی می شود تصویر کرد؛ ولی بهتر این است که اول به قرآن مجید مراجعه شود.

خدای عزوجل در آیه ای می فرماید:

**(هَذَا يَوْمُ الْفَصْلِ الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ)<sup>۶۸۳</sup>؛**

امروز همان روز جدایی است (جدایی حق از باطل) که شما آن را تکذیب می کردید.

در آیه دیگر می خوانیم:

**(إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ مِيقَاتُهُمْ أَجْمَعِينَ)<sup>۶۸۴</sup>؛**

به راستی یوم الفصل و روز جدایی (حق از باطل) وعده گاه همه آن هاست.

در جای دیگر آمده است:

**(هَذَا يَوْمُ الْفَصْلِ جَمَعْنَاكُمْ وَالْأُولَى)<sup>۶۸۵</sup>؛**

۶۸۰ . سوره دخان (۴۴): آیه ۴۰.

۶۸۱ . المفردات فی غریب القرآن: ۳۸۱.

۶۸۲ . بصائر الدرجات: ۲۲۱، حدیث ۴، الخصال: ۴۱۴، حدیث ۴، بحار الأنوار: ۳۹ / ۳۳۶، حدیث ۵.

۶۸۳ . سوره صافات (۳۷): آیه ۲۱.

۶۸۴ . سوره دخان (۴۴): آیه ۴۰.

۶۸۵ . سوره مرسلات (۷۷): آیه ۳۸.

امروز همان روز جدایی است که همه شما و پیشینیان را در آن جمع کرده ایم.

یکی از اسمای قیامت «یوم الفصل» است. اینک این پرسش مطرح می شود که چرا قیامت یوم الفصل شد؟

فصل یعنی چه؟ و فصل به دست کیست؟

در قرآن مجید آمده که کلمه «فصل» در «یوم الفصل» - یعنی روز قیامت - به دست خداوند متعال است و

فاصل خدا می باشد، آن جا که می فرماید:

(إِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ)؛<sup>۶۸۶</sup>

همانا پروردگارت میان آن ها در روز قیامت در مورد اختلافاتی که داشتند داوری می کند.

در این عالم در امور بسیاری اختلاف هست و حق و باطل مخلوط است، ولی در روز قیامت به حکم خدا

حقیقت ها آشکار و حق از باطل جدا خواهد شد.

در آیه دیگر آمده است:

(لَنْ تَنْفَعَكُمْ أَرْحَامُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَفْصِلُ بَيْنَكُمْ)؛<sup>۶۸۷</sup>

هرگز نزدیکان، بستگان و فرزندان شما سودی به حالتان نخواهند داشت؛ چرا که خداوند در روز قیامت میان شما

و آن ها فاصله و جدایی می افکند.

کمک اولاد، ارحام و قوم و قبیله در موارد اختلافی و فتنه و نزاع فایده ندارد، خداوند متعال در روز قیامت بین شما

فصل می کند و حق را از باطل جدا می سازد.

در روایتی از امام علیه السلام سؤال شد: چرا حکومت شیخین بی سرو صدا ظاهراً ادامه یافت، اما عثمان مقتول شد و

امیر مؤمنان علی علیه السلام هم نتوانستند (واقعاً از همان ساعت اول نگذاشتند) حکومت کنند؟

امام علیه السلام پاسخ لطیفی فرمودند: آن ها حق و باطل را مخلوط کردند.

وقتی در جامعه حق و باطل مخلوط باشد جامعه آن حکومت را قبول دارد. اما عثمان، باطل محض بود و حضرت

علی علیه السلام حق محض، حق محض در جامعه قابل دوام نیست، هم چنین باطل محض را نیز مردم تحمل ندارند.

### علی الفاروق والمیزان

و از آن جایی که پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله امتحان این امت شروع شد و خدای رحمان بایستی بین مردم

شاخصی برای حق قرار دهد، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله از امیر مؤمنان علیه السلام به «فاروق» تعبیر کرده و فرمود:

... هو فاروق هذه الأمة، يفرق بين الحق والباطل...؛<sup>۶۸۸</sup>

... او فاروق این امت است که بین حق و باطل جدایی می اندازد.

هم چنین، از آن حضرت به «میزان» تعبیر شده است، چنان که در زیارت آن حضرت آمده است:

۶۸۶ . سوره سجده (۳۲): آیه ۲۵.

۶۸۷ . سوره ممتحنه (۶۰): آیه ۳.

۶۸۸ . ذخائر العقبی: ۵۶، الرياض النضرة: ۲ / ۱۵۵.

## ... السلام علی یعسوب الإیمان ومیزان الأعمال...؛<sup>۶۸۹</sup>

... سلام بر یعسوب ایمان و ترازوی اعمال... .

و اما قول آن حضرت که **علی مع الحق والحق مع علی** به حدّ تواتر رسیده است.

بنابراین در این عالم حق و باطل مختلط و مشتبه است، اما در عالم بعدی این قضایا از هم جدا می شوند. در روایت لطیف دیگری - که شیخ انصاری رحمه الله نیز در کتاب الطهاره آورده - آمده است که مردی از امام صادق علیه السلام سؤال می کند: وقتی به مستراح می روم از پنجره صدای ساز و آواز از خانه همسایه می آید، من مقداری به جهت شنیدن آن صداها، آن جا می نشینم، حکمش چیست؟  
حضرت فرمودند:

**لا تفعل.**

فقال الرجل: واللّه، ما هو شیء وأتیه برجلی إنّما هو سماع أسمع به بأذنی!  
فقال له: أنت ما سمعت الله: (إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا)؛<sup>۶۹۰</sup>  
قال: بلی واللّه، فكأنّی لم أسمع هذه الآية قطّ من كتاب الله من عجمی ولا من عربی، لا جرم إنّی لا أعود إن شاء الله، وإنّی أستغفر الله.  
فقال له: قم فاغتسل وصلّ ما بدا لك، فإنّك كنت مقيماً علی أمر عظیم، ما كان أسوأ حالک لو متّ علی ذلك! أحمد الله وسله التوبه من كلّ ما یكره، إنّهُ لا یكره إلاّ القبیح، والقبیح دعه لأهله، فإنّ لكلّ أهلاً.<sup>۶۹۱</sup>

او در خانه خودش ساز و آواز دایر نکرده بود و کسی را استخدام نکرده بود که بیا و این جا ساز و آواز برای من اجرا کن که این قدر به تو پول بدهم؛ بلکه به قصد دیگری به مستراح رفته بود و در آن جا چند دقیقه ای مانده بود تا آن سر و صدا را بشنود.

در روایت دیگری فضیل گوید: از امام باقر علیه السلام درباره آلتی مثل نرد، شطرنج و... پرسیدم، حضرت فرمودند:

**إذا میز الله الحق من الباطل مع أيّهما یكون؟**

هر گاه خداوند امور حق را از امور باطل جدا سازد مورد سؤال شما در کدام قسم خواهد بود؛ در حق یا باطل؟

گفت: معلوم است که در باطل خواهد بود.

حضرت فرمودند:

**فمالک وللباطل؟**<sup>۶۹۲</sup>

۶۸۹ . بحار الأنوار: ۹۷ / ۲۸۷ و ۳۳۰.

۶۹۰ . سوره اسراء (۱۷): آیه ۳۶.

۶۹۱ . کتاب الطهاره: ۲ / ۳۳۱، الکافی: ۶ / ۴۳۲، حدیث ۱۰، وسائل الشیعه: ۳ / ۳۳۱، حدیث ۳۷۹۵، بحار الأنوار: ۶ / ۳۴، حدیث ۴۸. این حدیث با اندکی

تفاوت در متون روایی دیگر نیز آمده است.

۶۹۲ . وسائل الشیعه: ۱۷ / ۳۲۴، حدیث ۲۲۶۶۷، کتاب المکاسب: ۱ / ۳۷۴ با اندکی تفاوت.

در این مورد آلات قمار برای سائل مشتبه شده که سؤال می کند، حضرت اشاره می کند که وقتی در روز قیامت حق ها از باطل ها جدا شدند مورد سؤال تو از کدام قسم خواهد بود؟

گفت: به یقین از قسم حق نخواهد بود.

حضرت فرمود: تو پاسخ خودت را دادی.

بنابراین، آن چه ما در این دنیا از مأكولات، مشروبات، ملبوسات، مسکن و تمام اشیایی که در اختیار داریم و تصرفاتی که می کنیم بخش زیادی از آن ها مشتبه است. ما طبق قاعده «ید»، «طهارت»، «استصحاب» و ادله و امارات دیگر، زندگیمان را ادامه می دهیم، اما در آن عالم این طور نیست، این ها از هم جدا می شوند و این کار طبق فرموده قرآن به دست خداوند متعال است، اما آیا خداوند متعال به طور مستقیم، انجام می دهد؟

معلوم است که نه؛ بلکه به توسط انبیا، اولیا، ملائکه و مأمورینی که در آن جا هستند و مقربینی که در دستگاه ربوبی او می باشند و متصدی این امورها انجام می گیرد.

خداوند متعال در قرآن مجید داستان حضرت داوود علیه السلام را مطرح می کند، امتیاز آن حضرت در این عالم نسبت به دیگر انبیا این بوده که بر اساس واقع فصل الخطاب داشته و حق را از باطل جدا می کرده، آن جا که می فرماید:

**وَأَتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ وَفَصَّلَ الْخِطَابِ**؛<sup>۶۹۳</sup>

و ما به او هم حکمت و دانش دادیم و هم عقل قضا و داوری.

در روایات آمده است که حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف آن گاه که ظاهر شوند و حکومت برقرار کنند طبق روش حضرت داوود علیه السلام حکم می کنند.

ابان می گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود:

**لَا تَذْهَبُ الدُّنْيَا حَتَّى يَخْرُجَ رَجُلٌ مِّنِّي يَحْكُمُ بِحُكْمِ آلِ دَاوُدَ وَلَا يَسْأَلُ بَيْنَهُ يَعْطَى كُلَّ نَفْسٍ حُكْمَهَا**.<sup>۶۹۴</sup>

در روایت دیگری ابوعبیده می گوید: امام صادق علیه السلام فرمود:

**إِذَا قَامَ قَائِمٌ آلِ مُحَمَّدٍ حَكَمَ بِحُكْمِ دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ، لَا يَسْئَلُ النَّاسَ بَيْنَهُ**.<sup>۶۹۵</sup>

فرق حضرت داوود علیه السلام و پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در قضاوت از این جهت است که حضرت داوود از مدعی بینه مطالبه نمی کند، ولی پیامبر اکرم با بیانات و سوگندها حکم می کند.

امام صادق علیه السلام از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله نقل می کنند که فرموده:

۶۹۳. سوره ص (۳۸): آیه ۲۰.

۶۹۴. الکافی: ۱ / ۳۹۸، حدیث ۲، بحار الأنوار: ۵۲ / ۳۲۰، حدیث ۲۲.

۶۹۵. همان: ۲۷۹، حدیث ۳، همان: حدیث ۲۴.

إِنَّمَا أَقْضَىٰ بَيْنَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَالْإِيمَانِ وَبَعْضُكُمْ أَلْحَنُ بِحِجَّتِهِ مِنْ بَعْضٍ فَأَيُّمَا رَجُلٍ قَطَعْتَ  
لَهُ مِنْ مَالٍ أَخِيهِ شَيْئًا فَإِنَّمَا قَطَعْتَ لَهُ بِهِ قِطْعَةً مِنَ النَّارِ؛<sup>٦٩٦</sup>

من طبق موازين ظاهری حکم می کنم، اما اگر او می داند که صاحب حق نیست نباید تصرف بکند؛ چرا که برای او قطعه ای از آتش بریده ام.

بنابر روایات متعدّد حکم حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف در زمان ظهور طبق واقع خواهد بود.

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در حدیثی فرمودند:

أَفْضَلُ أَعْمَالِ أُمَّتِي أَنْتَظَارُ الْفَرَجِ؛<sup>٦٩٧</sup>

برترین کارهای اُمت من، انتظار گشایشی (از جانب خداوند متعال) است.

معنای این حدیث به حکم دو دسته روایات معلوم می شود:

دسته ای از روایات می فرمایند: ظهور، حکومت و قدرت امام زمان علیه السلام بختی و به صورت ناگهانی خواهد بود.

بنابراین، هیچ روز و هیچ ساعتی نیست مگر این که احتمال دارد حضرت ولی عصر علیه السلام ظهور کند. پس ما باید چنین اعتقادی داشته باشیم.

دسته دوم از روایت ها می گویند: وقتی حضرت امام زمان علیه السلام ظهور کنند و حکومت را به دست گیرند مثل

حکم حضرت داوود علیه السلام که مطابق واقع است حکم خواهند فرمود.

انتظار فرج یعنی انسان هر لحظه مواظب کارهای خودش در عبادات، اعمال، افعال، تروک، تصرفات و همه امور

باشد که اگر حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف امروز ظاهر شدند و قرار شد مطابق حکم حضرت داوود علیه السلام حکم بکنند رسوا نگردد.<sup>٦٩٨</sup>

به هر حال، حضرت داوود علیه السلام در این عالم دارای فصل الخطاب بوده است. این فصل الخطاب به همین معنا

در عالم قیامت نیز توسط ائمه علیهم السلام پیاده خواهد شد.

با عنایت به روایاتی که گذشت احدی از صراط عبور نخواهد کرد و به بهشت وارد نخواهد شد مگر با در دست

داشتن جوازی از علی علیه السلام؛ یعنی هر که امیرالمؤمنین علیه السلام برگه ای به دست او دادند او اهل بهشت خواهد بود.

البته در این عالم نیز حکومت طبق فصل الخطاب واقع شده است. در احوالات امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده

که آن حضرت بسیاری از قضایا و مشکلات مردم را طبق علمشان به واقع حل و فصل کردند.

## جایگاه آیات الاهی

٦٩٦ . الکافی: ٧ / ٤١٤، حدیث ١، وسائل الشیعه: ٢٧ / ٢٣٢، حدیث ٣٣٦٦٣.

٦٩٧ . المناقب، ابن شهر آشوب: ٣ / ٥٢٧، بحار الأنوار: ٥٠ / ٣١٨، حدیث ١٤. این حدیث در مصادر اهل سنت از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله این گونه نقل

شده است: أفضل العبادۃ انتظار الفرج. ر.ک: سنن ترمذی: ٥ / ٢٢٥، مجمع الزوائد: ١٠ / ١٤٧، تحفة الاحوذی: ١٠ / ١٧، المعجم الأوسط: ٥ / ٢٣٠،

المعجم الكبير: ١٠ / ١٠١، الجامع الصغير: ١ / ١٩٢، حدیث ١٢٨٣، کنز العمال: ٢ / ٧٩، حدیث ٣٢٢٥ و ... .

٦٩٨ . گفتنی است که در این زمینه پژوهشی از همین نگارنده به زبان عربی چاپ شده و ترجمه آن در یکی از مجله های فارسی چاپ و منتشر شده

است.

## وآيَاتُ اللَّهِ لَدَيْكُمْ؛

آياتِ خدا نزد شماست.

آياتِ خداوند متعال نزد شما اهل بيت عليهم السلام است. از نظر ادبي بين واژه های «لدى»، «عند» و «لدى» فرق است و هر کدام معنای خود را دارد. اين واژگان در قرآن مجيد نيز به کار رفته و به موارد استعمال و فروق معانی آن ها از جهات ادبي در کتاب مغنی اللیب اشاره شده است؛<sup>۶۹۹</sup> چرا که ما ترادف را قبول نداریم و بين مفاهيم الفاظ، اختلاف و افتراق - گرچه بسيار ظريف - وجود دارد.

راغب اصفهانی در واژه «عند» می نویسد:

لفظٌ موضوعٌ للقرب فتارةً يستعمل في المكان وتارةً في الاعتقاد نحو أن يقال: عندي  
كذا وتارةً في الزلفى والمنزلة.<sup>۷۰۰</sup>

و در کلمه «لدى» می نویسد:

أخص من «عند»، لأنه يدل على ابتداء نهائية، نحو أقمت عنده من لدن طلوع الشمس  
إلى غروبها، فيوضع لدن موضع نهائية الفعل.<sup>۷۰۱</sup>

پس کلمه «لدى» از نظر معنا به کلمه «عند» نزدیک است و کلمه «لدى» اخص است که در زبان فارسی کلمه «عند» را «نزد» می گوئیم.

راغب اصفهانی در کلمه «لدى» می نویسد:

لدى: لدی يقارب لدن، قال: (وَأَلْفِيَا سَيِّدَهَا لَدَى الْبَابِ) ... ه.

و در کلمه «آیه» چند نکته وجود دارد:

نخست آن که آیه به معنای علامت و نشانه است. راغب اصفهانی می گوید:

والآية هي العلامة الظاهرة وحقيقته لكل شيء ظاهر هو ملازم لشيء لا يظهر ظهوره.<sup>۷۰۲</sup>

پس اگر کسی خواست خدا را ببیند، آیه، نشانه و علامت او را ببیند. البته دیدن دو جور است:

۱. دیدن بصری،

۲. دیدن بصیرتی.

خداوند متعال را با بصیرت باید دید.

**دوم آن که خود ائمه عليهم السلام آیات خدا هستند.**

۶۹۹. مغنی اللیب: ۱ / ۱۵۶ و ۱۵۷.

۷۰۰. المفردات فی غریب القرآن: ۳۴۹.

۷۰۱ و ۵. همان: ۴۴۹.

۷۰۲. سوره یوسف (۱۲): آیه ۲۵.

۷۰۳. المفردات فی غریب القرآن: ۳۳.

**سوم آن که معلوم می شود که خداوند متعال آیات متعددی دارد؛ یعنی علاوه بر این که شما ائمه، آیات خدا هستید، آیات خداوند متعال نیز نزد شماست.**

اگر مقداری با قرآن آشنایی پیدا کنیم و در آن تأمل و تدبّر نماییم می بینیم که تمام عقاید، مبانی اعتقادی و معارف ما ریشه قرآنی دارند. در قرآن مجید آمده است:

**(قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ)؛<sup>۷۰۴</sup>**

بگو: همه آیات فقط نزد خدا است.

شاید فرد مغرض و مریضی بگوید: این جمله از زیارت جامعه نیز با قرآن منافات دارد که پاسخ او را پیش تر دادیم و از آن چه گذشت معلوم شد که وجود آیات عند الأئمة؛ یعنی آن چه که عندالله است عند الأئمة نیز موجود است. پیش تر ملاحظه شد که اولیای خدا افعالشان را به خداوند متعال نسبت می دهند.

در این جا باز از قرآن مجید شاهد می آوریم که در عین این که قرآن می فرماید: **(الآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ)**، دلالت دارد بر این که: آیات عند الأئمة است. در آیه مبارکه ای می خوانیم:

**(وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ فَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمِنْ هَؤُلَاءِ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الْكَافِرُونَ \* وَمَا كُنْتَ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذًا لِآرْتَابِ الْمُبْطِلُونَ \* بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ)؛<sup>۷۰۵</sup>**

و هم چنین ما کتاب (قرآن) را بر تو نازل کردیم، پس کسانی که پیش از این، کتاب آسمانی به آن ها داده ایم به این کتاب (قرآن) ایمان می آورند و گروهی از این ها (مشرکان) نیز به آن ایمان می آورند و آیات ما را جز کافران انکار نمی کنند. تو پیش از نزول قرآن هرگز کتابی را نمی خواندی و با دست خود چیزی نمی نوشتی تا مبدا آن دشمنانی که در فکر تکذیب تو و بر هم زدن دعوت تو هستند ایجاد شک و تردید کنند، ولی این کتاب دارای آیات روشنی است که در سینه صاحبان علم قرار دارد.

طبق این آیه، آیات خدا «در سینه صاحبان علم» قرار داد.

### **مصادیق آیات الاهی**

اکنون این پرسش مطرح است که مصادیق آیات الله چه چیزهایی هستند؟

### **الف. قرآن مجید**

به نظر می رسد قرآن مجید اعظم، اهم و اکبر مصادیق آیات الله است که طبق این آیه مبارکه جز ائمه علیهم السلام احدی به حقایق و اسرار این آیات واقف نیست. آن بزرگواران متشابهات قرآن را نیز می دانند. آن جا که می فرماید:

۷۰۴. سوره های انعام (۶): آیه ۱۰۹ و عنکبوت (۲۹): آیه ۵۰.

۷۰۵. سوره عنکبوت (۲۹): آیه های ۴۷ - ۴۹.

مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخْرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ<sup>٧٠٦</sup>؛

بخشی از آن (قرآن) دارای آیات محکم (صریح و روشن) است که اساس این کتاب است و بخشی از آن دارای آیات متشابه است (که به لحاظ جهاتی روشن نیست)، اما کسانی که در قلوبشان انحراف است از متشابهات پیروی می کنند تا فتنه انگیزی کنند و تأویل و تفسیری بر طبق امیال خود می کنند؛ در حالی که تفسیر آن ها را جز خدا و راسخان در علم نمی دانند.

اگر حرف «واو» در عبارت «الراسخون فی العلم» عاطفه باشد - نه استینافیه - همان هایی که «اوتوا العلم» هستند، همان ها «الراسخون فی العلم» خواهند بود.

بنابراین روشن شد که هیچ منافاتی بین آیه مبارکه (إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ) با آیه مبارکه (وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ) و آیه مبارکه (فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ) وجود ندارد.<sup>٧٠٧</sup>

### ب . معجزه ها

مصدق دیگر آیات خداوند متعال، معجزه های پیامبران الاهی است که در نزد ائمه طاهرين عليهم السلام است.

### ج . کتاب های آسمانی

مصدق سوم آیات خداوند متعال، کتاب های آسمانی پیامبران الاهی است که علم آن کتب نزد ائمه عليهم السلام می باشد. در روایتی سلمه بن كهيل گوید: علی علیه السلام فرمود:

لَوْ اسْتَقَامَتْ لِي الْأُمَّةُ وَثَنَيْتُ لِي الْوَسَادَةَ لِحِكْمَتِ فِي التَّوْرَةِ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِي التَّوْرَةِ  
وَلِحِكْمَتِ فِي الْإِنْجِيلِ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِي الْإِنْجِيلِ وَلِحِكْمَتِ فِي الزَّبُورِ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِي  
الزَّبُورِ، حَتَّى يَزْهَرَ إِلَى اللَّهِ وَإِنِّي قَدْ حَكَمْتُ فِي الْقُرْآنِ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ.<sup>٧٠٨</sup>

به نظر می رسد که عین آن کتاب ها هم نزد ائمه عليهم السلام می باشد و هم اکنون در نزد امام زمان علیه السلام موجود است. در روایتی چنین می خوانیم:

ضريس كناسی گوید: در حضور امام صادق علیه السلام بودم که ابو بصير نیز حضور داشت. امام فرمود:

إِنَّ دَاوُدَ وَرَثَ الْأَنْبِيَاءِ وَإِنَّ سَلِيمَانَ وَرَثَ دَاوُدَ وَإِنَّ مُحَمَّدًا وَرَثَ سَلِيمَانَ وَمَا هُنَاكَ وَإِنَّا  
وَرَثْنَا مُحَمَّدًا وَإِنَّ عِنْدَنَا صُحُفَ إِبْرَاهِيمَ وَالْوَحْيَ مُوسَى.

فَقَالَ لَهُ أَبُو بَصِيرٍ: إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْعِلْمُ؟

٧٠٦ . سوره آل عمران (٣): آیه ٧.

٧٠٧ . ر.ک: تفسیر مجمع البيان: ٢ / ٢٤١ و ٨ / ٣٣.

٧٠٨ . بصائر الدرجات: ١٥٤، حديث ٤٦ بحار الأنوار: ٢٦ / ١٨٣، حديث ١١، با اندکی تفاوت، منابع الموده: ١ / ٢٢١، حديث ٤٠.

فقال: يا أبا محمد! ليس هذا هو العلم، إنما هذا الأثر، إنما العلم ما حدث بالليل والنهار يوماً بيوم وساعةً بساعة.<sup>٧٠٩</sup>

البته بنا به روایات دیگر عصای حضرت موسی علیه السلام و خاتم حضرت سلیمان علیه السلام نیز نزد امام زمان علیه السلام است.<sup>٧١٠</sup> پرسش این که آیا جسم مادی این اشیای خارجی مراد است، یا آن آثاری که مرتبط به آن هاست و استفاده هایی که برده شده؟ یا هر دو؟ مانعاً الجمع نیست؛ چرا که پیامبران پیشین نیز آیات الله داشتند. قرآن کریم می فرماید:

(إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّنَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَيَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ)<sup>٧١١</sup>;

همانا کسانی که به آیات خدا کافر می شوند و پیامبران و کسانی از مردم را که دستور به عدل و داد می دهند به ناحق و از روی ظلم می کشند آن ها را به مجازات و کیفری دردناک بشارت بده. همه این آیات نزد ائمه علیهم السلام است که (فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ) به آن ذوات مقدسه تفسیر شده است.

و با عنایت به زندگانی، اخبار، روایات، تاریخ و سیره آن بزرگواران می بینیم که عملاً هم همین طور بوده است، هر چه که از این بزرگواران سؤال شده، جواب مورد قبول سؤال کننده و دیگران را داده اند، حتی کسانی که خواسته اند - به زعم خودشان - امام علیه السلام را امتحان کنند پاسخ شنیده و از کار خود پشیمان شده اند. داستان پرسش ابوحنیفه از امام کاظم علیه السلام در دوران کودکی شاهد صدق گفتار ماست.<sup>٧١٢</sup>

### جایگاه اوامر حتمی الاهی وَعَزَائِمُهُ فَيَكُمُّ;

و اوامر حتمی او درباره شماست.

عزیمت را در مقابل رخصت قرار داده اند، می گویند: افطار از روزه بر مسافر عزیمت است، نه رخصت؛ یعنی امر به افطار، امر الزامی و برای مسافر حکم حتمی است که باید افطار کند، نه این که رخصت و اجازه دارد افطار کند. درباره واژه «عزم» در لغت چنین آمده است:

عزم: عزمتم علی کذا عزمًا... إذا أردت فعله وقطعت عليه.<sup>٧١٣</sup>

اگر «عزائمهم عندکم» تعبیر فرموده بودند این گونه استظهار می شد که یعنی شما به احکام الزامی، به جمیع ارادات حتمی باری تعالی - چه در تکوین و چه در تشریح، چه در سابق یا حاضر و یا مستقبل - علم و احاطه دارید؛ ولی

٧٠٩. همان: ١٥٥، حدیث ١، همان: حدیث ١٢.

٧١٠. بحار الأنوار: ٥٢ / ٣٢٢، حدیث ٣٠ و ٣٢٤، حدیث ٣٧.

٧١١. سوره آل عمران (٣): آیه ٢١.

٧١٢. ر.ک: صفحه ٢٦٤ از همین کتاب.

٧١٣. صحاح اللغة: ٥ / ١٩٨٥.

عبارت این طور نیست، بلکه عبارت «عزائمهم فیکم» است؛ یعنی عزائم، اوامر و ارادات حتمی خداوند متعال درباره شماست.

به نظر می رسد مراد این است که آن چه که درباره شما وارد شده؛ امر به تمسک به شما، امر به اقتدا به شما، امر به اطاعت از شما و امثال ذلک همه این اوامر، اوامر حتمی و عزمی هستند، کنایه از این که احدی در این امور مرخص نیست و تکلیف همه است که از شما پیروی کنند و شما مقتدای همه هستید.

به عبارت دیگر، شما برای این جهت نصب شده اید که در همه امور و شئون، در همه اسرار و حقایق و در همه احکام، آداب و سنن، همه مردم ملزم هستند که به شما مراجعه کنند و از شما اخذ نمایند و هیچ کسی در این جهت مرخص نیست.

### جایگاه نور الاهی

### وَنُورُهُ وَبُرْهَانُهُ عِنْدَكُمْ؛

و نور و برهانش نزد شماست.

همان گونه که بیان شد تعبیرات زیارت جامعه متفاوت است؛ گاهی تعبیر به «عند» است، گاهی به «فی»، گاهی به «إلی» و گاهی به «لدی» و همه این ها، نکته هایی دارد که نباید مورد غفلت قرار بگیرد.

نور خداوند متعال به طور مطلق نزد اهل بیت علیهم السلام است که به برکت این نور، خلقت شده، هدایت شده و علوم و معارف و... نازل شده؛ همه این ها نزد ائمه علیهم السلام است.

پیش تر گذشت که به طور کلی برهان خدا، نزد ائمه است؛ برهان وجود او، برهان بر یگانگی او، برهان بر صفات او همه بر همین بر این امور و سایر عقاید حقّه و حقایق الاهی نزد ائمه است.

نور به معنای اخص، یکی از القاب یا اسماء قرآن مجید است. در آیه ای از قرآن کریم آمده است:

(قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ)؛<sup>۷۱۴</sup>

از جانب خدا نور و کتاب روشن گری به سوی شما آمد.

در آیه دیگری آمده:

(فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ)؛<sup>۷۱۵</sup>

پس کسانی که به او ایمان آوردند و حمایت و یاریش کردند و از نوری که با او نازل شده پیروی کردند، همان ها رستگارند.

برهان نیز همین طور، در آیه ای می خوانیم:

(يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا \* فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ

وَاعْتَصَمُوا بِهِ فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِنْهُ وَفَضْلٍ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمًا)؛<sup>۷۱۶</sup>

۷۱۴. سوره مائده (۵): آیه ۱۵.

۷۱۵. سوره اعراف (۷): آیه ۱۵۷.

ای مردم! دلیل روشنی از جانب پروردگارتان برای شما آمده و نور آشکاری به شما فرو فرستادیم. پس کسانی که به خدا ایمان آوردند و به آن چنگ زدند به زودی همه را در رحمت و فضل خود وارد خواهد ساخت و در راه راستی به سوی خویش هدایت می کند.

این قرآن، برهان است و نور.

اما چه کسانی را در رحمت الاهی داخل می کند و به صراط مستقیم هدایت می نماید؟ آن هایی را که به خدا ایمان داشته باشند و به این برهان و نور محکم بچسبند.

البته خود پیامبر اکرم و ائمه علیهم السلام هم برهان هستند و هم نور برای رسیدن به فضل و رحمت الاهی.

عبدالله بن سلیمان گوید:

**قلت لأبي عبد الله عليه السلام: قوله: (قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَأُنزِلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا).**

**قال: البرهان محمد والنور عليّ.**

**قال: قلت له: صراطاً مستقيماً.**

**قال: الصراط المستقيم عليّ؛<sup>۷۱۷</sup>**

از امام صادق علیه السلام درباره این آیه پرسیدم. فرمود: منظور از «برهان» حضرت محمد صلی الله علیه وآله و منظور از «نور» حضرت علی علیه السلام است.

پرسیدم: منظور از «راه راست» چیست؟

فرمود: راه راست، علی علیه السلام است.

چه رحمتی! آن رحمتی که در قرآن مجید می فرماید:

**(وَرَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ)<sup>۷۱۸</sup>؛**

و رحمت پروردگار تو از تمام آن چه جمع آوری می کنند بهتر است.

خیلی مطلب است! «رحمة»؛ یعنی تمام دنیا و ما فیها را شما در اختیار داشته باشید، رحمت خداوند متعال از همه

این ها بالاتر است.<sup>۷۱۹</sup>

قرآن، پیامبر اکرم و اهل بیت علیهم السلام نور هستند و انسان را هدایت می کنند و به چنین رحمت الاهی

می رسانند. البته این برای کسانی است که معتقد و معتصم باشند که فرمود:

**(فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَاعْتَصَمُوا بِهِ فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةِ مِنْهُ)<sup>۷۲۰</sup>؛**

۷۱۶ . سوره نساء (۴): آیات ۱۷۴ و ۱۷۵.

۷۱۷ . بحار الأنوار: ۹ / ۱۹۷، حدیث ۴۷، شواهد التنزیل: ۱ / ۷۹، حدیث ۹۳.

۷۱۸ . سوره زخرف (۴۳): آیه ۳۲.

۷۱۹ . تفسیر مجمع البیان: ۹ / ۷۹، بحار الأنوار: ۹ / ۲۷۵.

۷۲۰ . سوره نساء (۴): آیه ۱۷۵.

پس کسانی که به خدا ایمان آوردند و به آن چنگ زدند به زودی همه را در رحمت و فضل خود وارد خواهد ساخت.

در بعضی از الفاظ حدیث ثقلین چنین آمده که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

**إِنِّي تَارِكُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ مَا إِنِ اعْتَصَمْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضَلُّوا بَعْدِي؛**<sup>۷۲۱</sup>

همانا من در میان شما دو چیز گران بها قرار دادم که اگر پس از من به آن ها چنگ بزنید هرگز گمراه نمی شوید.

خداوند در آیه مبارکه ای می فرماید:

**(وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا)؛**<sup>۷۲۲</sup>

همگی به ریسمان الاهی چنگ بزنید و از هم پراکنده نشوید.

حضرت در ذیل این آیه فرمودند:

**نحن حبل الله؛**<sup>۷۲۳</sup>

ریسمان الاهی ما (اهل بیت) هستیم.

این قول در روایات فریقین در ذیل آیه مبارکه موجود است.

وقتی این بزرگواران نور و هدایت هستند و انسان را به آن رحمت الاهی می رسانند که او معتقد باشد و از آنان

پیروی کند که البته مورد کمک هم واقع می شود؛ که قرآن می فرماید:

**(وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا)؛**<sup>۷۲۴</sup>

و کسانی که در راه ما جهاد کنند ما آن ها را به راه های خویش هدایت می کنیم.

**تفویض امر الاهی**

**وَأَمْرُهُ إِلَيْكُمْ؛**

و امر خداوند درباره شماست.

امر خدا در اختیار شماست؛ یعنی خداوند متعال امر خودش را به شما واگذار کرده و در اختیار شما قرار داده است.

در کتاب اصول کافی بابی تحت این عنوان است که «باب التفویض إلى الرسول وإلى الأئمة علیهم السلام

فی أمر الدین».<sup>۷۲۵</sup>

۷۲۱ . ر.ک: جلد یکم، صفحه ۳۲۵ از همین کتاب.

۷۲۲ . سوره آل عمران (۳): آیه ۱۰۳.

۷۲۳ . تفسیر فرات کوفی: ۹۱، حدیث ۷۳، العمده: ۲۸۸، حدیث ۴۶۷، الصراط المستقیم: ۱ / ۲۸۶، بحار الأنوار: ۲۴ / ۸۴، حدیث ۳ و از مصادر عامه: تفسیر

العلبی: ۳ / ۱۶۳، شواهد التنزیل: ۱ / ۱۶۹، حدیث ۱۷۸، ینابیع الموده: ۱ / ۳۵۶، حدیث ۱۰ و ۲ / ۳۶۸، حدیث ۵۱.

۷۲۴ . سوره عنکبوت (۲۹): آیه ۶۹.

۷۲۵ . الکافی: ۱ / ۲۶۵.

خداوند متعال امرش را به پیامبر اکرم و ائمه اطهار علیهم السلام واگذار کرده است، به این معنا که به آن بزرگواران اذن داده که البته این اذن، برای دیگر انبیا و اولیا نیز با اختلاف مراتبشان بوده است. این اذن هم در تکوین است و هم در تشریح و «**أمره إلیکم**» اطلاق؛ بلکه عموم دارد. چون لفظ «**أمر**» در این عبارت «جنس» می باشد، و اگر جنس، مضاف واقع شد افاده عموم می کند؛ یعنی اذن خدا به ائمه اطهار در تصرفات به صورت عام صادر شده است.

### ائمه و ولایت در احکام

برای ائمه علیهم السلام چهار قسم اولویت و اذن در تصرف است که در اصطلاح از این اذن ها در تصرفات، به ولایات تعبیر می شود.<sup>۷۲۶</sup>

در این جا ولایت بر احکام را بیان می کنیم و در جمله بعدی که «**من والاکم فقد والی الله**» است، ولایت تشریحی را بیان خواهیم کرد و ولایت تکوینی را - **إن شاء الله** - در جای خودش بیان خواهیم کرد.

ولایت ائمه علیهم السلام بر احکام شرعی در کتاب های حدیثی، فقهی، اصولی و رجالی مطرح شده است.<sup>۷۲۷</sup> در اصول کافی بابی در این زمینه باز شده و روایاتی در آن آمده است و در بصائر الدرجات در ذیل بعضی از آیات روایاتی نقل شده، هم چنین در کتاب های تفسیری نیز روایاتی در این مورد آمده است.<sup>۷۲۸</sup>

این بحث در علم اصول در مسئله حقیقت شرعی در کتاب هدایة المسترشدين<sup>۷۲۹</sup> و در مباحث جمله خبریه و جمله انشائیة مطرح شده است، هم چنین در تقریرات بحث آقای بروجرودی رحمه الله آمده، ما نیز در کتاب تحقیق الاصول به تفصیل در این باره سخن گفته ایم.<sup>۷۳۰</sup>

و در کتاب های رجالی بزرگان مثل وحید بهبهانی و دیگران به مناسبت فرقه مفضّله مطرح گردیده و در فقه نیز در مواردی بعضی از بزرگان فقها مثل مرحوم صاحب جواهر الکلام اشاره کرده اند.<sup>۷۳۱</sup>

گفتنی است که این مسئله، موضوع حساس و دقیقی است که عده ای از بزرگان آن را قبول نکرده اند. ما این موضوع را با این پرسش آغاز می کنیم که آیا احکامی که در نواهی و اوامری که از ائمه علیهم السلام رسیده احکام مولویه هستند یا ارشادیه؟

### شارع کیست؟

همواره در بحث ها می گوئیم: شارع مقدس چنین فرموده است و از شارع مقدس چنین وارد شده است. مراد از شارع کیست؟

---

۷۲۶. گفتنی است که نگارنده در این زمینه کتابی تحت عنوان عموم ولایة المعصوم نوشته اند که این نوشته در چهار باب است: باب اول در ولایت تکوینی، باب دوم در ولایت تشریحی، باب سوم در ولایت بر احکام و باب چهارم در ولایت در امور عادی.

۷۲۷. ر.ک: الحدائق الناضرة: ۱۲ / ۳۵۷، مصباح الفقیه: ۲ / ۲۷۴، الوافی: ۱۴۸، قوانین الاصول: ۴۰۷، نهایة الافکار: ۳ / ۱۳۰، معجم رجال الحدیث: ۲۰ / ۲۱.

۷۲۸. ر.ک: بصائر الدرجات: ۳۹۸ - ۴۰۷، الکافی: ۱ / ۲۶۵ - ۲۶۸، باب التّفویض إلى رسول الله وإلى الأئمة علیهم السلام.

۷۲۹. هدایة المسترشدين: ۱ / ۴۰۹ - ۴۱۰.

۷۳۰. تحقیق الاصول: ۲ / ۵۹.

۷۳۱. جواهر الکلام: ۱۳ / ۱۰۲ - ۱۰۳ و ۴۱ / ۲۹۴.

تردیدی نیست که «شارع» در اصل، خداوند متعال است. قرآن کریم می فرماید:

(لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَا جَا)؛<sup>۷۳۲</sup>

ما برای هر کدام از شما آیین و شریعت و راه روشنی قرار دادیم.

از طرفی اشکالی نیست که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نیز مشرّع هستند؛ چرا که قرآن کریم می فرماید:

(وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا)؛<sup>۷۳۳</sup>

و آن چه را پیامبر برای شما آورده انجام دهید و از آن چه شما را باز داشته خودداری کنید.

در آیه دیگری می فرماید:

(وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ \* إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ)؛<sup>۷۳۴</sup>

و هرگز از روی هوای نفس سخن نمی گوید، آن چه را می گوید چیزی جز وحی نیست (که از جانب خداوند)

فرستاده شده.

اینک می گوییم: آیا اطلاق عنوان شارع بر ائمه علیهم السلام تمام است یا نه؟

این بحث ثمره علمی و اعتقادی دارد. مرحوم شیخ محقق تقی رحمه الله صاحب هدایة المسترشدين در بحث حقیقت

شرعیه و مرحوم آقای بروجردی رحمه الله این موضوع را در بحث جمله خبریه مطرح کرده اند.

اگر اوامر و نواهی ائمه مولوی باشد پس اطلاق شارع تمام است.

و اگر امام همانند فقیهی است که از حکم شارع مقدس اخبار می کند، یا به سان راوی است که از قول امام خبر

می دهد و یا هم چون مسئله گویی است که احکام شرع را برای مردم بیان می کند پس اطلاق شارع تمام نیست.

پس، آیا ائمه علیهم السلام فقط مخبر، حاکی و ناقل هستند؟

مقتضای اصل در اوامر و نواهی صادره از مولا حمل بر مولویت است؛ یعنی اگر از مولا امری مجرد از هر گونه

قرینه ای برسد، عقلاً آن امر را بر مولویت حمل می کنند، نه ارشادیت، و از این رو اگر کسی با آن مخالفت کند او را

مورد ملامت قرار داده و عذرش را نمی پذیرند.

حال به ادله نظر می نماییم:

درباره پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در قرآن مجید این گونه آمده است:

(مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ)؛<sup>۷۳۵</sup>

کسی که از پیامبر اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده است.

و در حدیث آمده:

۷۳۲ . سوره مائد (۵): آیه ۴۸.

۷۳۳ . سوره حشر (۵۹): آیه ۷.

۷۳۴ . سوره نجم (۵۳): آیه های ۳ و ۴.

۷۳۵ . سوره نساء (۴): آیه ۸۰.

## ومن أطاع الرسول فقد أطاع الله؛<sup>۷۳۶</sup>

هر کس از پیامبر اطاعت کند، از خداوند اطاعت کرده است.

از قرآن مجید دلیل دیگر داریم که فرموده:

(وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا)<sup>۷۳۷</sup>؛

و آن چه را پیامبر برای شما آورده انجام دهید و از آن چه شما را باز داشته خودداری کنید.

و در ذیل این آیه مبارکه به سند صحیح این روایت آمده است که حضرتش فرمود:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَدَبٌ نَبِيَّهِ فَأَحْسَنُ أَدَبِهِ، فَلَمَّا أَكْمَلَ لَهُ الْأَدَبَ قَالَ: (إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ).<sup>۷۳۸</sup>

ثمَّ فَوَّضَ إِلَيْهِ أَمْرَ الدِّينِ وَالْأُمَّةِ لِيَسُوْسَ عِبَادَةَ فَقَالَ عَزَّوَجَلَّ: (وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا

نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا)...

خلاصه معنای این روایت را این گونه ترجمه می کنیم.

آن گاه که خداوند متعال پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله را تربیت کرد چه خوب تربیت نمود. پس از این که او را به

سرحد کمال مطلوب رساند به او خطاب کرد که: «به راستی تو دارای خلق و خوی عظیم هستی».

آن گاه امر دین و امت را به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله تفویض کرد، سپس فرمود: «و آن چه را پیامبر برای شما

آورده، انجام دهید و از آن چه شما را باز داشته خودداری کنید».

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله از جانب خداوند متعال تسدید می شدند و مرتب تحت نظر خدا بوده اند. امیر مؤمنان

علی صلوات الله علیه در نهج البلاغه در خطبه ای می فرمایند:

فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَانَ مَسَدًّا مَوْفَقًا مَوْيِدًا بِرُوحِ الْقُدْسِ، لَا يَزُلُ وَلَا يَخْطِئُ

فِي شَيْءٍ مِمَّا يَسُوْسُ بِهِ الْخَلْقَ فَتَأْدَبُ بِأَدَابِ اللَّهِ، ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ فَرَضَ الصَّلَاةَ رَكَعَتَيْنِ

رَكَعَتَيْنِ عَشْرَ رَكَعَاتٍ فَأَضَافَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَى الرِّكَعَتَيْنِ رَكَعَتَيْنِ، وَإِلَى الْمَغْرَبِ

رَكَعَةً فَصَارَتْ عَدِيلُ الْفَرِيضَةِ لَا يَجُوزُ تَرْكُهُنَّ إِلَّا فِي سَفَرٍ وَأَفْرَدَ الرِّكَعَةَ فِي الْمَغْرَبِ

فَتَرَكَهَا قَائِمَةً فِي السَّفَرِ وَالْحَضَرِ، فَأَجَازَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لَهُ ذَلِكَ فَصَارَتْ الْفَرِيضَةُ سَبْعَ عَشْرَةَ

رَكَعَةً؛<sup>۷۳۹</sup>

خداوند فرشته ای را مکلف کرده بود که از اول نشأت با پیامبر اکرم باشد و او را تسدید نماید و رسول خدا مسدّد،

موفق و مؤید به روح القدس بودند؛ همان فرشته ای که اشتباه نمی کند.

۷۳۶ . بصائر الدرجات: ۴۰۵، حدیث ۷.

۷۳۷ . سوره حشر (۵۹): آیه ۷.

۷۳۸ . سوره قلم (۶۸): آیه ۴.

۷۳۹ . الکافی: ۱ / ۲۶۶، حدیث ۴، بحار الأنوار: ۱۷ / ۴، حدیث ۳.

این روح القدس همراه پیامبر بوده و در جمیع شئون حضرتش را تسدید و استوار می نمود. پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در نماز اضافه کردند و خداوند متعال کار پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله را امضا کرد. نظیر این روایت، روایات دیگری نیز در کافی آمده است. این منزلت برای پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله ثابت شده است و در ابواب مختلف داریم که آن حضرت در احکام الهی تصرف کردند. در روایتی آمده که زراره گوید: امام باقر علیه السلام فرمود:

**وضع رسول الله صلى الله عليه وآله دية العين ودية النفس وحرّم النبيذ وكلّ مسكر.**

**فقال له رجل: وضع رسول الله صلى الله عليه وآله من غير أن يكون جاء فيه شيء؟**

**قال: نعم، ليعلم من يطع الرسول ممّن يعصيه.**<sup>۷۴۰</sup>

اجملاً نسبت به حضرت رسول بحثی نیست و در ذیل آیه مبارکه (ما آتاكم الرسول) مفسران فریقین به این معنا تصریح دارند.<sup>۷۴۱</sup>

آن گاه که این معنا برای پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله ثابت شد، آن را درباره ائمه علیهم السلام بررسی می نماییم. در منابع بسیاری بیش از حدّ تواتر آمده که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمودند:

**على منى بمنزلة هارون من موسى؛**<sup>۷۴۲</sup>

علی برای من به منزله هارون برای موسی است.

از طرفی در روایات بسیاری نقل شده که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمودند:

**لكل نبي وصي ووارث وإن علياً وصي ووارثي؛**<sup>۷۴۳</sup>

برای هر پیامبری جانشین و وارثی است و به راستی که علی جانشین و وارث من است.

و هم چنان که امر رسول خدا صلی الله علیه وآله امر خداست و اطاعت از او اطاعت از خداست؛ امر حضرت امیر به

منزله امر حضرت رسول الله است که فرمود:

**من أطاع علياً فقد أطاعني؛**<sup>۷۴۴</sup>

هر که از علی اطاعت کند در واقع از من اطاعت کرده است.

۷۴۰. این حدیث در بصائر الدرجات: ۴۰۱، حدیث ۱۴، کافی: ۱ / ۲۶۷، حدیث ۷، وسائل الشیعه: ۲۵ / ۳۵۴، حدیث ۲ با اندکی تفاوت آمده است.

۷۴۱. ر.ک: تفسیر الصافی: ۵ / ۱۵۶، حدیث ۷، تفسیر نور الثقلین: ۴ / ۴۶۱، حدیث ۶۰ و ۵ / ۲۷۹، حدیث ۲۵ و ...

۷۴۲. ر.ک: جلد یکم، صفحه ۳۷۹ از همین کتاب و برای آگاهی بیشتر در این زمینه ر.ک: نگاهی به حدیث منزلت از همین نگارنده.

۷۴۳. المناقب، ابن شهر آشوب: ۲ / ۳۵، کشف الغمّه: ۱ / ۱۱۲، العمدّه: ۲۳۴، الطرائف: ۲۳، کتاب الأربعین: ۴۷، حلیه الأبرار: ۲ / ۴۴۵، حدیث ۱۲، بحار الأنوار:

۳۸ / ۱۴۷، حدیث ۱۱۵، الكامل: ۴ / ۱۴، تاریخ مدینه دمشق: ۴۲ / ۳۹۲، در این منبع آمده است: «إن لكل نبي وصياً ووارثاً وإن علياً وصي ووارثي»

المناقب، ابن مغزلی: ۲۰۱، حدیث ۲۳۸، المناقب، خوارزمی: ۸۵، حدیث ۷۴، ینابیع الموده: ۱ / ۲۳۵، حدیث ۵. برای آگاهی بیشتر در این مورد ر.ک:

تشبیه المراجعات: ۴ / ۷۵ - ۹۴.

۷۴۴. تاریخ مدینه دمشق: ۴۲ / ۲۷۰، المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۲۱ و ۱۲۸.

آن چه گذشت عموماً و اطلاقاتی هستند که ائمه علیهم السلام را به منزله پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله تنزیل می کنند.

از طرف دیگر در خصوص ائمه علیهم السلام روایاتی داریم. علامه مجلسی رحمه الله می فرماید:  
روایات مستفیضه ای در این زمینه داریم از جمله، روایتی نظیر همان روایت قبلی است، اما در ذیل آن آمده است که حضرتش فرمود:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَدَبَ نَبِيِّهِ عَلَىٰ مَحَبَّتِهِ فَقَالَ: (وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ) <sup>۷۴۵</sup> ثُمَّ فَوَّضَ إِلَيْهِ فَقَالَ عَزَّوَجَلَّ: (وَمَا آتَاكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا) <sup>۷۴۶</sup> وَقَالَ عَزَّوَجَلَّ: (مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ) <sup>۷۴۷</sup>;

ثُمَّ قَالَ: وَإِنَّ نَبِيَّ اللَّهِ فَوَّضَ إِلَيَّ عَلَىٰ عَلَيْهِ السَّلَامِ وَأَتَمَّنَهُ فَسَلَّمْتُمْ وَجَحَدَ النَّاسُ... <sup>۷۴۸</sup>

به راستی که خداوند متعال پیامبر خود را بر مهر و محبت خویش تربیت کرد و فرمود: «همانا تو دارای خلق و خوی عظیم هستی»؛ آن گاه تربیت را به آن حضرت واگذار کرد و فرمود: «آن چه را که پیامبر آورده است بگیرید و از آن چه نهی کرده خودداری کنید» و فرمود: «آن کس که از رسول خدا پیروی کند همانا از خدای تعالی پیروی کرده است».

سپس فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه وآله کار را به علی علیه السلام سپرد و او را امین شمرد، در این میان شما شیعیان پذیرفتید و تسلیم شدید؛ ولی آن مردم (اهل سنت) انکار کردند... .

### دیدگاه علما

تا این جا درباره تفویض احکام به روایات اشاره کردیم. اینک در این زمینه کلمات بزرگان علما را می آوریم. مرحوم وحید بهبهانی می فرماید:

تفویض الأحكام والأفعال بأن يثبت ما رآه حسناً ويرد ما رآه قبيحاً فيجيز الله إثباته ورده مثل إطعام الجذّ السدس وإضافة الركعتين في الرباعيات والواحدة في المغرب والنوافل أربعاً وثلاثين سنةً وتحريم كل مسكر عند تحريم الخمر. <sup>۷۴۹</sup>  
وقد حققنا في تعلیقنا على رجال الميرزا ضعف تضعيفات القميين، فإنهم كانوا يعتقدون بسبب اجتهادهم اعتقادات من تعدى عنها نسبوها إلى الغلو، مثل نفى السهو عن النبي صلى الله عليه وآله أو إلى التفويض، مثل تفويض بعض الأحكام إليه صلى الله عليه وآله. <sup>۷۵۰</sup>

۷۴۵ . سوره قلم: آیه ۴.

۷۴۶ . سوره حشر (۵۹): آیه ۷.

۷۴۷ . سوره نساء (۴): آیه ۸ .

۷۴۸ . بصائر الدرجات: ۴۰۴، حدیث ۴، الکافی: ۱ / ۲۶۵، حدیث ۱، بحار الأنوار: ۱۷ / ۳، حدیث ۱.

۷۴۹ . الفوائد الرجاليه: ۳۹ و ۴۰.

۷۵۰ . حاشیة مجمع الفائدة والبرهان: ۷۰۰، ر.ک: التعلیقه علی منهج المقال: ۴۳.

صاحب الحدائق الناضره در بحث منزوحات بئر می فرماید:

واحتمل بعض مُحَقِّقِي المَحَدَّثِينَ من المَتَأَخَّرِينَ كَوْن هَذَا الاختلاف من باب تفويض  
الخصوصيات لهم عليهم السلام لتضمن كثير من الأخبار أن خصوصيات كثير من الأحكام  
مفوضة إليهم عليهم السلام كما كانت مفوضةً إليه صلى الله عليه وآله.<sup>٧٥١</sup>

مرحوم شبر که محدث و فقیه بزرگی بوده می فرماید:

والأخبار بهذا المضمون كثيرة رواها المحدثون في كتبهم كالكليني في الكافي، والصفار  
في البصائر و غيرهما. وحاصلها أن الله سبحانه فوض أحكام الشريعة إلى نبيه بعد أن  
أيده واجتباها وسدده وأكمل له محامده وأبلغه إلى غاية الكمال، والتفويض بهذا المعنى  
غير التفويض الذي أجمعت الفرقة المحقة على بطلانه.<sup>٧٥٢</sup>

مرحوم صاحب جواهر الكلام خیلی روشن مطلب را با موردش بیان می کند. ما روایاتی داریم که حدّ شراب خواری  
تا زمان حکومت عمر هشتاد ضربه شلاق نبوده، در زمان حکومت او، امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده اند که هشتاد ضربه  
شلاق بزنید و این حکم باقی مانده است. صاحب جواهر الکلام می فرماید:

بل في المسالك روى العامة والخاصة: أن النبي صلى الله عليه وآله كان يضرب الشارب بالأیدی  
والنعال ولم يقدره بعدد، فلما كان في زمن عمر استشار أمير المؤمنين عليه السلام في حده،  
فأشار عليه بأن يضرب ثمانين معللاً له بأنه إذا شرب سكر وإذا سكر هذى وإذا هذى  
افترى... وكان التقدير المزبور عن أمير المؤمنين عليه السلام من التفويض الجائز لهم.<sup>٧٥٣</sup>

مرحوم مجلسی اول رحمه الله می فرماید:

... كما يظهر من الأخبار الكثيرة الواردة في التفويض إلى النبي والأئمة عليهم السلام.<sup>٧٥٤</sup>

سخن مجلسی دوم رحمه الله در این زمینه خیلی دقیق است، کلام او در اکثر امور میزان است. وی در این باره  
می نویسد:

وألزم على جميع الأشياء طاعتهم حتى الجمادات من السماويات والأرضيات كشقّ  
القمر وإقبال الشجر وتسييح الحصى وأمثالها مما لا يحصى، وفوض أمورها إليهم من  
التحليل والتحریم والعطاء والمنع وإن كان ظاهرها تفويض تدبيرها إليهم، «فهم يحلون  
ما يشاؤون» ظاهره تفويض الأحكام، كما سيأتي تحقيقه.<sup>٧٥٥</sup>

٧٥١ . الحدائق الناضره: ١ / ٣٦٥.

٧٥٢ . مصابيح الأنوار في حلّ مشكلات الأخبار: ١ / ٣٦٩.

٧٥٣ . جواهر الكلام: ٤١ / ٤٥٧.

٧٥٤ . روضة المتقين في شرح من لا يحضره الفقيه: ٥ / ٤٨٠.

٧٥٥ . بحار الأنوار: ٢٥ / ٣٤١ و ٣٤٢.

البته ادله بیش از این است، و ما به برخی ادله عامه و مطلقه و خاصه بسنده کرده و به کلمات بعضی از بزرگان استشهد نمودیم.

علاوه بر این که شکی نیست ائمه علیهم السلام دارای دو جهت هستند:

۱. علم به ملاکات احکام،

۲. عصمت.

پس وقتی ائمه دارای این دو جهت که هم معصوم و هم عالم به مصالح و مفاسد باشند، هیچ بعدی ندارد که خداوند متعال به آن بزرگواران نسبت به احکامش - که یک سلسله اعتبارات هستند - اذن در تصرف داده باشد.

**پیروان اهل بیت پیروان خدا هستند**

**مَنْ وَالَاكُمْ فَقَدْ وَالَى اللّٰهَ وَمَنْ عَادَاكُمْ فَقَدْ عَادَى اللّٰهَ؛**

کسی که ولایت شما را بپذیرد ولایت خدا را پذیرفته و کسی که با شما دشمنی ورزد با خدا دشمنی ورزیده است. این فراز می تواند هم نتیجه ای برای جمله های پیشین باشد و هم فراز جداگانه ای باشد که به ما سبق ربطی نداشته باشد. وقتی بازگشت خلق به شما و حساب آنان به دست شما شد، نتیجه این که هر کس از شما پیروی کند از خدا پیروی کرده است و مورد رحمت و مغفرت خدا و اهل نجات و رستگاری در آخرت می باشد و این یک مقام بلندی است و معنای بسیار رفیعی دارد.

و این جمله از زیارت جامعه از دلایل عصمت ائمه علیهم السلام نیز می باشد.

**ولاء یعنی چه؟**

راغب اصفهانی واژه «ولاء» را خیلی لطیف معنا کرده است. وی می گوید:

**الولاء والتوالی أن یحصل شیان فصاعداً حصولاً لیس بینهما ما لیس منهما، ویستعار**

**ذلک للقرب من حیث المكان ومن حیث النسبة ومن حیث الدین ومن حیث الصداقة**

**والنصرة والاعتقاد.**<sup>۷۵۶</sup>

ولاء و توالی یعنی چند چیز با هم در خارج حصول پیدا کنند، بین این دو هیچ فاصله ای نباشد؛ یعنی این انسان

پا در جای پای او بگذارد که فاصلی اجنبی بین آن دو وجود نداشته باشد، چنان طابق النعل بالنعل دنبال او برود

که غیر این دو بین آن ها فاصل نباشد و بین آن دو، خلأ و فاصلی اجنبی وجود نداشته باشد.

در «ولاء» معتبر است که بین دو شیء، فصل نباشد و اگر بود به اجنبی نباشد، دو شیء یا بیشتر باید طوری باشند

که یکی حساب شوند، چون بینشان هیچ گونه اختلافی وجود ندارد.

یعنی اگر کسی، تالی و تابع کسی باشد در اعتقاد به او چسبیده و در عقیده بینشان مساوات هست. پس باید در

امور اعتقادی به مقدار سر سوزنی با او اختلاف و تفاوتی نداشته باشد، همین طور در امور عملی و در صفات نفسانی.

می گویند: فلانی تالی تلو فلانی است. به تعبیر دیگر، فلانی نسخه مطابق اصل است.

۷۵۶. المفردات فی غریب القرآن: ۵۳۳.

بنابراین، اگر کسی با ائمه علیهم السلام این حالت را داشته باشد که در اعتقادات، عبادات و بندگی و صفات دقیقاً مانند آن بزرگواران باشد ناگزیر نسبت به خداوند متعال نیز این چنین خواهد بود؛ چرا که تمام این عقاید حقه و واجبات، محرّمات، آداب و سنن، خوبی ها و صفات حسنه از خداوند متعال است و ائمه علیهم السلام تربیت شده دست الاهی هستند.

### نکته ای قابل ذکر

اینک بیان نکته ای ضروری است که در لغت - و از نظر عرف و کاربردی نیز همین طور است، ولی بیشتر اوقات ما از آن غافل هستیم - مقابل موالات، معادات و مقابل حبّ، بغض است، نه این که طرف مقابل ولایت، بغض باشد؛ بلکه طرف مقابل ولایت، عداوت است، که ما عداوت را در لغت فارسی به دشمنی ترجمه می کنیم و حال آن که دشمنی، ترجمه بغض است. راغب اصفهانی در این زمینه چنین می نگارد:

**البغض: نفار النفس عن الشیء الذی ترغّب عنه وهو ضدّ الحبّ، فإنّ الحبّ انجذاب النفس إلى الشیء الذی ترغّب فيه.**<sup>۷۵۷</sup>

بنابراین، مقابل «من والاکم»، «من عاداکم» خواهد بود؛ یعنی کسی که پیرو شما نباشد - اعم از این که نسبت به شما بغضی هم داشته باشد یا نداشته باشد - دشمن شما خواهد بود، و اگر کسی خلاف راه شما را برود، خلاف راه خدا را رفته است؛ اعم از این که مبغض شما هم باشد یا فقط با شما مخالفت کرده و مبغض نیست.

دقت شود! کسانی که غیر راه اهل بیت علیهم السلام را می روند بر دو قسم هستند:

۱. غیر راه اهل بیت را می روند، اما دشمن نیستند.

۲. غیر راه اهل بیت را می روند و با آن بزرگواران دشمن هستند که از این ها به نواصب تعبیر می کنیم.

پس معنای این فراز چنین می شود: کسی که راه شما را برود و پیرو و مطیع شما باشد، این راه، راه خدایی است و کسی که این راه را نرود، در راه شیطان خواهد بود که در این باره مطالبی بیان خواهد شد.

پس کسانی هستند که راه اهل بیت را نمی روند و با آن بزرگواران دشمنی هم دارند. از این رو می فرماید: مَنْ

**عَادَاكُمْ فَقَدْ عَادَى اللَّهَ.**

در ادامه آن می فرماید: **وَمَنْ أَحَبَّكُمْ فَقَدْ أَحَبَّ اللَّهَ وَمَنْ أَبْغَضَكُمْ فَقَدْ أَبْغَضَ اللَّهَ.** معلوم می شود که

عداوت و دشمنی غیر از بغض است و بغض، غیر از عداوت. شاهد این کلام، آیه شریفه ای است که می فرماید:

**(إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ)؛<sup>۷۵۸</sup>**

شیطان می خواهد در میان شما عداوت و دشمنی بیندازد.

و در مورد دیگر می فرماید:

**(وَأَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ)؛<sup>۷۵۹</sup>**

۷۵۷. المفردات فی غریب القرآن: ۵۵.

۷۵۸. سوره مائده (۵): آیه ۹۱.

و ما در میان آن‌ها (یهود) عداوت و دشمنی افکندیم.

## دو راه اساسی

انسان در مسیر زندگی دو راه بیشتر ندارد:

۱. راه خدا،

۲. راه شیطان.

## راه خدا

کسانی که راهشان راه خدا است، اینان انبیا و اوصیا، ائمه اطهار علیهم السلام و پیروان آن‌ها هستند، که هر کسی به قدر خودش در هدایت و دعوت دیگران و در تأثیرگذاری بر دیگران در طی این راه، سهمی دارد. پس تمام کسانی که در این مسیرند، در واقع در مسیر خدا هستند. راهی در مقابل این راه نیست، جز راه شیطان؛ یعنی راه سومی وجود ندارد، نمی‌شود به بازی گرفت و مقداری از این راه را گرفت و مقداری از آن راه را؛ چرا که دو راه، منفصل و از هم جدا هستند و راه سومی نیست که جدا از این دو راه، یا مرکب از این دو راه باشد. انسان یا ولایت خدا و اولیای او را دارد و یا ولایت شیطان و اولیای شیطان را. از این دو راه خارج نیست.

## راه شیطان

اولیای شیطان، کفار و منافقان هستند. قرآن مجید می‌فرماید:

(إِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ)؛<sup>۷۶۰</sup>

آن‌ها (گمراهان) شیاطین را به جای خداوند، اولیای خود برگزیدند.

در آیه دیگری می‌فرماید:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ

مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ)؛<sup>۷۶۱</sup>

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! یهود و نصارا را دوست و هم‌پیمانان خود قرار ندهید؛ چرا که آن‌ها هم‌پیمانان یکدیگرند و هر کس از شما با آن‌ها دوستی کند جزء آن‌ها محسوب خواهد شد.

اگر انسان با ایمان، یهود و نصارا را اولیای خود قرار دهد از زمره اهل ایمان خارج می‌شود و وارد زمره آنان می‌گردد. نمی‌شود انسان بگوید: من در راه ایمان هستم در عین حال کسانی را که در راه شیطان هستند، دوست دارم؛ چرا که چنین فردی با این دوست داشتن جزء آن‌ها می‌شود و این روی گردانی از ایمان، ضرری برای خداوند متعال ندارد. یعنی اگر تمام بشر ساکن روی زمین مشرک بشوند هیچ ضرری برای خداوند متعال و اولیای او نخواهد بود. از این رو خداوند متعال حساب را روشن نموده و خط‌ها را جدا کرده است.

۷۵۹. همان: آیه ۶۴.

۷۶۰. سوره اعراف (۷): آیه ۳۰.

۷۶۱. سوره مائده (۵): آیه ۵۱.

با این بیان از قرآن مجید، چه کسی می تواند بگوید که اهل بیت علیهم السلام در راه خدا نیستند؟

چه کسی می تواند بگوید که اینان هدایت گران بشر به سوی خدا نیستند؟

پس اگر کسی از اهل بیت علیهم السلام پیروی نکند و از آن بزرگواران اطاعت ننماید، به طور طبیعی از غیر آنان

خواهد بود. قرآن کریم می فرماید:

(الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ)؛<sup>۷۶۲</sup>

مردان منافق و زنان منافق همه از یک گروه هستند.

کسی که با منافقان ولایت داشته باشد از آن ها خواهد بود و نباید ادعای ایمان کند. اگر انسان جزء زمره ولایت

خداوند متعال باشد، شیطان بر او سلطانی ندارد؛ چرا که خداوند متعال می فرماید:

(إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ)؛<sup>۷۶۳</sup>

تسلط و چیرگی او (شیطان) تنها بر کسانی است که او را سرپرست خود قرار داده اند.

انسان باید در احوال خودش بیندیشد که جزء کدام زمره قرار دارد، آیا ادعای تنها کافی است؟ کسانی ادعا

می کنند که ما اهل بیت علیهم السلام را دوست داریم و از فلانی و فلانی نیز بدمان نمی آید، این از محالات است که

انسان بگوید که خدا و اولیای خدا را دوست دارد و فلانی را نیز دوست بدارد.

چنین چیزی ممکن نیست: یا خدا، یا شیطان. از دو حال خارج نیست، همان گونه که قرآن، این دو راه را از هم

جدا کرده است.

پس هر کس به ولایت شما اهل بیت قائل بشود؛ یعنی به اولویت شما و وجوب اطاعت شما قائل شود از خداوند

متعال پیروی کرده است. چون خداوند متعال این مقام را به برکت عبودیت ائمه علیهم السلام به آن بزرگواران داده است.

آن گاه می خوانیم: **وَمَنْ عَادَاكُمْ فَقَدْ عَادَى اللَّهَ**. اگر کسی خلاف این راه را برود و با شما دشمنی کند در واقع با

خداوند متعال دشمنی کرده است.

در زبان فارسی این گونه می گویند: فلانی با فلانی مخالف است. مخالفت غیر از دشمنی است. ممکن است دو

نفر باهم در عقیده، فکر و نظر اختلاف داشته باشند، اما با هم دشمنی و بغض و کینه نداشته باشند.

پس کسانی که پیرو اهل بیت علیهم السلام نیستند و از دیگران پیروی می کنند خط آنان از خدا و اهل بیت

جداست. گفتیم مخالفان با ائمه علیهم السلام دو قسم هستند:

۱. کسانی که با آن بزرگواران مخالف اند، اما دشمنی ندارند.

۲. کسانی که مخالف اند و دشمنی هم دارند.

از گروه دوم به نواصب تعبیر می شود و حکم آنان در فقه با دیگران تفاوت دارد.

۷۶۲. سوره توبه (۹): آیه ۶۷

۷۶۳. سوره نحل (۱۶): آیه ۱۰۰.

پس هر که بخواهد مطیع امر خداوند متعال باشد، باید ولایت اهل بیت علیهم السلام را بپذیرد، وگرنه مخالف شمرده می شود، و اگر کسی خلاف راه خداوند متعال را اختیار کند معلوم است که از رحمت خدا مطرود خواهد بود.

کلید رسیدن به هر موفقیت و هر مرتبه ای تا بالاترین مرتبه قرب، محبت است. از این رو کسانی که با اهل بیت علیهم السلام دشمنی دارند نخست باید این دشمنی را رها کنند؛ مانند کسانی که جهل مرکب دارند، نخست باید از آن جهل خارج و به جهل بسیط منتقل شوند سپس از این جهل بیرون بیایند و به عالم نور وارد شوند.

آری، دشمنان اهل بیت علیهم السلام نخست باید دشمنی را رها کنند و از در محبت وارد شوند، وقتی محبت در دل، جای دشمنی را گرفت، پایه پیروی، اطاعت و امتثال گذاشته می شود. لذا کسانی که با اهل بیت علیهم السلام دشمنی ندارند، سریع تر به ولایت آن بزرگواران می رسند.

### ائمه و ولایت بر اموال و انفس

منظور از این ولایت، ولایت تشریحی است که مقام عصمت، این ولایت را داراست و همو در اموال و انفس حق تصرف دارد و بر همه واجب است که نسبت به مقام عصمت در اموال و انفسشان مطیع و پیرو باشند.

شیخ انصاری رحمه الله این بحث را در کتاب المکاسب مطرح کرده و به پیروی از او بزرگانی از دانشمندان شیعه این بحث را مطرح کرده اند.

مرحوم میرزای نائینی در این زمینه چنین می نویسد:

الولاية التشريعية الإلهية الثابتة لهم من الله سبحانه وتعالى في عالم التشريع، بمعنى وجوب اتباعهم في كل شيء وإنهم أولى بالناس شرعاً في كل شيء من أنفسهم وأموالهم.<sup>۷۶۴</sup>

آقای خوئی رحمه الله در این باره می گوید:

الجهة الثانية في ولايتهم التشريعية؛ بمعنى كونهم ولياً في التصرف على أموال الناس وأنفسهم مستقلاً، فالظاهر أيضاً لا خلاف في ولايتهم على هذا النحو، وكونهم أولى بالتصرف في أموال الناس ورقابهم بتطبيق زوجاتهم وبيع أموالهم وغير ذلك من التصرفات.<sup>۷۶۵</sup>

منظور این است: اذنی که خدا به معصوم داده، اذن عام است، نه این که اگر خواست در اموال کسی تصرف بکند از خدا استیذان کند. البته در این باره گفتار بزرگان سنی را نیز بیان خواهیم کرد.

شیخ انصاری رحمه الله در ادامه می نویسد:

۷۶۴. کتاب المکاسب: ۲ / ۳۳۲.

۷۶۵. مصباح الفقاهه: ۳ / ۲۸۳ و ۲۸۴.

المستفاد من الأدلة الأربعة بعد التتبع والتأمل: أن للإمام سلطنةً مطلقهً على الرعيه من قبل الله تعالى وأن تصرفهم نافذ على الرعيه مطلقاً.<sup>٧٦٦</sup>

آن گاه مرحوم شیخ به بیان ادله می پردازد و درباره اجماع می فرماید:

وأما الإجماع فغير خفي<sup>٧٦٧</sup>؛

پر واضح است که مخالفی در این جهت وجود ندارد.

**دلیل های ولایت تشریحی از قرآن**

اینک به اجمال به بیان دلیل های ولایت تشریحی می پردازیم.

**دلیل یکم**

نخستین آیه ای که بیان گر ولایت تشریحی است، این آیه است که می فرماید:

(النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ)<sup>٧٦٨</sup>؛

پیامبر نسبت به افراد بایمان از خود آن ها سزاوارتر است.

مؤمنان نسبت به خود و اموالشان تحت سیطره پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله هستند و او اولی است. ثمره این موضوع در آن جا ظاهر می شود که انسان، چیزی را بخواهد که پیامبر اکرم غیر آن چیز را بخواهند.

**اقرار مفسرین عامه**

واحدی از مفسران بزرگ عامه در ذیل این آیه می گوید:

(النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ) أَي إِذَا حَكَمَ عَلَيْهِمْ بِشَيْءٍ فَقَدْ نَفَذَ حَكْمَهُ وَوَجِبَتْ طَاعَتُهُ عَلَيْهِمْ.

قال ابن عباس: إِذَا دَعَاهُمُ النَّبِيُّ إِلَى شَيْءٍ وَدَعَتَهُمْ أَنفُسُهُمْ إِلَى شَيْءٍ كَانَتْ طَاعَةُ النَّبِيِّ أَوْلَىٰ بِهِمْ مِنْ طَاعَةِ أَنفُسِهِمْ.<sup>٧٦٩</sup>

بنابراین، اراده پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله بر اراده انسان - هر چه که باشد - مقدم است. بغوی در ذیل آیه می گوید:

(النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ)؛ یعنی من بعضهم ببعض فی نفوذ حکمه فیهم ووجوب طاعته عليهم.

آن گاه بغوی سخن ابن عباس را نقل می کند و بعد از سخن دیگری، حدیثی را نقل می کند که پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود:

٧٦٦ . کتاب المکاسب: ٣ / ٥٤٨.

٧٦٧ . همان: ٣ / ٥٤٨.

٧٦٨ . سوره احزاب (٣٣): آیه ٦.

٧٦٩ . الوسيط فی تفسیر القرآن المجید: ٣ / ٤٥٩.

ما من مؤمن إلا وأنا أولى به في الدنيا والآخرة، اقرأوا إن شئتم: (النبيُّ أولى بالمؤمنين من أنفسهم) فأَيُّ مؤمن مات وترك مالا فليرثه عَصَبَتُهُ من كانوا ومن ترك ديناً أو ضياعاً فليأتني فأنا مولاه.<sup>٧٧٠</sup>

و زمخسری در این باره می گوید:

(النبيُّ أولى بالمؤمنين) في كلِّ شيء من أمور الدين والدنيا (من أنفسهم) ولهذا أطلق ولم يقيد، فيجب عليهم أن يكون أحب إليهم من أنفسهم، وحكمه أنفذ عليهم من حكمها وحقه أثر لديهم من حقوقها.<sup>٧٧١</sup>

گفتنی است که ما گاهی به سخنان علمای اهل سنت استشهد می کنیم و این فقط برای رفع استبعاد است که اگر یک شیعه در این امور تأمل کند، حالش چگونه خواهد بود؛ چرا که مخالفان نیز به این امور اقرار دارند.

قاضی بیضاوی نیز در ذیل این آیه اظهار نظر کرده است. وی می گوید:

(النبيُّ أولى بالمؤمنين من أنفسهم) في الأمور كلها... فيجب عليهم أن يكون أحب إليهم من أنفسهم وأمره أنفذ عليهم من أمرها.<sup>٧٧٢</sup>

نسفی نیز در تفسیر خود به این موضوع پرداخته می گوید:

(النبيُّ أولى بالمؤمنين من أنفسهم) أي أحق بهم في كلِّ شيء من أمور الدين والدنيا وحكمه أنفذ عليهم من حكمها، فعليهم أن يبذلوا دونه ويجعلوها فدائه.<sup>٧٧٣</sup>

همین معنا را نظام الدین نیشابوری از مفسران به نام اهل سنت مطرح کرده است. وی می گوید:

والمعقول فيه أنه رأس الناس ورئيسهم فدفع حاجته والاعتناء بشأنه أهم... ويعلم من إطلاق الآية أنه أولى بهم من أنفسهم في كلِّ شيء من أمور الدنيا والدين.<sup>٧٧٤</sup>

خطیب شربینی در تفسیر السراج المنیر بعد از این که آیه را معنا می کند و حدیثی را در این زمینه نقل می کند و

به بیان علت اولویت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در تصرف می پردازد، می گوید:

وإنما كان صلى الله عليه وآله أولى بهم من أنفسهم لأنه لا يدعوهم إلا إلى العقل والحكمة.<sup>٧٧٥</sup>

بنابر آن چه گذشت، چنین ولایتی برای پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله با اعتراف دانشمندان اهل سنت ثابت است، اما

وقتی بحث حدیث غدیر می شود سخن عوض می شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمودند:

**أَلَسْتُ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ؟**

٧٧٠ . تفسیر البغوی: ٣ / ٥٠٧.

٧٧١ . تفسیر الکشاف: ٣ / ٢٥١.

٧٧٢ . تفسیر بیضاوی: ٤ / ٣٦٤.

٧٧٣ . تفسیر نسفی: ٣ / ٢٩٧.

٧٧٤ . تفسیر غرائب القرآن: ٢١ / ٧٧ - ٧٨ به نقل از نفحات الازهار فی خلاصة عبقات الأنوار: ٩ / ٥٤.

٧٧٥ . السراج المنیر فی تفسیر القرآن: ٣ / ٢٢١.

قالوا: بلی.

قال: فمن كنت مولاه فهذا علی مولاه؛<sup>۷۷۶</sup>

آیا من از مؤمنان نسبت به خودشان سزاوارتر نیستم؟

همه گفتند: آری.

پیامبر فرمود: پس هر کس که من سرپرست و صاحب اختیار او هستم بعد از من این علی سرپرست و صاحب اختیار اوست.

البته با بحث حدیث غدیر معلوم می شود که این آیه چه ارتباطی به ائمه علیهم السلام دارد.

### دلیل دوم

دومین آیه ای که به ولایت تشریحی دلالت دارد، آیه ولایت است. آن جا که می فرماید:

(إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ)<sup>۷۷۷</sup>

سرپرست و صاحب اختیار شما فقط خدا، فرستاده او و کسانی هستند که ایمان آورده اند؛ همان کسانی که نماز را برپا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند.

این آیه مبارکه با کلمه حصر «إِنَّمَا» شروع شده که ولایت از آن خدا و رسول او ... است. این آیه مبارکه در شأن امیر مؤمنان علی علیه السلام نازل شده است که در حال رکوع به مسکینی صدقه دادند. نزول این آیه درباره آن حضرت در این واقعه خاصه، مورد اتفاق نظر علمای شیعه و سنی است؛ به گونه ای که برخی از بزرگان اهل سنت به اجماع اقرار می کنند.

علما و محدثان شیعه نیز به این آیه بر ولایت تشریحی معصوم استدلال کرده اند. در کتاب الکافی روایت شده که

امام صادق علیه السلام فرمود:

فی قول الله عزوجل: (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا).

قال: (إِنَّمَا) یعنی اولی بکم، ای احق بکم وبأمورکم وآنفسکم وأموالکم.

(اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا) یعنی علیاً وأولاده الأئمة علیهم السلام إلى يوم القيامة.

ثم وصفهم الله عزوجل فقال: (الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ).

وكان أمير المؤمنين عليه السلام في صلاة الظهر وقد صلى ركعتين وهو راکع وعليه حله

قیمتها ألف دينار وكان النبي صلى الله عليه وآله كساه إياها وكان نجاشي أهداها له، فجاء

۷۷۶. حدیث غدیر در منابع بسیاری از شیعه و سنی نقل شده، از جمله:

کمال الدین: ۳۳۷، الطرائف: ۱۴۹، حدیث ۲۲۵، بحار الأنوار: ۳۷ / ۱۲۳، حدیث ۱۷، مسند، احمد بن حنبل: ۴ / ۳۷۲، فضائل الصحابة: ۲ / ۶۱۰، حدیث ۱۰۴۲،

مجمع الزوائد: ۹ / ۱۰۵، تاریخ مدینه دمشق: ۴۲ / ۲۰۹، کنز العمال: ۱۳ / ۱۵۸، حدیث ۳۶۴۸۷، المعیار والموازنه: ۳۲۲، المعجم الکبیر: ۵ / ۱۹۴، تاریخ

بغداد: ۳ / ۱۰.

۷۷۷. سوره مائده (۵): آیه ۵۵.

سائلُ فقال: السلام عليك يا ولي الله وأولى بالمؤمنين من أنفسهم! تصدق على مسكين، فطرح الحلة إليه وأوماً بيده إليه أن أحملها.  
فأنزل الله عزوجل في هذه الآية، وصير نعمه أولاده بنعمته، فكل من بلغ من أولاده مبلغ الإمامة يكون بهذه النعمة مثله فيتصدقون وهم راعون.  
والسائل الذي سأل أمير المؤمنين عليه السلام من الملائكة، والذين يسألون الأئمة من أولاده يكونون من الملائكة.<sup>٧٧٨</sup>

در آن چه حضرت علی علیه السلام صدقه دادند دو قول است. قول مشهور آن است که حضرتش انگشتری را صدقه دادند و بنابراین روایت، لباسی بوده که نجاشی هدیه کرده بود.  
ولی آن چه مهم است - و شاید از روایات اهل سنت نیز قرینه باشد - این که سائل از ملائکه بوده، آن گاه بحث می شود که فرود آمدن فرشته به این صورت بدون اذن خدا نمی باشد، پس فرشته ای بیاید و از امیر مؤمنان علی علیه السلام در اثنای نماز کمکی بخواهد و حضرت به او تصدق بدهند و این آیه نازل شود. چه داستانی است؟ و چه مدلولی دارد؟

در روایت دیگری از امام باقر علیه السلام نقل شده است که آن حضرت فرمود:

أمر الله عزوجل رسوله بولاية عليّ وأنزل عليه: (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاعُونَ) وفرض ولایه اولى الامر فلم يدروا ما هی، فأمر الله محمداً صلى الله عليه وآله أن يفسر لهم الولاية كما فسر لهم الصلاة والزكاة والصوم والحج.

فلما أتاه ذلك من الله ضاق بذلك صدر رسول الله صلى الله عليه وآله وتخوف أن يرتدوا عن دينهم وأن يكذبوه، فضاقت صدره وراجع ربه عزوجل فأوحى الله عزوجل إليه: (يا أيها الرسول بلغ ما أنزل إليك من ربك وإن لم تفعل فما بلغت رسالته والله يعصمك من الناس إن الله لا يهدي القوم الكافرين).

فصدع بأمر الله تعالى ذكره، فقام بولاية علي عليه السلام يوم غدیر خم فنادی: الصلاة جامعة، وأمر الناس أن يبلغ الشاهد الغائب.<sup>٧٧٩</sup>

این روایت را علی بن ابراهیم قمی، عیاشی، شیخ صدوق، شیخ مفید، شیخ طوسی و شیخ طبرسی رحمهم الله با اسانید خود آورده اند.<sup>٧٨٠</sup>

٧٧٨ . الكافي: ١ / ٢٨٨ و ٢٨٩، حديث ٣، وسائل الشيعه: ٩ / ٤٧٧ و ٤٧٨، حديث ١.

٧٧٩ . همان: ١ / ٢٨٩، حديث ٤.

٧٨٠ . مناقب الامام أمير المؤمنين عليه السلام: ١ / ١٥٠، حديث ٨٥، دعائم الاسلام: ١ / ١٥، تفسير العياشي: ١ / ٣٢٧، حديث ١٣٧، الأمالي، شيخ صدوق: ١٨٦،

حديث ١٩٣، روضة الواعظين: ١٠٢، الاحتجاج: ١ / ٧٣، بحار الأنوار: ٣٥ / ١٨٣، حديث ١.

در کتاب های اهل سنت نیز نزول این آیه مبارکه مطرح شده و در شرح المواقف سید شریف جرجانی، شرح المقاصد سعدالدین تفتازانی و کتاب های معتبر کلامی آنان تصریح شده که به اجماع مفسران این آیه درباره امیر مؤمنان علی علیه السلام نازل شده است.<sup>۷۸۱</sup>

از این رو شیخ طوسی رحمه الله می گوید:

**أقوى ما يدل على إمامة أمير المؤمنين عليه السلام وولايته آية الولاية؛<sup>۷۸۲</sup>**

قوی ترین دلیل از قرآن مجید بر امامت و ولایت امیر مؤمنان علی علیه السلام آیه ولایت است.

به هر حال این آیه؛ آیه بسیار قوی از ادله امامت امیرالمؤمنین علیه السلام است و خبر نزول این آیه از خود آن حضرت نیز روایت شده است. هم چنین مقداد، ابوذر، عمار، ابن عباس، جابر بن عبدالله انصاری و جمعی از بزرگان صحابه نیز این جریان را نقل کرده اند.<sup>۷۸۳</sup>

### دلیل سوم

سومین دلیل قرآنی بر ولایت تشریحی این آیه است که می فرماید:

**(أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ)<sup>۷۸۴</sup>؛**

از خدا اطاعت کنید و از پیامبر و اولی الامر خود اطاعت کنید.

بزرگان ما نظیر شیخ انصاری رحمه الله در المکاسب<sup>۷۸۵</sup> و دیگران به این آیه مبارکه بر امامت و ولایت مطلقه معصوم استدلال کرده اند. در این زمینه در الکافی نیز روایتی نقل شده است که یکی از اصحاب امام صادق علیه السلام می گوید: به حضرتش عرض کردم:

**حدَّثني عن ما بنيت عليه دعائم الإسلام إذا أنا أخذت بها زكي عملي ولم يضرنى جهل ما جهلت بعده؛**

دعائم اسلام و مبانی دینی را به من یاد بده که اگر این مبانی را من معتقد بشوم عمل من تمام و مورد قبول خواهد بود و جهل به غیر این امور بر من مضر نباشد.

امام صادق علیه السلام فرمودند:

**شهادة أن لا إله إلا الله، وأن محمداً رسول الله صلى الله عليه وآله، والإقرار بما جاء به من عند الله وحق في الأموال من الزكاة، والولاية التي أمر الله عز وجل بها ولاية آل محمد عليهم السلام،**

۷۸۱ . شرح المواقف: ۸ / ۳۶۰، شرح المقاصد: ۲ / ۲۸۸.

۷۸۲ . تفسیر التبیان: ۳ / ۵۵۹. در این منبع آمده است: وأعلم أن هذه الآية من الأدلة الواضحة على إمامة أمير المؤمنين عليه السلام بعد النبي بلافضل.

۷۸۳ . برای آگاهی بیشتر در این زمینه ر.ک: نگاهی به آیه ولایت از همین نگارنده که در ضمن سلسله پژوهش های اعتقادی شماره ۴ چاپ شده است.

۷۸۴ . سوره نساء (۴): آیه ۵۹.

۷۸۵ . کتاب المکاسب: ۳ / ۵۴۶ و ۵۴۷، در این منبع آمده است: فنقول: مقتضى الأصل عدم ثبوت الولاية لأحد بشيء من الوجوه المذكورة خرجنا عن هذا الأصل في خصوص النبي والأئمة صلوات الله عليهم بالأدلة الأربعة. وبالجملة، فالمستفاد من الأدلة الأربعة بعد التبع والتأمل: أن للإمام عليه السلام سلطنته مطلقاً على الرعية من قبل الله تعالى وأن تصرفهم نافذ على الرعية ماض مطلقاً.

فإن رسول الله صلى الله عليه وآله قال: «من مات ولا يعرف إمامه مات ميتة جاهلية»، قال الله عز وجل: (أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ).<sup>٧٨٦</sup>

فكان علي عليه السلام ثم صار من بعده حسن ثم من بعده حسين ثم من بعده علي بن الحسين ثم من بعده محمد بن علي عليهم السلام، ثم هكذا يكون الأمر، إن الأرض لا تصلح إلا بإمام ومن مات لا يعرف إمامه مات ميتة جاهلية وأحوج ما يكون أحدكم إلى معرفته إذا بلغت نفسه هاهنا - قال: وأهوى بيده إلى صدره - يقول حينئذ: لقد كنت علي أمر حسن.<sup>٧٨٧</sup>

در روایت دیگر راوی گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم:

قولنا في الأوصياء أن طاعتهم مفترضة؛

اعتقاد ما این است که فرمانبری از اوصیا واجب و اوامرشان نافذ است.

امام صادق علیه السلام فرمود:

نعم، هم الذين قال الله تعالى: (أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ)، وهم الذين قال الله عز وجل: (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا).<sup>٧٨٨</sup>

در روایت دیگری بریده گوید: امام باقر علیه السلام این آیه مبارکه را قرائت فرمود:

(أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا).

آن گاه فرمود:

كيف يأمر بطاعتهم ويرخص في منازعتهم، إنما قال ذلك للمأمورين الذين قيل لهم: (أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ)!!<sup>٧٨٩</sup>

آیا می شود که خداوند متعال به طاعت کسی امر کند در عین حال اجازه بدهد که با آن شخص شما بحث و

مناقشه و منازعه و چون و چرا کنید؟!!

روایت دیگر از امیر المؤمنین علیه السلام نقل شده است، راوی گوید:

سمعت علياً صلوات الله عليه يقول وأتاه رجل فقال له: ما أدنى ما يكون به العبد مؤمناً وأدنى ما يكون به العبد كافراً وأدنى ما يكون به العبد ضالاً؟

٧٨٦ . سوره نساء (٤): آیه ٥٩.

٧٨٧ . الكافي: ٢ / ٢١، حديث ٩، ينابيع الموده: ١ / ٣٥٠ و ٣٥١، حديث ٥.

٧٨٨ . همان: ١ / ١٨٧، حديث ٧، الفصول المهمه: ١ / ٣٨٢، حديث ٥١١.

٧٨٩ . همان: ٨ / ١٨٤ و ١٨٥، حديث ٢١٢، بحار الأنوار: ٢٣ / ٣٠٢، حديث ٦٠ این حديث با همین سند و با اندکی تفاوت در ينابيع الموده: ١ / ٣٥١،

حديث ٦ نیز آمده است.

شخصی از حضرت امیر علیه السلام پرسید: کمترین چیزی که باعث می شود انسان جزء مؤمنان شمرده بشود، کمترین چیزی که باعث می شود انسان جزء کافران شمرده بشود و کمترین چیزی که باعث می شود انسان جزء گمراهان شمرده بشود چیست؟

امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود:

**قد سألت فافهم الجواب... وأدنى ما يكون به العبد ضالاً أن لا يعرف حجة الله تبارك وتعالى وشاهده على عباده الذي أمر الله عزوجل بطاعته وفرض ولايته؛**

خوب سؤال کردی، حالا جواب را هم خوب گوش بده! کم ترین حدی که باعث گمراهی است این که انسان حجت و شاهد خدا؛ کسی را که خدا به اطاعت مطلقه از او امر کرده، نشناسد.

در این روایت نورانی سه واژه «حجت خدا»، «شاهد خدا» و «کسی که خدا به اطاعت مطلقه از او امر کرده» قابل دقت است.

راوی در ادامه روایت گوید:

**قلت: يا أمير المؤمنين! صفهم لي.**

**قال: الذين قرنهم الله عزوجل بنفسه ونبيه، فقال: (يا أيها الذين آمنوا أطيعوا الله وأطيعوا الرسول وأولى الأمر منكم).<sup>۷۹۰</sup>**

**قلت: يا أمير المؤمنين! جعلني الله فداك، أوضح لي!**

**فقال: الذين قال رسول الله صلى الله عليه وآله في آخر خطبته يوم قبضه الله عزوجل إليه: إني قد تركت فيكم أمرين لن تضلوا بعدى ما إن تمسكتم بهما: كتاب الله وعترتي أهل بيتي، فإن اللطيف الخبير قد عهد إلي أنهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض كهاتين - وجمع بين مسبحتيه - ولا أقول كهاتين - وجمع بين المسبحة والوسطى - فتسبق إحداهما الأخرى، فتمسكوا بهما لا تزلوا ولا تضلوا ولا تقدموهم فتضلوا.<sup>۷۹۱</sup>**

جالب است که در این روایت امیر مؤمنان علی علیه السلام بعد از آیه «أولى الأمر» به حدیث ثقلین نیز استدلال کرده اند.

البته در این زمینه روایات فراوانی در کتاب الکافی، کتاب های شیخ صدوق، کتاب الغیبه نعمانی، کتاب های شیخ مفید و شیخ طوسی رحمهم الله آمده است.

در این آیه مبارکه - افزون بر این که خداوند متعال اولی الامر را به خود و پیامبرش مقرر کرده و ولایت را برای هر سه قرار داده - وجوب اطاعت را به طور مطلق بیان فرموده است.

۷۹۰. سوره نساء (۴): آیه ۵۹.

۷۹۱. الکافی: ۲ / ۴۱۴ و ۴۱۵، حدیث ۱، ینابیع الموده: ۱ / ۳۴۹ و ۳۵۰، حدیث ۴.

گفتنی است که از ضوابط کلی است که هر جا امر به اطاعت مطلق شد آن جا، عصمت است و اگر عصمت نباشد، امر به اطاعت، به نحو اطلاق نخواهد آمد. بهترین شاهد این موضوع امرهایی هستند که در کتاب و سنت برای احترام، اطاعت و تجلیل از والدین آمده و در عین حال قید خورده اند. در قرآن کریم می فرماید:

**(وَإِنْ جَاهِدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا)؛<sup>۷۹۲</sup>**

و هر گاه آن دو (پدر و مادر) تلاش کنند که تو چیزی را شریک من قرار دهی که از آن آگاهی نداری، از آن ها اطاعت مکن.

بنابراین، محال است به اطاعت کسی به طور مطلق امر بکنند و آن جا عصمت نباشد. این از اموری است که «قیاساتهما معها» و توضیح برهان بر مطلب این که:

اگر امر شود به اطاعت شخصی به طور مطلق و او معصوم نباشد تناقض لازم می آید؛ زیرا اگر مثلاً به شرب خمر امر کرد، آیا شرب خمر مورد نهی است یا نه؟ مسلماً مورد نهی است.

از طرفی از امر او به شرب خمر هم باید اطاعت بشود. چون وجوب اطاعتش مطلق بود. پس اطاعت و عدم اطاعت در مورد شرب خمر جمع می شود، و این تناقض است.

این مطلب پرواضح است. از این روست که فخر رازی اقرار می کند که این آیه بر عصمت اولی الامر دلالت دارد. اما در شناخت «اولی الامر» می ماند که چه کسانی هستند؟ آیا می تواند عصمت ابی بکر را ادعا کند؟ نه؛ چرا که حتی ابن تیمیه نیز به عدم عصمت ابوبکر، عمر، عثمان، معاویه و... تصریح دارد. بنابراین ناگزیرند بگویند که مراد از «اولی الامر» ائمه اطهار علیهم السلام هستند. به این مطلب هم نمی خواهند اعتراف کنند، لذا در محذور واقع می شوند و می گویند: مقصود از اولی الامر، اُمت است!!<sup>۷۹۳</sup>

این مطلب خنده آور است که از خدا، پیامبر و اُمت اطاعت کنید؛ چرا که اُمت معصوم است.

چون نمی خواهند حق را بگویند و از سوی دیگر نمی توانند منکر حق بشوند، به دست و پا می افتند.

آن گاه فخر رازی می گوید: پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله تضمین کرده است که اُمت بر ضلالت اجتماع نکند و فرموده است:

**لا تجتمع أمتی علی الضلالة.<sup>۷۹۴</sup>**

فخر رازی در ادامه به دیدگاه شیعه در این زمینه اشاره می کند و در مقام رد آن می گوید:

**حمل الآیة علی الأئمة المعصومین علی ما تقوله الروافض ففی غایة البعد لوجوه: أحدها ما ذکرناه أن طاعتهم مشروطة بمعرفتهم وقدرة الوصول إلیهم، فلو أوجب علینا طاعتهم قبل معرفتهم کان هذا تکلیف ما لا یطاق.<sup>۷۹۵</sup>**

۷۹۲. سوره لقمان (۳۱): آیه ۱۵.

۷۹۳. ر.ک: تفسیر رازی: ۱۰ / ۱۴۴.

۷۹۴. همان: ۱۴ / ۱۹.

به راستی کسی هست که امیر مؤمنان علی علیه السلام را با آن همه بیانات پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله درباره آن حضرت نشناسد تا عذر عدم اطاعت از ایشان باشد؟

کدام یک از ائمه علیهم السلام را اهل سنت نمی توانستند بشناسند تا امر به اطاعتشان تکلیف بما لا یطاق بوده باشد؟

پس منظور از حدیث «من مات ولم یعرف إمام زمانه مات میتةً جاهلیةً»<sup>۷۹۶</sup> چیست؟

البته این مباحث در جای خود بحث و بررسی شده است.

### ولایت تشریحی از دیدگاه احادیث

بنابر آن چه گذشت ولایت تشریحی ائمه علیهم السلام از دیدگاه قرآن مجید ثابت شد. اینک احادیث متواتری را که هیچ گونه بحث سندی ندارند و مورد توافق فریقین است، بیان می نماییم.

### ولایت تشریحی در حدیث ولایت

نخستین حدیثی که بیان گر ولایت تشریحی بود، حدیث غدیر بود که گذشت.

اینک به دومین حدیث می پردازیم. ما از این حدیث به حدیث ولایت تعبیر می کنیم که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در مناسبتی به اصحاب خویش خطاب کردند که آن چه علی علیه السلام انجام می دهد یعنی تمام افعال آن حضرت به امر خداوند متعال است، نه از خودشان، و افعال امیر مؤمنان علی علیه السلام همگی مورد رضای خدا و رسول است. و این ولایت برای مقام عصمت است.

این داستان در کتاب های شیعه و اهل سنت به سندهای فراوانی روایت شده است. از طرفی محدثان بزرگ اهل سنت در قرون گذشته از جمله ابن ابی شیبیه، طبری صاحب تفسیر، حاکم نیشابوری، ابن عبدالبر، مزّی، جلال الدین سیوطی بر صحت این حدیث تصریح دارند، بلکه می شود ادعای تواتر کرد.<sup>۷۹۷</sup>

### حدیث ولایت به روایت احمد

احمد بن حنبل این حدیث را به سند خود چنین روایت می کند:

عن عبدالله بن بريدة عن أبيه قال: بعث رسول الله صلى الله عليه وآله بعثين إلى اليمن علي أحدهما علي بن أبي طالب وعلي الآخر خالد بن الوليد فقال: إذا التقيتم فعلي علي الناس، فإن افرقتما فكل واحد منكما علي جنده.  
فلقينا بني زبيد من أهل اليمن فاقتلنا فظهر المسلمون علي المشركين، فقتلنا مقاتلة وسبينا الذرية فاصطفى علي امرأة من السبي لنفسه.

۷۹۵. همان: ۱۰ / ۱۴۶.

۷۹۶. ر.ک: صفحه ۳۱۳ از همین کتاب.

۷۹۷. مسند، احمد بن حنبل: ۵ / ۳۵۶، مجمع الزوائد: ۹ / ۱۲۸، فتح الباری: ۸ / ۵۳، تحفة الاحوذی: ۵ / ۲۹۳ و ۲۹۴ و ۱۰ / ۱۴۶ و ۱۴۷، السنن الكبرى: ۵

/ ۱۳۳، شماره ۸۴۷۵، المعجم الأوسط: ۶ / ۱۶۲، فیض القدير: ۴ / ۴۷۱، کنز العمال: ۱۱ / ۶۰۸، تاریخ مدینه دمشق: ۴۲ / ۱۸۹ و ۱۹۰، تهذیب الکمال: ۵

/ ۳۵۰.

قال بريدة: فكتب معي خالد بن الوليد إلى رسول الله صلى الله عليه وآله يخبره بذلك.  
فلما أتيت النبي صلى الله عليه وآله دفعت الكتاب، ففرئ عليه فرأيت الغضب في وجه رسول  
الله صلى الله عليه وآله. فقلت: يا رسول الله! هذا مكان العائد بعثتني مع رجل وأمرتني أن  
اطيعه ففعلت ما أرسلت به.

فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: لا تقع في عليٍّ، فإنه مني وأنا منه وهو وليكم بعدي وأنه  
مني وأنا منه وهو وليكم بعدي؛<sup>٧٩٨</sup>

پیامبر اکرم دو لشکر به سوی یمن فرستادند، فرمانده یک لشکر امیر مؤمنان علی علیه السلام بودند. پیامبر  
فرمودند: اگر در جایی به هم رسیدید که با هم یک لشکر شدید پس علی فرمانده همه است.

بریده گوید: با قبیله ای از اهل یمن مواجه و درگیر شدیم، مسلمانان بر مشرکان غالب شدند و مقداری غنایم و  
اسرایی برای مسلمانان به دست آمد، علی علیه السلام کنیزی برای خود برگزید.

خالد بن ولید نامه ای به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نوشت و حامل نامه من بودم، وقتی نامه را به پیامبر اکرم  
صلی الله علیه وآله دادم دیدم ناراحت شدند، از این رو گفتم: من عذرخواهی می کنم، شما مرا جزء لشکر خالد  
فرستادید و به من فرمودید که امر او را اطاعت کنم، او هم به من دستور داد که این نامه را به شما برسانم.

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: انتقادی، شکایتی، حرفی نسبت به علی نزن! چرا که او از من است و من از او  
هستم و او پس از من ولی و سرپرست شماست.

#### حدیث ولایت به روایت ترمذی

ترمذی نیز حدیث ولایت را از عمران بن حصین نقل می کند:

قال: بعث رسول الله صلى الله عليه وآله جيشاً واستعمل عليهم علي بن أبي طالب فمضى في  
السرية، فأصاب جارية فأنكروا عليه. وتعاقد أربعة من أصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله  
فقالوا: أن لقينا رسول الله أخبرناه بما صنع علي.

وكان المسلمون إذا رجعوا من سفر بدأوا برسول الله صلى الله عليه وآله فسلموا عليه ثم  
انصرفوا إلى رحالهم.

فلما قدمت السرية سلموا على النبي صلى الله عليه وآله، فقام أحد الأربعة فقال: يا رسول الله!  
ألم تر إلى علي بن أبي طالب صنع كذا و كذا؟

فأعرض عنه رسول الله صلى الله عليه وآله، ثم قام الثاني فقال مثل مقالته.

فأعرض عنه رسول الله صلى الله عليه وآله.

ثم قام إليه الثالث، فقال مثل مقالته.

فأعرض عنه، ثم قام الرابع فقال مثل ما قالوا.

فأقبل إليه رسول الله صلى الله عليه وآله والغضب يعرف في وجهه فقال: ما تريدون من علي؟ ما تريدون من علي؟ ما تريدون من علي؟ إن علياً مني وأنا منه وهو ولي كل مؤمن من بعدى.<sup>٧٩٩</sup>

... چهار نفر از اصحاب پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله که در آن جا بودند با هم عقد بستند که می رویم و این جریان را به پیامبر گزارش می دهیم. رسم مسلمانان این بوده که اگر به خارج مدینه مسافرت می کردند، وقتی برمی گشتند اول خدمت رسول الله صلی الله علیه وآله می رفتند و سلامی می کردند، بعد به خانه هایشان می رفتند...

#### حدیث ولایت به روایت طبری

در این زمینه حدیث دیگری را طبری با تصریح به صحّتش از عمران بن حصین روایت می کند. عمران گوید: بعث رسول الله صلى الله عليه وآله سرية واستعمل عليهم علياً، فغنموا فصنع علي شيباً أنكروه - وفي لفظ: فأخذ علي من الغنيمه جارية - فتعاقد أربعة من الجيش إذا قدموا علي رسول الله صلى الله عليه وآله أن يعلموه، وكانوا إذا قدموا من سفر بدوا برسول الله صلى الله عليه وآله، فسلموا عليه ونظروا إليه، ثم ينصرفون إلى رحالهم. فلما قدمت السرية سلموا علي رسول الله صلى الله عليه وآله فقام أحد الأربعة فقال: يا رسول الله! ألم تر أن علياً قد أخذ من الغنيمه جارية؟ فأعرض عنه...

فأقبل إليه رسول الله صلى الله عليه وآله يعرف الغضب في وجهه فقال: ما تريدون من علي؟ علي مني وأنا من علي وعلى ولي كل مؤمن بعدى.<sup>٨٠٠</sup>

#### حدیث ولایت به روایت طبرانی

حدیث دیگری را طبرانی در المعجم الاوسط نقل می کند: بعث رسول الله صلى الله عليه وآله علي بن أبي طالب وخالد بن الوليد كل واحد منهما وحده و جمعهما فقال: إذا اجتمعتما فعليكم علي. قال: فأخذ يميناً ويساراً، فدخل علي فأبعد فأصاب سبياً فأخذ جارية من السبي. قال بريده: وكنت من أشد الناس بغضاً لعلي، فأتى رجل خالد بن الوليد فذكر أنه قد أخذ جارية من الخمس. فقال: ما هذا؟ ثم جاء آخر ثم جاء آخر ثم تتابعت الأخبار علي ذلك. فدعاني خالد، فقال: يا بريده! قد عرفت الذي صنع فانطلق بكتابي هذا إلى رسول الله.

٧٩٩. سنن ترمذی: ٥ / ٢٩٦ و ٢٩٧، حدیث ٣٧٩٦.

٨٠٠. كنز العمال: ١٣ / ١٤٢، حدیث ٣٦٤٤٤ به نقل از ابن ابی شیبہ و طبری.

فكتب إليه فانطلقت بكتابه حتى دخلت على رسول الله صلى الله عليه وآله فأخذ الكتاب بشماله، وكان قال الله عزوجل لا يقرأ ولا يكتب، فقال: وكنت إذا تكلمت طأطأت رأسي حتى افرغ من حاجتي، فطأطأت رأسي فتكلمت فوقعت في علي حتى فرغت، ثم رفعت رأسي فرأيت رسول الله صلى الله عليه وآله غضب غضباً لم أره غضب مثله إلا يوم قريظة والنضير، فنظر إلي فقال: يا بريده! أحب علياً، فإنما يفعل ما يؤمر به.

قال: فقلت وما من الناس أحد أحب إليّ منه.<sup>٨٠١</sup>

بریده گوید: در کمال شرمندگی مطلب را خدمت حضرت عرض کردم و به امیر مؤمنان علی جسارت کردم... . کوتاه سخن این که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در چنین شرایطی فرمودند:

**إِنَّ عَلِيًّا مَنِّي وَأَنَا مِنْ عَلِيٍّ وَهُوَ وَلِيِّكُمْ مِنْ بَعْدِي؛**

همانا علی از من است و من از علی هستم و او ولیّ شما بعد از من خواهد بود.

کلمه «بعدی» در نوع احادیث این داستان موجود است. «بعدی» دو گونه است:

۱. بعدیت رتبی،

۲. بعدیت زمانی.

آقای خوبی بعدیت رتبی را ترجیح داده اند.<sup>٨٠٢</sup> اگر منظور بعدیت رتبی باشد در این صورت امیر مؤمنان علی علیه

السلام در زمان رسول الله صلی الله علیه وآله دارای ولایت هستند، اما در رتبه بعد.

اگر منظور بعدیت زمانی باشد، پس امیر مؤمنان علی علیه السلام بعد از وفات رسول الله صلی الله علیه وآله ولایت دارند. به هر حال این حدیث بیان گر سه موضوع است:

۱. ولایت تشریعی،

۲. امیر مؤمنان علی علیه السلام هر آن چه انجام دهند امر خدا است.

۳. اگر کسی به او اعتراض یا از او انتقاد نماید موجب غضب رسول خدا صلی الله علیه وآله خواهد شد.

در برخی از متون این حدیث آمده است که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله به بریده فرمودند:

**أنا فقت يا بريده بعدى؟<sup>٨٠٣</sup>**

ای بریده! آیا تو منافق شده ای؟

از این رو بریده دوباره با پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله بیعت کرد و گفت: من با علی دشمن بودم، ولی از آن ساعت

به بعد احدی به حد علی بن ابی طالب علیهما السلام نزد من محبوب نبود.

بی تردید از این داستان به وضوح تمام ولایت امیر مؤمنان علی علیه السلام بر اموال و انفس استفاده می شود.

٨٠١. المعجم الأوسط: ٥ / ١١٧.

٨٠٢. مصباح الفقاهه: ٢ (٣) / ٢٨٥.

٨٠٣. مناقب الامام امیرالمؤمنین علیه السلام: ١ / ٤٢٥، حدیث ٣٣١.

## ولایت تشریحی و حدیث وهب

سومین حدیث درباره ولایت تشریحی حدیثی است که یکی از اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله به نام وهب بن حمزه روایت می کند. در آن حدیث آمده است که وهب گوید:

**صَحِبْتُ عَلِيًّا إِلَى مَكَّةَ فَرَأَيْتُ مِنْهُ بَعْضَ مَا أَكْرَهَ فَقُلْتُ: لَئِنْ رَجَعْتُ لِأَشْكُونَكَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ.**

**فَلَمَّا قَدِمْتُ لَقِيتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقُلْتُ: رَأَيْتُ مِنْ عَلِيٍّ كَذَا وَكَذَا.**

**فَقَالَ: لَا تَقُلْ هَذَا، فَهُوَ أَوْلَى النَّاسِ بِكُمْ بَعْدِي؛<sup>۸۰۴</sup>**

من در سفری از مدینه به مکه با علی علیه السلام همسفر شدم، در این سفر از دست علی ناراحت شدم، وقتی به مدینه برگشتیم نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله از او شکایت کردم.

حضرت فرمودند: این سخنان را مگو، او شایسته ترین مردم پس از من برای شماس.

ما به این حدیث بر ولایت تشریحی امیر مؤمنان علی علیه السلام استدلال می کنیم؛ به همان ترتیبی که در حدیث پیشین بود که کلمه «بعدی» نیز در این جا به همان معنایی است که گذشت. این حدیث را جمعی از محدثان بزرگ اهل سنت نظیر طبرانی و ابونعیم اصفهانی، ابن منده، ابن اثیر و... روایت کرده اند.

## ولایت تشریحی در حدیثی دیگر

حدیث دیگر در این باره در صحاح اهل سنت آمده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمودند:

**فَأَنَا أَوْلَى النَّاسِ بِالْمُؤْمِنِينَ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ. فَأَيْكُمْ تَرَكَ دِينًا أَوْ ضِيعَةً فَادْعُونِي فَأَنَا وَلِيُّهُ؛<sup>۸۰۵</sup>**

اگر کسی از دار دنیا رفت و مقروض بود و کسی نبود بدهی او را ادا کند به من خبر بدهید که بدهی او را ادا می کنم و کسی که قطعه زمینی بر جای گذاشت و وارث نداشته باشد به من خبر بدهید که من ولی او هستم. محل شاهد ما کلماتی است که علمای اهل سنت در شرح این حدیث دارند. یکی از بزرگان آن ها بعد از این که حدیث را از صحیح بخاری، صحیح مسلم، نسائی و... روایت می نماید در آن فوایدی ذکر می کند، می گوید:

**الثالثة: يترتب على كونه عليه الصلاة والسلام أولى بهم من أنفسهم أنه يجب عليهم إيثار طاعته على شهوات أنفسهم و إن شق ذلك عليهم وأن يحبوه أكثر من محبتهم لأنفسهم.**

۸۰۴. المعجم الكبير: ۲۲ / ۱۳۵، تاريخ مدینه دمشق: ۴۲ / ۱۹۹، أسد الغابه: ۵ / ۹۴، مجمع الزوائد: ۹ / ۱۰۹، كنز العمال: ۱۱ / ۶۱۲، حدیث ۳۲۹۶۱، فیض القدير: ۴ / ۴۷۰ و ۴۷۱.

۸۰۵. صحیح مسلم: ۵ / ۶۲ و ۹ / ۶۲، مسند، احمد بن حنبل: ۲ / ۳۱۸، السنن الكبرى: ۶ / ۲۰۱، كنز العمال: ۱۱ / ۱۲، حدیث ۳۰۴۱۰، المصنّف: ۸ / ۲۹۱، حدیث ۱۵۲۶۱، السنن الكبرى، نسائی: ۴ / ۷۶، حدیث ۶۳۵۴.

استنبط أصحابنا الشافعية من هذه الآية الكريمة أن له عليه الصلاة والسلام أن يأخذ الطعام والشراب من مالهما المحتاج إليهما إذا احتاج عليه الصلاة والسلام إليهما وعلى صاحبهما البذل ويفدى مهجته بمهجة رسول الله صلى الله عليه وآله.

وأنه لو قصده عليه الصلاة والسلام ظالمٌ لزم من حضره أن يبذل نفسه دونه؛<sup>٨٠٦</sup>

فایده سوم این که مردم باید طاعت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله را بر خواسته های خود مقدم بدانند؛ به طوری که اگر غذایی یا نوشیدنی در اختیار داشت و به او نیازمند بود و حضرت آن را از او خواستند، وظیفه دارد تحویل دهد هر چند از گرسنگی یا تشنگی تلف شود... .

عینی در شرح صحیح بخاری بعد از این حدیث می گوید:

فمن هذا الكلام يظهر أن الآية المباركة (النبيُّ أولى بالمؤمنين...) إلى آخرها، دالة على أولويته بالمؤمنين من أنفسهم بجميع شؤونهم وأن عليهم الامتثال المطلق.<sup>٨٠٧</sup>

البته شارحان دیگر نیز در این باره گفتارهایی دارند که به همین مقدار بسنده می نماییم.<sup>٨٠٨</sup>

مهروزی به ائمه اهل بیت

وَمَنْ أَحَبَّكُمْ فَقَدْ أَحَبَّ اللَّهَ، وَمَنْ أَبْغَضَكُمْ فَقَدْ أَبْغَضَ اللَّهَ؛

آن که شما را دوست بدارد خدا را دوست داشته و آن که با شما دشمنی کند با خدا دشمنی کرده است.

چنان که پیش تر گفتیم محبت وسیله اطاعت، و بی مهری به دنبال مخالفت می آورد، و ائمه به جایی رسیده اند که دوست داشتن آنان دوست داشتن خدا است، و هر که از آن ها روی گردان باشد از خدا برگشته است. در این زمینه روایات فراوانی در کتاب های شیعه و سنی وارد شده است. در روایتی امیر مؤمنان علی علیه السلام فرموده اند:

سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: أنا سيد ولد آدم وأنت يا علي! والأئمة من بعدك سادات أمتي، من أحبنا فقد أحب الله ومن أبغضنا فقد أبغض الله، ومن والانا فقد والى الله، ومن عادانا فقد عادى الله، ومن أطاعنا فقد أطاع الله، ومن عصانا فقد عصى الله.<sup>٨٠٩</sup>

روایات وارده در امر به حبّ اهل بیت علیهم السلام غیر قابل شمارش است، و «حبّ» همشه «اطاعت» و «تبعیت» می آورد. از این رو رسول الله - مخصوصاً با توجه به علم ایشان به آن چه بعد از خودشان واقع خواهد شد - بر این معنا و نهی از ضد آن تأکید فرموده اند.

و ما مکرر گفته ایم که این گونه اوامر با عصمت مساوی است؛ بلکه مطلب بالاتر از این است که:

لا فرق بینک و بینها إلا أنهم عبادک و خلقک.

٨٠٦ . ارشاد الساری: ٤ / ٢٢١. ر.ک: نجات الازهار فی خلاصة عبقات الأنوار: ٩ / ٦٣.

٨٠٧ . ر.ک: عمدة القاری: ١٢ / ٢٣٥، نجات الازهار فی خلاصة عبقات الأنوار: ١٦ / ٢٣٠.

٨٠٨ . ر.ک: نجات الازهار فی خلاصة عبقات الأنوار: ١٦ / ٣٢٦ - ٣٣٩.

٨٠٩ . بحار الأنوار: ٢٧ / ٨٨.

تمسک جویندگان به ائمه

و این است که می گوئیم:

وَمَنْ اعْتَصَمَ بِكُمْ فَقَدْ اعْتَصَمَ بِاللَّهِ؛

و آن که به شما تمسک جوید در واقع به خدا تمسک جسته است.

راغب اصفهانی درباره کلمه «عصم» می گوید:

العصم: الإمساك، والاعتصام الاستمساک؛<sup>۸۱۰</sup>

هر که به اهل بیت تمسک کند به خدا تمسک کرده است. این جمله نیز بر عصمت، بلکه بالاتر دلالت دارد و

شواهد بر آن نیز فراوان است: خداوند متعال فرموده:

(وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا)؛<sup>۸۱۱</sup>

همگی به رشته الاهی تمسک نمایید و متفرق نشوید.

در روایتی حضرت فرمودند:

نحن حبل الله...<sup>۸۱۲</sup>

و در حدیثی رسول الله صلی الله علیه وآله فرمودند:

إني تارك فيكم ما إن تمسكتكم به لن تضلوا: كتاب الله وعترتي أهل بيتي...<sup>۸۱۳</sup>

---

۸۱۰ . المفردات فی غریب القرآن: ۳۳۶.

۸۱۱ . سوره آل عمران (۳): آیه ۱۰۳.

۸۱۲ . ر.ک: صفحه ۱۷۷ از همین کتاب.

۸۱۳ . ر.ک: نجات الازهار فی خلاصه عیقات الأنوار، جلدهای ۱ - ۳.

**Along with Guiding  
Leaders A New Glance**

At Commentary on - Zyarate Jameh Kabireh -

(2)

*Ayatollah Sayyid Ali Husayni milani*